

فدائیان اسلام

تاریخ، عملکرد، اندیشه

از: شهید سیدمجتبی نواب صفوی

به کوشش:
سیدهادی خسروشاهی

مقدمه

۱

درباره خاطرات شهید نواب صفوی

۲

پاسخ به افسانه باقی ها

۳

خاطرات فدائیان اسلام

مقدمه اول

درباره

خاطرات شهید نواب صفوی

کوشش و تلاش بی سابقه ای در داخل و خارج، برای نگارش «تاریخ معاصر ایران» به عمل می آید. در یک مورد از سوی نهادهای ظاهراً فرهنگی آمریکا، برای تهیه «تاریخ شفاهی ایران» ششصد هزار دلار سرمایه گذاری شده است که ما در نخستین شماره مجله «تاریخ و فرهنگ معاصر» شرح مبسوطی در این زمینه آورده ایم...

در دیگر کشورهای غربی، عمله رسمی یا آماتور امپریالیسم و حقوق بگیران سابق رژیم پهلوی، به شدت و سرعت مشغول «تاریخ نگاری» و «خاطره» نویسی هستند و در این راستا ۱۶ جلد تاریخ دوران پهلوی را به قلم دکتر الموتی، از لندن منتشر ساخته اند و ده ها نوع کتاب به نام «خاطرات» به دست چاپ سپرده اند که بخش عمده ای از آنها اصولاً جعلی است.

«خاطرات اسدالله خان علم» و «علی امینی» و دیگر اوباش دوران پهلوی از جمله کتاب هائی است که به بازار آمده است. از قول شاه سابق «پاسخ به تاریخ» نشر داده اند و از قول اشرف پهلوی، جرثومه فساد و تباهی: «تسلیم ناپذیر!» و از زبان ثریا پهلوی، «کاخ تنهائی» را... و اکنون باید منتظر خاطرات «فرح پهلوی» بود و «تاریخ انقلاب اسلامی!» به قلم عمله ظلمه معروف چون شجاع الدین شفا و داریوش همایون و امیر طاهری و یا قلم به مزدانی از این قماش که در دیار غرب، به بهره گیری بهینه! از «آزادی!» اشتغال دارند.

البته اگر این موجودات دوپا، تاریخ رژیم خود را می نوشتند و آنچه را که ژنرال حسین فردوست در خاطرات خود درباره آنها آورده است، تکمیل می کردند، ما را با آنها حرفی نبود. ولی آنها به بررسی تاریخ ما! پرداخته اند و در این رابطه، حتی «تاریخ فدائیان اسلام» را هم در کتاب های این آقایان می یابیم که طبق انتظار،

آکنده از اکاذیب، تحریف حقایق و وارونه گوئی ها است... و گاهی آن چنان دروغ بافته اند که هیچ عاقلی نمی تواند آن را باور کند، اما اینها در همه چیز اهل «شاه کار»ند!^۱

... پیش از هواداران شاه، چپ گرایان وطنی! نیز درباره تاریخ فدائیان اسلام، اشارتی! دارند که نشان دهنده نوع برخورد آنان با کل حرکت اسلامی ضدامپریالیستی ایران می تواند باشد.

«بیژن جزنی» در کتاب تاریخ ایران خود می نویسد:

«... نواب عقاید خود را از اخوان المسلمین تقلید کرده بود و حکومت شرعی اسلام را تبلیغ می کرد. نواب شخصاً مردی صادق و پرهیزکار بود. مهمترین ترور فدائیان اسلام ترور رزم آراء بود که درست در موقع اوج گیری جنبش در یک موقعیت تاریخی انجام گرفت و زشت ترین آنها سوء قصد به دکتر فاطمی همکار مصدق... ترورهای فدائیان اسلام به جز در مورد رزم آراء و تا حدی هژیر، نتیجه ای در جریان های سیاسی موجود به بار نیاورد و واجد تمام صفات ترور کور می باشد.»^۲

ملاحظه می فرمائید که تحلیل تاریخی این آقایان از چه عمقی! برخوردار است؟ تبیین اندیشه اسلامی درباره جامعه و حکومت، «تقلید» از اخوان المسلمین است! و گویا پیش از اخوان اندیشه حکومت در اسلام وجود نداشته است... و اعدام رزم آراء و هژیر و کسروی هم «ترور کور» است! اما ترور چند ژاندارم و پاسبان در شهر و روستا، از دیدگاه آقایان «جنگ مسلحانه»! و از نوع غیر کور! است...

... و ملی گرایان هم در این میان، ساز خود را می زنند و با استفاده از فرصت، آنچه را که خود صلاح می دانند، انتخاب و تلخیص کرده و به نام تاریخ به دست چاپ می سپارند، حتی اگر مدرک آنها در این راستا، یک روزنامه نویس مجهول الهویه آمریکائی باشد!...

۱. دکتر مصطفی الموتی، در ج ۵ کتاب «ایران در عصر پهلوی» - بحران نفت و ترورهای سیاسی و مذهبی - چاپ لندن، ۱۹۹۰م، از صفحه ۱۳۶ تا ۱۷۲ تحت عنوان فدائیان اسلام هر دروغی را که می توانسته، جعل و یا نقل نموده است... مثلاً می نویسد که نواب صفوی وقتی از نجف آمد، مبلغ ۲۵۰ هزار تومان در جیب خود داشت! که برای ترور کسروی آورده بود!.. و با توجه به اینکه خرج سفر او را مرحوم آیت الله مدنی و آیت الله امینی آن هم جمعاً حدود ۲۰ دینار عراقی پرداخته بودند، نوع کذب نویسنده را باید «شاهانه» نامید...

۲. تاریخ سی ساله ایران، بیژن جزنی، چاپ خارج، صفحه ۹۱.

جناب سرهنگ غلامرضا نجاتی، علاوه بر انجام وظیفه فوق،^۱ در «تاریخ ۲۵ ساله ایران» خود، مثلاً درباره فدائیان اسلام در دو سطر چنین می نویسد: «... رویداد مهم در کابینه علاء تیراندازی به سوی علاء در مسجد شاه و اعدام نواب صفوی و دو تن از یارانش بود».^۲ و گویا، این فدائیان اسلام نبودند که جبهه ملی را به روی کار آوردند و در ملی شدن صنعت نفت، با از میان برداشتن موانع اصلی چون هژیر و رزم آراء، حاکمیت آقایان را امکان پذیر ساختند^۳ و البته بلافاصله به دستور پیشوا، رهبری آنها به زندان رفت و این زندان، ۱۸ ماه تمام استمرار یافت!..

تازه آقای نجاتی در همین دو سطر کوتاه هم حقیقت را نمی نویسد... در کنار شهید نواب صفوی، سه نفر از یارانش به جوخه اعدام سپرده شدند نه دو نفر، و پیش از آنها هم شهید عبدالحسین واحدی، توسط ژنرال بختیار تبهکار، به شهادت رسیده بود... و این درست در دورانی بود که بیشتر آقایان ملی!، به سر کار خود بازگشته بودند! و یا در احمدآباد به سر می بردند!

اگر گفته شود آقای نجاتی به علت اقامت در آمریکا اطلاعات کافی از وضع داخل ندارند، باید توضیح دهیم که چنین نیست و ایشان در همین کتاب دو جلدی و ۱۲۰۰ صفحه ای خود، ۷۰ صفحه کامل درباره فدائیان خلق و مجاهدین خلق و تبیین ایدئولوژی و تاریخ آنان، قلم فرسائی نموده است... و این «ضیق خناق» درباره «فدائیان اسلام» کاشف از رازی می کند که آقایان در «درون» دارند.

اگر نسل جوان غیرمعاصر با حوادث آن دوران، این تاریخ ها را بخوانند، مثلاً درباره «فدائیان اسلام» چه برداشت و داوری خواهند داشت؟ نتیجه پیشاپیش روشن است!

... پس باید تاریخ پیدایش، اهداف عملکرد و اندیشه رهبری فدائیان اسلام را از خود فدائیان پرسید... و خوشبختانه بعضی از افرادی که در آن دوران بودند، هنوز زنده اند و مقالاتی در این زمینه ها نوشته اند. و از همه آنها مهمتر، خاطرات خود شهید نواب صفوی، از چگونگی پیدایش فدائیان اسلام و عملکرد آنها است که

۱. مراجعه کنید به «کودتای ۲۸ مرداد» از مارک، ج، گازیوروسکی ترجمه سرهنگ نجاتی چاپ شرکت انتشار!

۲. تاریخ بیست و پنج ساله ایران، تألیف سرهنگ نجاتی، ج ۲، صفحه ۹۳.

۳. شماره ۱ و ۲ سال سوم فصلنامه «تاریخ و فرهنگ معاصر» آقای دکتر علی شریعتمداری، در مصاحبه خود به صراحت می گویند که عامل اصلی به روی کار آمدن دکتر مصدق و جبهه ملی، فدائیان اسلام بودند، و اگر آنها رزم آراء را از میان برنمی داشتند، به یقین حکومت ملی، در عالم خیال باقی می ماند... برای تفصیل به آن مجله رجوع شود.

به طور اجمال آنها را بیان داشته و شهید سید محمد واحدی به تقریر و تحریر آنها پرداخته و در زمان حیات خودشان، در مجله «خواندنیها» منتشر شده است. دکتر نصرالله شیفته، سردبیر مجله «خواندنیها» در آن دوران، درباره این خاطرات چنین می نویسد:

«... در آن ایام شادروان نواب صفوی و تنی چند از یاران نزدیکش در تهران به طور مخفی می زیستند. در اواخر سال ۱۳۳۲ در ملاقاتی که اینجانب در مخفی گاه با آن شادروان و یارانش داشتم، قرار شد یادداشت های ایشان در یک نشریه هفتگی توسط اینجانب انتشار یابد که آن خاطرات در ۱۸ مقاله - حدود ۵۰ صفحه - طی چهار ماه انتشار یافت.

شادروان نواب صفوی در این یادداشت ها که به خط خودش می نوشت از نخستین روز فعالیت های سیاسی و مذهبی خویش در «عراق» تا آخرین روزها و ماجرای قتل رزم آراء و علت اعدام و غیره را به خط خود نوشت که تماماً به چاپ رسید.^۱

البته این سلسله یادداشت ها، در مجله به نام شهید سید محمد واحدی چاپ می شد، ولی همان طور که آقای دکتر شیفته نوشته اند و همه می دانیم، مطالب از شخص مرحوم نواب بود، و تقریر یا پاکنویسی، به عهده مرحوم واحدی بوده است و میدانیم سید محمد واحدی که به هنگام شهادت بیست سال بیشتر نداشت، به طور طبیعی نمی توانست از همه زوایای امور که در یادداشت ها آمده است، به عنوان شاهد عینی، حضور داشته و آگاه باشد. (البته در یکی دو مورد، مثلاً دستگیری خود مرحوم واحدی، مطالبی آمده است که می توان گفت آنها از خود وی می باشد، اما اصل مطالب در کل، از شهید نواب صفوی است).

... این خاطرات به دنبال حملات آقای حائری نیا در مجله خواندنیها - سال پانزده ۱۳۳۴ - و پاسخ کوتاه و رسمی شهید نواب صفوی طی نامه ای که در آن مجله چاپ شد^۲، از آغاز سال شانزدهم خواندنیها، مورخ اول مهر ماه تا شماره ۲۳ مجله، منتشره در تاریخ ۲۰ آبانماه ۱۳۳۴، جمعاً در ۱۸ قسمت - و در ۱۸ شماره - منتشر گردید.

۱. زندگی نامه و مبارزات سیاسی دکتر مصدق، تألیف دکتر نصرالله شیفته سردبیر روزنامه باختر امروز، چاپ تهران، نشر کومش، صفحه ۵۵، ۱۳۷۰

۲. این نامه را به عنوان مقدمه دوم، در همین کتاب آورده ایم.

در آخرین دیدار نویسنده این سطور با شهید عزیز، حضرت نواب صفوی در منزل مرحوم آیت الله حاج سراج انصاری - در گلوبندک تهران - که تقریباً ده روز قبل از اقدام به ترور حسین علاء، رخ داد، مرحوم نواب صفوی در پاسخ اینجانب درباره تکمیل خاطرات، وعده چاپ متن کامل خاطرات را داد و در پاسخ مرحوم انصاری که پرسید: «مدتیست خبری نیست؟» گفت: ما فعلاً کار فرهنگی و توضیحی انجام می دهیم، در صورت لزوم، قیام به واجب خواهیم کرد! در پایان آخرین بخش منتشره در مجله خواندنیها، چنین آمده است:

«برای اطلاع خوانندگان. با این شماره هیجدهمین مقاله ما به دست خوانندگان می رسد. اکنون ناگزیریم که به علاقمندان اطلاع دهم از این شماره به بعد، مقالات ما به علل و موانعی که از ذکرش معذورم، قطع می شود و امیدواریم که در فرصت مقتضی بتوانیم این تاریخ را به اضافه مطالبی که در اثر موانع موجود تاکنون حذف شده است، چاپ نموده، در دسترس عموم قرار دهیم. پایان»^۱

... و دو روز بعد، - پنجشنبه ۲۵ آبان ماه - حسین علاء نخستوزیر شاه، در مجلس ختم سیدمصطفی کاشانی، فرزند آیت الله کاشانی که به طور مشکوکی در گذشته بود، در صحن مسجد ترور شد که اقدام «مظفرعلی ذوالقدر» عضو فدائیان اسلام، با موفقیت همراه نبود و علاء با سر باندپیچی شده برای امضای قرارداد سنتو - پیمان بغداد - عازم عراق شد.^۲

چگونگی حادثه را «خواندنیها» در شماره ۲۶ خود، مورخ سه شنبه ۳۰ آبان ماه، آورده است که عیناً یک صفحه از آن را در همین مقدمه نقل می کنیم. البته همه میدانیم که رژیم پس از ترور علاء به وحشت افتاد و با بسیج همه نیرو و توان خود، نواب صفوی و یارانش را دستگیر و در یک دادگاه نظامی محاکمه کرد و سپس به دستور اربابان خارجی، آنها را به جوخه اعدام سپرد که چگونگی دادگاه و محاکمات و بیانات شهدای بزرگوار را باید در فصل آخر «تاریخ فدائیان اسلام» نقل کرد.

۱. مجله خواندنیها، سال ۱۶، شماره ۲۳، صفحه ۱۸.

۲. آقای عبدخدائی عدم نشر دنباله خاطرات را ناشی از حذف مطالب حساس آن توسط فرمانداری نظامی اعلام میدارد. (به مقدمه سوم در همین کتاب، مراجعه شود) همین مطلب در یادداشت آخر مقالات هم آمده است: «... این تاریخ را به اضافه مطالبی که در اثر موانع موجود تاکنون حذف شده است...».

اینک، متن کامل خاطرات شهید نواب صفوی را که در واقع تاریخ و عملکرد فدائیان را نشان می دهد، در کتابی مستقل و در ضمن مجموعه « حرکت های اسلامی معاصر » می آوریم، به امید آنکه این مقدمه کوتاه، برای روشن شدن آن گروه از علاقمندان و خوانندگان که می پرسند: « این خاطرات را از کجا به دست آورده اید؟ کافی باشد.

پس از این مقدمه، یادداشت دیگری را به عنوان «مقدمه دوم» می آوریم که به تاریخ ۲۶ دیماه ۱۳۶۹ در روزنامه «اطلاعات» شماره ۱۹۲۴۱، صفحه ۶ چاپ شده است و برای تکمیل بحث ها، نقل آن بی مناسبت نخواهد بود.

مقدمه سوم، متن نامه برادر محمد مهدی عبدخدائی، تنها بازمانده هسته مرکزی فدائیان اسلام، درباره چگونگی تحریر و چاپ این تاریخ یا خاطرات شهید نواب صفوی است. این نامه روشنگر بخش دیگری از حقایق است و با توجه به موقعیت نویسنده آن، در هسته مرکزی فدائیان اسلام - سال ۱۳۳۲ و به بعد - می توان آن را «سندی زنده و ارزنده» نامید.

امیدوارم که این مقدمه ها، متن خاطرات، توضیحات، و کتاب ضمیمه: «بیانیه یا راهنمای حقایق» - جامعه و حکومت اسلامی - تألیف شهید نواب صفوی - که چاپ اول آن در آبانماه ۱۳۲۹ شمسی منتشر شده است - در مجموع بتواند حقایقی را درباره فدائیان اسلام، عملکرد و اندیشه آنها، بهویژه برای نسل کنونی، روشن سازد و این تنها آرزوی ما از نشر این کتاب است. والله من وراء القصد.

سیدهادی خسروشاهی
قم - آذرماه ۱۳۷۴

مقدمه دوم

پاسخ افسانه بافی ها

با توجه به قسمت سوم «یادواره شهید نواب صفوی» مندرج در روزنامه اطلاعات مورخ سه شنبه ۶۸/۱۰/۲۶، توضیح این نکته ضروری است که خاطرات منتشره درباره فدائیان اسلام در یک مجله، به نام شهید سیدمحمد واحدی چاپ و منتشر می گردید، گر چه در اصل از خود شهید نواب صفوی بود و تقریر یا پاکنویسی آنها، برای ارسال به مجله، توسط شهید واحدی انجام می پذیرفته است.

علت نوشتن و چاپ این خاطرات درباره تاریخ فدائیان اسلام در «خواندنیها» آن بود که شخصی به نام «حائری نیا»؟ سلسله مقالاتی را تحت عنوان: «کودتائی که رهبر آن کشته شد!» در آن مجله منتشر می ساخت که بی شک با انگیزه های سیاسی خاص نوشته می شد و علاوه بر آن، محتوائی کاملاً ساختگی و دور از حقیقت داشت و در واقع نوعی خیالبافی و افسانه پردازی بود... و البته هدف از نشر آنها هم متهم ساختن «فدائیان اسلام» و ایجاد تردید در اصالت این حرکت اسلامی بود...

نویسنده آن مقالات در شماره ۹۴ سال ۱۵ مجله خواندنیها، مورخ مرداد ۱۳۳۴، با تیتراژ درشت: «فدائیان اسلام می خواستند ناگهان رجال لشگری و کشوری و روحانی را قتل عام کنند و اوضاع را به دست بگیرند!!» به داستانسرائی پرداخته وبدون اشاره به هیچ مدرک و سند و دلیلی که افراد شاهد و هوشیار و آگاه را قانع کند، تهمت های ناروایی را مطرح نمود که خود شهید نواب صفوی، توضیحی درباره آن، همان وقت نوشته و منتشر ساخت و به تکذیب اباطیل نویسنده پرداخت.

البته «حائری نیا»؟! در مورد هدف اصلی نواب صفوی که در اتاق گارد نگهبانی آگاهی، پس از توقیف وی، و با حضور عده ای از افسران گارد، مطلبی می نویسد که نقل آن بی مناسبت نیست.

«یکی از افسران از نواب صفوی پرسید: فرض کنیم که شما نخستوزیر شدید، چگونه احکام اسلام را اجراء می کنید؟ نواب گفت: شما نباید فرض کنید که من نخستوزیر باشم، باید قبول کنید که من رئیس جمهور خواهم بود و احکام اسلام را اجراء خواهم کرد»^۱.

«حائری نیا» این شهادت و شجاعت و صراحت در پاسخ را نوعی «غرور و خودخواهی و خامی و بی اطلاعی»! معرفی می کند که با گفتن آن، در واقع «تمام افکار و ایده آل های خود را در اختیار مأمورین شهربانی گذارده» است؛ در حالی که شهید نواب صفوی، پیش از آن و با نشر مانیفست سازمان، اهداف اصلی و کلی فدائیان اسلام را که ایجاد حکومت اسلامی بود، بیان کرده بود. جالب تر آنکه «حائری نیا» همه اکاذیب و اتهامات خود را، علیه فدائیان اسلام، در آن سلسله مقالات به گفته های «آقای نیک اعتقاد» کلانتر اداره آگاهی، مستند می سازد، در حالی که این کلانتر، اینقدر شرافت و صداقت داشته که در آن بحران، کذب بودن این نوشتار را رسماً اعلام داشت و در تکذیب نامه خود، «این شرح را که در شماره مورخ ۳۴/۵/۲۵ درج شده است، داستان سرائی و خالی از حقیقت» نامید.^۲

آنچه که تذکار آن را در این مختصر ضرور می دانیم، این است که متأسفانه اخیراً بعضی از تاریخ نویسان معاصر هم با استناد به این قبیل تهمت ها و افسانه ها، که در همان موقع رسماً تکذیب شده است، به تحلیل سیاسی پرداخته و حرکت اسلامی فدائیان اسلام را در عمل، زیر سؤال برده اند!... ولی ما اعلام می داریم که با استناد به گزارش های دروغ و مجعول، از قماش گزارش دادستانی رژیم (در رابطه با بازجوئی ها از شهید نواب صفوی) نمی توان «تاریخ» نوشت... چرا که عملکرد این برادران، و مقاومتشان تا آخرین لحظه حیات، نشان داد که تا پایان زندگی «کمترین تغییری در منطق استوارشان» راه نیافت و هر ادعائی که برخلاف این امر باشد، مورد قبول اهل خرد نخواهد بود...

۱. خواندنیها، سال ۱۵، شماره ۹۴، صفحه ۱۸.

۲. مجله خواندنیها سال ۱۵ شماره ۹۷ مورخ شنبه ۴ شهریور ۱۳۳۴ صفحه ۴۴.

**

... «ناشر ناشناس!» گزارش دادستانی رژیم شاه، که البته خیلی هم برای ما ناشناس نبود، طی نامه ای اعتراض کرده و هر نوع اندیشه ای را که برخلاف نظر و بینش ایشان باشد، انحرافی و سبب گمراهی! دانسته است!... که به نظر ما، این چنین برخوردهای جزمی حزبی! در مسائل تاریخی راه به جایی نمی برد و نه تنها حقایق تاریخی را روشن نمی سازد، بلکه، موجب گمراهی افراد ناآگاه و شک و تردید آنان در همه مسائل، می گردد...

اصولاً روش ناشر ناشناس! در تحلیل های تاریخی، و زنده کردن اباطیل دیگران در رابطه با مسائل تاریخ نهضت ملی، منطقی و اصولی و اخلاقی نیست... و با اینحال، ناشر نه چندان ناشناس! را به خاطر این کجروی ناآگاهانه، «در پیشگاه عدالت و آزادی محکوم» نمی دانیم!... محکومیتی که حکم آن را در نامه خود علیه ما استالینوار صادر کرده که این حکم ما را به یاد احکام زورگویان توتالیتاریست حاکم بر دنیا می اندازد! با این فرق که دوست ما «حاکم» نشده روش توتالیتاریستی را در پیش گرفته است.

به هر حال: توضیح خود شهید نواب صفوی را در پاسخ به یک سری از اکاذیب، که تحت عنوان: «توضیح درباره فدائیان اسلام» در همان مجله خواندنیها، سال ۱۵، شماره ۱۰۰ مورخ چهاردهم شهریور ۱۳۳۴، صفحه ۱۶ و ۴۴ درج شده است، منتشر می سازیم، تا روشنگر بخشی از زوایای تاریک تاریخ معاصر باشد.

سیدهادی خسروشاهی

قم - جمعه ۶۸/۱۰/۲۸

توضیح درباره فدائیان اسلام

در چند شماره «خواندنیها» مطالبی تحت عنوان «کودتائی که رهبرش کشته شد» به قلم فردی که نامش در بالای مقاله اش بود، نوشته می شد و در شماره ۹۴ «خواندنیها» مطالبی به بعضی برادران فدائیان اسلام نسبت داده بود که عیناً مثل افسانه ها و خیال بافی ها بود. اینک برای اینکه حقی بی دفاع نماند، ناچار از تذکر چند نکته هستیم.

همیشه بنا بوده به هر نهضت کننده ای در ایران یا در شرق، به هر اندازه که صمیمیت و قدرت و اثرش بیشتر باشد، تهمت های شدیدتری بزنند تا شاید نشاط و همت و فعالیتش اگر با سرنیزه و زندان و تبعید و مشکلات زندگی از میان نمی رود، با ضربات دلگداز و سردکننده تهمت سرد شود و قیامش عقیم و بی نتیجه و شعله عواطفش خاموش گردد، ولی محرکین این تهمت نسبت به تربیت شدگان مکتب اسلام اشتباه کرده اند، زیرا نشاط و اراده آنها از موضوعات مادی سرچشمه نمی گیرد که با این ضربات شکست بخورند.

نویسنده تمام تهمت های خود را مستند به پرونده های اداره آگاهی و رکن ۲ ستاد ارتش نموده، ولی اخیراً توضیح و تکذیبی از طرف کلانتر اداره آگاهی در مجله درج شده و مطالبی را که از نویسنده مذکور در ۳۴/۵/۲۴ در مورد فدائیان اسلام (به استناد پرونده های آگاهی) چاپ گردیده «داستان سرائی و خالی از حقیقت» شمرده است. نویسنده مقالات مذکور می گوید: «بعد از کشته شدن رزم آراء ۳۷۲ نفر از فدائیان اسلام به زندان افتادند و سید ضیاءالدین یک میلیون تومان چک برای آزادی فدائیان اسلام به عنوان بانک شاهی کشیده و حاج ابراهیم صرافان با یک گونی اسکناس به دادسرا آمد و گفت این یک میلیون تومان وجه الضمان نقد برای آزادی فدائیان اسلام و هر روز هم یک میلیون تومان پول می آورم!...»

اولاً تعداد زندانیان ۳۷۲ نفر نبوده و ده نفر بودند و دادگاه هم وجه نقد نخواست، بلکه برای ضمانت کفیل خواسته بود، یک میلیون تومان هم نبوده، چهار صد و بیست هزار تومان وجه الکفاله بوده، سیدضیاءالدین هم در کار نبود، بلکه آقای حاج حسن شمشیری بوده و واسطه هم حاج ابراهیم صرافان نبود و آقای ابراهیم کریم آبادی مدیر روزنامه اصناف بود به شرحی که ذیلاً بیان می شود:

دفترهای زندان قصر و زندان موقت و سایر زندان های ایران موجود است و به یاد ندارد که در هیچ زمانی عده زندانیان فدائیان اسلام از هفتاد نفر تجاوز کرده باشند و به طور مسلم همیشه کمتر از هفتاد نفر بوده اند، خصوصاً آن ایامی را که اشاره می کند، عده زندانیان مسلماً کمتر از ۱۵ نفر بوده اند و دفاتر زندان و زندانیان و ملاقات کنندگان با برادران زندانی و خویشان آنها، که عده بسیاری از مردم هستند، به خوبی گواه این مطلب می باشد.

در نیمه اول فروردین ماه ۱۳۳۰ که آقای واحدی و آقای حاج سیدهاشم و چهار نفر از برادران در دادسرای فرمانداری نظامی محاکمه می شدند و در آنوقت سرلشگر حجازی فرماندار نظامی تهران و سرهنگ ملک آراء دادستان فرمانداری نظامی و سرهنگ هشترودی رئیس دادگاه جنحه و سرگرد بهروز نماینده دادستان در دادگاه بودند و آقای سیدمهدی رضوی وکالت آقایان را دوستانه بدون انتظار حق الوکاله پذیرفته بودند و آقای سرهنگ اخگر و یک سروان جوانی که نامش فراموش شده وکلای تسخیری آقایان بودند. آن دادگاه دو نفر را تبرئه و چهار نفر را از ۶ ماه تا دو سال محکوم به زندان کرد و از طرف محکومین و نماینده دادستان تقاضای تجدیدنظر شد و دادگاه تا تشکیل دادگاه تجدیدنظر، قرار وجه الضمان سنگینی حتی برای دو نفر تبرئه شدگان دادگاه بدوی که نماینده دادستان به حکم برائتشان اعتراض داشت، صادر کرد که مجموعاً صد و بیست هزار تومان می شد و چون وسیله نبود، آقایان در زندان ماندند تا نیمه دوم فروردین که حکومت نظامی لغو گردید و پرونده به شعبه ۱۸ استیناف دادگستری احاله گردید و در دادگستری با کوشش آقایان وکلاء و برادران، قرار وجه الضمان تبدیل به بیست هزار تومان وجه الکفاله شد و آقای کربلانی عباسعلی بقال که دکان و منزلش در خیابان «صاحب جمع» واقع شده، سن مالکیت منزلش را برای کفالت به دادگستری آورد و کفیل آقایان شد و قرار آزادی به زندان ابلاغ شد و دو نفر آقایان آزاد شده برای چهار نفر باقیمانده و شش نفر دیگر که بعداً توقیف شده بودند، قرار بازداشت دیگری از طرف مهدوی بازپرس دادسرای دادگستری ابلاغ شد و باز در اثر کوشش برادران، این قرار بازداشت هم تبدیل به کفیل به مقدار چهار صد هزار تومان گردید، از قرار هر نفری چهل هزار تومان. در آن موقع آقای حاج حسن شمشیری به اتفاق آقای کریم آبادی مدیر روزنامه اصناف با مقداری اسناد مالکیت شخصی آقای شمشیری، به دادگستری آمده کفالت آقایان را نمودند و قرار آزادی به زندان ابلاغ شد. البته مقارن این کار یک حکم تشدید مجازات شش ماهه که همان وقت در وزارت کشور ساخته بودند به زندان ابلاغ نموده و مانع آزادی آقایان شدند. این بود تفصیل و شرح تمام قضایای مربوط به قرار وجه الضمان و کفالت مربوط به فدائیان اسلام و تا یازدهم مرداد ماه ۱۳۳۰ عده تمام زندانیان برادران به اضافه آقای

طهماسبی ۱۲ نفر بودند و در قضایای بعدی و روزهای تحصن برادران فدائیان اسلام که ۵۱ نفر در روز ملاقات عمومی از میان ملاقات کنندگان در ساعت آخر ملاقات، به عنوان اعتراض به بازداشت این برادرشان در زندان تحصن اختیار کردند، از ۶۰ نفر تجاوز نمی کردند و هیچ دادگاه و بازپرس و قاضی و دادستان و مأمور و رئیس دادگاه های نظامی و دادگستری و در شهربانی و آگاهی و زندان ها، به یاد ندارد که در یک وقت یک ریال پول نقد برای وجه الضمان به آن دوائر مذکور برده باشند که یکی از برادران ما را به قید وجه الضمان آزاد کنند، تا چه رسد به یک گونی اسکناس! و هیچ گاه دفتر هیچ زندانی، به خاطر ندارد که حکم آزادی یکی از فدائیان اسلام با سپردن یک ریال وجه نقد یا بیشتر، به زندان ها ابلاغ شده باشد. ای کاش تهمت زندگان عمدی یا اشتباهی!، تاریخ روشن گذشته و جاری برادران ما را از نظر دور نمی داشتند که همیشه عمل و عقیده و گفتارشان در برابر دشمنان اسلام صریح بوده و به اندازه یک گام هم با تعطیل کنندگان احکام مقدس اسلام و دشمنان خدا مدارا نکرده اند و از اولین روز نهضت اسلامی مقدسشان تا امروز و تا روزی که ابرهای تاریک جهل و جنایت را از چهره مقدس خورشید معارف قرآن بزدايند و احکام مقدس اسلام را به یاری خدا اجراء نمایند و کفر و رذیلت را نابود نموده حق و فضیلت را مسلط کنند و یا پروانهوار در راه محبت خدای عزیزشان بسوزند و کشته شوند، کمترین تغییری در منطق استوارشان راه نیافته و نخواهد یافت.

به یاری خدای توانا

سید مجتبی نواب صفوی

تهران، محرم الحرام ۱۳۷۵

خاطرات فدائیان اسلام

هوالعزیز

برادر گرامی حضرت حجت الاسلام والمسلمین جناب آقای سیدهادی خسروشاهی

با سلام و درود. از چگونگی نوشته شدن خاطرات شهید عزیزمان حضرت نواب صفوی تلفنی سؤال فرمودید. اجازه بدهید آنچه را که پاسخ دادم مکتوب کنم، تا به عنوان سندی از یک شاهد زنده در ذیل آن خاطرات بیاورید.

باید بگویم خاطرات مزبور در واقع تاریخ پیدایش و عملکرد فدائیان اسلام به رهبری شهید نواب صفوی بود، که خود آن شهید می گفت و شهید سیدمحمد واحدی آن را تقریر می کرد و پس از بازبینی و اصلاح توسط شهید نواب صفوی، بهوسیله برادران به مجله خواندنیها تحویل می شد تا چاپ گردد. نقل چگونگی نشر خاطرات فدائیان اسلام در سال ۱۳۳۴ خالی از لطف نبوده یقیناً برای خوانندگان شما ارزشمند می باشد. قضیه از این قرار بود:

در اواخر سال ۱۳۳۳ هجری شمسی، زمزمه های انعقاد پیمانی نظامی به رهبری آمریکا، در محافل سیاسی ایران مطرح شد. در رابطه با چنین مسئله ای شهید نواب صفوی با نشر اعلامیه ای، با ورود ایران به پیمان های نظامی چه غربی و چه شرقی، مخالفت نموده اعلام داشت: صلاح کشورهای اسلامی مخصوصاً ایران نیست که وارد اردوگاه های نظامی قدرت های بزرگ و سلطه جو شوند. پس از نشر اعلامیه، که با مکافات بسیار توزیع گردید، رژیم شاه عکس العمل نشان داده تصمیم گرفت با فدائیان اسلام مقابله نماید. اما ابتداء به ساکن چنین کاری نکرد، بلکه اول ماشین تبلیغاتی رژیم به کار افتاد و در روزنامه ها و مجلات، جسته و گریخته علیه فدائیان اسلام مطالبی نوشته می شد که از آن جمله روزنامه سحر، فرمان، آتش و آسیا بود. اما در اوائل سال ۱۳۳۴ این مسائل قدری تشدید شد، تا اینکه در تابستان همان سال مجله خواندنیها شروع به انتشار سلسله مقالاتی به قلم شخصی به نام «سید محمدحسن

حائری نیا» به عنوان: اسرار قتل رزم آراء، نمود و در مجله آشفته به مدیریت آقای عصار، مقالاتی تحت عنوان «من او را نمی شناختم» در تعریف و تمجید از «احمد کسروی» انتشار یافت. البته بعدها معلوم گردید که هر دوی این سلسله مقالات، با هدایت رکن دوم ارتش انجام گرفته که آن روزها مسئولیت مبارزه با دستجات مخالف رژیم را به عهده داشت و کار سازمان اطلاعات را انجام می داد.

فدائیان اسلام با هر دو مجله برخورد کرد و پس از مراجعه ما، امیرانی که مسئول مجله خواندنیها بود پیشنهاد کرد که فدائیان اسلام خود خاطرات خود را بنویسند تا مجله خواندنیها منتشر نماید. لازم به یادآوری است که سردبیر مجله در سال ۱۳۳۴ آقای دکتر نصرالله شیفته بود که قبلاً هم ایشان با آقای محمدمسعود مدیر نشریه «مرد امروز» همکاری می کرده و سپس سردبیر روزنامه «باختر امروز» به مدیریت آقای دکتر فاطمی بودند و جالب توجه است که همکاری و سردبیری ایشان برای مدیران نامبرده «آمد» نداشته و هر سه نفر یا ترور شده و یا اعدام گردیده اند!

متأسفانه مقالات مزبور که توسط بنده و شهید سیدمحمد واحدی به دفتر خواندنیها تحویل می گردید، با سانسور فرمانداری نظامی تهران و محرمعلی خان معروف روبه رو گردید، زیرا متن اصلی مقالات مطالب زیادی علیه رژیم شاه داشت که در موقع چاپ حذف می شد و تذکرات مکرر فایده ای نکرد، تا اینکه یک روز طبق دستور شهید نواب صفوی، اینجانب همراه شهید سیدمحمد واحدی به مجله خواندنیها نزد آقای دکتر

نصرالله شیفته رفتیم. «لزوماً یادآوری می‌کنم که حضور اینجانب در چنین مواقع و اوقاتی حکایت از اخطار و عکس‌العمل تند فدائیان اسلام را داشت، آقای شیفته بی‌پرده گفت: «ما مجبوریم مقالات شما را قبلاً به فرمانداری نظامی ارائه دهیم و آنچه را که آنها اجازه نمی‌دهند، حذف نمائیم». لذا برای تداوم انتشار توافقی حاصل نشد، زیرا حذف پاره‌ای از بخش‌های حساس مقالات، واقعیت‌های تاریخی را در پرده ابهام می‌گذاشت. و این بود که استمرار نشر آنها صلاح تشخیص داده نشد و در واقع این مسئله ارتباطی با اقدام به اعدام انقلابی حسین علاء، عاقد خائن پیمان نظامی بغداد نداشت، اما همزمانی قطع نشر خاطرات و اعلام مسافرت حسین علاء به عراق و تیراندازی به طرف وی از جانب فدائیان اسلام این ابهام را به‌وجود آورد که بین این دو امر، ارتباطی بوده و پاره‌ای از جراید آن روز هم به این اشاره کرده‌اند.

خوشبختانه نشر مجدد آن سلسله مقالات توسط جنابعالی، بیانی از گوشه تاریخ بود و اگر می‌توانستید اصل مقالات را از پرونده‌های آن شهیدان عزیز بیرون آورده و منتشر می‌کردید، شامل همه قسمت‌ها می‌شد.

و اما در مورد تیراندازی به طرف آقای دکتر فاطمی که توسط اینجانب انجام گرفته است، به طور اجمال یادآوری می‌نمایم که پس از کشته شدن رزم آراء، و نخست‌وزیری کابینه به اصطلاح محلل حسین علاء، فدائیان اسلام معتقد شدند که توافقی میان جبهه ملی و دربار انجام گرفته است که اولاً این توافق، موجب عدم انجام عهود و عقود خواهد شد که راجع به «حکومت اسلامی» و اجرای احکام اسلام میان جبهه ملی و فدائیان اسلام قبل از اعدام رزم آراء منعقد شده بود. ثانیاً اولین قربانی توافق دربار و جبهه ملی فدائیان اسلام خواهند بود که دقیقاً چنین شد و پس از سقوط حسین علاء که دو نفر از اعضاء جبهه ملی در کابینه وی وزیر بودند و با روی کار آمدن دولت جدید، نه تنها آقای دکتر مصدق عهدی را که بسته بود زیر پا نهاد، بلکه برخوردی تند و شدید با فدائیان اسلام نمود، و دستگیری‌ها و تبعیدها آغاز شد و دقیقاً توطئه‌ای سازمان یافته توسط جبهه ملی، به رهبری مصدق السلطنه و دربار به مرحله اجراء درآمد.

در این موقع فدائیان اسلام واکنش نشان داده و شهید نواب صفوی با دعوت از جبهه ملی و مصدق السلطنه به محاکمه اخلاقی و مصاحبه با خبرنگاران، توطئه توافق دربار و جبهه ملی را آشکار نمود که در این مورد وقتی نخستوزیر به قول خودش «شرقیاب» می شود، شاه به وی تذکر می دهد که قشریون مذهبی (منظور فدائیان اسلام بود) قصد نابودی نخستوزیر را دارند! و آنگاه شاه شخصاً یک سلاح کمری به آقای مصدق هدیه می کند! تا وی از جان خود حفاظت نماید!

اما فدائیان اسلام همچنانکه روحانی مجاهد مرحوم آیت الله سید محمود طالقانی در چهاردهم اسفند سال ۱۳۵۷ بر سر قبر دکتر مصدق فرمودند، هدفشان اجرای احکام اسلام بود و برایشان آرمان مطرح بود نه اشخاص. یعنی نواب صفوی ایجاد «حکومت اسلامی» می خواست و برای چنین هدفی وارد مبارزه شده بود و اکنون می دید که مصدق السلطنه و دربار، در سال ۱۳۳۰ هماهنگ عمل می کنند؟ لذا تصمیم گرفته شد زنگ ها دوباره به صدا درآید... این بار چون به طور متواتر گفته شد که آقای دکتر فاطمی رابط اصلی توافق دربار و جبهه ملی است، و او است که سرخ همه جریانات علیه فدائیان اسلام را در دست دارد و حتی در تحصن زندان قصر فدائیان اسلام، دکتر فاطمی همراه سرهنگ نظری، قصد آسیب جدی بر حضرت نواب صفوی را در زدو خورد مأموران با فدائیان اسلام را داشته است، لذا روزی که من در زندان قصر با رهبر فدائیان اسلام برای آخرین بار ملاقات کردم، ایشان به من فرمودند: شما آماده رفتن به میدان و شهادت شوید، ولی تعیین مورد نفرمودند و بی شک ایشان هر حکمی که صادر می کردند، برای من واجب الاتباع بود. چندی بعد شهید سید عبدالحسین واحدی که آن روزها نفر دوم فدائیان اسلام نامیده می شد و در واقع در خارج از زندان قائم مقام رهبری فدائیان اسلام بود، مرا خواسته و پیشنهاد زدن دکتر فاطمی را نمودند که من هم پذیرفتم. البته آن روز من بیش از ۱۵ سال نداشتم. و آقای دکتر فاطمی هم پس از خروج از بیمارستان، موفق به اخذ «نشان همایونی» از محمدرضا شاه شد و به وزارت خارجه منصوب گردید.

متأسفانه چون رهبران جبهه ملی اغلب سیاسیون فاقد تقوای مذهبی - سیاسی بودند، فدائیان اسلام را متهم به رابطه با انگلیس کردند! و به طور اجمال ماشین تبلیغاتی آنها با قدرت مانوری که داشتند، به راه افتاد و اقدام اینجانب را به آنها نسبت دادند و پاره ای از قلم به دستان معاصر هم که میراث خواران جبهه ملی

هستند، عنان قلم را رها کرده و بدون اینکه اخلاق را رعایت نمایند و حرمت قلم را حفظ کرده در نقل وقایع امین باشند، دروغ های شاخداری را مطرح کرده اند، در حالی که آقای دکتر فاطمی در منزل آقای محسنی که از اعضای حزب توده بود، دستگیر و در لحظه دستگیری هم طبق نوشته جراید آن روز با شعار «زنده باد شاه» برای نجات خود کوشیده است. به راستی شرم آور است در حالی که این قلم به دستان خود به خوبی معترفند که هژیر و رزم آراء دو مهره عمده انگلیس در ایران بودند، اما در نوشتارهای خود واقعیت ها را وارونه جلوه داده، حقایق را کتمان می کنند و قطعاً اگر هژیر و رزم آراء روی کار بودند، هرگز نهضت ملی شدن نفت بهوجود نمی آمد. این مطلب را مرحوم علامه مجاهد سیدمحمود طالقانی بر سر قبر مصدق السلطنه در ۱۴ اسفند ۱۳۵۷ به وضوح تبیین نموده و شخصیت هائی چون دکتر شریعتمداری و مهندس سحابی در نوشته های خود به آن اذعان نموده اند.

البته باکی نیست. وقتی سیدجمال الدین اسدآبادی انگلیسی باشد؟! و همه بزرگان نهضت های اسلامی در خاورمیانه انگلیسی باشند! متهم ساختن فدائیان اسلام و این بنده، مسئله ای نخواهد بود ولی تاریخ این دروغ را باور نخواهد کرد، بلکه نوع عملکرد و نتایج کارها، حقایق را افشا می کند. متأسفانه هنوز جبهه ملی و طرفداران مصدق السلطنه به تاریخ نپیوسته اند و در آینده نه چندان دور، محققان آگاه نسل های آینده را از حقایق آگاه خواهند کرد و آنگاه است که معلوم شود که این ملی نماها پس از کودتای ننگین ۲۸ مرداد همه به کار و به زندگی خود برگشتند و مصدق السلطنه در احمدآباد به استراحت پرداخته چغندرهای خود را به دولت کودتا می فروخت و بعضی ها در وزارت علوم مشغول به کار شدند و آقای محمدرضا جلالی نائینی در روزهای سقوط شاه سناتور حکومت شاه بود... اما این ما بودیم که به جوخه های اعدام سپرده شدیم و خود اینجانب به اتهام تحریص مردم به مسلح شدن بر ضد قدرت سلطنت و اقدام علیه امنیت کشور، در دادگاه نظامی محاکمه شده و به خاطر عنایت حضرت آیت الله العظمی بروجردی و مراجع نجف، از جوخه مرگ رهیده به هشت سال زندان محکوم شدم و چهار سال آن را در تبعیدگاه برازجان به سر بردم... و این مسائل در شرائطی انجام گرفت که در اثر اشتباهات و احیاناً خیانت پاره ای از آقایان، شاه و انگلیسی ها برگشته و قرارداد کنسرسیوم را امضاء کردند و من باید از چنین مسائلی واقعاً متأسف باشم که در حال

حیات خود من، با اینکه از قربانیان اصلی رژیم شاه انگلیسی هستم و رهبرم مرحوم شهید نواب صفوی را ارباب اصلی و پدری شاه، یعنی انگلیس اعدام نموده، توسط شمس الدین امیرعلائی ها متهم به انگلیسی بودن بشویم! برایتان بگویم من پس از آزادی از زندان در سال ۱۳۴۳ دوباره به صفوف مبارزان مذهبی پیوسته و چندین بار دستگیر شده و آزاد گردیدم. تا اینکه انقلاب اسلامی پیروز شده و به زندگی ساده خود بازگشتم. و آخرین کلام در این نامه اینکه این نخستین بار نیست که چنین می شود. این روش را یکبار هم در سال ۳۱-۳۲ توسط آقایان تجربه کرده ایم. والی الله المشتکی أليس الله بأحكم الحاكمين.

به یاری خدای توانا

محمد مهدی عبدخدائی

تهران - دیماه ۱۳۷۳

خاطرات

یا

تاریخ پیدایش فدائیان اسلام

از:

شهید سیدمجتبی نواب صفوی

تقریر:

شهید سیدمحمد واحدی

تاریخ پیدایش فدائیان اسلام

آغاز!

... سال های بعد از شهریور ۱۳۲۰ که از فشار زیاد هرج و مرج، مردم به هر نقطه ای متشبه می شدند، موقعیت خوبی بود که شیادان اجتماع دام های سوءاستفاده خود را بگسترند و هر کس بنابر استعداد و موقعیت و طرز تفکرش چاهی فرا راه اجتماع بکند و غالب حزب سازی ها و مسلک تراشی ها نیز در همین سال ها شروع شد.

در این موقع، احمد کسروی هم که در ایام جوانی بر اثر اختلافاتی از محیط روحانیت خارج شده و کینه روحانیت را به دل گرفته بود، فرصتی مناسب دید که انتقامی بازستاند و دکانی باز کرد تا دنیائی آباد! برای خود بسازد. این فکر در مغز او قوت گرفت و شروع به کار نمود و نشریاتی منتشر کرد. اندک اندک که بازارش رونقی گرفت، اهانت به مقدسات دینی را شروع نمود. این خود زنگ خطری بود که در گوش مسلمین به صدا درآمد، دست هائی نامرئی که همیشه صداهائی را که ایجاد نفاق می کند تقویت می نمایند، شروع به فعالیت کردند و مسلک کسروی را روزه روز توسعه دادند و در اطراف آن سر و صدا راه انداختند، به امید آنکه باز هم مسلمانان را به جنگ و نفاق داخلی مشغول کرده به اجرای نقشه های ظالمانه خود موفق شوند.

در این موقع غالب نویسندگان مسلمان مبارزات قلمی خود را آغاز نموده و در فکر ریشه کن کردن نهال مفسدی بودند که داشت در اعماق قلوب بی خبران از معارف اسلام ریشه می دوانید، ولی کسروی مطالب مستدل آنان را با سفسطه و ناسزا، پاسخ می داد.

... کارهای کسروی کم کم در اثر تقویت بیگانگان غوغائی پیا کرد. مقداری از نشریاتش به نجف اشرف که آن روز مرکز اول روحانیت و حوزه علمیه تشیع بود،

می‌رسد. یکی از آن کتب در یکی از مدارس نجف (مدرسه آخوند) به حجره ای راه می‌یابد. آنجا محل اقامت «سیدمجتبی نواب صفوی» بود.

نواب صفوی را بشناسیم

سیدمجتبی نواب صفوی که در آن ایام بیستمین سال زندگی خود را طی می‌کرد، جوانی بود که در سال ۱۳۰۳ در محله خانی آباد تهران در یک خانواده متدین پا به جهان نهاده بود. او سنین کودکی را در همان محله طی نموده و دوران تحصیل ابتدایی را در «دبستان حکیم نظامی» گذرانیده، سپس وارد «دبیرستان صنعتی» گردید و پس از چندی به منظور تکمیل تحصیلات بار سفر بسته و از طریق اهواز، آبادان، بصره، به نجف رفت.

نواب صفوی در اندک مدتی با زبان عربی آشنا شد و با حرارت و گرمی خاص خود، دوستانی علاقمند یافت... هنوز بیش از چند سال از تحصیل وی نگذشته بود، ولی مراحل عالی دروس دینی را طی نموده بود که روزی در «حجره» مدرسه، کتابی از کسروی به دستش رسید که آتشی به قلبش زد و از جای حرکتش داد و با خود گفت: چگونه یک فرد مسلمان زنده باشد و به ساحت اولیاء دین جسارت شود؟ آیا این سزاوار است؟ در عرض چند روز در میان طلاب و علماء نجف هیجانی ایجاد نمود و بالاخره بنابر تصمیم بعضی از علماء نجف (از ذکر نامشان به علت آنکه ممکن است راضی نباشند، خودداری می‌شود). بنا شد که ایشان به نمایندگی از طرف حوزه علمیه به ایران آمده و پس از انجام مقدماتی در مسیر راه، به تهران وارد شود و با تغییر افکار منحرف شده جوانان، بساط کسروی را جمع کند، ولی بعلمی این نقشه تغییر یافت و به طور عادی از طریق بصره وارد ایران شد.

در ابتدای ورود به ایران، مردم به ایشان اطلاع دادند که کسروی در آبادان عده زیادی از جوانان را اغفال نموده است و بدین مناسبت، چند روز در آبادان توقف کرد که با مردم صحبت کند.

هزینه سفر

هنگامی که نواب صفوی عازم ایران شد، یکی از فضلاء پرهیزکار و پاکدامن نجف داوطلب شد که هزینه سفر ایشان را پردازد و به همین منظور سیزده دینار حواله داد که در کربلا از آقای «حاج میرزاعباس رزاز تبریزی» - جنب صحن مطهر

حضرت ابوالفضل - دریافت دارند. بعدها معلوم شد که آن شخص این سیزده دینار را برای تهیه مقدمات ازدواج خود فراهم نموده بود. ایشان دانشمند محترم جناب آقای حاج سید اسدالله مدنی بودند که اکنون نیز در نجف اشرف به سر می برد^۱ البته باید یادآور شد که دو دینار هم آیت الله حاج سید ابوالقاسم خوئی و پنجاه تومان هم یکی دیگر از علماء عالی قدر نجف، برای خرج سفر ایشان پرداخت نمودند.

نکات فوق بسیار شایان توجه است تا خوانندگان محترم بدانند مبارزه مقدسی که بعدها دنیا را تکان داد، بر روی چه شالوده ساده و پاک و بی آلاشی پی ریزی شده و در چه شرایطی منزله بهوجود آمده است؟... و در واقع با این زمینه و امکانات و ایمان و اعتقاد، ایشان به آبادان وارد شد.

نواب صفوی، برای اجراء منظوری که قبلاً اشاره شد، یعنی مذاکره و سخنرانی در رد مغالطات کسروی، خیابان پرجمعیت آن روز آبادان را که «خیابان زند» بود، در نظر گرفت و پیش از ظهر روز اول ورود، چهار پایه ای تهیه و در وسط خیابان مردم را به استماع حقایق دعوت کرد. چند دقیقه ای بیش نگذشته بود که عبور و مرور تعطیل شد و سیل جمعیت برای تماشای جوان فوق العاده تازه وارد و استماع سخنانش گرد آمدند.

آن روز نواب صفوی درباره سخنان کسروی، و در پیرامون تمدن انسانیت و آزادی، سخن راند و توضیح داد که آزادی بایستی در چهارچوب قانون باشد و آزادی همراه با لجام گسیختگی و خارج از قانون، نوعی فریبکاری است و یگانه قانونی که تمام شئون اجتماعی و اخلاقی و سازمان وجودی بشر را مراعات کرده، قانون سازنده و آفریننده جهان هستی، یعنی خدا است.

شور و هیجانی که از احساسات شدید ایشان، در مردم ایجاد شده بود، شهربانی آبادان را به وحشت انداخت و به همین دلیل پس از خاتمه سخنرانی، ایشان را به شهربانی هدایت کردند! مردم که تحت تأثیر سخنان سوزان نواب صفوی به هیجان آمده بودند به سوی مأموران هجوم آوردند، ولی بنابر توصیه شخص ایشان از زدو خورد دست برداشتند و نواب صفوی به شهربانی رفت، ولی پس از چند ساعت توقیف در شهربانی، به علت هیجان و فشار مردم، ایشان آزاد شدند و مردم آبادان که تشنه بیانات ایشان شده بودند، تقاضا کردند که نواب صفوی در مسجد نو و

۱ به توضیحات آخر همین بخش از کتاب مراجعه شود.

حسینیه بزرگ و معروف آبادان منبر بروند... پنج روز بدین منوال گذشت و در پایان هر منبر ایشان، عده ای از جوانان به نزد ایشان آمده و از راه گذشته خود بازگشته استغفار می کردند.

نواب صفوی پس از چند روز توقف در آبادان، به تهران حرکت کرد و پس از ورود به تهران، یکسره به مدرسه مروی حجره آقای مهدی حائری فرزند مرحوم حجت الاسلام حاج شیخ عباس حائری که از علماء تهران بود، وارد شد و فردای ورود، به بازار تهران رفته و در چهار سوق کوچک، برای بیدار کردن خواب آلودگان سخنرانی نمود. آنگاه نواب صفوی آدرس محل کار کسروی را جویا شد و مردم اداره مجله پرچم را به ایشان معرفی کردند.

نواب صفوی مصمم بود که در برخورد با کسروی یک مطلب را دریابد و آن اینکه آیا واقعاً او به سخنان غلطش معتقد بوده و در اشتباه است؟ یا آنکه پایه سخنانش بر هوی و هوس و شهوت و شهرت طلبی نهاده شده است؟ البته این معما زود حل گشت و کسروی مشت خود را باز کرد.

کسروی در برخورد اول، خود را با جوانی بیست ساله، که لباس روحانیت در برداشت، گمان کرد که او از افرادی است که مقاصدی مادی، او را بدین لباس کشانیده و از قرآن و معارف آن بی خبر می باشد!

...نواب صفوی از کسروی سؤال می کند: دلیل شما بر اینکه نباید به اموات و مردگان، اعم از پیغمبر و ائمه اطهار و دیگران، احترام گذارد چیست؟ در صورتی که فطرتاً انسان سلیم، به هادی و رهبر و ولی نعمت و دوست و محبوب خود احساس ارادت و محبت می کند و این احساسات در زمان حیات و وصال محبوب انسان به صورتی جلوه گر شده و در زمان غیبت و مرگ آن، به صورت احترام بر آثار آن نمودار می شود و انسان به حکم عاطفه بر گذشتگان خصوصاً و اولیائی که عمر گران بهای خود را صرف نجات بشریت از سیاه چال بربریت نموده اند، اشک مهر ریخته و به عتبه بوسی آنها می شتابد؟...

کسروی برای فرار از استدلالات ساده ایشان، نسبت ناروایی به قرآن داده و جمله ای به نام آیه قرآن، بیان می کند و با تجری و بدون اندیشه می گوید: مگر شما قرآن نخوانده اید که فرموده است؟ «لاتکرموا امواتکم» - مردگان را احترام نکنید! در اینجا بود که نواب صفوی پی برد که سخنان و ادعاهای کسروی دکانی

بیش نبوده و بساطی است که برای اغفال و انحراف افکار جوانان مملکت که در آن روز بعد از یک دوران فشار بر متدینین و آزادگان عموماً متوجه حقایق اسلام شده بود، گسترده شده است، زیرا چنین جمله کوتاه و بی محتوایی در قرآن مجید وجود ندارد و کسروی به خیال اینکه ایشان بی اطلاع است و یا آنکه شاید هم فریب بخورد، این جمله را ادا می کند، ولی پس از اینکه ایشان می گویند که چنین جمله ای در قرآن نیست، کسروی می گوید: ببخشید جسارت شد؟ شوخی کردم!... از اینجا بود که نواب صفوی به فکر افتاد که ریشه این نهال مفسد با مناظرات و مباحثات و طرق دیگر، از بیخ و بن کنده شود و با وجود اینکه دیگر احتمال هدایت و ارشاد کسروی را نمی داد، به امید اینکه شاید اطرافیان او متنبه شده و به سوی حق برگردند، در جلسات متعددی به مباحثه و مذاکره با کسروی پرداخت.

تأسیس جمعیت مبارزه با بی دینی

به موازات مذاکرات نواب صفوی با کسروی، جمعیتی به همت ایشان و دانشمندان محترم آقای حاج سراج انصاری و آقای شیخ قاسم اسلامی و آقای شیخ مهدی شریعتمداری و جمعی دیگر از فضلاء و نویسندگان تهران، به نام «جمعیت مبارزه با بی دینی» تشکیل شد که هدف آن مبارزه با تمام بی دینی ها و مفاسدی بود که سراسر اجتماع را فراگرفته بود ولی هدف نخستین آن جواب گوئی به گفته های کسروی بود و نشریات متعددی هم در این زمینه به قلم آقای انصاری و دیگران منتشر شد.^۲

در طی مدتی که نواب صفوی مشغول مباحثه با کسروی بود، چند بار هم به منزل کسروی رفته و در جلسات علنی آنها شرکت کرد و در محضر عموم، حقایق را بیان کرد که در همان جلسات عده ای متوجه حقیقت گشته و بازگشت نمودند که بعدها یکی از آنها، شرح مذاکرات و مباحثات یکی از آن جلسات را تحت عنوان «کسروی مباحث منطقی را با تهدید جواب می دهد» در روزنامه «دنیای اسلام» منتشر کرد. و در جلسه آخرین که نواب صفوی برای اتمام حجت به منزل کسروی رفته بود، تا شاید از اغفال افکار معصوم جوانان دست بردارد، پس از مباحثات مفصلی کسروی که دیگر از بیانات و استقامت ایشان به تنگ آمده بود و عده ای هم از یاران خود را از دست داده بود، عصبانی شده فریاد کشید:

«ما گروه رزمنده داریم!» و اشاره به افرادی می کند که در آنجا ایستاده بودند! گروه رزمنده عده ای بیش از ده نفر بودند که همیشه به طور مسلح، برای حفاظت از جان کسروی همراه او بودند و در ضمن نیروی اجرائیه او هم بودند و بعضی اوقات، برای صدمه و آزار رسانیدن به مخالفین، از آنها استفاده می کرد و از جمله در همان روزها مدیر روزنامه «آفتاب» را که در روزنامه اش از کسروی انتقاد کرده بود، به سختی مضروب ساخته بودند و یک نمونه آن هم تهدیدی بود که به نواب صفوی کرد و گفت ما گروه رزمنده داریم! یعنی اگر بیش از این ما را افشا کنید، مجبوریم شما را صدمه بزنیم!

نقشه اعدام کسروی

بعد از این جلسه که کاملاً سوءنیت کسروی برایشان ثابت شد، به عنوان قطع عضو فاسد اجتماع و اظهار وفاداری به اسلام و خاندان نبوت که به ساحت قدس آنها وقیحانه جسارت نموده و قلوب عموم مسلمانان، خصوصاً ایرانیان را جریحه دار نموده بود، نواب صفوی تصمیم گرفت که کسروی را نابود ساخته و از خطر انحراف جوانان بکاهد. البته نواب صفوی از بدو ورود به تهران تا روزی که تصمیم به کشتن کسروی گرفتن، جلساتی با جوانان متدین تهران تشکیل داده و افکار آنها را به تربیت زنده اسلام آشنا کرده و عده ای از جوانان پاکباز را ماده از خود گذشتگی کرده بود، ولی برای تقویت مبانی اعتقادی آنها لازم دیده بود که اولین قدم را خود در میدان نبرد و پیکار بنهند، تا نمونه و الگوی جانبازی به دست آنها داده شود. البته باید گفته شود که در آن روز ایشان هیچ فکری جز قطع یک عضو فاسد اجتماع که داشت بنیاد مبانی اعتقاد مردم را سست می کرد، نداشته و تنها آرزویی که داشت این بود که به خاطر خدا و اسلام یک دشمن خدا را نابود ساخته و سپس در این راه مقدس کشته شود و همواره آرزوی شهادت و کشته شدن والحق به شهداء اسلام را داشت ولی تقدیرات الهی چیز دیگری بود و می بایستی ایشان بنیادگزار یک جهاد مقدس علیه اجانب می شد و روزی دنیا، در برابر عظمت روح و فداکاری مسلمانان خاضع می گردید. به هر حال به دنبال طرح اعدام کسروی، نواب صفوی به فکر تهیه اسلحه افتاد، و چون خود وسیله ای نداشت لذا، تصمیم گرفت از علماء عالی قدری که در گوشه و کنار اجتماع هستند، استمداد

کند و بدین منظور یکی از علماء متقی آن روز تهران را در نظر گرفت و به سراغ او رفت...

اسلحه چگونه تهیه شد؟

مرحوم آیت الله حاج شیخ محمدحسن طالقانی از علماء پرهیزکاری بودند که سال های مدیدی در تهران، در خیابان شاه آباد مشغول به تربیت افراد بودند و زندگی سراسر صفا و دیانت ایشان مردم را بسیار به ایشان علاقمند کرده بود و محبوبیتی خاص در میان اهالی محل خود داشتند و در بین علماء و روحانیون هم دارای مقامی شامخ از فضل و تقوی بودند. نواب صفوی بنابر سابقه علاقه ای که به ایشان داشت و همچنین بنا بر سوز و گداز و غیرتی که در ایشان می دید، با ایشان تماس گرفته و نقشه خود را در میان نهاد و از ایشان خواست که پول تهیه کنند که با آن اسلحه ای بخرند. البته نخست یک شمشیر از چهارراه گلوبندک خریداری کرده بود که منظور خود را با آن عملی کنند، ولی پس از تهیه پول و بعد از کاوش و جستجوی زیادی که مدتی به طول انجامید، اسلحه ای از نوع نوقان تهیه کردند و بدین ترتیب به اجرای مقصود خویش نزدیک تر شدند. یعنی با چهار هزار ریالی (چهار صد تومان) که از جیب یک شخصیت متقی و پاک خارج شده بود، اساس یک انقلاب مقدس و یک حرکت دینی پایه گذاری شد.

نخستین تیر به سوی کسروی...

نواب صفوی برای اجرای نقشه خود مأمورینی گماشته بود تا هر روزی که کسروی از منزل خارج شد، به ایشان اطلاع دهند تا خود شخصاً برای نابودی او اقدام کنند.

برادران به ایشان اطلاع دادند که روز ۲۴ اردیبهشت ۱۳۲۴، کسروی به همراه گروه رزمنده اش از منزل خارج خواهد شد! در آن روز نواب صفوی به همراه یکی از دوستان ایام تحصیلی خود، که محمد آقا نام داشت و در قسمت فنی راه آهن مشغول کار بود، عازم اجراء طرح شدند. منزل کسروی در اطراف چهارراه حشمت الدوله «خیابان سی متری» قرار داشت و نواب صفوی در روز مذکور، در چهارراه حشمت الدوله با او برخورد کرد و پس از کشیدن اسلحه تیر اول و دوم را به سوی او خالی کرد و از شدت عصبانیتی که از کسروی و اعمالش داشت،

به سوی او حمله‌ور شد، ولی تیرهای بعدی از اسلحه خارج نشد و گویا فشنگ آن سالم نبود و باد کرده و در لوله گیر کرده بود.

به هر حال، گروه رزمنده برای نجات کسروی از دست ایشان هجوم آوردند، ولی با اولین نهیب و حمله ایشان به سوی آنها، همگی فراری شده و کسروی را تنها گذاردند.

در این موقع مأمورین انتظامی سررسیده و کسروی را به درشکه ای انداختند که به بیمارستان برسانند ولی نواب صفوی دست برنداشته و به دنبال او برای اطلاع از مرگ او به راه افتاد و در نتیجه همین تعقیب، ایشان را دستگیر و به زندان موقت شهربانی انتقال دادند و کسروی در بیمارستان «رضانور» بستری گردید و چون دو تیر آن هم به موضعی غیرحساس اصابت کرده بود، بعد از سه ماه معالجه بهبودی یافت و از بیمارستان خارج شد.

تیراندازی به کسروی و دستگیری نواب صفوی از چند نظر شایان اهمیت بود: یکی اینکه برای اولین بار در تاریخ ایران فردی بدون واهمه و پروا، در راه هدف خدائی از خودگذشتگی نموده و مردانه بعد از انجام عمل با بلند کردن ندای «الله اکبر» ایستادگی نموده است.

دوم اینکه این عمل به نام دفاع از اسلام و قطع ایادی دشمنان دین و وطن بوده است.

سوم آنکه قهرمان این عمل یک فرد روحانی جوان که در آغاز دوران شباب به سر می برد، بوده است و اینکه یک روحانی با لباس روحانیت چنین فداکاری کرده، افکار مسلمین خصوصاً تهران را متوجه خود کرده بود.

کسروی بعد از اینکه احساسات خدائی مردم مسلمان او را به وحشت انداخته بود. حرف و عمل خود را به ظاهر تا اندازه ای پس گرفت و در روزنامه ها آگهی کرد که هر کس اثبات کند که او قرآن سوزی کرده است، پنجاه هزار ریال به او جایزه خواهد داد! بدین مناسبت اعلامیه زیر از طرف جمعیت «مبارزه با بی دینی» صادر شد:۳

پاسخ ۵۰۰۰۰ ریال جایزه کسروی، یک پیشنهاد خردمندانه.
عقلای تمام ملل باید قضاوت کنند

چندیست که میان مسلمانان پایتخت و احمد کسروی اعلامیه هایی رد و بدل شده و نسبت هائی به کسروی داده شده و کسروی آن نسبت ها را تهمت پنداشته و از خود دفاع نموده است و اخیراً قرآن سوزی را انکار نموده و در روزنامه اطلاعات پنجاه هزار ریال عهده دار شده که اگر کسی چنان نسبتی را بتواند از نوشته های او اثبات نماید، مبلغ مذکور را دادنی باشد.

البته اینگونه انتشارات پایان ناپذیر است و بهتر آن است که انجمنی مرکب از دو نفر نماینده مسلمان پایتخت و دو نفر نماینده از طرف مجلس شورای ملی و دولت و چند نفر از قضات عالی رتبه تشکیل شود و کسروی در آن انجمن حضور به هم رساند تا نه تنها قرآن سوزی او بلکه مطالب زیر نیز از نوشته های خود او با تصدیق اعضای انجمن ثابت گردد، به شرط اینکه اگر کسروی محکوم شد، تمام نوشته های او را دولت جمع آوری نموده و در حضور عموم اهالی آتش بزنند و همچنین خود او را به کیفر قانونی برسانند و بعد از این هم به هیچوجه حق نوشتن و انتشار آن را نداشته باشد و اگر محکوم نشد و توانست دفاع نماید بعد از این در نشر هرگونه نشریاتی مختار باشد و اینک مطالبی که در نوشته های او تصریح شده است:

۱. دین مقدس اسلام با عصر حاضر ناسازگار است و به جای آن دینی از خود به نام «پاک دینی» ساخته است.

۲. دعوی پیغمبری نموده و نام پیغمبر را «برانگیخته» گذارده و خود را یکی از برانگیختگان می داند!

۳. قرآن کلام خدا نیست!

۴. پیغمبر اسلام (ص) خاتم الانبیاء نبوده است.

۵. قرآن با علوم ناسازگار است!!

۶. نابود کردن قرآن (یعنی سوزاندن و پاره کردن و مانند آن).

۷. به پیغمبر اسلام (ص) نسبت سرسام داده است.

۸. به امام جعفر صادق علیه السلام پیشوای صد میلیون شیعه جسارت ها نموده که قلم از نوشتن آنها شرم می کند.

۹. تصریح می کند که دین اسلام مایه گمراهی و نادانی است!.

۱۰. مخالف قرآن و دین مقدس اسلام، احکامی از خود ساخته است.

این ده مطلب (علاوه بر سوزانیدن قرآن) کاملاً از نوشته های او پیدا است و می توان اثبات نموده، پس نوشتن اعلامیه ها و ردوبدل نامه ها نتیجه ندارد، بلکه باید چنان انجمنی برپا گردد تا پرده از روی کار برداشته شود. بنابراین کسروی باید در برابر این پیشنهاد یکی از دو کار را انجام دهد: یا بپذیرد و وقت را معین کند تا در مدرسه سپهسالار جدید چنین انجمنی تشکیل یافته و گفتگو آغاز شود تا معلوم شود نه تنها صراحتاً نوشته است آیه ها و سوره های قرآنی هر وقت دست آویز بدآموزان

گردید باید آنها را سوزانید، بلکه مطلب ده گانه بالا را نیز نوشته است و پنج هزار تومانی که در اعلامیه اخیرش وعده داده است در جیبش بماند و یا از انتشار هرگونه نامه های مضره و مضله خودداری نماید...
ما از عموم اهالی و روشنفکران اسلام و ملل دیگر خواهانیم که در این پیشنهاد ما بیطرفانه قضاوت نمایند.

جمعیت مبارزه بای دینی

آزادی نواب صفوی و اعلام موجودیت فدائیان اسلام

هیجانی که تیراندازی به کسروی آن هم از طرف یک روحانی جوان در مردم ایجاد کرد، به حدی بود که خواه و ناخواه عموم متدینین به فعالیت افتاده و در مرحله اول برای آزادی ایشان دست به کار شدند. علماء، وعاظ، تجار، کسبه، همه و همه، نگران وضع ایشان بودند. جلسات متعدد و پی در پی تشکیل می شد و در منازل علماء هم اجتماعاتی بود و طومارها و تلگرافات پشت سرهم علیه کسروی و له ایشان به دست زمامداران وقت می رسید. از همان روز دوم و سوم توقیف ایشان دستجات مختلف پایتخت برای دیدار ایشان و ابراز پشتیبانی و صمیمیت نسبت به ایشان، به زندان موقت مراجعه و با ایشان ملاقات می کردند.

بالاخره فشار مردم و علماء به قدری بود که با سرعت عجیبی قرار دوازده هزار تومان صادر و ایشان پس از یک هفته از زندان خارج شد و این اولین ضربه بود که بعد از شهریور بیست از طرف مسلمانان غیور به مغز کارگردانان دستگاه کفر و ظلم وارد آمد و آنها را به خود آورد و متوجه کرد که نطفه یک قیام ریشه دار دینی منعقد گردیده و آتشی زیر خاکستر نهفته است که به زودی به خرمن هستی آنها خواهد زد.

نواب صفوی پس از پیش آمد واقعه کسروی موقعیت را برای پی ریزی بنیاد مقصود خویش مناسب دید و جلساتی را که قبلاً از افراد متدین و پرشور تشکیل داده بود توسعه داد و پایه یک جمعیت دینی فداکار را نهاد و چون یقین داشت که در راه مقصود بزرگی که در پیش دارد، همه گونه فداکاری لازم است و ممکن است که به فدا شدن عده ای از افراد منجر شود، لذا جمعیت را به نام «فدائیان اسلام» نامید و اولین بار موجودیت جمعیت را با صدور اعلامیه زیر اعلام نمود:

هوالعزیز دین و انتقام

ما زنده ایم و خدای منتقم، بیدار، خون های بیچارگان از سر انگشت خودخواهان شهوت ران که هر یک به نام و رنگی پشت پرده های سیاه و سنگرهای ظلم و خیانت و دزدی و جنایت خزیده اند، سالیان درازی است فرو می ریزد و گاه دست انتقام الهی هر یک از اینان را به جای خویش می سپارد و دگر یارانش عبرت نمی گیرند.

«واذا قيل لهم لا تفسدوا في الارض قالوا انما نحن مصلحون الا انهم هم المفسدون»
 - و اگر گفته شود برایشان دست از فساد و جنایت بردارید، می گویند ما مصلحیم، آگاه باشید که هم ایشان مفسدین هستند - دزدان دین در لباس دین: گرگان ره هر یک به صورت چوپان هر یک به هر کجا و هر نام در هر رنگ شرکاء هم نفسند (انما الاختلاف في الشبكات) گوسفند بیچاره سرگردان و پریشان روزگار سبز رنگان را سبزه پندارد و مسموم گردد و چماق دستان حکومتی را حامی پندارد و سرکوب شود، بالنتیجه بعضی پای گریزش را شکنند و برخی کارد بر حلقش نهند و پاره ای باد و نفخه بر جلدش دمند. دسته ای پوستش بیرون آرند و یکباره بر سرش هجوم کنند و به دندان تیزش دریده استخوانش به سگ و گربه بدهند. از این گوسفندان بعضی اسیر کنند و بیاموزند تا در زمان شدت درد و غلیان بدبختی و سرگردانی که به گوشه ای پناهنده می گردند به رنگ آبی و زرد بر اینان حمله برند چه خوش منظره ای است مشترکین در بدبختی و سرگردانی به جنگ با هم درآمدن و دشمن به کار خویش بگذاشتن. ای وای، ای خائنین حقیقت پوش و حق کش وای رنگ بازان منافق، ما آزاده ایم و بیداریم، می دانیم و ایمان به خدا داریم و نمی ترسیم، (لاتحسبن الذين قتلوا في سبيل الله امواتا بل احياء عند ربهم يرزقون) - گمان نکنید کسانی را که کشته می شوند در راه خدا مردگانند بلکه زنده اند و در رحمت خدای غوطهورند -

هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد به عشق***ثبت است بر جریده عالم دوام ما
 تیشه ها بر پیکر دین و معارف قرآن به نام دین زدند، دزدی ها پاک و حرام ها حلال گردید، به حال پریشان فقرا رحم نگردید، بر خون مقدس حسین (ع) خاک ها پاشیدید و هدف عالی و مقدسش را پوشیدید که خاک عالم سر و رویتان پیوشاند. دزد دین بودید و با گردنه های بزرگ دزدی تبانی کردید. فساد اخلاقی جوانان امروزه و تنفرشان از دین را هنگام کاشتن از این تخم می دانستید ذلت و بدبختی و نفاق محصول بذر خویش بر شما معلوم بود (فتربصوا حتی يأتي الله بامرهم) - منتظر باشید تا امر الهی فرا رسد -

محکمه الهی

دادگاه خونین

«ان الساعة آتیة لا ریب فیها» به تحقیق که ساعت حساب در پیش است و شکی در آن نیست. ای سنگر نشینان دزد و ای تیزدندان های جنایتکار و روبه صفتان پلید! «لاتحسبن الله غافلا عما يعمل الظالمون انما یوخرهم لیوم تشخص فیہ الابصار» - گمان نکنید خدا را که غافل از جنایت و ظلم های شما است همانا تأخیر می اندازد به روزی که دیده ها بینا و خیره گردد -

«یوم تبلی السرائر» - روزی که نهانی های شما بی پرده شود - «فماله من قوة ولاناصر» و دیگر شما را اندوخته های دزدی دندان های تیز و جنگال خونین به کار نیاید. آن روز قیامت کبری و روزی است که امر الهی صادر و دادگاه عدل خدا تشکیل می گردد، مأمورین الهی مشغول محاسبه و عذاب الهی مهیا می شود، همان روزی است که متوجه خرابی ها و دورنگی ها و مظلوم کشی ها و جنایت ها گردیده و پشیمان می گردید و سودی نمی بخشید.

الانتقام و لكن في القصاص حياة

ای جنایت کاران پلید! شما خویشتن را بهتر از دیگران در زیر پرده های مرموز می شناسید و بر دقائق جنایات خود مطلعید ما هم آزاد مردان از خود گذشته ایم که باک نداریم و به کمک احتیاجمان نیست. بترسید از نیروی ایمان زمانی که مجال یابد.

ما سرچشمه کل می بینیم و تیرانداز و الاتیر و جویبار را چه کند؟ منشأ خرابی ها و بی دینی ها و مظلوم کشی ها شماست. به خدا خونمان می جوشد و خون فداکاران دین در جوشش است و خون تازه می طلبد. جان بازی بر ما شیرین است. لیک تا نستانیم نبازیم، جان به زنجیرهای رقیب و اسارت پانصد میلیون مسلمین عالم گسیختنی است. سال ها است که زنجیرهای سیاهی ممالک اسلامی را از یکدیگر جدا ساخته، مراکز نصب این زنجیرها در داخله مسلمین به الوان گوناگون به قطع و فصل رشته اخوت و اتحاد و پاشیدن سم فساد و سوءاخلاق و جهل و بی ایمانی و اختلاف مشغول است «انما المؤمنین اخوة» - مؤمنان برادرانند - این زنجیرها از ناحیه خودخواهانی است که سال ها بعد از تمدن اسلام و ندای عالم گیر قرآن و دعوتش به آزادی، در جهل و بربریت غوطهور بودند.

ای مسلمین عالم؛ قیام کنید، زنده شوید، تا حقوق خویش باز ستانیم. «الذين قالوا ربنا الله ثم استقاموا اولئك لاخوف عليهم و لا هم يحزنون» - کسانی که گفتند پروردگار ما خدا است و قید رقت گسیختند و سپس قیام کردند برایشان خوفی نیست و اندوهناک نباشند -

خدا با صابرين است. والله المنتقم
از طرف فدائیان اسلام
نواب صفوی

اعدام کسروی

همزمان با تشکیل فدائیان اسلام و توسعه فعالیت آنها، کسروی هم بهبودی یافته و از بیمارستان خارج شد، در این هنگام چون از بین بردن کسروی برای شخص نواب

صفوی دیگر مقدور نبود، لذا یک عده از جوانان تربیت شده که بعداً از آنها نام خواهیم برد، آماده انجام این وظیفه شدند.

سال ۱۳۲۴ که در اردیبهشت ماه آن کسروی هدف دو تیر نواب صفوی واقع شده بود، تمام نشده بود که نقشه قتل کسروی مجدداً طرح و آماده گردید، و در خلال این مدت اعلامیه ها و طومارها و تلگرافات زیادی از شهرستان ها و تهران، برای تعقیب و مجازات کسروی به دست مأمورین دولت می رسید و شب و روز، فعالیت های شدیدی برای کشاندن او به دادگستری می شد و مسلمانان متفقاً یک دل و یک زبان، قطع ریشه این نهال مفسد را خواهان بودند.

بالاخره شدت هیجان مردم علیه او، دولت وقت را وادار کرد که روی شکایات و اعتراضات مردم برای او پرونده ای تشکیل داده و او را به محاکمه بکشاند، ولی مسلمانانی که غیرتشان جوشان تر بود و در ضمن از دادگستری امید آنکه قطع این عنصر فاسد را بکند نداشتند، نقشه های دیگر داشتند و در پی فرصت مقتضی می گشتند که بتوانند بر کسروی دست یابند، زیرا در آن روزها کسروی از ترس جان خود و از بیم غضب خدائی مردم در اجتماعات ظاهر نمی شد و در گوشه ها فراری بود! ولی هر چه او فراری تر می شد داوطلبین نابود کردنش بیشتر می شدند و جوانان پاک دل آتش غیرتشان شعله ورتر می شد و حس انتقام شدیدتری پیدا می کردند.

قبلاً متذکر شدیم که مردم تهران و شهرستان ها طی اجتماعات و طومارها و تلگرافات و نامه ها، محاکمه و مجازات کسروی را خواستار بودند و دادگستری هم بعد از مدتی او را برای پاره ای از تحقیقات احضار کرد، ولی کسروی چند بار به عذر اینکه تأمین جانی ندارد، از حضور در بازپرسی خودداری کرد.

در این روزها داوطلبین مجازات کسروی با لباس های کهنه و پاره، در جلو دادگستری کشیک می دادند و انتظار ورود او را داشتند. از جمله آقای سید علی محمد امامی که بعداً هم در اعدام او شرکت داشت، برای اینکه مورد سوءظن واقع نشود، چند روز درب دادگستری که در خیابان درب اندرون باز می شود با پوستینی پاره که وارونه به دوش خود انداخته و خود را به صورت فقیری در آورده بود، پاس می داد.

بالاخره از طرف قوای انتظامی به کسروی قول حفاظت داده شد و مقدار زیادی سرباز برای حفاظت او گماردند و کسروی با گروه رزمنده! و منشی مخصوصش «حدادپور» تحت حفاظت شدید قوای انتظامی در روز بیستم اسفند ماه ۱۳۲۴ به دادگستری آمد، البته مأمورین تجسس فدائیان اسلام که مأموریت کشف نقاطی را که کسروی رفت و آمد می کرد داشتند، اطلاع حاصل کردند که در روز مذکور کسروی به دادگستری خواهد آمد، فرصت مناسبی برای اجراء نقشه بود، ولی در مرحله اول وجود مأمورین انتظامی به نظر می آورد که عمل با شکست مواجه شود، ولی دیگر ممکن نبود جلوی اشتعال آتش احساسات دینی جوانانی که شب و روز پی فرصت بودند گرفت و فکر می کردند که اگر این موقعیت را از دست بدهند، شاید دیگر به این زودی ها بر او دست نیابند.

چه کسانی مأمور اجرای حکم الهی بودند؟

از میان داوطلبین افراد زیر انتخاب شدند: شهید سید حسین امامی، آقایان سیدعلی محمد امامی، مظفری، قوام، فدائی، الماسیان، گنجبخش صادقی، و یکی دیگر از افراد منتخب، یک درجه دار ارتشی بود که به عللی از ذکر نامش خودداری می کنیم و به ایشان یک مأموریت جالبی داده شد و خوشبختانه او نقش خود را به نحو شایسته ای ایفا کرد و آن اینکه چون او دارای لباس ارتشی بود، برای اینکه قبل از انجام عمل سربازان مانع ورود و اقدام برادران نشوند، به سربازان دستور عدم دخالت بدهد که بعداً چگونگی آن بیان خواهد شد.

ندای الله اکبر در دادگستری

روز بیستم اسفند ماه ۱۳۲۴ بود و ساعت بزرگ دادگستری ۹ و ۱۰ دقیقه را اعلام می نمود و آقای بلیغ بازپرس دادگستری که دستور احضار کسروی را داده بود در اتاق کار خود نشسته و دادگستری در محاصره قوای انتظامی بود و در سالن ها و کریدورهای دادگستری، مأمورین برای جلوگیری از حمله به کسروی و دوستانش قدم می زدند!

کسروی به اتفاق «گروه رزمنده» - «افرادی مسلح و متجاوز از ده نفر بودند که در واقع قوه اجرائیه و محافظین کسروی بودند» - و قریب پنجاه نفر از دوستانش! در حراست مأمورین به دادگستری وارد شد و به اتاق آقای بلیغ رفت.

از طرف دیگر یک عده جوان غیور که منظره اهانت های کسروی به ساحت قدس پیغمبر (ص) و ائمه (ع) و سوزانیدن قرآن مقدس و مفاتیح الجنان، که یک انقلاب درونی در آنها ایجاد کرده بود و صمیمیت به پیشگاه منزله اولیاء دین آنها را به از خودگذشتگی واداشته بود و هیچ چیز جز محو آثار دشمن معاند اسلام نمی خواستند، وارد دادگستری شدند. هر چه وقت انجام عمل نزدیک تر می شد و هر چه آنها به کسروی و دوستانش نزدیک تر می شدند، بیشتر آماده انجام وظیفه می شدند.

آقای بلیغ مشغول بازپرسی و کسروی به پاسخ گوئی سرگرم بود، ولی کسروی و دوستانش مضطرب بودند سربازان درب اتاق بازپرسی کشیک می دادند، ناگهان با مهارت و رشادت عجیبی درب اتاق باز شد و آقای مظفری قدم به درون اتاق گذاشت. به دنبال ایشان شهید سیدحسین امامی و آقای سیدعلی محمد امامی قبل از اینکه مأمورین به خود آیند، وارد اتاق شدند.

مأمورین به اتاق هجوم آوردند، ولی همان طور که قبلاً ذکر شد آن درجه دار ارتشی، نقش خود را به نحو احسن ایفا کرد و به مأمورین با عصبانیت و شدت وحدت تمام، دستور داد که هر چه زودتر از اطراف اتاق پراکنده شوند! این دستور که با خشونت توأم بود و صدای تیرهایی که از درون اتاق شنیده می شد و سربازان را به وحشت انداخته بود، دیگر مجال فکر به آنها و افسرشان نداد که این افسر کیست؟ و از کجا آمده؟ و برای چه دستور می دهد که مأمورین دخالت نکنند؟

دادگستری به هم ریخت و صدای تیر پی درپی به گوش می رسید اعضاء دادگستری متوحش شده عده ای پا به فرار گذارده و عده ای هم اتاق ها را از درون قفل کرده بودند! کسی نمی دانست چه خبر شده است، سربازان و مراجعین دادگستری هم از درب دادگستری خارج می شدند، منظره بسیار عجیبی ایجاد شده بود و دوستان کسروی او را تنها گذارده و فرار کرده بودند.

در همان حله اول آقای بلیغ بازپرس در اثر وحشت، بی هوش گردیده و از روی صندلی به زمین افتاده بود که این جریان در روزنامه ها و مجلات روز هم منعکس گردید!

کسروی از پای درآمد و حدادپور هم که در اتاق بازپرسی بود واز ترس جان خویش اسلحه کشیده و حمله کرده بود، نیز کشته شد.

پس از اینکه کسروی به قتل رسید و از مرگش اطمینان حاصل شد، مرحوم امامی و سایرین در حالی که فریاد الله اکبر از حلقومشان خارج می شد، از اتاق خارج شدند. این اولین باری بود که در دادگستری صدای الله اکبر طنین انداز شد و عاملین امر، به طور علنی و مردانه با بلند کردن ندای توحید به عمل خود اقرار و مباحات کرده و تربیت زنده اسلام را مجسم نمودند. اینجا بود که اثر یک تربیت عالی و بزرگی که یک سال از عمر آن می گذشت، بروز کرد که در واقع زنگ بیدارباشی برای خفتگان و بی خبران و کوس آماده باشی برای جهاد در راه خدا و نبرد با دشمنان اسلام و پیکار با اجانب بود.

آنها کسروی را نه از آن جهت که با شخص وی خصومتی داشته باشند کشتند، بلکه با قتل او خواستند پایه قطع ایادی بیگانگان و اساس مبارزه با دشمنان دین و وطن و محو آثار کفر را گذاشته باشند.

اعدام کسروی به فاصله تقریباً ده روز بعد از صدور اعلامیه دین و انتقام، یا اولین اعلامیه فدائیان اسلام انجام شد و این موضوع که در فاصله بسیار نزدیکی واقع شده بود در آن روز خیلی مورد توجه اذهان عامه واقع گردید.

دستگیری برادران

در گیرودار کشتن کسروی و حدادپور، تیری به دست سیدحسین امامی اصابت کرده بود و آقای سیدعلی محمد امامی هم مجروح شده بود و خون از دست مرحوم امامی جاری بود.

مرحوم امامی مرتباً بانگ الله اکبر از حلقومش خارج می شد و با دست خونین گره کرده شعار می داد. بالاخره چون جراحات احتیاج به پانسمان فوری داشت. مرحوم امامی و آقای سیدعلی محمد امامی سوار بر درشکه ای که درب وزارت دادگستری توقف کرده بود، شدند و چون سورچی درشکه نیز جزء سایر مردمی بود که از ترس فراری شده بودند و پانسمان هم ضرورت داشت، لذا آقای فدائی یکی از قهرمانان عمل، هدایت درشکه را به عهده گرفت و به سوی بیمارستان رازی رفتند. در بیمارستان جراحات وارده مداوا و پانسمان گردید.

در این هنگام که ساعتی چند از وقوع عمل گذشته بود، مأمورین انتظامی بیمارستان رازی را محاصره و سه نفر مذکور را دستگیر کردند و بقیه را هم به استثنای دو نفر که تا آخر هم دستگیر نشدند، در فاصله کمی بازداشت کردند و در

همین روز طبق تصمیم قبلی، نواب صفوی به سوی مشهد مقدس عزیمت کرد و فعالیت مأمورین برای دستگیری ایشان بی نتیجه ماند و دو نفری هم که مأمورین نتوانستند دستگیر کنند، طبق دعوت «جمعیت مبارزه با بی دینی» شعبه گیلان به صفحات شمال رفتند و مدتی میهمان آن جمعیت بودند.

نواب صفوی در مشهد برای آزادی زندانیان دست به فعالیت شدیدی زد و سیل تلگرافات و نامه ها از شهرستان ها برای آزادی آنها به سوی مرکز سرازیر شد و در تهران هم عموم متدینین دست به اقدامات مجدانه ای زده و تجار پاکدامن، برای مخارج زندانیان و سایر امور لازمه، مقداری پول در نزد آقای حاج میرزا عباس رفیعی که از تجار مورد اعتماد بود، جمع آوری نمودند.

اجتماعات مفصل و بسیاری از طرف طبقات مختلف در منازل علماء متنفذ تهران تشکیل می شد و هفت نفری که دستگیر شده بودند، در مراحل مختلف بازپرسی به عمل خود مباحثات نموده و اقرار صریح کرده و به این عمل خود می بالیدند و دسته ای بودند که به عملی به ظاهر خطرناک دست زده و وظیفه ای که تصورش هم در آن روزها برای همه مشکل بود انجام داده بودند و پرده اوهام و خیالات واهی را دریده و ترس و مرگ را وهمی بیش نپنداشته و اعلام کردند که مرگ شرافتمندانه در راه هدف هزاران بار از زندگی ننگین توأم با زبونی عقیده بهتر و پسندیده تر است. آنها در زندان مفتخر بودند که به خاطر خدا و اسلام عملی انجام داده اند، ولی از اغلب شهرستان های مهم و بزرگ کشور تلگرافاتی می رسید مبنی بر اینکه ما همه در این اقدام شرکت داشته ایم و آنها به تنهایی این عمل را انجام نداده اند، بلکه تمام مسلمانان عامل این کار بوده اند و اعلامیه هایی هم مبنی بر اظهار شادمانی منتشر می شد و اعلامیه زیر از بازار تهران منتشر گردید:

یک عید بر اعیاد مسلمین دنیا افزوده شد

البته خواهید پرسید آن عید کدام است؟ گمان نداریم کسی پاسخ این پرسش را نداند. آن روز بیستم اسفند ۱۳۲۴ خورشیدی است.

روزی است که در آن روز، بزرگ ترین دشمن اسلام «کسروی بی دین و لامذهب» به دست یک عده از جوانان آزادی خواه اسلامی و غیرتمندان با شهادت کشته شد. این روز میمون با برکت را تاریخ در صفحات درخشان ثبت خواهد نمود. ای ملت ایران! هشیار باشید تا تاریخ تکرار نشود. ای آزادی خواهان! بیدار باشید که طرفداران کسروی ماجراجو نام نیک آزادی خواهی را لکه دار نکنند.

ای روشنفکران بر حذر باشید، جمعیت قلابی «آزادگان» شما را در پرتگاه هولناک بدبختی پرتاب نمایند. ای مدیران جراید و زبان های ملت! آگاه باشید که درباره این داستان قلم های غرض آمیز به کار برده نشود. روز بیستم اسفند ساعت ۱۱ کسروی بی وطن، کسروی وکیل مردود و قاضی جنایتکاری که پرونده جنایت آن در دادگستری موجود است و نویسنده روزی نامه توقیف شده «پرچم» و متخصص زبانشناسی و استاد ناسزاگوی و فحاشی و مؤلف کتاب های ننگین و گمراه کننده و دشنام دهنده به پیغمبر اسلام و پیشوایان دین و مردان علم و فرهنگ و سوزاننده قرآن مجید و کتاب های مفاخر علم و ادب و مدعی پیغمبری و سازنده دین جدید و بالاخره دشمن ایران و ایرانیان، از طرف چهار صد میلیون مسلمان روی زمین آشکارا کشته شد. آیا چنین روزی عید بزرگ نخواهد بود؟ آیا طرفداری از هم چه کسی بی شرمی و بی آذرمی نخواهد بود؟ آیا انتشار سخنان غرض آلوده او تیشه زدن به ریشه آزادیخواهی نمی باشد؟ زهی تأسف! زهی بی شرمی! زهی بدبختی که در اثر کشته شدن چنین کسی، قلم های بعضی عناصر ناپاک به نام آزادی قلم و آزادی عقیده، مایه تشویش افکار عامه بشود به طوری که کسروی کشته شد نام او اگر زنده بماند در ردیف خائنین دین و ملت ثبت خواهد شد و افکار زهر آلود و عقاید فاسده او از میان خواهد رفت. با هماد قلابی آزادگان اگر زنده ماندند خواهند دید».

این بود متن یکی از اعلامیه های منتشره در آن روز.

مسئله زندانیان و سفر به نجف

هشت ماه از قتل کسروی گذشته بود که دادگاه بدوی نظامی تشکیل شد. در همین ایام قرار هفتاد هزار تومان وجه الضمان از قرار نفری ده هزار تومان برای آنها صادر شد که از طرف تجار تهران مبلغ مذکور فوراً جمع آوری شد و برای سپردن وجه و آزاد کردن زندانیان مراجعه کردند، ولی دست هائی که کار می کرد مانع شد که آن را قبول کنند و در دادگاه بدوی احکامی مختصر صادر شد که منجر به آزادی پنج نفر گردید و شهید سیدحسین امامی و آقای سیدعلی محمد امامی در زندان باقی ماندند. قبلاً نوشتیم که هنگام قتل کسروی نواب صفوی به مشهد مقدس عزیمت نموده بود و پس از چندی از طریق گرگان به مازندران و از آنجا به رشت و از راه قزوین به کرمانشاه و از سرحد خسروی به عراق رفتند. علت مسافرت ایشان به عراق سخت گیری و شدت عملی بود که از طرف دولت وقت نسبت به قاتلین کسروی اعمال می شد. چون تظاهرات مردم ایران هم اثر لازم را نبخشیده بود، لذا

برای ایجاد عکس العمل از طرف مراجع نجف و حوزه علمیه آن، به نجف اشرف مشرف شد و اولین تلگراف در این باره از طرف مرحوم آیت الله اصفهانی رحلت نمود و چون از طرف دولت ایران برای عرض تسلیت به حوزه علمیه، هیئت مخصوصی اعزام می شد، موقعیت خوبی برای اخذ نتیجه بود.

هیئت اعزامی ایران از طرف دربار آقای سمعی و از جانب دولت آقای شیخ احمد بهار و به نمایندگی مطبوعات آقای عباس مسعودی بودند. اینها در اولین جلسه ای که با علماء تماس برقرار کردند، در سر مزار مرحوم آیت الله اصفهانی بود که آیت الله آقا سید ابوالقاسم خویی که اکنون از مراجع نجف هستند و حجت الاسلام آقای آقاسید جواد تبریزی عدم رضایت و ناراحتی حوزه علمیه و علماء را از ادامه زندانی بودن زندانیان واقعه کسروی اعلام و در این زمینه مذاکرات مفصلی کردند و در همین جلسه بود که آقای شیخ احمد بهار اشعار خود را که درباره شخصیت مرحوم آیت الله اصفهانی سروده بود، قرائت کرد و سپس این گروه، با هر یک از علماء که برخورد می نمودند، سخن عمده و مهم آنها آزادی زندانیان واقعه کسروی بود.

صبح روز آخر توقف هیئت ایران در عراق به منزل مرحوم آیت الله قمی که آن وقت در نجف مشرف بودند، رفتند. در آن مجلس هم با جدیت خاصی آزادی آنها را خواستار بودند و در این ضمن یکی از افراد هیئت سؤال نمود که اینها به دستور کدام یک از مراجع دست به این عمل زده اند؟ مرحوم آیت الله قمی فرمودند که عمل آنها مانند نماز از ضروریات بوده و احتیاجی به فتوی نداشته زیرا کسی که به پیغمبر و ائمه اطهار جسارت و هتاک کند قتلش واجب و خونش هدر است. بالاخره در آن مجلس قول شدید و جدی از هیئت اخذ شد. مجموع فعالیت ها و درخواست های جدی عراق و ایران دست به دست هم داده و دادگاه تجدیدنظر نظامی به ریاست سرهنگ باستی (سرتیپ فعلی) تشکیل شد و تحت فشار افکار پرهیجان مردم رأی بر برائت آنها صادر شد و به فاصله یکی دو روز پس از بازگشت هیئت اعزامی ایرانی به عراق، مرحوم سید حسین امامی و برادرش با تجلیل و تکریم خاصی آزاد و پرونده اولین نبرد فدائیان با پیروزی و موفقیت بسته شد.

هم پیمانی با آیت الله کاشانی

اواسط سال «۱۳۲۴» آیت الله کاشانی که مدت هیجده ماه بود در زندان انگلیسی ها در کرمانشاه و اراک محبوس بودند، به تهران وارد شدند. نواب صفوی آیت الله کاشانی را یکی از افراد سرشناس علاقمند به دین و عظمت اسلام تشخیص داد که می تواند او را در راه مقصودش کمک کند و برای اولین بار به منزل آیت الله کاشانی برای دیدن ایشان رفت.

پس از ردوبدل یک رشته سخنان طولانی که پایه یک میعاد و میثاق بزرگ شد نواب صفوی گفت: «در راه اجراء احکام اسلام و رسیدن به هدف دینی خود با نقشه و تدبیر کافی، با مشورت و همکاری شما حاضریم تا آخرین نفس استقامت کنیم و از آزار دشمن نهراسیم». در اینجا پایه آشنائی و همکاری آن دو گذاشته شد. از این به بعد تاریخ ایران آبستن وقایعی بود که بعد به تدریج واقع شد.

در سال «۱۳۲۵» آیت الله کاشانی از طرف حکومت قوام السلطنه در سبزوار - هنگامی که عازم زیارت مشهد مقدس بود - دستگیر و به «بهجت آباد» قزوین تبعید شد. در این هنگام نواب صفوی از مشهد به نجف رفته بود.

در چهلیم فوت مرحوم آیت الله قمی، از طرف دولت ایران نمایندگانی برای شرکت در مراسم چهلیم به نجف رفته بودند. در مسجد هندی ها از طرف فرزندان آن مرحوم مجلس فاتحه ای برگزار گردید که در آن مجلس آقای راشد منبر رفتند. در اواخر منبر ایشان، نواب صفوی از میان مجلس بلند شد و خطاب به آقای راشد گفت: منبر را خاتمه ندهید! من سخنان ضروری دارم و سپس در همان محل، ایستاده شروع به صحبت کرد و خطاب به نمایندگان دولت ایران گفت: عمل دولت ایران مبنی بر اعزام نماینده برای عرض تسلیت به حوزه علمیه درخور تقدیر است، ولی یک تناقض بزرگ مشاهده می شود که ناگزیرم به نام حوزه علمیه و عالم اسلام آن را بیان کنم. دولت ایران به نام اینکه یک روحانی بزرگ رخت از جهان بر بسته اند تسلیت می گوید، ولی در همین ایام، یک روحانی بزرگ دیگر را بازداشت و تبعید نموده و اهانت به روحانیت کرده است. بازداشت آیت الله کاشانی با عرض تسلیت متناقض است و منافات دارد یا بایستی این عمل حمل بر اغراض شود یا هر چه زودتر آیت الله کاشانی آزاد شود.

آقای شیخ احمد بهار که یکی از اعضای هیئت بود در پاسخ گفت: آقای نواب صفوی! آیت الله کاشانی آزاد است و به میل خود در قزوین می باشند، نواب صفوی

در پاسخ وی گفت: من تنها نیستم! به من پاسخ ندهید، بگوئید عالم اسلام، مسلمین جهان، حوزه علمیه! ولی طبق اطلاع و روزنامه هائی که از تهران رسیده است تاکنون ایشان آزاد نشده اند، اگر راست است و به روحانیت احترام گذارده می شود، انتظار استخلاص هر چه زودتر ایشان می رود.

آن مجلس با وضع عجیبی پایان پذیرفت و آیت الله کاشانی پس از یک هفته آزاد و به دزآشوب رفته و مدتی در منزل آقای خلیلی - داماد خود - به سر برده و سپس به تهران آمدند.

... در همین ایام شیخ عبدالکریم زنجانی به ایران حرکت کرد، ناظرین امور و افراد آگاه اجتماع مسافرت او را ساده نمی پنداشتند، زیرا ارتباط او با بعضی از مقامات بسیار شایع بود، و به همین دلیل روی مسافرت او حساب هائی می شد! و این گمان موقعی شدید شد که او از طرف دولت در تمام شهرستان های ایران مورد استقبال قرار گرفت و روزنامه ها و مجلات دولتی وقت هم شروع به تعریف و تمجید و انتشار رپورتاژ از زندگی او کردند. پس از حرکت او به ایران نواب صفوی هم که سفر او را برای انجام مأموریتی که در نجف انجامش میسر نشده بود، می پنداشت، به ایران آمده و فوراً اعلامیه ای تحت عنوان «شیخ عبدالکریم زنجانی برای چه به ایران آمده است؟» منتشر ساخت و در ایران هم به دوستانش دستور داد که مراقب اعمال و رفتارشان باشند. بالاخره در نتیجه اقدامات ایشان و کمک دیگران و دستجات مختلف، کاری که همه گمان می کردند به دست او عملی خواهد شد، صورت نگرفت و او به نجف بازگشت.

سفر به آذربایجان

پس از این قضیه، نواب صفوی سفری به آذربایجان کرد.

منظور از این مسافرت تماس و ملاقات با سران عشایر و ایلات و انعقاد عهد و پیمان هائی بود. در آن هنگام ارتش بر آذربایجان مسلط شده بود و مرتب افراد منتسب به دموکرات ها را محاکمه و اعدام می کردند. البته در آن موقع مردم تبریز و آذربایجان سه روز با دموکرات ها جنگیده و آنها را فراری داده بودند و سپس ارتش وارد شهر شده بود.

قبل از کشتن کسروی در تهران، جوانی به نام سید هاشمی با نواب صفوی برخورد کرده و در جلسات ایشان شرکت و بسیار اظهار علاقه می کرد. هاشمی اهل

سراب تبریز و فرزند «حاج شریعتمدار سرابی» بود. نواب صفوی بعد از ورود به تبریز بنا بر رفاقت دیرین، از احوال او جويا می شود و در پاسخ گفته شد که او در زندان است! تصور اینکه هاشمی از طرفداران دموکرات ها باشد، برای ایشان مشکل بود و نواب به منظور اطلاع از کیفیت موضوع، پس از رفع موانع او را در زندان ملاقات کرد.

هاشمی که حکم اعدامش در شرف صدور بود و در انتظار مرگ نشسته بود، به ایشان متوسل شد و در جواب سؤال ایشان که آیا واقعاً توده ای معتقدی هست یا نه؟ چنین پاسخ داد که ابداً به آنها علاقه ای ندارم و تنها به خاطر حفظ مال و جان و فامیلم، تظاهر به دوستی و همکاری با آنها کرده ام و در پاره ای تحقیقات هم که نواب صفوی برای روشن شدن صحت و سقم سخنان او به عمل آورد، ادعای او تأیید شد. لذا نواب صفوی برای حفظ جان یک سید مسلمان، شروع به اقدام کرد. در اینجا باید متذکر شد که نواب صفوی برای سیادت در صورتیکه با عوارض ثانوی و بعدی آلوده نشده باشد، بسیار ارزش قائل است و یک علت هم که ایشان را وادار برای نجات شخص نامبرده نمود، سیادت او بود.

در آن موقع آقای علی منصور استاندار و آقای سپهبد شاه بختی فرمانده سپاه و آقای سرهنگ منصور رئیس دادگاه صحرایی و آقای سرلشکر ضرابی رئیس ستاد سپاه بودند.

در دفتر استاندار چه گذشت؟

نواب صفوی به منظور نجات شخص مذکور به استانداری رفته و به اتاق آقای منصور رفت. استاندار چون آشنائی قبلی و حضوری با ایشان نداشت، هنگام ورود ایشان از جای خود برخواست. نواب صفوی هم که شخصی عصبانی و خشن و عزت طلب بود و به خصوص معتقد بود که اگر به او اهانت شود به روحانیت که به لباس آن ملبس است، جسارت شده لذا فریاد کشید که بلند شو! برخیز! تواضع کن! آقای منصور که تا آن موقع چنین وضعی آن هم از طرف یک روحانی را ندیده بود، سراسیمه شده و تواضع کرد و ایشان را به جلوس دعوت نمود! بالاخره بعد از مذاکرات مفصلی، قول مساعد می دهد. نواب صفوی آنگاه به ملاقات آقای سپهبد شاه بختی رفته و با ایشان هم ملاقات طولانی می کند. در آن ملاقات سپهبد شاه بختی قول کمک می دهد! ولی نواب صفوی به موازات این اقدامات دو

تلگراف هم به شاه و نخستوزیر می فرستد و ضمن بیان اینکه هاشمی مذکور از دمکرات ها نبوده و اتهام به او نارواست، تقاضای تخفیف در حکم اعدام او را می نماید و پس از چند روزی به سوی تهران حرکت می کند و البته هاشمی بالاخره مشمول یک درجه تخفیف! گردید و به حبس ابد محکوم شد.

در اینجا بد نیست اشاره شود که این هاشمی، برادر دکتر فاخر وکیل دوره هفدهم مجلس شورای ملی است که از اعضاء فراکسیون نهضت ملی و از طرفداران دکتر مصدق در مجلس هفدهم بود و همچنین خواهرزاده آقای حشمت الدوله والاتبار است و اکنون در بندرعباس محبوس می باشد. ولی بعداً چون در زندان با توده ای ها حشر و نشر داشته است، نواب صفوی دیگر به سراغ او نرفته و از او حمایتی نکرد... و البته می توان احتمال داد که علت این امر بودن اجتماعی از توده ای ها در زندان بوده و شاید هم راحتی و آسایش او در ارتباط با آنها تأمین بوده است؟ و به هر حال شاید به مصداق «آب که از سر گذشت چه یک نی چه صد نی!» او هم به سیم آخر زده بود! ولی شنیده شد هنگامی که در زمان حکومت دکتر مصدق - که چند نفر از افراد فدائیان اسلام در تابستان «۱۳۳۰» به بندرعباس تبعید شده بودند - بهوسیله آنها ضمن تکذیب توده ای بودن خود، باز استمداد کرده بود.

ماجرای جلوگیری از زنان بی حجاب

در پائیز سال ۱۳۲۶ از طرف چند نفر از وکلای مجلس زمزمه هائی بلند شده بود و در خارج هم شایع بود که در نظر است تغییراتی در قانون اساسی داده شود؟ برای خفه کردن این موضوع و ریشه کن کردن تغییر مواد قانون اساسی مرتبط با «رسمیت اسلام» تصمیمی اتخاذ شد که اقداماتی از قبیل مبارزه با بی حجابی شروع شود. این نقشه از بازار و مسجد شاه شروع شد و پرده ای در جلو خان مسجد سلطانی نصب کردند که روی آن نوشته شده بود «ورود زنان بی حجاب به مسجد سلطانی اکیداً ممنوع است» و اعلامیه هایی هم با تیتراهای زیر منتشر شد، اولین آن: «آتش شهوت از بدن های عریان زنان بی عفت شعله کشیده خانمان ایران را می سوزاند» بود و اعلامیه دیگری هم تحت عنوان: «نوامیس اسلام را به نام تمدن به بازار شهوت روز و شب کشیده اند، کجا است روح غیرتی که به درد آید» منتشر شد. در آن ایام، از طرف بعضی از روزنامه ها به این موضوع حمله شد و یکی از جرائد نوشته بود که از توپخانه به پائین «پاکستان» و از آنجا به بالا «نجستان» شده است! در این هنگام

«فدائیان اسلام» اعلامیه ای مبنی بر اینکه «نویسندگان و جریده نگاران بایستی مرکب نگارش را با حق بیامیزند و سخن به حق گویند تا مگر کشتی سرگردان ایران را به ساحل نجاتی رسانیده به جهل و بدبختی کنونی خاتمه دهند» منتشر کردند و مأمورینی هم از جوانان غیور تعیین شده بودند که جلوی درب های مسجد شاه پاس داده و از ورود زنان بی حجاب جلوگیری کنند.

مرحوم سیدحسین امامی کشیک درب جلو خان را به عهده گرفته بود. بازار در همان چند روز اول تحت تأثیر قرار گرفته و پرده ای شبیه پرده فوق جلوی بازار بزرگ نصب کردند و اغلب مغازه ها و دکاکین آگهی کرده بودند که به زنان بی حجاب جنس فروخته نمی شود و بعضی هم نوشته بودند که به زنان باحجاب صدی ده تخفیف داده می شود! و بسیار دیده شده بود که زنان بی حجاب تا جلوی بازار آمده و در آنجا از کیف خود چادری بیرون آورده و به سر می افکندند. در همان اوان چند افسر ارشد با زنانشان به درب مسجد شاه آمده بودند که با مقاومت روبه رو شده بودند. یکی از آنها از درب واقع در بازار بزرگ «بزاها» با زور و فشار می خواسته است وارد شود! در آنجا آقای سیدحسین آل حسین کشیک می دادند. هر چه افسر مزبور بیشتر استقامت می کرده پافشاری جوان مذکور شدیدتر می شده تا افسر مزبور می گوید: من داخل می شوم! جوان نامبرده می گوید من هم نمی گذارم! بالاخره پس از مدتی مشاجره از راهی که آمده بود، باز می گردد.

ولی یک روز صبح هنگامی که افراد مأمور پاس درب مسجد شاه برای انجام وظیفه خود آمدند، مشاهده کردند که پشت بام های مسجد را سربازان مسلح اشغال و مأمورین هم کنار درب های مختلف مسجد گمارده شده اند. مرحوم امامی پیش دستی کرده و به افسر فرمانده می گوید آقا کنار بروید که شلوغ نشود. البته علاوه بر مأمورین دو آمبولانس هم درب مسجد شاه توقف کرده بود و یک دکتر با لباس سفید در آن نشسته و چنین مستفاد می شد که مأمورین انتظامی در صورت مقاومت از طرف آنها آماده مضروب کردن و بازداشت آنها می باشند و وسائل پانسمان هم آماده است!

این وضع تا ظهر ادامه داشت و افرادی که مأموریت داشتند از ورود زنان بی حجاب جلوگیری کنند به کار خود مشغول بودند و مقارن ظهر مأمورین جمع آوری شده و مسجد را تخلیه کردند.

قول سرتیپ صفاری

... در این موقع سرتیپ صفاری رئیس شهربانی وقت به منزل آقای بهبهانی رفته و گفت که ما حاضریم بهوسیله مأمورین شهربانی و فرمانداری نظامی، از ورود زنان بی حجاب به مسجد سلطانی جلوگیری نمائیم. بدین منظور آقای بهبهانی از نواب صفوی خواست که نمایندگانی بفرستند که موضوع حل شود! لذا شهید سیدحسین امامی به اتفاق آقای حاج میرزا عباس و یک نفر دیگر به منزل آقای بهبهانی رفته و با حضور سرتیپ صفاری و آقای فلسفی مذاکراتی صورت گرفت. ابتدا آنها حاضر نبودند که به قول رئیس شهربانی قانع شوند. در این موقع آقای بهبهانی گفتند که من قول می دهم که عمل کنند و سپس آقای بهبهانی اعلامیه ای به مضمون زیر صادر کردند: جلسه ای با حضور آقای سرتیپ صفاری و عده ای از آقایان تشکیل و قرار شد که آقایان مأمورین خود را بردارند و مأمورین انتظامی از ورود زنان بی حجاب به مسجد سلطانی جلوگیری کنند. پس از صدور این اعلامیه «فدائیان اسلام» هم اعلامیه ای صادر کردند که: چون رئیس شهربانی قول داده است به این وظیفه که جزئی از وظائف است، عمل کنند، لذا مأمورین خود را برداشته و ناظر اقدامات آنها هستیم. پس از این جریان چند روز مأمورین شهربانی مراقبت می کردند و حتی یک روز افسری به اتفاق همسر خود، قصد ورود به مسجد شاه را داشته است ولی پاسبان پس از ادای احترام نظامی می گوید ورود قدغن است!

ولی یک روز صبح مشاهده گردید پرده هائی که از طرف فدائیان اسلام جلوی مسجد شاه و بازار بزرگ نصب شده بود، برداشته شده و مأمورین شهربانی هم دیگر در آنجا پاس نمی دهند و بدین طریق با حيله، آنها را اغفال کردند.

در این ایام نواب صفوی به اتفاق شهید سیدحسین امامی و آقای سیدعبدالحسین واحدی عازم مشهد مقدس بودند - آقای واحدی از نجف به آقای نواب علاقمند و از آنجا، هم پیمان شده و تاکنون هم همه جا به دنبال ایشان پیش رفته و یکی از روزنامه های خارجی ایشان را مرد شماره ۲ فدائیان اسلام نامیده بود - و مقارن حرکت به مشهد، اعلامیه ای صادر کردند که با جمله زیر شروع شده بود:

«دولت ایران قانون اساسی را بازیچه شمرده و با نوامیس اسلام و حقوق مسلمین می جنگد و پایه های دادگاه خونین اسلامی را برای انقراض خود استوار می کند» و

پس از امضاء نوشته شده بود: «سندی است سترگ و تاریخی به یادگار به دست ایرانیان سپرده می شود تا روزی ارزش عملی آن هویدا گردد!». این اعلامیه در غروب یکی از روزها در ده نقطه شهر بهوسیله ده تا کسی منتشر شد. جمله آخرین اعلامیه مزبور از نظر اعمال و اقدامات بعدی فدائیان اسلام بسیار شایان توجه است، زیرا فدائیان اسلام پس از آن ثابت کردند که مردان عمل هستند و به راه خود معتقدند.

به سوی ایل هزاره (افغانستان)

زمستان ۱۳۲۶ شروع شده بود، هوا سرد بود که نواب صفوی به اتفاق شهید امامی و آقای سیدعبدالحسین واحدی به سوی مشهد حرکت کردند. البته این سفر یک مسافرت عادی نبود بلکه مقصود اصلی ملاقات با سران ایل هزاره بود. ایل هزاره در مرز ایران و افغانستان واقع شده که معدودی از آن در ایران ساکن و اکثریت آن در افغانستان اقامت دارند و نواب صفوی شنیده بود که اکثریت افراد ایل هزاره را شیعه های متعصب تشکیل می دهد. بدین جهت برای پاره ای مذاکرات با سران ایل، عازم آن نواحی شدند.

در مشهد مقدس چند روز توقف کردند، در ایام توقف نواب صفوی، نزدیکان صولت السلطنه رئیس فقید ایل هزاره با ایشان ملاقات کردند. صولت السلطنه بعد از شهریور بیست قیام کرده و تربت جام و فریمان را تصرف و به طرف مشهد حرکت کرد و ندای خودمختاری در داده بود و تا هفت فرسنگی مشهد پیش آمد، ولی در آنجا کشته شد، (می گویند صولت مردی شجاع بوده و سری بی باک داشته است). یکی از اقدامات ایشان در مشهد احضار دو نفر از سران دو ایل معظم بود که با هم اختلاف بسیار داشتند و نزاع آنها به مراحل خطرناکی رسیده بود. یکی از خصوصیات نواب صفوی رأفت شدیدی است که نسبت به ضعفا و زبردستان دارد. به ایشان اطلاع داده بودند نفاقی که بین دو ایل حکمفرماست، بسیار وخیم گشته و بالمآل با فدا شدن عده ای بی گناه و رعایای بینوا توأم خواهد بود و جمعی ضعیف پایمال ارضای خاطر سلطه طلبی سران ایل خواهند شد. نواب صفوی تصمیم گرفت که با احضار رؤسای آنها و نصیحت به آنان از آنها بخواهد که برای خاطر حفظ جان رعیت مظلوم از اختلاف خود دست بردارند.

مرحوم سیدحسین امامی به دنبال آنها رفت و آنها را با شجاعت مخصوص خود که بعداً به تفصیل ضمن شرح فداکاری او بیان خواهد شد، به خدمت ایشان آورد. آن دو ایل یکی توپکاللو و دیگری زعفرانلو بود که ریاست ایل توپکاللو با آقای کوهستانی و سرپرستی ایل زعفرانلو با آقای رحیمیان بود که یکی از برادران او هم در آن زمان وکیل مجلس بود. نواب صفوی و همراهان در تمام مدت توقف در مشهد تحت کنترل بودند. در آن موقع آقای سرهنگ حمیدی رئیس گذرنامه با درجه سروانی در مشهد مشغول کار بود و به نام رفاقت و علاقه، شب و روز را با آنها به سر می برد و در مجالس میهمانی آنها هم شرکت می کرد! بالاخره نواب صفوی به اتفاق دوستان همراه به سوی تربت جام حرکت کردند، تربت جام شهری است نظامی و اکثریت سکنه آنجا را سربازان تشکیل می داد و ورود آقایان بسیار جلب توجه تیپ آنجا را کرده بود و بسیار وحشت زده از رفت و آمد آنها مراقبت می کردند. ضمناً افراد عادی و سویل آنجا از سنی ها تشکیل شده است.

در تربت آنها یکی قاضی بزرگ دارند که رتق و فتق امور آنها با او است. نواب صفوی برای جمع قلوب و وحدت مسلمین به منزل او رفته و ضمن شرح بعضی از مذاکرات خود در بغداد با علماء سنی که درباره اتحاد مسلمین صورت گرفته بود، با او ملاقات مفصلی به عمل آوردند.

پس از یکی دو روز توقف در تربت عازم طیبات شدند. طیبات مرز ایران و افغانستان است. و قصد آقایان این بود که بهوسیله ای از طیبات به خاک افغانستان رفته و در میان ایل هزاره به گردش پردازند و در ضمن شاید مقدماتی تهیه شود که از حال و وضع «بهلول» مطلع شده با او ملاقاتی کنند.

بهلول از مردان بزرگ و شجاعی است که مطلعین اظهار می دارند شجاعتش کم نظیر و زهدش بسیار بوده و در سنین جوانی یعنی بیست و یک سالگی در واقعه مسجد گوهرشاد مشهد، در سال ۱۳۱۴ هجری نقش مؤثری را به عهده داشته و پس از کشتار مردم، بهوسیله قریب دویست نفر از بربری ها، از مسجد فراری داده شد و پیاده راه افغانستان را در پیش گرفته و به آنجا رفت و از آن زمان تاکنون در شهرهای مختلف افغان به سر می برد.^۱ و در آنجا هم به تبلیغ پرداخته و هر کجا که قدم

۱ به توضیحات مراجعه شود.

گذارده انقلابی روحی ایجاد کرده است، لذا اغلب این بیست سال را در حبس و تبعید بوده و تحت نظر شدید دولت افغان قرار دارد.

البته کنترل شدید مرزی و سایر موانع و همچنین تعقیبی که از مشهد از طرف مأمورین دولت شروع شده بود، مانع انجام نقشه گردید لذا نواب صفوی و همراهان به مشهد مراجعت کرده و به نواحی نیشابور رفتند و دهات اطراف را بازدید کردند و یک دسته هزار نفری از سادات در اطراف نیشابور با ایشان بیعت کرده، هم پیمان شدند. در ضمن قصد داشتند که از ایل فرهادخانی هم دیدن کنند. ایل فرهادخانی ایلی خطرناک است که در دوران های مختلف یاغی و سرکش بوده، ولی اکنون آن موقعیت سابق را ندارند - به هر حال پس از یک مسافرت دو ماهه به تهران بازگشتند. در طول این سفر نواب صفوی شمشیری که به یراق سبزی متصل بود! حمایت نموده بود و مرحوم امامی هم با کلاه پوستی زیبایی که از مشهد تهیه کرده بود، قیافه جالب و جذابی پیدا کرده بود و در تمام مسیر رفت و آمد نواب صفوی ضمن مجالس سخنرانی که تشکیل می شد و هم چنین در ضمن صحبت فرد فرد مردمی که با ایشان برخورد می کردند، هدف خود را که آشنائی مردم با معارف اسلام و نهضت برای احقاق حقوق مسلمین و دفاع از اسلام و مملکت است بیان می کرد و می گفت که مقصودم از این مسافرت ها عمل به واجب یعنی ایجاد مقدمات دفاع از مقدسات دینی است.

طرح اتحاد ملل اسلامی

نواب صفوی پس از مراجعت از مشهد مقدس به فکر افتاد که ضابطه و مواد و اصولی برای «اتحاد ملل اسلامی» تهیه و آن را به سفراء ممالک اسلامی پیشنهاد کند. پس از تهیه برنامه مزبور، با آقای فریدخانی سفیر سوریه ملاقات هائی رخ داد و او طرح را بسیار پسندید و برای اتخاذ تصمیم به سوریه فرستاد و نواب صفوی برای نزدیک شدن به مقصود، با سفراء دیگر ممالک اسلامی هم تماس هائی گرفت، ولی محدودیت های بعدی که پیش آمد، مانع اجراء این نقشه گردید. از سفراء ممالک اسلامی «رحیم الله خان» سفیر افغان خیلی اظهار علاقه می کرد و با ایشان رفت و آمد داشت.

زندان ساری

...چندی بود از طرف طلاب مازندرانی ساکن تهران و قم از وضع مفاسد ساری به ایشان شکایت می شد و آنها از ایشان تقاضا داشتند که برای ایجاد تغییری در وضع کثیف آنجا و در ضمن استرداد مدرسه طلاب که زمان شاه سابق ضبط و تبدیل به مدرسه دخترانه شده است، سفری به ساری کنند. نواب صفوی بدین منظور به اتفاق سی نفر از طلاب به ساری حرکت کردند و با اینکه منازل بعضی از تجار و اعیان ساری آماده پذیرائی ایشان بود، یکسره به مدرسه «رضاخان» وارد و در آنجا اقامت گزیدند!

نواب صفوی شب اول در مسجد جامع در اجتماع عظیمی که ترتیب داده شده بود، سخنرانی کرده و اعلام داشت که مدرسه طلاب بایستی به آنها مسترد شود. روز بعد فرماندار و رئیس شهربانی «سرهنگ بهزادی» به دیدن ایشان آمده و قول داد که مدرسه را تخلیه کنند و ضمناً از ایشان تقاضا کرد که در ساری منبر نروند و در تقاضای خود پافشاری داشت تا بالاخره نواب صفوی قول داد که منبر نرود و صبح همان روز با عده ای از دوستان به بیرون شهر رفتند و تصادفاً به رسومات رسیدند! ایشان صاحب کارخانه را خواسته و با او یک سلسله مطالب استدلالی در پیرامون خیانتی که از این راه به اخلاق اجتماع می شود صحبت کردند و او قول داد که اگر سرمایه او پس داده شود درب رسومات را خواهد بست! لذا بنا شد که در آن شب از مردم ساری سرمایه او جمع آوری و به او داده شود. شب مردم بسیار منتظر سخنرانی ایشان بودند، لذا ایشان دستور دادند چهارپایه ای آوردند و گفتند که چون قول داده ام به منبر نروم از این جهت روی چهارپایه صحبت می کنم!

در پایان سخنرانی مردمی که از مسجد خارج می شدند به مدرسه طلاب هجوم آوردند که آنجا را تخلیه کنند، ولی آقای نواب صفوی مانع شده و گفتند که استاندار «آقای عباس حشمتی» بهوسیله فرماندار قول داده است که آنجا را تخلیه کنند.

سحرگاهان مدرسه را محاصره کردند و صبح روز بعد که نواب صفوی برای پاره ای مذاکرات عازم منزل بعضی از علماء بودند، سر راه بر ایشان گرفتند و زد و خورد مختصری بین همراهان ایشان و مأمورین انتظامی در گرفت که در نتیجه نواب صفوی به مدرسه مراجعت کرد.

محاصره مدرسه تا عصر ادامه داشت و در این مدت از طرف مردم علاقمند از پشت بام به طلاب غذا رسانیده می شد. بالاخره رئیس شهربانی و رئیس آگاهی مازندران با عده ای از مأمورین به داخل مدرسه آمده و گفتند که آقای استاندار مایلند با شما ملاقات کنند.

ولی مطلب روشن بود و هدف چیزی جز بازداشت نبود! در این موقع همراهان ایشان فریاد زدند که ما هم به اتفاق ایشان می آئیم! ولی مأمورین از همراهی آنها جلوگیری نموده و ایشان را با ماشین به شهربانی بردند.

خبر توقیف ایشان به تهران رسید و چندین اتوبوس از دوستان ایشان برای تظاهرات عازم ساری شدند ولی بنابر توصیه آیت الله کاشانی از حرکت خودداری نمودند و فقط آقای سیدعبدالحسین واحدی برای اطلاع از چگونگی موضوع و ملاقات با استاندار و ترتیب استخلاص ایشان به ساری رفت و پس از برخورد تند و شدید با بازپرس و فرماندار و دادستان و استاندار، در زندان با ایشان ملاقات کرد و پس از یازده روز توقیف غیرقانونی دادستان ضمن اعتذار تقاضا کرد که آقای نواب ساری را ترک کنند و از طرف شهربانی بلیط قطار تهیه شد و حتی برای رسیدن ایشان به قطار آقای احمد کاشانی دادستان کتباً به راه آهن نوشت که بیست دقیقه توقف کند! و حرکت قطار بیست دقیقه به تأخیر افتاد ولی با وجود این، ایشان آن روز به قطار نرسید و شب بعد در مسجد جامع منبری رفته و در توضیح جمله «امیری حسین فنعم الامیر» گفتند که پیشوای من حسین است، یازده روز که سهل است، اگر یازده سال در موحش ترین زندان ها به سر برم، تغییر در منطقم راه نخواهد یافت و دو روز بعد، پس از دید و بازدید با علماء و دیدار آیت الله کوهستانی که از علماء بزرگ ایران هستند و در کوهستان بهشهر حوزه علمیه بپا ساخته اند، با قطار به تهران حرکت کردند.

مسئله فلسطین

تشکیل مجمع مسلمانان مجاهد

و:

مسئله انتخابات و هژیر

آمادگی پنج هزار نفر برای اعزام به فلسطین

هنگامی که جنگ در فلسطین بین اعراب و یهود به خطرناک ترین مراحل خود رسیده بود، اخبار موخش و دلخراش آن هیجانی در مردم مسلمان تهران ایجاد کرد. در آن روز منزل آیت الله کاشانی مرکز هیجانات و ثقل انقلابات بود و هرگونه تظاهراتی از آنجا شروع می شد و متینگ ها و مخالفت ها با دولت ها مبدأش آنجا بود.

البته کارگردان و سرپرست مبارزات و هیجاناتی هم که از آنجا شروع می شد، بیشتر آقای نواب صفوی و دوستان نزدیکشان بودند.

پس از غلیان احساسات مردم علیه یهودی های غاصب در فلسطین، اعلام شد که به نام اعتراض به کشتار بی رحمانه توسط یهود در فلسطین و اظهار انزجار از اعمال وحشیانه آنان و اعلام پشتیبانی نسبت به اعراب در مسجد شاه متینگ برپا می شود.

روز جمعه سی و یکم اردیبهشت ۱۳۲۷ مسجد سلطانی ناظر عظیم ترین اجتماع پرشکوهی بود که بعد از شهریور بیست تا آن روز برپا شده بود. مسجد مملو از جمعیت و از خیابان های اطراف هم عبور و مرور قطع شده و اتوبوس های اطراف از کار افتاده بود. در آن ایام ریاست تبلیغات با آقای ابوالقاسم پاینده مدیر مجله «صبا» بود^۱ و او هم دستور داد که دو ساعت رادیو را به مسجد شاه وصل و جریان متینگ را پخش کنند. در آن متینگ آیت الله کاشانی و آقای نواب صفوی هم شرکت کرده بودند و فشار جمعیت در صحن مسجد به قدری بود که نرده های

۱ به توضیحات مراجعه شود.

آهنی جلوی شبستان شکست. ابتدا سرودی بهوسیله عده ای از جوانان دسته جمعی خوانده شد. بیت اول آن این بود:

ما جوانان ایران زمینیم***ما فدائیان اسلام و دینیم

سپس قطعنامه ای که مبنی بر اظهار همدردی با اعراب فلسطین صادر شده بود، دوبار قرائت گردید و پس از آن آقای حاج شیخ عباسعلی اسلامی، پیرامون حملات وحشیانه یهود و لزوم کمک به مسلمانان فلسطین سخنرانی کردند.

پس از پایان اجتماع، اتوبوس هائی از طرف خط های مختلف در اختیار جمعیت گذارده شد و تا ساعت ۹ شب مردم در خیابان های تهران تظاهرات کرده و علیه یهود و به نفع اعراب شعار می دادند و از روز بعد هم محل هائی برای نام نویسی داوطلبین جنگ با یهود در مراکز مختلف شهر افتتاح شد و قریب پنج هزار نفر هم برای اعزام نام نویسی کردند و اعلامیه زیر از طرف فدائیان اسلام صادر شد:

هوالعزیز

«نصر من الله و فتح قریب»

خون های پاک فدائیان رشید اسلام در حمایت از برادران مسلمان فلسطین می جوشد. پنج هزار نفر از فدائیان رشید اسلام عازم کمک به برادران فلسطین هستند و با کمال شتاب از دولت ایران اجازه حرکت سریع به سوی فلسطین را می خواهند و منتظر پاسخ سریع دولت می باشند.

از طرف فدائیان اسلام
سیدمجتبی نواب صفوی

و چون حرکت پنج هزار نفر متضمن مخارج و اسلحه بود، آقای نواب صفوی با نخستوزیر وقت آقای ابراهیم حکیمی (حکیم الملک) ملاقات کرده و گفتند که مردم آماده حرکت به سوی فلسطین هستند... جائی که ارتش شما از مسلمانان مظلوم دفاع نمی کند، دستور دهید اسلحه و وسیله حرکت در اختیار مردم گذاشته شود! ولی پس از مدتی مذاکره و رفت و آمد، دولت با حرکت آنها موافقت نکرد و بدین ترتیب برای احساسات مردم مسلمان ارزشی قائل نشد. البته این سنخ اعمال و رفتار از طرف دولت ها، نهضتی را که شروع شده بود محکم تر می کرد و بر خشم مردم می افزود.

در اواخر بهار ۱۳۲۷ از طرف فدائیان اسلام اعلام شد که: «رهبر فدائیان اسلام را با مردم سخنی است» و در آن اعلامیه از طبقات مختلف مردم، خصوصاً دانشجویان دانشگاه دعوت شده بود که در مسجد سلطانی حضور یابند.

آقای نواب صفوی در آن جلسه، پیرامون تمدن غرب صحبت کرده گفتند: «انسان و تمدن انسانی قائم به فضائل انسانیت بوده و به بمب و طیاره و آلات قتاله و جنگ و خونریزی و قدرت چنگال و شاخ حیوانی و خوب خوردن و راحت خوابیدن! ارتباطی ندارد. ملل غربی تمام فضائل انسانی را، هضم در شهوات حیوانی و رنگ های فریبنده کرده و به منزله حیوانات وحشی و فاقد تمدن انسانیت شده اند. ملل شرق مسلمان هم که بایستی بنابر اخلاق عالی اسلام و معارف قرآن پرچم رهبری بشر را به سوی مدارج عالی انسانیت به دوش بکشند، سالیان درازی است که خود را در مقابل ظواهر فریبنده حیوانات غرب باخته و عقل مستقلشان را از دست داده اند. بزرگ ترین خطر هم همین است که هر چیزی را اروپائی، پسندد پیش شرقی ها بی دلیل پسندیده است و هر چیزی را که آنها نپسندند، پسندیده نیست و به همین دلیل از نظر اخلاق انسانی و صنعت و اقتصاد محتاج غرب شده اند. ژاپن یک مملکت نیمه وحشی و ایران یک مملکت متمدن بود و هر دو در یک وقت پایه فرهنگ جدید را بنا نمودند. ژاپن به اوج صنعتی و علمی رسید، در حالی که دارای پست ترین عقاید خرافی بوده و «میکادو» را خدا می دانستند و در عقاید خود استوار بوده و هستند و ایرانیان اخلاق عالی و معارف بلند اسلام را از دست دادند و عقل و هوششان را در برابر ژست ها و شهوات اروپائی باختند، در حالی که ریشه و اصول علوم امروز، از مدارس ما و از علماء گذشته اسلام اخذ و کتب مخطوط علمی ما در کتابخانه غرب موجود است، مانند الکیمیای «زکریای رازی» در علم شیمی و صدها مانند آن و هنوز آثار قرون پیشین علمی اسلام به صورت عمارات و ساختمان ها در اصفهان از زمان پادشاهان دانش پژوه و دین پرور صفوی، مانند عمارات مسجد شاه و حمام شیخ بهائی و عمارت عالی قاپو - که انتقال صوت در امواج هوا و ضبط صوت و رادیوی امروز استفاده از حرارت اتم از آنها کشف شده - به چشم می خورد.

باید پیش از اینکه غرب از خواب امروزش بیدار شود، شروع به یک حرکت بزرگ علمی و اخلاقی نموده به اتکاء عقل و استقلال، دو نهضت نمود: یکی نهضت

اتحاد اسلامی و دیگر نهضت علمی و عالی انسانی بر مبنای معارف و اخلاق اسلام در برابر اروپای وحشی و گمراه...».

در این جلسه پرشکوه، با شور و هیجان عجیبی که از وجنات مستمعین به چشم می خورد خاتمه یافت. آقای نواب صفوی پس از این منبر به قم رفته در میان اجتماع کثیر طلاب علوم دینی سخنرانی کردند. در این منبر که منجر به دستگیری ایشان پس از مراجعت به تهران شد، ضمن بیان مفاسدی که از دروازه های اروپا به نام تمدن به سوی شرق سرازیر شده، به زمامداران وقت شدیداً حمله کرده و هیجانی ایجاد نمودند.

سرلشکر ضرابی رئیس شهربانی وقت به منزل آیت الله کاشانی آمده و گفته بود که ایشان در قم غوغائی بپا کرده و درخواست نموده بود که آیت الله کاشانی تلفناً از ایشان بخواهند که به تهران مراجعت کنند!

آقای کاشانی با کاریر به ایشان گفتند که به اشخاص کاری نداشته باشید. بالاخره روز بعد آقای نواب صفوی به تهران مراجعت کرد و مأمورین ایشان را در خیابان شاهپور هنگامی که برای خانواده خود دوا می خرید، دستگیر کردند ولی پس از چند ساعت آزاد شدند.

مبارزه با نخستوزیری هژیر

در اواخر سال ۱۳۲۶ زمزمه نخستوزیری هژیر در مجلس بلند شد، ولی پس از چندی مسکوت ماند. در خرداد ماه ۱۳۲۷ این سکوت شکست و در بیستم آن ماه در مجلس صحبت نخستوزیری هژیر مطرح شد. هژیر از دیرباز متهم به ارتباط نزدیک با انگلیسی ها بود و مأموریت چند ساله او در انگلستان و سپس اشغال مقام های مهم بسیار مردم را به او بدبین کرده بود. آیت الله کاشانی هم نسبت به او بسیار، خشمگین بود و او را از افراد خطرناک می دانست، لذا پس از مشاوره با آقای نواب صفوی و تشریح خطراتی که ممکن است در صورت نخستوزیری هژیر و ادامه آن، رخ دهد و همچنین احتمال تجدید استبداد دوران های گذشته از پس از نخستوزیری او، تصمیم گرفته شد که با تمام قوا علیه او تظاهراتی شود.

روز بیست و سوم خرداد عده ای از منزل آیت الله کاشانی حرکت و در جلو مجلس اجتماع کردند و در آنجا آقای نواب صفوی سخنرانی کرده و نظریات مردم را تشریح نموده و به حالت اجتماع به منزل آیت الله کاشانی مراجعت کردند و

مجدداً درباره کیفیت مبارزه مذاکراتی شد. در نتیجه تعطیل بازار ضروری به نظر رسید و این عمل چون بعد از شهریور برای اولین بار می خواست تحقق یابد، خیلی مشکل به نظر می رسید و حتی آیت الله کاشانی آن را بسیار بعید می دانست. آقای نواب برای اینکه این موضوع فرصتی به دست اخلاالگران و چپاولچیان ندهد و همچنین بر مبنای عقیده بازار تعطیل شود، تصمیم گرفتند که شخصاً به اتفاق دوستان به بازار رفته و ضمن تشریح مقصود، پیشنهاد کنند که بازار بسته شود و بالاخره به بازار رفتند و اولین سخنرانی خود را اول در «بازار بزرگ» ایراد کردند و دو سخنرانی دیگر در «چهار سوق» و «بازار کفاش ها» ایراد کرده و بازاری ها بعد از اطلاع از جریان امر، با رضایت کامل بازار را بستند و این تعطیل سه روز ادامه داشت و این خود بسیار مورد توجه محافل داخلی و خارجی واقع شده بود و به مبارزه ای که شروع شده بود یک جنبه عمومی داده و اذهان را متوجه خطر کرده بود.

در حین تعطیل بازار اعلام شد که عصر در مسجد سلطانی اجتماع کنند و دسته جمعی در خیابان ها حرکت کرده و اعتراض خود را اعلام کنند. بعد از ظهر مردم در مسجد اجتماع کرده و قبل از حرکت، آقای نواب و آقای کرباسچیان و آقای حسین رازانی مدیر روزنامه رازانی و آقای مهندس انزلچی صحبت کردند و سپس حرکت نمودند. از ناصر خسرو به لاله زار و اسلامبول و چهارراه نادری رفتند و در مقابل سفارت انگلیس به دستور آقای نواب یکی از جوانان ضمن سخنرانی شدید تنفر عمیق مسلمین را از دخالت بیگانگان در امور داخلی ایران و روش استعمارگرانه آنها اعلام کرده، از طریق خیابان منوچهر و دروازه شمیران به بهارستان آمدند و جلوی مجلس تظاهراتی کردند در آنجا شهید سیدحسین امامی اعلام کرد: هژیر از عناصر بی دینی است که بایستی از بین برود! و من اگر در دل سنگ هم باشد او را نابود خواهم کرد.

صبح بیست و چهارم خرداد غفلتاً آقای نواب صفوی و چند نفر از جمله آقای جعفر جهان، وکیل دادگستری را دستگیر کردند. روز بیست و پنجم تظاهراتی نشد، ولی صبح روز بیست و ششم عده ای از منزل آیت الله کاشانی حرکت نموده و جلوی مجلس تجمع کردند. در آن روز سخنرانان جمعیت از جمله آقای سیدعبدالحسین واحدی، آزادی رهبر فدائیان اسلام را خواستار شدند و گفتند که تا ایشان آزاد نشوند متفرق نخواهیم شد... پس از ساعتی خبر آوردند که ایشان

مستخلص و به منزل آقای کاشانی رفته اند. تظاهرات روز بیست و ششم، به همین جا خاتمه یافت و برای بیست و هفتم خرداد، اقداماتی شروع شد و به بازار و دانشگاه و اصناف مختلف خبر دادند که برای تظاهرات فردا، آماده باشند.

زد و خورد خونین ۲۷ خرداد

...مردم دسته دسته به منزل آیت الله کاشانی هجوم آورده صحن حیاط منزل مملو از جمعیت شده بود. طبقات مختلف روحانیون، دانشجویان و اصناف بازار همه اجتماع کرده بودند. پس از تعیین مأمورین انتظامات که با بازوبند مشخص شده بودند، به حالت دسته جمعی حرکت کردند. در صفوف جلو روحانیون بودند و در پیشاپیش جمعیت یک روحانی جوان به نام آقای مستجابی قرآن مجید را به دست گرفته بود و مأمورین انتظامات ملی هم اطراف جمعیت پراکنده بودند. بعد از روحانیون، دانشجویان قرار گرفته و پس از آنها اصناف مختلف واقع شده بودند. مرحوم بهرام خاقانی که جوانی ورزشکار و شجاع بود به اتفاق مرحوم امامی به فاصله چند قدم جلوی جمعیت در حرکت بودند.

در طول راه از انتهای پاساژ سرچشمه افسران مرتب تذکر می دادند که از رفتن به بهارستان خودداری کنید، ولی به سخنان آنان ترتیب اثر داده نمی شد. نرسیده به مدرسه سپهسالار صف سربازان جلوی جمعیت کشیده شد و به فاصله چند قدم، صفوف سربازان راه را مسدود کرده بود. فرمانده سربازان سرهنگ دفتری «سرتیپ فعلی» بود! بالاخره دفتری دستور داد به مردم حمله کنند. سربازان با سرنیزه به جان مردم بی سلاح افتادند. روحانی حامل قرآن را که مردم برای حفظ کتاب خدا به روی دست بلند کرده بودند پائین آوردند، در این موقع قرآن از دست ایشان به زمین افتاده بود.

از نکات جالب اینکه به دستور آقای نواب قرآن را در شال سبز کمر آیت الله کاشانی پیچیده بودند. شهید سیدحسین امامی که تا آن وقت در نقطه دیگر مشغول زدوخورد بود، برای برداشتن قرآن و نجات حامل آن هجوم برد. در این موقع سرهنگ دفتری فریاد می زد. امامی را بزن! امامی را بزن! در این گیرودار سرنیزه به ران پای مرحوم خاقانی فرو رفته و خون از پایش جاری بود، ولی با وجود این با دسته اطراف خود صفوف را شکافت و به طرف مجلس رفت و خود را به آنجا رسانید و شروع به دادن شعار کرد. پس از مدتی زدوخورد یکی از روحانیون به نام

آقای شیخ ابراهیم بصیر پایش هدف گلوله قرار گرفت و به بیمارستان منتقل گردید. فریاد «مرده باد هژیر» و صفیر گلوله غوغائی بپا کرده بود. مرتب شعار داده می شد و عده ای مردم را به مقاومت و درهم شکستن صفوف سربازان مهاجم تهییج می کردند.

در برابر گلوله ها، آجر و سنگ به طرف سربازها پرتاب می شد. بالاخره در اثر اعتراض و کلای اقلیت در مجلس، از تیراندازی دست برداشتند و مردم بنا به دستور رهبران جمعیت به طرف منزل آیت الله کاشانی حرکت کردند، ولی جلوی پامنار را مأمورین سد کرده بودند.

یکی از نکات جالب اینکه در جریان مبارزه علیه هژیر چند روز منزل آقای کاشانی محاصره بود و از ورود اشخاص جلوگیری می کردند. روزی آقای کاشانی برای استحمام از منزل خارج می شود، هنگام بازگشت جلو او را گرفته و مانع دخول به منزل می شوند. در این موقع مردم که در گوشه و کنار پامنار ایستاده بودند جلوگیری از ورود صاحب خانه را به منزل بهانه ای کرده و به عنوان اینکه چرا آقا را به خانه اش راه نمی دهید؟ هجوم آورده و محاصره را درهم شکسته و داخل شدند.

لازم است گفته شود که در جریانات مبارزه علیه هژیر و کلائی که بعداً به نام «جبهه ملی» نامیده شدند بهوسیله آیت الله کاشانی با آقای نواب صفوی و فدائیان اسلام تماس حاصل کردند و تقریباً می توان گفت از اینجا پایه آشنائی گذاشته شد. و اعلام جرمی هم از طرف آقایان: مکی، حائری زاده، آزاد، آشتیانی زاده، رحیمیان به مناسبت تیراندازی بیست و هفتم خرداد به ریاست مجلس داده شد که عین آن را ذیلاً نقل می کنیم:

۱- ریاست مجلس شورای ملی نسبت به عملیات چند روزه تصدی آقای هژیر و تیرباران نمودن افراد غیرمسلح حامل قرآن مجید در روز پنجشنبه ۲۷ خرداد ۱۳۲۷ اعلام جرم نموده و تقاضا داریم مقرر شود چند نفر از طرف مجلس برای حفظ آثار جرم انتخاب شوند.

۲- ریاست مجلس شورای ملی توقع داریم مقرر فرمائید کمیسیون مخصوصی برای حفظ آثار تیرباران کردن در روز پنجشنبه ۲۷ خرداد ۱۳۲۷ از طرف مأمورین آقای هژیر به اشخاص بدون اسلحه، که برای تظلم حامل قرآن بوده و به طرف

مجلس می آمدند، مأمور شود و این جرم مادام که آثارش محو نشده، مدارک آن ضبط شود تا در موقع رسیدگی با علائم جرم مورد استناد واقع شود.

به هر حال: تیراندازی به سوی حاملین قرآن و مجروح کردن یک عده روحانی و جوانان مسلمان بغض و نفرت عجیبی در قاطبه مردم نسبت به دولت هژیر ایجاد کرده بود و این اعمال روزبه روز آتش نهضت مقدسی را که در قلوب غیرتمندان مسلمان مشتعل گردیده بود، سوزان تر و شعله‌ورتر می کرد.

بعد از جریانات بیست و هفتم خرداد ۱۳۲۷ آقای نواب صفوی به اتفاق آقای سیدعبدالحسین واحدی و سیدمحمد واحدی، عازم لرستان شدند، البته این مسافرت از طریق کرمانشاه صورت می گرفت. و پس از سرکشی به بعضی از توابع کرمانشاه از طریق «هرسین» به لرستان رفتند و چند روز بین ایل «کاکوند» و «موموند» به گردش پرداختند و شب‌هائی را با سران ایل صبح کردند. در میان ایلات لرستان یک روحانی شجاع و زنده دل زندگی می کرد که کاملاً بر قلوب مردم حکومت می نمود. این شخص یاغیان و دزدان و چپاولچیان لر را از میان تنگه‌های کوه‌ها بیرون کشیده و با بیان نرم و مؤثر خود، آنها را هدایت کرده است.

این مرد کوه‌ها را به عزم تبلیغ زیر پا می گذاشت و به دزدان سرکش پیغام می داد که به چادر شما می آیم. آنها هم با آغوش باز او را می پذیرفتند. به همین طریق عده‌ای را از اعمال گذشته بیزار و متنفر می کرد.

این مرد پس از برخورد با آقای نواب بسیار علاقمند گردید و به اتفاق به بازدید ایلات پرداختند. تیراندازی و اسب سواری ماهرانه ایشان، لرهای تیرانداز و سوارکار را به حیرت انداخته بود. به هر حال پس از یک بازدید مفصل از لرستان، عزم شیراز کردند که آیت الله حاج سیدنورالدین شیرازی را ملاقات و در پاره‌ای از مسائل مذاکراتی کنند.

یک شب در آسیاب سه تائی معروف شیراز به سرآمد و پیرامون وظیفه‌هائی که مسلمین در برابر وضع حاضر حکومت‌ها و دولت‌ها دارند، صحبت کرده و پس از پایان گفتگوها به لرستان مراجعت و چند روز دیگر در پی انجام مقصود خویش، اقداماتی به عمل آوردند.

تشکیل مجمع مجاهدین اسلام

فدائیان اسلام که اصول روش آنها بر مبارزه با دستگاه های فاسد و مفسد و قطع ابادی هر بیگانه و پی ریزی یک بنیان مستحکم و خلل ناپذیر برای تشکیل یک حکومت حق و عدالت و برقراری تشکیلات مجری قانون اسلام قرار گرفته بود، کم کم مخالفین را به وحشت انداختند که درصدد جلوگیری از فعالیت های مؤثر آنها برآمدند.

برای امکان فعالیت علنی و آرام تصمیم اتخاذ شد که فعالیت های علنی به نام «مجمع مسلمانان مجاهد» صورت بگیرد و بدین منظور محلی در سرچشمه اجاره شد و سالن سخنرانی برقرار گردید و یک روز هم عده ای از جوانان دسته جمعی به منزل آقای نواب صفوی رفته و ایشان را برای معرفی افراد شایسته مدیریت، به محل مذکور بردند و بدین ترتیب پس از تعیین هیئت مدیره، پایه تشکیل «مجمع مسلمانان مجاهد» گذاشته شد.

رسمیت این مجمع مقارن بهمن ماه ۱۳۲۷ بود، یعنی همان ماهی که واقعه دانشگاه رویداد، رسمیت آن اعلام شد.

آقای نواب صفوی که همواره حوزه علمیه قم را عامل مؤثری می دانست و می خواست که افکار آنها را متوجه طریقی که در آن زمان می بایستی در برابر جریانات روز پیش گرفت و وظیفه ای که روحانیت و مسلمانان در قبال اجتماع دارند، بنمایند. لذا بار دیگر در این ایام به قم رفت. در این سفر که شاید بعدها محافل دولتی روی آن حساب ها کرده و سخنرانی های آن سفر را با حوادث بعدی و تیراندازی به شاه مرتبط دانستند... عده ای از برادرانشان همراه ایشان بودند.

(در اینجا بایستی خوانندگان توجه داشته باشند که مقصود از برادران، رفقا و دوستانی است که ایشان به مصداق «انما المؤمنون اخوة» به آنها برادر خطاب می نمایند و از اصطلاحات مخصوص ایشان که مشهور است، همین می باشد) دانشجویان دینی حوزه علمیه قم هر وقت که ایشان به قم می رفتند تقاضا می کردند که سخنرانی کنند. شب پنجشنبه چهاردهم بهمن ۱۳۲۷ نیز اعلام شده بود که مردم برای استماع بیانات ایشان اجتماع کنند. البته از تهران هم دستور داده شده بود که مقتضیات جلوگیری از منبر فراهم شود، لذا به خدام دستور دادند که منبر را از مسجد خارج کنند و قبلاً هم چاقو کشانی مجهز شده بودند که از برقراری جلسه آن شب جلوگیری کنند.

در آن شب، آقای نواب به اتفاق برادران به مسجد بالاسر قم وارد شدند، مردم هم که هر چه دشمنان بیشتر ایجاد مانع می کردند، تشنه تر و شیفته تر می شدند، اجتماع کرده و بی تابانه انتظار می کشیدند.

... وقتی به ایشان اطلاع دادند که منبر را برداشته اند! به یکی از برادران که هیكلی قوی و رشید داشت، دستور دادند که بلند شو و سپس به دوش او رفته در میان مردم مشتاق به این صورت لب به سخن گشودند که من منبر روح دار در اختیار دارم! و اگر برای خاموشی چراغ هدایت، منبرهای چوبین را برمی دارند، مشعلدار ارشاد یک جوان غیور خواهد شد.

از همه در سخن رانده شد، از اصول اعتقادات تا وظائف افراد در برابر حوادث و اتفاقات، گفتگو شد. سخن به جاهای باریک رسیده بود! ولی آنچه شایسته وظیفه یک هادی اجتماع می باشد. آن شب با هیجانات منطقی و احساسات ریشه داری که از چشمان حرکات مستمعین مشهود بود، پایان یافت.

سپیده دم روز بعد آنان که فهمیدند آلت دست خود خواهان شده اند، برای اعتذار و جبران مافات به دست بوسی شتافتند و از گذشته پوزش طلبیده و شرمسار، آماده خدمت بودند.

شب جمعه پانزدهم بهمن ماه ۱۳۲۷

... مجلس آماده گردید و دشمنان دیشب تحت تأثیر سخنان مؤثر حق، خدمتگذار امشب بودند و خود سینه را سپر دفع تیرها کرده بودند و شوقی زایدالوصف از این ماجرا، یعنی انقلاب روحی که نتیجه اش بروز و ظهور بیشتر حق بود، از عموم دیدگان هویدا بود.

جمعه شب، آن هم در آستانه مقدس آنچه لازمه انتباه افکار خواب آلود بود، بیان شد و از خلال تاروپود سخن، چیزی جز شجاعت، شهامت، ایمان به مبدء، پوزخند به قدرت های پوشالی دنیا، مشاهده نمی شد.

هر آن بیم اتفاقات ناگواری می رفت، آن شب هم گذشت ولی غافل از اینکه فردای آن شب دیگر این سخنان به گوش کسی نخواهد رسید.

روز بعد چهار بعدازظهر ماشینی درب صحن حضرت معصومه (سلام الله علیها) توقف کرده و انبوهی از جمعیت گرد آن ازدحام کرده بودند، جوانی جلوی اتومبیل خوابیده بود و تقاضا داشت که شب را در قم میهمان او باشند. درون اتومبیل آقای

نواب صفوی و همراهان نشسته و عازم حرکت بودند، زیرا از هفته قبل در تهران آن شب را وعده داده بودند و در تقدیر چنین نقشه ای طرح شده بود که ایشان از خطر بزرگی برهند.

جوان را قانع کردند و او بپا خاست، و اتومبیل حرکت کرد. از حادثه تهران بی خبر و تنها به خاطر وفای به عهد به تهران آمدند و برای دو سال و اندی دستگاه انتظامی مملکت را به تکاپو انداختند.

چهار بعدازظهر در دانشگاه تیری رها شد و عامل آن مقتول گردید، ولی بهانه به دست آمد تا به قلع و قمع تمام جبهه های مخالف دستگاه که از جهت اعتقاد و راه و هدف متضاد بودند، پردازند. به هر حال دستور تعقیب آقای نواب به شهربانی قم صادر شد.

هنوز اتومبیل حامل آقای نواب چند فرسنگی از قم دور نشده بود که به تعقیبشان پرداختند، ولی هر چه مأمورین به گاز ماشین فشار می آوردند به آنها نمی رسیدند، آنها هم گوئی از غیب الهام گرفته با سرعت فوق العاده ای در حرکت بودند.

تلاش مأمورین برای رسیدن به آنها بی نتیجه ماند و اتومبیل حامل آقای نواب صفوی در پیچ و خم خیابان های تهران از نظر ناپدید و به مقصد رسید، ولی هنوز هم از واقعه روز بی اطلاع بودند. آخر شب هم که عازم منزل شدند، در اثر پافشاری دوستان منصرف شدند. صبح روز بعد، حادثه دیروز به همراه خبر محاصره و تفتیش منزل ایشان و اقوامشان رسید.

دستگیری آیت الله کاشانی

شب هنگام منزل پامنار آیت الله کاشانی، یعنی مرکز انقلابات آن روز مملکت و کانون احساسات جوانان خداپرست که تحت تعلیمات آقای نواب به پیش می رفتند، محاصره شد. نیمه شب سربازان به داخل خانه هجوم برده اتاق خواب ایشان را باز کرده با لباس خواب توقیفشان کردند و به دژبانی منتقل نمودند. گفته شد سرتیپ دفتری سیلی به گوش ایشان نواخته و جسارت ها کرده است!...

تحصن در منزل آیت الله بروجردی

آیت الله کاشانی شبانه به فلک الافلاک که شاید برای اولین بار نامش به عنوان تبعیدگاه به گوش می خورد، تبعید شدند و عده ای از جوانان متعصب را نیز دستگیر

کردند و شب و روز تهران را برای دست یابی به آقای نواب، زیر پا می گذاشتند. ولی کوشش آنها به جایی نمی رسید دولت درصدد دستگیری ایشان بود و آقای نواب نقشه مبارزه و فعالیت را می کشید. بالاخره طبق برنامه، عده ای اجتماع کرده به قصد تظلم به پیشگاه آیت الله بروجردی و درخواست اقدامی درباره آزاری آیت الله کاشانی عازم قم شدند. این هیئت تقریباً هفتاد نفری به منزل آیت الله بروجردی پناه بردند و شکوه خویش را بیان کردند.

رفت و آمدها شروع شد و دست ها به کار افتاد که نتیجه این عمل را خنثی کنند. متحصنین سخنرانی می کردند، گریه می نمودند، و تقاضای دادرسی داشتند، و استقامت به خرج می دادند. این تحصن چند روز طول کشید و قوای انتظامی بارها قصد داشتند که به عنف و زور آنها را از پا درآورند ولی نتوانست.

بالاخره نتیجه ای که گرفته شد آنکه آیت الله کاشانی را از فلک الافلاک به مملکت زیبا و خوش آب و هوای «لبنان» تبعید کردند و تا اندازه ای خاطرها آرامش یافت و قلب پریشان آقای نواب آسایشی پیدا کرد. ماشین حامل متحصنین چند روز بعد که از قم به تهران آمده بود، یکسره به شهربانی برده شد و دسته جمعی به زندان منتقل شدند. که بعدها به تدریج آزاد گشتند.

... نغمه تشکیل مجلس مؤسسان بلند شده بود به شهرستان ها دستور انتخاب وکیل صادر شده. قم هم از نقاطی بود که می بایستی وکیل به مجلس روانه کند و یک واعظ کاندید شده بود. به دنبال اقداماتی که شروع شده و بعداً بیان خواهد شد، در قم هم فعالیت هائی به مخالفت با تشکیل مجلس مؤسسان و کاندیداتور آن، در قم انجام گرفت و محور جریان آقای سید عبدالحسین واحدی که در آن وقت در قم می زیستند، بود. وضع انتخابات قم مغشوش شده بود. دستگاهی که اراده کرده بود انتخابات صورت بگیرد و کاندیدای مخصوص سر از صندوق درآورد، دستور داد که مبارزین مؤثر را دستگیر کنند.

یکی از روزهای حساس، «مدرسه فیضیه» قم محاصره شد و آقای واحدی را هنگام خروج از مدرسه دستگیر کردند و بلافاصله یکی دیگر از دانشمندان حوزه که شخصیت علمیش مشهور است و از افراد مؤثر مبارزه بود، دستگیر شد و به اتفاق آقای واحدی فوراً به تهران حرکت دادند.

سپیده دمی نمایندگان مؤسسان، رجال مختلف، نخستوزیر، وزراء، وکلاء، کارگردانان، سرجنابان از خواب برخاستند، ولی چشمانشان هراسان و دل هایشان مضطرب بود. حق هم داشتند! زیرا نتیجه فشارها و اقدامات را خنثی دیدند و از لابه لای قشرهای ضخیمی که از ارباب و وحشت بر روی افکار مردم کشیده بودند، نور قیام و جنبشی به چشمان می خورد و از زیر نوک سرنیزه ها بانک مقاومتی به گوششان رسید و آن اعلامیه فدائیان اسلام بود.

در اعلامیه نوشته شده بود:

مصوبات مجلس مؤسسان در پیشگاه ملت مسلمان ایران رسمیت ندارد و ما ناظر و دیده بان اقدامات هستیم و از غضب و جنبش غیرتمندان هم سخن گفته و کارگردانان را از عواقب وخیم تصمیمات شایعه برحذر داشته اند.

... به هر صورت یک روز مجلس مؤسسان تعطیل شد و وجهه عمل هم تغییر کرد و خیلی کمتر از آنچه تصور می شد و شایع هم بود کار کرد! و با مختصری قناعت نموده! و موضوع پایان یافت.

نامه آیت الله کاشانی، انتخابات و فدائیان اسلام

دستور انتخابات دوره شانزده صادر شد، دسته ها، جمعیت ها، احزاب به کار افتادند. تبلیغات شروع شد، بلندگوها در خیابان ها شعارها می دادند و به نفع اشخاص تبلیغ می کردند و آگهی های انتخاباتی صفحات جرائد را پر کرد. وکلای اقلیت دوره پانزدهم هم مجتمع شده به فعالیت پرداختند.

آیا در این موقع برای فدائیان اسلام هم وظیفه ای بود؟ آری: دخالت آقای نواب هم مؤثر شناخته شده بود. فداکاری لازم داشت، از خود گذشتگی ضروری بود.

روزی درب همان اتاقی که در گذشته ذکر گردید، باز شد و شخصی به همراه نامه ای قدم به درون اتاق گذاشت و نامه ای به همان جوانی که با سخنان آتشین تاکنون حرکت ها را ایجاد کرده بود، تسلیم شد.

این نامه که شاید یکی از علل دخالت فدائیان اسلام در انتخابات دوره شانزده محسوب می شود، از خارج آمده بود، از مملکت زیبا و خوش آب و هوای لبنان، از تبعیدگاه آیت الله کاشانی... نامه هم از ایشان بود:

از کاشانی برای نواب صفوی: البته با چند واسطه که از خطر سانسور و توقیف مصون باشد.

این نامه بعد از نامه ای بود که قبلاً از آیت الله کاشانی برای ایشان رسیده بود و ایشان را تحریص به خروج از ایران کرده و نوشته بودند که در ایران قدر ما و شما را نمی دانند و خطر برای شما نزدیک است. به آن نامه پاسخ داده شده بود. اما جوابی که برای اشخاصی که مؤقت آن زمان را به خاطر دارند بزرگ ترین درس از خود گذشتگی و بزرگ ترین میزان اثبات و استقامت است. آقای نواب نوشته بود: شما بحمدالله از خطر مصونید، من هم وظیفه دارم که در راه وصول به هدف دینی خود و انجام وظیفه مقدس الهیم پایداری کرده و تا نوشیدن شربت شیرین شهادت از میدان مبارزه خارج نشوم و سنگر نبرد را خالی نکرده دشمن را آسوده خاطر نسازم. به هر حال نامه از آیت الله کاشانی بود که: انتخابات شروع شده و چاره ای جز دخالت شدید و انتخاب وکلای موردنظر نیست... صورت هم داده و کاندید هم معرفی کرده بودند:

۱. دکتر محمد مصدق ۲. دکتر مظفر بقائی ۳. دکتر سیدعلی شایگان ۴. سید ابوالحسن حائری زاده ۵. سید محمود نریمان ۶. سیدحسین مکی ۷. عبدالقدیر آزاد و... کاری غیرمترقبه بود.

آقای نواب معتقد بودند که کاشانی پیرمرد روحانی است که برای خدا قدم برمی دارد و بایستی در مراحل مختلف یاریش کرد و در ضمن در امور اجتماعی او را واقع بین می پنداشت و از این نظر روی وظیفه دینی کمک به ایشان را لازم می دانست، در این هنگام هم از او نامه رسیده بود، موقعیت خطیر و کار مهمی بود ولی چاره نبود و وقت می گذشت، بایستی قدم برداشت و نتیجه گرفت اما سهل هم نبود، طرف قوی بود و مبارزه سرسختانه ای لازم داشت.

بالاخره بنابر اعتقاد به اینکه آیت الله کاشانی یک روحانی اسلام است و سال ها در این راه زحمت کشیده و تاکنون هم اعمالش در راه خدمت به اسلام بوده است و از طرفی شاید از طریق مجلس بشود به هدف نزدیک شد و ضرباتی بر پیکر کفر و ظلم وارد ساخت، شروع به فعالیت شد و افرادی برای کشیک در کنار صندوق های انتخابات تعیین گردیدند و مردم محلات مختلف تهران، برای انتخاب وکلای موردنظر تحریص می شدند. جوانان پاکدل در شب های سرد پائیز تا به صبح پاس

می دادند و صندوق ها را محافظت می کردند، عجب! مگر صندوق هم احتیاج به حراست دارد؟. صندوق!... آن هم در مساجد و محل های در بسته؟. کشیک دادن چه ضرورتی داشت؟ مگر پاسبان نبود؟ مگر سرباز کشیک نمی داد؟ اینها سئوالاتی است که باید خود خواننده به آنها پاسخ دهد.

به هر حال جوانان مسلمان در ساعت های مختلف شب و روز به ترتیب در کنار صندوق ها با چشمان باز نظارت می کردند و از سرما بر خود می لرزیدند تا بدن اجتماع را از لرزش در برابر ظلم و جنایت حفظ کنند. آنها معتقد بودند که بایستی با انتخاب و کلائی که دم از اسلام و ملت می زنند، سنگرهای در برابر ظلم ایجاد کرد. فشار و کارشکنی زیاد بود ولی اینها هم به جان فعالیت می کردند و به ساحل پیروزی نزدیک بودند، زیرا ضمن آرائی که قرائت می شد نام و کلائی آنها بسیار به گوش می خورد.

به هر حال شاید بیش از یک روز دیگر به پایان قرائت آراء نمانده و پیروزی مسلم بود، زیرا نام و کلائی آنها از اول تا هشتم لیست دوازده نفری و کلائی تهران را اشغال کرده بود! ولی محرم در رسیده و بهانه به دست آنها که خیال تعویض صندوق ها را در سر می پروراندند آمد و به عنوان اینکه در مسجد مجلس سوگواری بپا خواهد شد، صندوق ها را به فرهنگستان ایران منتقل کردند، از همین موقع بیم تعویض می رفت و نظارت مردم شدیدتر شده بود و با دقت بیشتری انجام وظیفه می کردند.

بالاخره نیمه شبی فرهنگستان نگینوار در محاصره سربازان واقع و صندوق ها از پشت بام ربوده شد. عجب! نیمه شب، از پشت بام، دست برد؟، آن هم به نتیجه خون دل مردم؟... عکس العملش را خود خواننده به خاطر بیاورد.

یک روحانی جوان که انتقال و تعویض صندوق ها را نظاره می کرد به «حسین مکی» که در آنجا بود خبر داد. مکی فریاد زد، داد کرد و جنجالی بپا نمود! ولی بی اثر بود و در یکی از اتاق های مدرسه سپهسالار تا پایان انجام وظیفه!!! توقیفش کردند روز بعد آراء پر شده صندوق ها قرائت گردید. دیگر اسامی: کاشانی، مصدق، مکی، به گوش نمی خورد و و کلائی موردنظر دستگاه جای آنها را گرفتند و نام ملیون به عقب رفت. به تدریج دهم و یازدهم و دوازدهم و کم کم از نصاب و کلائی تهران خارج شدند. بسیار ناگوار و تحملش مشکل بود که ثمره مدتی

زحمت و خون دل پایمال شود، ولی ظاهراً کار از کار گذشته و چاره به نظر مردم نمی رسید. هژیر که در یک سال و اندی قبل نخستوزیر شده بود و ما به جریان مبارزه علیه نخستوزیری او اشاره کردیم، در این موقع پست وزارت دربار را اشغال کرده و بسیار مورد توجه بود و در آن روزها می گفتند کارگردان واقعی مملکت او است و در تمام امور دست دارد.

هژیر طی جریانات مختلف توانسته بود توجه شاه را به خود جلب کند و شاید بعد از شهریور بیست و بعد از تیمورتاش اولین وزیر دربار مقتدری بود که کاملاً بر اوضاع مسلط و واقعاً مورد اعتماد شاه بود! روی این جهات دکتر مصدق و «جبهه ملی» که تقریباً مقارن این ایام از یک هیئت شانزده نفری تشکیل شده بود، تصمیم گرفتند که به نام اعتراض به تعویض صندوق ها و عدم آزادی انتخابات در دربار متحصن شوند.

ایام تحصن به خوشی! می گذشت و دربار از متحصنین پذیرایی می کرد، ولی این عمل هم اثری نکرد و انتخابات داشت به نفع دیگران خاتمه می یافت و همه ناامید شده و یأس از چهره عمل همه نمایان گردیده. و دکتر مصدق و رفقاییش هم از تحصن خارج شده بودند و مراحل باریک و خطرناک کار داشت طی می شد. از جملاتی که از دکتر مصدق در ایام تحصن نقل می کردند یکی این بود که روزی هژیر به نزد متحصنین آمد و دکتر مصدق او را مخاطب قرار داده و گفت: «عبدالحسین خان تو وجدان داری؟ بگو ببینم انتخابات آزاد است یا نه؟» به هر حال امیدها قطع گردید و مردم شکست خورده و محزون و دشمنان پیروز و شادان بودند. این هنگام ایام عاشورای محرم ۱۳۶۹ مطابق آبان ماه ۱۳۲۸ هجری شمسی بود و از طرف دربار طبق معمول، مجلس سوگواری در مسجد و مدرسه سپهسالار برپا و هژیر هم مجلس عزاء را اداره می کرد!

قتل هژیر و دستگیری امامی

... مرحوم امامی در هنگام شهادت جوانی بیست و پنج ساله بود که سنین جوانی خود را از ابتدای رشد و بلوغ در میدان مجاهدت و عرصه پیکار طی کرده و در مراحل مختلف شجاعت خود را به منصف ظهور رسانیده و هیچ گاه موقعیت های خطرناکی که در دوران زندگی برای او پیش آمد کرد، نتوانست تزلزلی در ارکان اراده مردانه او ایجاد کند. جوانی بی اعتناء به مال و منال و دلسوز به حال ضعیفاء و

فقرا و بسیار بلندنظر و عالی همت بود، از خصوصیات زندگی‌اش که دوستان نزدیکش نقل می‌کنند این بود که هیچ‌گاه مایل نبود مجاهداتی را که انجام داده، بیان کند و مکرر از او درباره مجاهداتش سؤال می‌شد و او با بی‌اعتنائی پاسخ می‌داد که وظائفی جزئی بود که انجام شد! به هر حال از سجایای اخلاقی و فضائل روحی او علاوه بر آنچه خود من از معاشرت با او سراغ دارم، بسیار تعریف می‌کنند.

آن مرحوم در تابستان سال ۱۳۲۸ به مرض حصبه شدیدی مبتلا گشت که تقریباً سه ماه به طول انجامید. روزی به عیادتش رفتیم. در حیاط مسکونی خود در کوچه شترداران آرمیده بود. از خصوصیتی که در حال مرض هم از دست نداده بشاشت و حسن خلقش بود. سخنانی می‌گفت که گوئی از عالم بالا سرچشمه می‌گرفت. آری: می‌گفت که راحت شده‌ام، این مرض طولانی مرا پاک کرد، گناهانم برطرف شده، آماده دیدار حق هستم، بسیار مایلم که هر چه زودتر قید تن در هم شکنم و مرغ جان از قفس جسم به در برم و در آسمان رفیع شهادت طیرانی کنم، جمله‌ای دیگر هم گفت که هر شنونده‌ای را تکان می‌داد، گفت: که نذری کرده و عهده‌ی بسته و با خدای خود

پیمانی منعقد کرده ام که آرزو دارم به عهدم وفا کنم. با بی تابی از نذرشان سؤال شد؟ گفت: نذر کرده ام که خدای جهان از این مرض نجاتم داده صحت مرا بازگرداند. در عوض من هم در اولین فرصت خود را فدای اسلام کنم و در میدان نبرد آغشته به خون جان سپارم، زیرا که از مرگ در رختخواب عار دارم و از جان سپردن در بستر ناراحتی و مایلم که همانند اجدادم در میدان پیکار در راه خدا با چهره ای گلگون و گردنی افراشته و روحی پرافتخار شهید شوم.

به هر حال مرحوم امامی با این سنخ تفکر که شمه ای از آن بیان شد، از بستر مرض برخاست و از مرض نجات یافت و باز هم قدم در اجتماع گذارد.

مبانی فقهی

... در اینجا قبل از تشریح چگونگی کشتن هژیر برای روشن شدن اذهان عموم مردم و آشنائی جامعه به علت کشتن هژیر و امثال او ناگزیریم که از دو نظر مطلب را مورد دقت قرار دهیم:

۱. از نظر شرع و دین خدا ۲. از جهت عرف و اجتماع.
- و با یک تحقیق فقهی کوتاه این مسئله معضل را حل کرده و موجبات عرفی و اجتماعی آن را هم به اختصار ذکر می کنیم:

دفاع، از ضروریات دین است

فرع ششم از فروع دهگانه اسلام جهاد است که در کتب فقهی آن را به دو نوع تقسیم کرده اند: ۱- جهاد ابتدائی ۲- جهاد دفاعی، که جهاد دفاعی را دفاع هم می گویند.

جهاد ابتدائی که به معنای لشگرکشی قشون اسلام به ممالک کفر برای هدایت و تسلیم آنها در برابر اسلام است در زمان غیبت امام علیه السلام ممنوع بوده و جائز نیست، ولی جهاد دفاعی یا دفاع، در همه ازمه واجب و فطری است و اکنون به تشریح تقسیم بندی دفاع در اسلام می پردازیم:

اسلام می گوید که اگر به مال مسلمانی هجوم شد بایستی دفاع کند و مال خود را بازستاند تا زمانی که خطر برای جانش پیش نیاید و زمانی که به جانش هجوم شد بایستی به دفاع پردازد تا موقعی که دین و ناموسش در خطر نیفتاده باشد و آن

هنگامی که دین و ناموس فرد یا اجتماعی در معرض هجوم واقع شد، بایستی جان و مال را در این راه فدا نمود.

پس طبق این تقسیم، دین و ناموس یعنی اعتقاد و ایمان و عفت بشر که فوق هر چیزی است از نظر ارزش و اهمیت در درجه اولی و جان و حیات انسان در مرتبه ثانی و مالی و ثروت رتبه سوم را حائز است.

پس دفاع، از ضروریات و مسلمات دین مقدس اسلام است و ضروریات، احکامی را گویند که احتیاج به تقلید نداشته باشد و تشخیص هجوم و نحوه دفاع در برابر آن چون از «شبهات موضوعیه» است با شخص مسلمان آگاه و مطلع است. تا اینجا معلوم شد که دفاع در برابر هجوم به مال و جان و «دین و ناموس» (که از نظر اهمیت در یک ردیف هستند) بر مسلمانان واجب است.

مثلاً، اگر دزدی به مال انسان هجوم کرد، بایستی دفاع نمود یا اینکه به عنوان کسب اجازه از مجتهد، مالش را از دست بدهد؟ اسلام و فطرت سالم هر دو حکم می کنند که ایستادگی نموده و مالش را بازستاند و در مراحل هجوم به جان و دین و ناموس هم همین اصل ساری و جاری است.

فدائیان اسلام معتقدند که از دیرباز به مال و جان و دین مسلمانان از طرف کفار و اجانب هجوم شده است و هجوم به مال با دست برد به معادن زیرزمینی و غیره شروع گردیده و هجوم به جان با کشتن رجال مسلمان و آزاده پایه گزاری شده و هجوم به دین و ناموس مسلمانان هم با تعطیل عمدی احکام و دستورات اسلام، یعنی با کنار گذاردن قوانین اجتماعی و قضائی و سیاسی و اقتصادی اسلام و وضع قانون در برابر آن، به عمل آمده است. البته نحوه هجوم بنابر اختلاف موارد هجوم بر «مهجوم علیه» فرق می کند، یعنی هجوم به مال، دزدیدن آن و هجوم به جان، نابودی آن و هجوم به دین هم با تعطیل احکام و دستوراتش می باشد.

بنابر مطالب فوق، فدائیان اسلام دفاع در برابر هجوم وارده را بر خود واجب دانسته و معتقدند که در این هجوم ها که از طرف کفار نسبت به مسلمانان شده، بعضی از کارگردانان مملکت آلت دست بیگانه قرار گرفته و سپر کفار واقع شده اند و چون آلت اجراء اینها هستند بایستی با دفع آنها هجوم را دفع کرد.

روی این زمینه و استدلالات، فدائیان اسلام اعتقاد داشته اند روزی که دفع هجوم باعث هجوم شدیدتری نشود و مملکت و اجتماع دستخوش توفان حوادث مضر

سیاسی نگردد، بایستی قیام کرد و ایادی بیگانه و هجومش را دفع نمود، به هر حال از نظر شرعی متکی به فرع مسلم «دفاع» که از ضروریات دین است، می باشند. و از نظر عرفی و اجتماعی هم عقیده دارند که مدت ها است مملکت ما دستخوش اغراض سیاسی دولت های استعمارطلب واقع شده و آنها هم از طریق برخی از حکومت ها وارد گشته و با جلب نظر آنان پنجه بر مملکت افکنده اند و بایستی با مجازات آنها در زمانی که خطر بزرگ تری در پیش نباشد نقشه های ظالمانه و ضعیف کشانه و استعمارگرانه آنها را حداقل برای مدتی خنثی کرد.

مرحوم سیدحسین امامی همان طور که در جریانات مبارزه علیه نخستوزیری هژیر نگاشتیم، قبلا اعلام خطر کرده بود که در اینجا معلوم است که هیچ گونه خصومت شخصی بین آن مرحوم و هژیر موجود نبوده زیرا اصطکاک منافی نداشته اند و همان طور که نوشتیم تنها از نظر شرع و عرف زمانی که خطری عظیم تر در پیش نباشد این قبیل اعمال انجام نمی گیرد و امامی، هژیر را هم یکی از آن افراد دانسته و او را در زمان خودش از مؤثرترین اعضاء کارگردان مملکت شناخته، روی این جهت او را هدف قرار داد.

شهید امامی در روزهای آخر بسیار ناراحت بود و از توقف بیشتر در این جهان پُردغدغه آزرده بود و ایام پایانی زندگی را با بی صبری طی می کرد و با شمارش دقائق، ساعات، روزها انتظار دقیقه شهادت را می کشید، ولی از ظاهر آرام و متینش که ناشی از اطمینان قلب و آرامش دل او بود، هیچ به نظر نمی رسید که تحول بزرگی در زندگی او در شرف وقوع است و او چه خیال بزرگی در سر دارد! امامی می رفت، ولی به سوی ایجاد یک تحول عظیم تاریخ ملتی قدم برمی داشت. می رفت ولی چشمانی اشکبار مشایعتش می کردند. هر قدمی که امامی برمی داشت یک گام به سوی هدف نزدیک تر می شد. بیابان و خیابان را آرام، آرام پشت سر می گذاشت و در آغوش تهران پرغوغا جای می گرفت!

دوازدهم محرم ۱۳۶۹

...مسجد سپهسالار سه روز بود که سیاه پوش شده و اقامه عزا گردیده بود! عزاداری به نام حضرت سیدالشهداء بود، روزهای نهم و دهم و یازدهم مجلس پیا شده، ساعت چهار بعدازظهر هجوم دسته های عزاداری شدید شد، امامی هم از

ساعتی قبل با دلی آرام روبه روی هژیر نشسته بود و با قیافه ای مؤثر در پی فرصت برای انجام وظیفه می گشت.

بالاخره بهترین موقعیتی بود که می شد در پناه آن مصون از تعرض، کار را خاتمه داد، امامی از جای خویش آرام به پاخاست و روبه روی سینه هژیر قرار گرفت، هفت تیر خود را از جیب خارج ساخت و به سینه او نهاد. تاریک بود و انجام عمل مشکل، ولی دیگر نمی شد فرصت را از دست داد. اولین تیر به شکم هژیر اصابت کرد ولی تیر دوم در لوله گیر کرد... با رهائی تیر اول وضع مسجد بهم خورد. «ظهیرالاسلام» غش کرد! سفرا و وزراء و وکلاء، دستپاچه به این طرف و آن طرف می گریختند و مأمورین هم برای دستگیری امامی به تکاپو افتادند! عده ای هم که دور بودند گفتند که لامپ ترکید! امامی که از رهائی تیر دوم ناامید شد و بیم آن داشت که هژیر نمرده باشد می خواست به هر وسیله ای که هست او را بکشد، لذا فرار نکرد و امامی دستگیر شد و ابتدا به مغازه ای در بیرون مسجد و سپس به دژبانی منتقل گردید. هژیر به بیمارستان منتقل شد و فردای آن روز یعنی سیزدهم محرم و چهاردهم آبان به هلاکت رسید.

امامی در زندان دژبان

برادر شهید امامی شب شنبه سیزدهم محرم و چهاردهم آبان ۱۳۲۸ را در زندان دژبان به سر برد. در آن دوران سرتیپ دفتری ریاست دژبان را به عهده داشت. امامی در پاسخ اولین سؤال بازپرس گفت: آری: من هژیر را کشتم و بدون شرکت هیچ کس این عمل را انجام داده ام.

پس از کشتن هژیر بلافاصله از طرف فدائیان اسلام اعلامیه ای در این باره در تمام تهران پخش و به شهرستان ها هم به وسائلی رسانیده شد.

صدور این اعلامیه آن هم پس از آن اقدام و در آن محیط بر وحشت آنهایی که خود را در خطر می دیدند افزود و به همان اندازه هم قلوب مسلمین را شاد و محکم کرد. در این اعلامیه از شخصیت سیدحسین امامی تجلیل به عمل آمده و اعلام شده بود که بایستی هر چه زودتر انتخابات لغو گردد و مجدداً در محیطی دور از زور و فشار با آزادی کامل انتخابات انجام پذیرد.

اعلام این مطلب آن هم بعد از کشتن هژیر، دستگاه را از خواب غفلت بیدار کرد و خواه و ناخواه مجبور شدند که قبول کنند مسلمانان متشکلی آماده دفاع از

مقدسات اسلام و حقوق مسلمین هستند و گوش به زنگ، ناظر اقدامات و جریانات می باشند. البته بعد از کشتن هژیر، دستجات مختلف محدود شده و «سازمان نظارت بر آزادی انتخابات» هم بسته شده بود و دکتر بقائی و حائری زاده و مکی، آزاد و عده ای دیگر از جمله استاد خلیل طهماسبی را دستگیر کرده بودند. دکتر مصدق هم به احمدآباد رفته و طی نامه ای که در «باختر امروز» منتشر شد، اعلام کرد که از ملاقات و دیدار اشخاص معذور است! و این خود ضربه محکمی بود که بر اراده و صف مبارزین وارد می آمد.

روی همین اصل آقای نواب طی پیغامی به این عمل اعتراض کرده و گفته بودند که هر عملی که بهوی ترس و جبن دهد، باعث شکست است و از نکات مورد توجه این است که با تمام محدودیت هائی که برای همه ایجاد کرده بودند، روزنامه «باختر امروز» همچنان به انتشار خود ادامه می داد و روزنامه «شاهد» دکتر بقائی هم چون وضع را خطرناک دید به کشتن هژیر که همه آنها با او مخالف بوده و از این راه بزرگ ترین خدمت به آنها شده بود و از فداکاری سیدحسین امامی از خطر جسته بودند، حمله کرده و آن عمل را تقبیح نمود! اینها همه نکاتی است که بایستی روزی تاریخ درباره آنها قضاوت کند و مردم متوجه شوند که چگونه سربازانی فداکاری می کردند و به پیش می رفتند و افرادی هم در سایه آنها به نوایی می رسیدند و سپس به ولی نعمت خود پشت پا زده و بی وفائی می کردند؟

بالاخره این فداکاری، کار خود را کرد و دولت طی اعلامیه ای الغاء انتخابات اولی دوره شانزده را اعلام نمود. این یک اثر جزئی از جانبازی آن برادر بود و با لغو انتخابات، صف مردم تقویت گردید و به پیروزی در انتخابات برای بار دیگر امیدوار شدند.

محاکمه سیدحسین امامی

همان طور که اشاره شد رژیم در اعدام برادر امامی، خیلی عجله داشت. البته می خواستند با این عمل ایجاد رعب بیشتری کرده و از اعمال بعدی جلوگیری کنند، ولی این مقصود حاصل نمی شد زیرا امامی و هم پیمانان او، خود به استقبال مرگ می روند. پس ارباب و ترسانیدن آنها از مرگ، وهمی بیش نبود. از عصر روز دوازدهم محرم که هژیر کشته شد تا شب شهادت امامی بیش از پنج شب طول نکشید؛ در عرض چهار روز دادگاه با سرعت بی سابقه ای تشکیل گردید. البته

زحمت قضات دادگاه از نظر دلائل، بسیار کم بود، زیرا آن مرحوم در تمام مراحل، مردانه و بدون بیم و هراس به عمل خود افتخار کرده و میل به شهادت را بارها اعلام نموده بود. در دادگاه هم ضمن بیان مطالبی در علل اصولی عمل دینی خود که مبنی بر دفاع از اسلام و حقوق مسلمین بود، به وظیفه ای که انجام داده با کمال سربلندی اقرار و مباحثات کرده و دادگاه هم در برابر اعترافات صریح و بی پروای آن مرحوم، حکم اعدام او را به اتفاق آراء صادر کرد.

سپس به وی ابلاغ کردند که می تواند از رأی صادره فرجام بخواهد! ولی او از این نظر سخت ناراحت شد و در ذیل پرونده با دستی آرام و قلبی مطمئن نوشت: «من آماده کشته شدن بوده و در انتظار شهادتم».

این پرده آخر در دادگاه بعد از ابراز آن شجاعت ها در محاکمه، همه قضات را به حیرت انداخته و خواه ناخواه در برابر تربیت اسلام خاضع شدند.

آیا فدائیان اسلام نقشه ای داشتند؟

از طرز رفتار اولیه رژیم، اعدام مرحوم امامی قطعی به نظر می رسید و این مطلب در افواه عموم هم قطعی تلقی می شد. فدائیان اسلام هم سکوت را جائر ندانسته و به حکم عاطفه نسبت به یک برادر فداکار خود نقشه رهایی او را می کشیدند. وقت خیلی کم بود، ولی با وجود این، به مجرد صدور حکم برای انجام نقشه خود آماده شدند. عده ای مجهز شده بودند تا در شبی که بنا بود حکم، اجراء شود هجوم آورده و مرحوم امامی را به هر وسیله ای که شده، رها سازند. البته این عمل بسیار مشکل بود و خیلی از خودگذشتگی لازم داشت، ولی مهر و عاطفه ایجاب می کرد که به هر نحوی هست اقدامی بکنند. دولت هم کم و بیش از این سنخ روحیات افراد فدائیان اسلام بی اطلاع نبود و کیفیت شهادت امامی و مقدمات آن این موضوع را به خوبی روشن می سازد.

به هر حال، امید نجات امامی در دل ها قوی بود و برادران در انتظار فرمان نشسته بودند. آن شب، شب هفدهم محرم ۱۳۶۹ بود. ناگهان درب اتاق باز شد و جوانی درحالی که روزنامه ای به دست داشت وارد شد و خبر مندرج در روزنامه را مبنی بر تأخیر اجراء حکم قرائت کرد؛ ناچار در آن شب به امید روز و یا شب وظیفه متفرق شدند، اما سپیده دم فردا روزنامه فروش ها فریاد می زدند: اعدام امامی، اعدام امامی!

... عصر روز قبل دستور دادند که جرائد خبر تأخیر اجراء حکم را درج کنند و از نزدیک نیمه شب هم ماشین هائی را که مسیرشان از توپخانه بود، از مقداری فاصله برمی گردانیدند و می گفتند در توپخانه چاه حفر کرده اند و عبور و مرور ممکن نیست، و قبل از نیمه شب سربازان، توپخانه را حلقهوار محاصره کرده و مدخل خیابان هائی را که به توپخانه منتهی می شد، مسدود کردند. فعالیت عجیبی در دستگاه انتظامی شروع شده بود و همه از یکدیگر می پرسیدند که چه خبر است؟ بسیار معدودی از افراد می دانستند که موضوع از چه قرار است!، در دژبانی مرکز تکاپو و مهمه بیشتری مشهود بود... عقربه ساعت به روی ۲ بعد از نیمه شب می چرخید که صدای آمبولانسی که از فردوسی وارد توپخانه شد، سکوت را درهم شکست. صدائی به گوش می رسید، آری: صوت دلنشین قرآن بود که از حنجره امامی خارج می شد، بسیار آرام و بی تزلزل بود... به پای چوبه دار رسید، پزشک طبق معمول گوشی به قلبش نهاد. خیال کرده بود مجرمی را به پای دار آورده که بلرزد. گوشی را برداشت و... البته این دکتر بعدها گفته بود که از هنگام دستگیری تا روزهای مختلف زندان تا آن وقت که مرگ در چند قدمی او بود، ضربان قلبش یکنواخت و یکسان و مساوی بود. نماینده دادستان به قرائت حکم پرداخت و بالاخره هنگامی که در میدان توپخانه چیزی جز برق سرنیزه به چشم نمی خورد، طناب دار را به گردن آن مرحوم انداختند.

قاعده چنین است که حکم اعدام را پس از سپیده دم اجراء می کنند، ولی مرحوم امامی را برخلاف این روش، بعد از نیمه شب به دار شهادت آویختند. بلافاصله هم جنازه را به امامزاده حسن انتقال داده و در آنجا دفن کردند. روز بعد که خبر واقعه در شهر منتشر شد، سرها به گوش ها نزدیک می شد و با هم نجوا کرده، تو گوشی صحبت می کردند؛ مجالس سوگواری در منازل برپا شد، اشک ها از دیدگان روان، قلوب متأثر و دل ها غمگین بود.^۱

* «نگارنده آن هنگام در کرمانشاه بودم. این خبر هیجان انگیز یعنی شهادت آن مرحوم و کیفیت مردانه آن چند روز دیدگان مرا مملو از اشک ساخته و هر ساعت در پی مکان خلوتی می گشتم تا اشک دیده را دور از اغیار روان سازم. این حادثه به اندازه ای مرا تکان داد و اعصاب و عاطفه ام را به حرکت درآورده بود که در آن سرمای عجیب آن سال بلادرنگ حرکت کرده و پس از شش روز معطلی در راه به علت برف و باران زیاد، برای تعظیم در برابر قبرش به تهران آمدم». واحدی

به هر حال بازماندگان آن مرحوم به اتفاق عده ای از تجار و معتمدین و متدینین تهران همان روز بعد از واقعه حرکت کرده، منازل علماء تهران را زیر پا گذاشتند. هر جا می رفتند اشک می ریختند، ندبه می کردند، ناله و زاری به راه می انداختند. کار از کار گذشته بود ولی یک تقاضا داشتند: آنها جنازه آن شهید را می خواستند. بسیار تلاش شد، تلفون ها به کار افتاد بالاخره پس از ملاقات عده ای با سرلشگر «رزم آراء» رئیس ستاد وقت که گویا آن وقت هم بر اوضاع کاملاً مسلط و رشته کارها به

* بریده ای از دست خط نواب صفوی در تجلیل از روح امامی

(عکس فوق پس از شهادت سیدحسین امامی از نواب صفوی گرفته شده است)

دست او بوده، مکان قبر را به آنها نشان داده و اجازه دادند که جنازه را در هر کجا که می خواهند دفن کنند، به شرطی که تظاهراتی نکرده و غوغائی پیا نسازند! در آن جریانات مرحوم «محمدی اردهالی» بسیار فعالیت می کرد وبالاخره هم خود او به اتفاق دوستان و بازماندگان، جنازه را از «امامزاده حسن» به «ابن بابویه» منتقل کردند. البته شکافتن و نبش قبر در اسلام مگر در موارد مخصوصی، ممنوع است. این جا هم از آن موارد بود، چون جنازه آن شهید اولاً بدون اجازه بازماندگان و ثانیاً بدون

رعایت مراسم مذهبی به خاک سپرده شده بود. به هر حال جنازه در کنار جوی در برابر در ورودی ابن بابویه و مقابل مقبره شیخ صدوق علیه الرحمه دفن گردید. مراسم مختصری بر مزار جدیدش برپا گشت ولی با تمام اختصار. غوغائی پیا شده بود. ضجه هائی که از طرف دوستان نزدیک و برادران و پدر و مادرش زده می شد، در و دیوار «ابن بابویه» را به لرزه درمی آورد و گوئی که سنگ قبرها هم با آنها هم آواز بودند. به مناسبت روز چهلم شهادت آن مرحوم، از طرف فدائیان اسلام اعلامیه مفصلی نیز صادر شد.

انتخابات دوم دوره شانزدهم

... بعد از لغو انتخابات نخستین مقدمات انتخابات بعدی تهیه و صندوق ها در محل های مختلف شهر جای گزین گردیده و اخذ رأی شروع شد. باز هم جوانان پاک سیرت به فعالیت افتاده و شب های زمستان در آغوش سرما فرو رفته و حرارت ایمان و عشق به هدف، آنها را گرم می کرد و صندوق ها را محافظت می کردند. در یک محیط آرام توأم با حیرت انتخابات پایان یافت و وکلاء مورد نظر مردم - یعنی همان هشت نفری که کاندید شده بودند - ردیف اول تا هشتم انتخابات تهران را به دست آوردند و دکتر مصدق در سایه فداکاری و استقامت مسلمانان، وکیل اول تهران شد و از گوشه احمدآباد و کناره گیری از ملاقات با مردم و رفقا و انزوا و عزلت، بر فراز کرسی پارلمان جای گرفت و با انتخاب آیت الله کاشانی هم دولت مجبور بود که او را از تبعید بازگرداند، زیرا دیگر او وکیل مردم بود و بایستی در مجلس حاضر شود و مصونیت پارلمانی پیدا کرده و از حبس و تبعید در امان است. البته پس از قرائت آراء تهران، دولت چون دید که وکلاء مخالف انتخاب شده اند، دستور داد که صندوق لواسانات را پر کنند و شاید اگر آن صندوق ابطال نمی شد وضعیت وکلاء مزبور متزلزل می گردید.

لذا برای ابطال آن، فعالیت هائی شروع شد و اعلامیه هائی صادر گردید و میتینگ هائی برپا شد. از جمله میتینگ هم در میدان «ارک» به عنوان اعتراض به پر کردن صندوق های لواسانات و تقاضای ابطال آن، تشکیل شد.

برای برهم زدن آن میتینگ، عده ای چاقوکش را مجهز کرده بودند و هنگام سخنرانی غفلتاً با چاقوهای ضامن دار و دشنه های خود به طرف ناطق جمعیت هجوم

برده و خواستند او را از پای درآورند، ولی در میان بازوان قوی جوانان غیوری که در آن روزها تنها به خاطر حفظ حدود اسلام و حقوق مسلمین وارد این عرصه شده بودند، خورد شده و پس از کتک مفصلی که نوش جان کردند! مأمورین انتظامی آنها را از دست جمعیت بیرون برده و در پناه خود به کامیون ها سوار کرده و از معرکه نجاتشان دادند.

البته خوانندگان گمان نکنند که آنها را به زندان برده و مجازات کردند نه، بلکه پس از دادن پاداش! به منزل هایشان رسانیدند.

بعد از کشته شدن هژیر و شهادت امامی و لغو انتخابات اول، ریاست شهربانی به سرلشگر زاهدی - سپهبد بعدی - واگذار گردید و در طول جریان انتخابات دوم، او رئیس شهربانی بود.

در زمان ریاست شهربانی او، برعکس دوران ریاست وزرائش که به قول معروف، حکومت خون و آتش بود، برای مردم تسهیلاتی ایجاد شد و رویه مأمورین انتظامی و افسران شهربانی با جوانان محافظ و افراد سازمان نظارت بر آزادی انتخابات بسیار فرق کرده بود و شاید هم اثر فداکاری های گذشته بود که ناچار شده بودند به ظاهر تغییر روش دهند.

بعد از قتل هژیر دولت احساس کرد که بایستی نقطه مرکزی این جنبش ها را به دست آورد و این کانون هم بسیار روشن بود و یک سال از فعالیت و تکاپوی دستگاه انتظامی می گذشت که این سنگر را درهم شکنند ولی هنوز موفق نشده بودند. ناچار فشار زیادتری آورده و بودجه و دستگاه بیشتری برای این کار اختصاص داده شد. عکس های زیادی به ولایات فرستاده شد و دولت عراق هم طبق تقاضای دولت ایران در این موضوع همکاری می نمود و در شهرهای مرزی عراق مانند موصل و کرکوک و بصره این فعالیت زیادتر مشاهده می شد. حتی در موصل یکی از دانشمندان آذربایجانی مقیم نجف را که مختصر شباهتی با آقای نواب صفوی داشت، دستگیر کرده و با عکس موجود در شرطه خانه «شهربانی» آنجا تطبیق کرده بودند!

به هر حال مأمورین دولت شب و روز در تعقیب ایشان بودند و اعلامیه هائی هم از طرف دولت صادر شد و چندین بار در رادیو قرائت گردید که طی آن ایشان را احضار کرده و مخفی کنندگان ایشان را وعده مجازات داده بود! ولی این عمل هم

اثری نبخشید، و ایشان همچنان در گوشه و کنار تهران به فعالیت مشغول بود. البته اختفاء و پنهان بودن آقای نواب صفوی در همان شرایط سخت هم مانند سایرین نبود، زیرا در همان وضع، مرتب به جلساتی که تشکیل می شد سرزده و جوانان را تشجیع نموده و احساسات آنها را برای مقاومت و مبارزه تحریک می کرد و مخفی گاه های ایشان همیشه مملو از جمعیت بود و در ساعات مختلف روز دسته، دسته از جوانان تهران و شهرستان ها که برای دیدار ایشان به تهران آمده بودند به ملاقات ایشان می رفتند، در ضمن با طرز مخصوصی به مخفی گاه آقای نواب راه می یافتند. یعنی طی برخورد با چند واسطه و رابط و طی سلسله مراتبی، بعد از چند روز به دیدار ایشان موفق می شدند.

در حوزه علمیه قم

از اواخر سال ۱۳۲۸ و اوائل سال ۱۳۲۹ در قم فعالیت هائی شروع شد و در حوزه علمیه حوادثی رخ داد که روزنامه «باختر امروز» در آن زمان جریان آن را می نوشت. البته آتش این ماجرا که مدتی شعلهور بود، ابتدا با پخش یک اعلامیه تند و شدیدی که در روز روشن و علنی در خیابان ها پخش گردید و منجر به دستگیری چند نفر گشت و سپس با ایراد یک سخنرانی از طرف یکی از طلاب در مدرسه فیضیه قم، مشتعل گشت و بنا بود این سخنرانی ها ادامه پیدا کند. روز اول، هیجان شدیدی به وجود آمد و دولت از همان روز اول شروع به جلوگیری نمود و چون در مدرسه نمی توانست به دستگیری کارگردانان اقدام بکند، لذا روز اول عده ای از مأمورین خفیه و کارآگاه، در میان جمعیت پخش شدند و اواسط منبر ناطق، صداهائی از اطراف برخاست. خود من که در گوشه ای از مدرسه، ناظر جریان بودم به چشم خود دیدم و با گوش خود شنیدم که یکی از مأمورین اطلاعات قم به نام «کامکار» در کنار حوض بزرگ مدرسه فریاد می زد که «این سخنان از حوزه علمیه نیست، ایشان از طرف طلاب نمی باشد!» به هر حال روز اول با کشمکش مختصری پایان یافت و اعلام گردید که روز بعد هم اجتماع ادامه دارد. دستگاه شهربانی قم که از طرف مرکز کاملاً تقویت شده و تحت نظر مأمورین زبردست اعزامی از تهران کار می کرد آن شب سخت به فعالیت افتاد و برای جلوگیری از ادامه این ماجرا دست به کار شد. ابتدا صبح روز بعد محله ای را که منزل ناطق مزبور در آن ناحیه

بود محاصره گردید و از چهارسو، آن اطراف را تحت نظر گرفتند و ساعت چهار بعدازظهر که نامبرده برای سخنرانی در مدرسه از منزل خارج می شد در محاصره مأمورین واقع شده و دستگیر گردید و بلافاصله طبق تصمیم قبلی، برای اینکه تحت فشار حوزه علمیه مجبور به آزادیش نگردند، بهوسیله یک جیب به خرم آباد لرستان تبعیدش کردند. خبر دستگیری او بهوسیله یکی از فضلاء حوزه به اجتماع طلاب رسید و چندین نفر در اجتماعی که منتظر نطق و سخنرانی بودند، صحبت نمودند، دسته جمعی به شهربانی هجوم آورده و خواست خود را مبنی بر آزادی ایشان اعلام داشتند.^۱

آقای سیدعبدالحسین واحدی که بعد از کشتن هژیر تحت تعقیب شدید دولت بوده و در قم پنهان و مخفی زندگی می کرد، غفلتاً از راهی که چشمان مأمورین دولت پنهان مانده بود، خود را به مدرسه فیضیه رسانید. با ورود ایشان که در حوزه سابقه ایجاد هیجاناتی داشته و از جمله در قضایای جنگ فلسطین در قم جنبش و حرکتی ایجاد کرده بود، موضوع رنگ تازه به خود گرفت و آتش افروخته شده مشتعل تر گردید.

مأمورین دولت هم که به خوبی ایشان را می شناختند به تهران گزارش دادند، لذا بلافاصله یک هنگ سرباز تحت نظر سرتیپ شاهپور مختاری به قم اعزام گردید و بعد از آنها هم سرلشکر بقائی با اختیار نامحدود به قم آمد و چند نفر از کارگردانان دست دوم را با وسائلی به نزد سرلشکر بقائی بردند. سرلشکر بقائی با مقدماتی که با زبانی چرب و نرم چیده بود، به عنوان دلسوزی، مقداری زیاد وجه در اختیار آنها گذارده بود، ولی با عصبانیت آنها روبه رو گشت و آنها پس از اینکه مطالبی که حاکی از بیان عقائد خود بوده شرح می دهند و از اتاق او خارج می شوند. بالاخره سرپرستی و نظارت کارها را که مراحل حساس و خطرناک خود را طی می کرد آقای سیدعبدالحسین واحدی شخصاً به عهده گرفته و پس از ورود به مدرسه در حجرات مختلف طلاب اقامت گزید. خبر ورود علنی ایشان هر روز بر سیل جمعیت می افزود و چاقوکشانی که برای اخلال می آمدند، دیگر ورود به مدرسه را جائز نمی شمردند.

۱ به اسناد مربوط در بخش توضیحات، مراجعه شود.

یکی از روزها که آقای واحدی برای استحمام، مخفیانه از مدرسه خارج شده بود مأموری مطلع گشته و گرمابه را محاصره نمودند. تصادفاً یکی از طلاب از آنجا عبور می کرد و آن منظره را که می بیند خود را به مدرسه رسانیده و طلاب را از موضوع آگاه می کند. من (محمد واحدی) که به اتفاق ایشان در حمام بودم، ناگهان دیدم پاسبانان که در سردخانه حمام نشسته بودند و منتظر خروج ما از داخل حمام بودند به جنبوجوش افتادند و متعاقب آن سیل محصلین علوم دینی به داخل حمام هجوم آوردند. من دیگر مأمورین را ندیدم زیرا از بین جمعیت خود را به در آورده و رفته بودند. بالاخره ایشان به همراه جمعیت از گرمابه خارج شده و با تظاهراتی که از طرف محصلین می شد، به مدرسه فیضیه مراجعت کردند. دیگر از آن به بعد بر شدت اقدامات افزوده شد و هر روز در مدرسه فیضیه مجلس سخنرانی برپا بود.

شهر قم را هم سربازان قدم به قدم مراقبت می کردند. سرلشگر بقائی هم انواع وسائل را به کار برده و نتیجه ای عایدش نشده بود. در همین بحبوحه مراقبت شدید سربازان، دومین اعلامیه طلاب را که مشغول پخش آن بودند دستگیر کردند. مجموعاً با دستگیر شدگان اعلامیه اولی، یازده نفر زندانی بودند.

در یکی از اجتماعات آن ایام آقای واحدی صحبت کردند و پس از تشریح وصیتی که کرده بودند و تعیین حضرت آیت الله بروجردی به وصایت، هدف جمعیت را از این تظاهرات و اجتماعات و خلاصه مقصود را بیان کردند، سخنان آن ساعت، غوغای برپا کرده بود و بیم خطراتی می رفت و وصیت آقای واحدی از آن نظر بود که احتمال می رفت در خلال ایراد آن سخنرانی واقعه ای رخ دهد.

بالاخره قوای اعزامی از تهران روش خود را تغییر دادند و ناطق اولی را هم که به خرم آباد تبعید کرده بودند به تهران آورده و مستقیماً به اتاق سرلشکر زاهدی رئیس شهربانی وقت بردند و پس از صحبت مختصری ایشان آزاد شد.

... مقارن اقدامات فوق نامه ای بهوسیله یکی از وکلاء دادگستری که اهل قم می باشد و رابط بین سپهد رزم آراء و قم بود، از طرف رزم آراء به خدمت مرحوم آیت الله صدر که از مراجع عالیمقدار و بلندهمت و شجاع بودند ارسال گردید، زیرا رزم آراء می دانست که آقای واحدی و اصولاً عموم فدائیان اسلام نسبت به مرحوم آیت الله صدر ارادت خاصی داشته و همچنین حضرت ایشان نسبت به آنها اظهار ملاطفت و محبت مخصوصی می کردند.

رزم آراء طی آن نامه خدمت ایشان عرض کرده بود که از تاریخ وصول نامه، آقای واحدی آزاد بوده و تحت تعقیب دولت نخواهند بود به شرطی که در امور سیاسی دخالت نکرده و قول دهد که دیگر تروری! واقع نخواهد شد. حسب الامر مرحوم آیت الله صدر حامل نامه مزبور شبانه به مخفی گاه آقای واحدی آمد و عین نامه را به ایشان ارائه داد. شرط مذکور در نامه، ایشان را عصبانی نموده، گفتند اگر به احترام نام حضرت آیت الله صدر نبود، نامه را پاره پاره می کردم. دیگران بر ما تعیین تکلیف و وظیفه ننمایند.

به هر حال حامل نامه با یأس برگشت و جریان را تعریف کرد. از اینجا باز هم معلوم می شود که رئیس ستاد وقت در کلیه امور دخالت داشته و این طرز رفتار مقدماتی برای تشکیل حکومتش بود و می خواست به هر نحوی شده از مخالفینش بکاهد.

مراجعت آیت الله کاشانی

دولت آقای علی منصور تشکیل شده و مجلس شانزدهم، افتتاح گردیده بود و طبق قانون، می بایستی آیت الله کاشانی که به وکالت انتخاب شده بود از تبعید عودت داده شود. لذا منصور طی تلگرافی به ایشان اطلاع داد که می توانند به ایران مراجعت کنند! عده ای از دوستان آن زمان ایشان با هواپیما به لبنان رفتند که مقدمات مراجعت ایشان را فراهم کنند و در تهران هم دست به کار شدند که با شکوه هر چه بیشتر آقای کاشانی را وارد کنند. آقای نواب در آن هنگام تجلیل فراوان از ایشان را یک قدم پیشروی مسلمانان و شکست دولتی ها می دانستند. بالاخره مقدمات استقبال از آقای کاشانی به نحو خوبی تهیه گردید و روز ورود، تلگرافی اطلاع داده شد. از پامنا تا فرودگاه چندین طاق نصرت زده شده بود و در دو طرف خیابان های مسیر راه، مردم دسته دسته اجتماع کرده و منتظر ورود ایشان بودند. دستجات مختلف همگی در مراسم استقبال شرکت کرده بودند. علماء مختلف الرؤیه! تهران و رجال سیاسی از قبیل دکتر مصدق و وکلاء جبهه ملی عموماً، در فرودگاه حاضر بودند و در سالن فرودگاه از شدت هجوم مردم و گرمای زیاد دکتر مصدق غش! کرد که ناچار پنجره سالن را شکسته و از مهلکه نجاتش دادند. بالاخره در ساعت مقرر هواپیما به زمین نشست و آیت الله کاشانی در میان احساسات مردم به طرف شهر حرکت کرد.

البته آن استقبال شایان که از ایشان شد به عنوان یک روحانی مجاهد اسلام بود و هیچ علت دیگری نمی توانست آقای نواب و دوستان و برادران ایشان را آن طور وادار کند که با آن مشقت در برابر فشارهای حکومت ها، استقامت کنند و حریف را شکست داده و آن طور با عظمت، آقای کاشانی را بازگردانند. به همین جهت است که آقای نواب در زمان حکومت آقای کاشانی که همه نوع قدرت در اختیار داشت،^۱ چون طریقی را که بنا بود طی کنند، به پایان نرسانیده و به عهده خود یعنی اجراء احکام مقدس اسلام وفا نکردند، با ایشان مخالفت کرده و طی اعلامیه ای جدائی خویش را از ایشان و جبهه ملی که در سایه فداکاری های آقای نواب صفوی و فدائیان اسلام به حکومت رسیده بودند، اعلام کردند و نوشتند که ما تا به حال به عنوان اینکه

عکسی از شهید نواب صفوی در کنار آیت الله کاشانی

(به هنگام همکاری و قبل از جدائی)

ایشان دلسوزی به حال اسلام و مسلمین می کردند و فریاد می کشیدند «که می بایستی وضع بی عفتی کنونی که ناشی از بی حجابی است و روزبه روز بر

۱ به توضیحات آخر مراجعه شود.

وسعت فواحش شهر افزوده می شود و همچنین این وضع اسف انگیز مسکرات که علت تامه قتل و جنایت بوده و سم جان بشر است و سایر مفاصد اجتماع اصلاح شود» فعالیت و همکاری می کردیم و اکنون که آقای کاشانی سخن گذشته خود را فراموش کرده ما هم ایشان را فراموش می کنیم!^۱

آغاز تظاهرات مخالف

بهار سال ۱۳۲۹ رو به پایان بود که حکومت منصور متزلزل شد. رزم آراء ماه ها بود که انتظار مقام نخستوزیری را می کشید و از قرار معلوم کارهای خود را کرده بود و حتی می گفتند که لباس نخستوزیری خود را از شش ماه قبل تهیه کرده است! رزم آراء بنا بر روش مخصوص خود که می خواست حتی المقدور قبل از استقرار و استحکام حکومتش از تعداد مخالفین بکاهد، پیش از اشغال پست نخستوزیری به منزل دکتر مصدق رفت وساعتی چند با او به مذاکره پرداخت، ولی در آن جلسه نتوانسته بود نظر دکتر مصدق را به طرف خود جلب کند. بالاخره مجلس با اکثریت ۹۱ رأی به او رأی اعتماد داد و مشغول کار شد. روزهای اول زمامداری او مجلس، تماشائی بود! وکلا جبهه ملی میزها را شکستند، صندلی ها را پرتاب کردند، تیمسار دیکتاتورها گفتند، دکتر مصدق غش ها کرد، دادها زد و فریادها کشید که رزم آراء بایستی از روی نعش من عبور کند! والا تا زنده ام اجازه ورود به او نمی دهم! دکتر بقائی هر وقت که رزم آراء وارد مجلس می شد، به مسخره فریاد می کشید ایست! خبردار! تیمسار تشریف آوردند! خلاصه وکلاء اقلیت هر یک به نحوی داد و بیدادی می کردند، ولی زرم آراء هم با بی اعتنائی و سرسختی عجیبی به مجلس می آمد و با خونسردی پاسخ آنها را می داد.

بعد از بازگشت آیت الله کاشانی از تبعید باز هم منزل ایشان موقعیت سابق را پیدا کرد و مرکز اجتماعات شد. خبر نخستوزیری رزم آراء ناگهان چون پتک محکمی بر مغز همه ضربه وارد کرد و آقای کاشانی هم سخت هراسان بود و شب اول زمامداری رزم آراء بسیار ناراحت به نظر می رسید. آقای نواب که همچنان بعد از واقعه پانزدهم بهمن مخفی و تحت تعقیب دولت بود، به آقای کاشانی پیغام داد که «هراسان نباشید رزم آراء نخواهد توانست دوران دیکتاتوری را تجدید کند و در

۱ به توضیحات مراجعه شود.

سایه فداکاری، بالاخره سقوط خواهد کرد!». در ابتدا تصمیم به مخالفت با او از طریق اجتماع در مجلس و اظهار انزجار نسبت به او گرفته شد: رزم آراء در ماه مبارک رمضان ۱۳۶۹ روی کار آمده بود و مبارزه با زبان روزه بسیار مشکل بود، ولی عشق انجام وظیفه، هر مشکلی را سهل و آسان می نمود. بالاخره روز تظاهر و اجتماع تعیین شد و در همان چند روز اول نخستوزیری رزم آراء که می خواست از معرکه بدر رود! سنگباران شد و شیشه های اتومبیل شکسته شد. روز بعد مجدداً رزم آراء در مجلس حضور یافت و با سرسختی خاصی به نطق پرداخت، هر چه جبهه ملی با فریادهای اعتراض آمیز و داد و بیدار و کوبیدن بر روی میز، نطق او را قطع می کردند، ولی او دست بردار نبود. هر وقت سر و صدای اقلیت شروع می شد او پشت تریبون ساکت می ایستاد و پس از پایان داد و بیداد آنها، دوباره به قرائت خطابه خود مشغول می شد! رزم آراء به قدری در راه خود لجوج بود که از هیچ چیز باک نداشت. او روزی که برای دفاع از لایحه «گس - گلشائیان» به مجلس آمده بود طی نطقی اعلام کرد: «ایرانی لیاقت لولهنک ساختن ندارد چگونه می خواهد صنایع نفت خود را اداره کند؟» این سخن او در محافل دینی و ملی بسیار سوءاثر داشت و روزه روز بر انزجار مردم می افزود.

به هر حال با این وضع، رزم آراء به پیش می رفت و قدم به قدم مخالفین خود را در مجلس به عقب می زد و افراد جبهه ملی سخت وحشت زده و ناراحت بودند.

واقعه کاشان و دادگستری تهران!

از اتفاقات زمان حکومت رزم آراء که بسیار جالب بود و طبق دستور اکید سرتیپ دفتری رئیس شهربانی وقت از درج خبر آن در جراید یومیه جلوگیری به عمل آمد، قضیه ای بود که در دادگستری به مناسبت ورود آقای نواب صفوی رخ داد.

یک نفر پزشک که مبلغ بهائی بود در کاشان مشغول طبابت و تبلیغ بهائیت بوده و کم کم در عمل خود بی پروا شده بود، قضایای بسیاری از بی ناموسی و تجاوز به نوامیس مسلمانان به عنوان طبابت، از او نقل می کردند.

قضیه این طبیب که به نام «دکتر برجیس» مشهور بود، کم کم به گوش عده ای از مسلمانان متعصب کاشان رسید و چون چاره ای ندیدند و از طرف دولت هم

ناامید بودند، لذا تصمیم به قتلش گرفتند و مدتی پی فرصت می گشتند تا روزی تصمیم خود را عملی کنند.

هشت نفر بودند که هم پیمان گردیدند که این کار را انجام دهند. سرپرستی این هشت نفر را یکی از متنفذین بازار کاشان به عهده داشت. این شخص بعد از آن واقعه و نجات از زندان، بیش از پیش در بازار و شهر کاشان موقعیت یافت و هر کس می خواست نمونه راستی، امانت، دیانت، صفا، نشان دهد او را معرفی می کرد و حل و فصل امور و رفع اختلاف های بازاری های کاشان با او بود بینوایان و فقرای کاشان پناهی به جز او نداشتند.

به هر حال این عده تصمیم خود را عملی کردند و دکتر برجیس را به سزای اعمالش رسانیدند و خود را در اختیار مأمورین انتظامی گذاردند. به مجرد دستگیری آنها، در کاشان بلوایی به پا شد و مردم بازارهای و دکانین را بسته و به منزل علماء هجوم آوردند که ما هم شریک در این عمل بودیم! یا آنها را آزاد کنید و یا ما هم به نزد آنها می رویم!

شهربانی کاشان هم برای رهائی از دست مردم، آن هشت نفر را به تهران منتقل کرد. در تهران از طرف علماء و متدینین برای آزادی آنها اقدام می شد بالاخره مقدمات تشکیل دادگاه فراهم شد و در شعبه ۲ دادگاه جنائی تهران، محاکمه شروع گردید. چندین روز جریان دادگاه طول کشید و هر روز دستجات مختلف برای اظهار پشتیبانی نسبت به برادران کاشانی خود در دادگاه حاضر می شدند. روزی که بنا بود دادگاه رأی خود را صادر کند و مردم همه با بی صبری منتظر نتیجه بودند ناگهان وضع دادگاه به هم خورد و سرها برگشت و همه شددیدی شد و همه سر می کشیدند ببینند چه خبر است؟

بالاخره معلوم شد که آقای نواب صفوی که حکومت رزم آراء شب و روز در تعقیب ایشان بود، به دادگستری آمده و در دادگاه حضور یافته است! بسیار غیرمنتظره و غیرعادی بود. همه از اینکه وی به خاطر اظهار وفاداری به چند مسلمان که در راه اسلام مبارزه کرده اند، خود را این چنین در خطر انداخته بود آفرین می گفتند. در فاصله کمی هم کاخ دادگستری در محاصره مأمورین شهربانی درآمد و تمام درهای دادگستری را تحت نظر گرفتند و مأمورین آگاهی در سالن های مختلف پخش شدند و عده زیادی هم در گوشه و کنار دادگاه مراقب بودند.

بالاخره دادگاه آن روز پایان یافت و از صدور رأی هم خودداری کردند؛ دوستان آقای نواب صفوی درصدد بودند که وی را از خطر نجات دهند.

در سالن طبقه تحتانی دادگستری تا درب واقع در پشت زندان دادگستری در هر چند قدم یک نفر از برادران گمارده شد تا در بیرون کاخ مأمورین هجوم نکنند، عده ای هم به بیرون فرستاده شدند که تا کسی آماده کرده و اطراف آن را محاصره کنند تا مأمورین نتوانند نزدیک بیایند. بدین ترتیب آقای نواب را از دادگستری خارج کردند و به اتفاق یک نفر از برادران سوار تاکسی نمودند. مأمورین که وظیفه داشتند! به هر نحوی هست او را دستگیر کنند و دستگاه انتظامی مملکت را پس از بیست ماه آسوده خاطر! سازند، جلوی تاکسی را گرفته و مانع از حرکت شدند. البته عده مأمورین بسیار بود و مرتب هم قوای امدادی به آنها می رسید.

در این موقع بین مأمورین و جمعیت زد و خورد شروع شد و هر چند نفری یک دسته از پاسبانان را به کشمکش سرگرم کردند و عده ای هم آقای نواب صفوی را از تاکسی خارج کرده به تاکسی دیگری سوار نمودند، ولی باز هم مأمورین مانع حرکت شدند در این ضمن حيله ای به کار برده شد و چند نفر از روحانیون که مختصر شباهتی به ایشان داشتند از چند طرف شروع به دویدن کردند! و مأمورین به گمان اینکه آقای نواب صفوی در حال فرار! می باشند به تعقیب آنها پرداختند... قوای پلیس بدین طریق متفرق شدند و عده زیادی از برادران هم آقای نواب را پیاده از خیابان به طرف چهارراه گلوبندک و بازار آوردند. در آن هنگام هر چه دوستان و برادران ایشان تقاضا می کردند که قدری گام های خود را بلندتر بردارند آقای نواب قبول نمی کرد و می گفت که من برای نجات از زندان و خطر، تن به ذلت و فرار نمی دهم. به هر حال ایشان با این وضع تا چهارراه گلوبندک آمد و سر چهارراه مجدداً قوای پلیس که از این حيله جنگی مطلع شده بودند، هجوم آورده و یکی از مأمورین قوی هیکل، از پشت، عبای ایشان را محکم گرفت که یکی از افراد، با دندان دست او را فشرد و او مجبور شد که عبا را رها کند و با نثار چند فحش به دولت، از معرکه خارج شد، آقای نواب همچنان در محاصره رفقاً وارد بازار کفاش ها شدند و برای اینکه مأمورین به محل ایشان دست نیابند، جمعیت چند دسته شدند و از راه های مختلف حرکت کردند و آقای نواب را پس از گذراندن

از چند پاساژ و تیمچه، وارد یکی از تیمچه های بازار بزرگ نموده و در مغازه یکی از دوستان نشانند!

آقای نواب ناهار را در آنجا خورد و پس از چند دقیقه مأمورین پلیس بازار را محاصره کردند و هر چه بیشتر جستجو نمودند کمتر نتیجه گرفتند و با یأس، بازار را پشت سر گذاردند؛ آقای نواب تا شب در بازار ماند و پس از اینکه بازارها بسته و رفت و آمد کم شد، از بازار خارج شده و به اتفاق برادران محافظ به یکی از مخفی گاه های خود رفت. این قضیه ضربه محکمی بود که بعد از تظاهرات علیه رزم آراء، به حکومت جدید وارد می شد.

رزم آراء، جبهه ملی

و

فدائیان اسلام

مذاکره با یاران دکتر مصدق: اعضاء جبهه ملی!

بعد از واقعه دادگستری رزم آرا دید که چاره ای جز نزدیکی با فدائیان اسلام ندارد. لذا همان وکیل دادگستری؛ اهل قم را که در گذشته نوشتیم قبل از نخستوزیریش به قم نزد آقای واحدی فرستاده بود، برای بار دیگر فرستاد و پیغام داد که من حاضرم تمام پرونده های! موجود شما را در دادگستری و ارتش و شهربانی از بین ببرم و هرگونه مطالبی باشد اجرا کنم و در عوض دستور دهید که فدائیان اسلام با حکومت من مبارزه نکنند! ولی نواب صفوی پاسخ داد: «پرونده هایی که نام برده اید از نظر من هیچ ارزشی ندارند و من برای آنها مختصر هراسی در دل ندارم، ولی پرونده های جنایات هیئت حاکمه روزه روز در نزد من کامل تر شده و هر روز که پرونده هر یک تکمیل گردد و در پیشگاه دادگاه شرع حکم محکومیت صادر شود، من حکم او را اجراء خواهم کرد و دستگاه کوچک تر از آن است که حکم براءت مرا صادر کند. شما بایستی کاری کنید که من شما را تبرئه کنم و چاره ای جز بازگشت از راه خود ندارید». فرستاده مزبور با یک چنین جوابی نزد رزم آرا برگشت.

چاپ و نشر کتاب: برنامه فدائیان اسلام

در اثر محدودیت مالی، چاپ کتاب «برنامه فدائیان اسلام» یک سال به طول انجامید و برای چاپ آن سهامی تعیین شد و بین افراد مختلف تقسیم شد و چون چاپ ده هزار جلد متضمن مخارج زیادی بود، لذا جمع آوری سهام آن طول کشید و از جهت اینکه چاپخانه بسیار محدود بودند و تحت کنترل شدید، مطالب خود را چاپ می کردند، با زحمت فوق العاده ای، به تدریج فرم های مختلف کتاب حروف چینی و چاپ می شد.

بالاخره در اوائل ماه آخر پائیز ۱۳۲۹ کتاب آماده صحافی شد و چون صحافی آن در چاپخانه مشکل بود و ممکن بود که بالاخره از نظر مأمورین اطلاعات پوشیده نماند، لذا به یکی از مخفی گاه های آقای نواب منتقل شد که در آنجا صحافی شود و صحافی چاپ اول کتاب را شخص آقای نواب و چند نفر از افراد فدائیان اسلام انجام دادند که شغل یکی دو نفر از آنها صحافی بوده است. آقای نواب و دیگران هم بهوسیله آنها با صحافی و دوختن کتاب آشنا شده و صحافی و دوختن آن را در چند روز خاتمه می دهند و در صفحه ۳ و ۷۲ و یکی دیگر از صفحات چاپ اول کتاب چند غلط عمده وجود داشت که آن هم ناشی از محدودیت چاپخانه بود، چاره این کار را در چند روز همان چند نفر نمودند، بدین ترتیب که با دست و مرکب چاپ چند غلط را تصحیح نمودند. یکی دیگر از مشکلات بریدن کتاب بود که چاره ای جز انتقال آنها به چاپخانه و بریدن آن با ماشین برش نبود. لذا در یکی از شب ها به تدریج کتاب ها را به چاپخانه منتقل کرده، می بریدند و عودت می دادند. فدائیان اسلام معتقد بودند که تنها حفظ و یاری خدای جهان، آنها و چاپ کتاب و رفت و آمدشان را از نظر مأمورین مخفی می داشت و با این اعتقاد و توکل به خدا و با عزمی راسخ انجام وظیفه می کردند و بالاخره توانستند که در زمان حکومت رزم آرا آن کتاب خطرناک را آماده انتشار کنند.

یکی دیگر از مشکلات موجود طرز پخش و نشر کتاب بود. قبلاً بایستی متذکر شد، روزی که قرار شد کتاب ها در دسترس مردم گذارده شود و سهامی هم تعیین نمودند، به صاحبان سهام گفت شد که چون فروش علنی این کتاب ممکن نیست و از طرفی هم می خواهیم روش و هدف ما مبرهن و آشکار گردد، ناگزیریم که آن را مجانی و بلاعوض در اختیار مردم بگذاریم.

پیش از آماده شدن کتاب قبلاً فهرست اسامی: علماء، وزراء، وکلاء وقت، نخستوزیران سابق، وزراء، و وکلاء دوران های اخیر، رجال مختلف، درباریان و افراد مؤثر در ایران و همچنین رجال ممالک اسلامی، تهیه شده بود... پاکت های زردی هم آماده شده بود که کتاب در آن جای بگیرد. ابتدا قسمت مربوط به ممالک خارج و شهرستان ها را با پست به تدریج فرستادند و بعد از چند روز اقدام به نشر در تهران گردید، ولی قسمت تهران را با «پست ملی» پخش نمودند.

...رفت و آمد زیاد بود، منزل دو درب داشت، یک زیرزمین هم در گوشه ای از حیاط واقع شده بود. ساعت، ۱۱ را نواخت که درب منزل باز شد و برادران تک، تک، وارد منزل می شدند، راهنما آنها را به اتاق فوقانی هدایت می کرد. ندای الله اکبر از اطراف بلند شده بود که اتاق ها مملو از جمعیت بود. یعنی یکصد نفری که قبلاً احضار شده بودند، هر یک در نقطه ای از اتاق ها آرام نشسته بود. بسیاری از آنها مدت بیست ماه بود که آقای نواب صفوی را ندیده بودند. صاحب خانه طبق صورت بندی قبلی دو نفر، دو نفر آنها را نزد آقای نواب می برد با اشاره آنها را از اتاق خارج می کرد و به زیرزمین معهود راهنمایی می کرد. و در گوشه ای از زیرزمین هم کتاب ها تا سقف چیده شده بود و روی میز جلوی رهبر، لیست هایی به چشم می خورد.

مقرر بود ساعت معهود مطابق لیست تنظیمی، کتاب ها را پخش نمایند. ساعت ۵ بعدازظهر آن روز بیست و سوم دیماه ۱۳۲۹ بود. به این طریق دسته دسته و به تدریجی مأموریت خود را متوجه شده و از منزل خارج می شدند.

شب هنگام، علماء، وزراء، وکلاء، نخستوزیران دوران های اخیر، درباریان، رؤسای دوائر انتظامی، خلاصه عموم کارگردانان مملکت به منزل می آمدند، ولی پیش خدمت ها یک پاکت زرد به دست آنها می دادند، پاکت ضخیم و قطور بود، درب پاکت که باز می شد یک کتاب که روی جلد آن یک پرچم سبز رنگ در حال اهتزاز که در سه موج آن سه هلال که به ترتیب در آنها «لااله الاالله محمد رسول الله، علی ولی الله» نوشته شده، به چشم می خورد.

صبح روز بعد هر یک از آنها خیال می کردند که تنها برای آنها کتاب فرستاده شده است، ولی بعد همه فهمیدند که در ساعت معین برای همه کتاب رسیده است! خلاصه روز بعد همه ای در کریدور پارلمان، سالن های وزارت خانه ها، و دوایر مختلف ایجاد شده بود. طرز چاپ کتاب و پخش آن بیش از همه چیز آنها را به حیرت انداخته بود و به یادشان می آورد که قدرت ایمان فوق هر نیرویی است. اطلاعات شهربانی و سایر نقاط به تکاپو افتاده و به پست خانه دستور دادند که فوراً صندوق های پست را کنترل کنند ولی بسیار دیر شده بود و کتاب ها به صاحبانش رسیده بود و بیش از چهارده جلد به دست آنها نیفتاد.^۱

۱ به توضیحات مراجعه شود.

مذاکره با جبهه ملی

ماه ششم حکومت رزم آرا بود. وکلاء اقلیت مجلس کم کم عقب نشینی کرده بودند. آقای نواب صفوی و کلای جبهه ملی را دعوت به ملاقات نمودند (در منزل یکی از تجار) شب هنگامی درب منزلی باز شد و به تدریج آقایان: دکتر فاطمی، نریمان، آزاد، دکتر بقائی، حائری زاده، مکی، وارد شدند. دکتر مصدق و دکتر شایگان مریض! بودند و حائری زاده گفت که من به نمایندگی از سوی آقای دکتر مصدق هم آمده ام^۱ هوا سرد بود. وزیر کرسی نشسته بودند در آن جلسه که بیش از چند ساعت طول کشید، از همه سو سخن گفته شد آن شب خاتمه یافت و اعضاء جبهه ملی خواستند که یک مجلس دیگر تشکیل شود. فردا ظهر هم در همان محل وکلاء اقلیت دوره شانزده حضور یافتند و در آن جلسه طولانی آقای نواب طی یک سلسله استدلالات مفصل آنان را معتقد نمودند که برای پیشرفت در مبارزه با اجانب خصوصاً انگلستان، چاره ای جز نبرد با آنها از طریق نورانی اسلامی نیست و اگر از این راه پیش برویم، پیروزیم و گرنه شکست خورده و مغلوب خواهیم شد.

وکلای جبهه ملی از قدرت رزم آرا ترسناک بودند و سقوط رزم آرا را غیرممکن می دانستند و به کلی تر «ملی شدن صنعت نفت» را شکست خورده می پنداشتند.

... در آن جلسه هم برای آخرین بار با وکلا و اعضای جبهه ملی عهد بسته شد که در اولین روز فرصت و قدرت طبق قانون اساسی که هرگونه قانون مخالف اسلام را ملغی دانسته و حکم به اجرای احکام اسلامی می کند به اجراء قوانین اسلام پردازند، آنها رفتند، ولی به سوی تسلط بر یک مملکت می رفتند و به زودی تمام شئون کشور در دست آنها قرار داده می شد.

اینجا هم از مواردی است که بایستی خوانندگان بسیار دقت داشته باشند که چطور و بر چه مبنایی شالوده حکومت دکتر مصدق و جبهه ملی ریخته شد؟ و با اتکاء به چه قدرتی زمامدار شدند؟ و چگونه بعدها پس از سوار شدن بر خر مراد! با حربه خود فدائیان اسلام، به جنگ آنها رفتند و به جای وفای به عهد، یعنی عمل به قانون اساسی و اجراء فرامین قرآن، آنها را با تهمت و افترا و زندان و تبعید، پاداش!

۱ به توضیحات مراجعه شود.

دادند و خیال کردند که دیگر تا عمر دارند بر مرکب ریاست سوارند و احتیاجی نخواهند داشت!

اخطار و اتمام حجت به رزم آراء

از خصوصیات فدائیان اسلام در مبارزه، صراحت لهجه آنها می باشد که قبلاً به دشمن خود اخطار نموده و او را از ادامه راه پلیدی که طی می کند نهی می کنند و پس از اینکه نصایح مشفقانه مؤثر نشد و خیراندیشی های نوع دوستانه اثر نکرد به تهدید آنها می پردازند که اگر از روش نابکارانه خود دست برندارید، به حکم مسلم دفاع از مال و جان و ناموس و دین اجتماع مسلمین، با اسلحه به جنگ آنها می روند. این سیره و روش در تمام مبارزات و مجاهدات فدائیان اسلام جاری بوده است. و بنا بر این روش، تصمیم گرفته شد که طی میتینگی، هم مبارزات آرام خود را علیه نخستوزیری رزم آرا تکمیل کنند و هم آخرین اتمام حجت خود را با او به عمل آورند. البته بعد از واقعه دانشگاه در پانزدهم بهمن ۱۳۲۷ اولین باری بود که فدائیان اسلام علناً اجتماع کرده و تظاهر می نمودند و این خود خطراتی در برداشت، ولی بالاخره در شورایی که بدین منظور تشکیل شد تصمیم گرفتند که به هر نحوی هست میتینگ را برپا کنند. و اعلامیه ای هم بدین منظور در روزنامه کیهان و اطلاعات منتشر شد. و دو روز از صبح تا شب، بلندگوهای در شهر گردش می کردند و موضوع را به اطلاع عموم می رساند.

... در عرض دو روزی که بلندگوها در شهر گردش می کردند و شعار داده و مردم را برای اجتماع روز جمعه یازدهم اسفند ماه ۱۳۲۹ دعوت می کردند چند بار می خواستند که از حرکت آنها جلوگیری نمایند و بازداشتشان کنند و یک بار مأمورین در خیابان ری ماشین ها را محاصره نموده و می خواستند که آنها را به شهربانی ببرند، در این هنگام مردم اجتماع کرده بودند و متصدی بلندگو از موقعیت استفاده نموده و مردم را علیه مأمورین تحریک و تهییج کرده بود. پس از چند دقیقه مردم به جان مأمورین افتاده و آنها را از اطراف اتومبیل پراکنده کردند و آنها به راه خود ادامه دادند و اوائل شب هم در اواسط خیابان اسلامبول ماشین ها توقف کردند و یکی از افراد شروع به سخنرانی نمود، عبور و مرور در خیابان اسلامبول قطع شده بود.

در این موقع به کلانتری ۳ دستور داده می شود که به هر نحوی هست آنها را جلب کنند. لذا برادران که از خیابان اسلامبول حرکت نمودند، مأمورین مجهز کلانتری ۳ آنها را تعقیب نموده و در یکی از خیابان های خلوت جلوی آنها را می گیرند و می خواهند آنها را به شهربانی ببرند! افسر مربوطه به جیب حامل بلندگو سوار می شود که به شهربانی بروند ولی جیب همه جا می رفت جز سوی شهربانی. مأمورین کلانتری ۳ هم که وضع را چنین می بینند بر سرعت خود می افزایند که جیب را متوقف کنند! ولی هر چه تندتر می کردند به آنها نمی رسیدند. بالاخره در انتهای پامنار افسر مزبور را پیاده کرده و آن هم بلافاصله به موتوری که رسیده بود سوار شده خود را از معرکه می رهاوند.

از صبح روز جمعه فعالیت بی سابقه ای در مسجد شاه مشهود بود، یک عده از جوانان با جنبوجوش فوق العاده ای به رفت و آمد مشغول بودند. بلندگوهای قوی را بر بالای مرتفع ترین نقاط مسجدسلطانی نصب می کردند و چند باطری هم احتیاطاً در نزدیکی منبر و میکروفون قرار دادند که اگر برق را قطع نمودند، از آنها استفاده شود.

عقربه ساعت صحن مسجد سلطانی بر روی ۳ بعدازظهر چرخید که دسته، دسته مردم هجوم آورده و در گوشه و کنار «مسجدشاه» جا گرفتند، چون احتمال همه گونه اخلال، خصوصاً بهوسیله چاقوکشان رژیم می رفت، لذا این بار مأمورین انتظامات فدائیان اسلام بدون بازوبند بودند که کاملاً بتوانند مخفیانه تمام اطراف جمعیت را مراقبت کنند چون اگر مشخص می شدند، اخلالگران به نقطه ای که تا حدی از نظر آنها پوشیده باشد به کار خود مشغول می شدند. از این جهت اعلام شد که مأمورین مخفی نظم جمعیت را مراقبت نموده، هر اخلالگری را مجازات نمایند.

بالاخره در میان ازدحام بی سابقه مردم در صحن مسجد شاه و غرفه های مسجد و جلوخان و خیابان های اطراف، تلاوت کلام الله مجید بهوسیله یک فدائی اسلام شروع شد و با یک لحن شیوایی که گویی فتح اسلام و شکست ظالمین را دربرداشت، ندای عظمت قرآن پخش می شد. سپس یکی از هواداران جمعیت در آن دوران، یک قسمت از کتاب «برنامه فدائیان اسلام» را قرائت نمود. بعد آقای سیدعبدالحسین واحدی رشته سخن را به دست گرفته و طی یک سخنرانی سه ساعته مطالبی بیان کردند و برای آخرین بار در زمان رزم آرا روش و هدف فدائیان را

تشریح نموده و گفتند که: ما در راه اجراء احکام مقدس اسلام تا نثار آخرین قطره خون خود استقامت می کنیم. زمامداران مسئول و غیرمسئول مملکت، نخستوزیر، وکلاء، وزراء، همه و همه بدانند که طبق قانون اساسی مملکت بایستی مجری احکام اسلام باشند و گرنه غیرقانونی می باشند.

از ابتدای میتینگ مشهور فدائیان اسلام که پنج روز قبل از کشتن رزم آرا در مسجد شاه برپا شد، انتظار می رفت که اخلاص هایی بشود. لذا به مأمورین مخفی انتظامات فدائیان اسلام دستور داده شده بود از هرگونه اخلاصگری جلوگیری کنند. اواسط سخنرانی سیدعبدالحسین واحدی ناگهان فریاد و نعره ای از نزدیکی محل ناطق بلند شد و متعاقب آن برق یک خنجر در هوا به چشم خورد و همدستان آن فرد هم به انجام وظیفه! مشغول شدند و هر یک دشنه های خود را به گردش درآوردند! لازم است روشن شود اخلاصگرانی که مأموریت یافته بودند به دو دسته بودند: یک عده کاملاً مست که عقل بر آنها حکمفرمایی نمی کرد و مأموریت خویش را بدون پروا انجام می دادند و عده ای هم به عنوان محافظ و مراقب و کمک آنها که مشروبات الکلی مصرف نکرده آمده بودند! مقارن حمله چاقوکش اولی که در تحقیقات بعدی معلوم شد «محمود سورچی» نام دارد، برق مسجد شاه هم قطع گردید ولی بلافاصله بلندگو به باطری متصل شد و سخنگو بدون قطع کلام به سخنان خود ادامه داد و حتی در بحبوحه حملات چاقوکشان هم که هدف اولین آنها ناطق بود، به نطق خویش مشغول بود. به هر حال در فاصله کمی چاقوکشان فراری شده و رئیس آنها یعنی «محمود سورچی» ناگزیر خود را به وسط حوض بزرگ مسجد انداخت که از تنبیه و مجازات مصون باشد! ولی با آن عمل او اگر شجاعت مأمورین مخفی انتظامات نبود چندین نفر را به قتل رسانیده بودند. به هر حال دستور داده شد که از او دست بردارند و بالاخره در پناه قوای انتظامی از مسجد خارج شد و بعدها روزنامه ها نوشتند که «محمود سورچی» در بیمارستان مرده است!

پیمان نظامی و فرماندهی قوای خاورمیانه!

از شایعات و شاید تصمیمات حتمی زمان حکومت رزم آرا انعقاد پیمان نظامی خاورمیانه بود که رزم آرا هم کاندید فرماندهی آن بود و بسیار شیوع پیدا کرد که رزم آرا «فرمانده قوای خاورمیانه» خواهد شد و این تصمیم با کشتن رزم آرا برای

چند سال به تأخیر افتاد و این موضوع اخیراً روشن تر شده و سال گذشته در روزنامه اطلاعات به نقل از یکی از جرائد انگلیسی مطلبی درج شده بود که قراردادهای و پیمانها و خلاصه عملیاتی که اکنون در ایران و سایر ممالک اسلامی واقع می شود، اعمالی است که می بایستی چهار سال قبل صورت می گرفت و ترورهای اخیر آنها را تاکنون به عقب انداخته است و یکی از سناتورهای ایران هم در ایام اخیر در نطقی که در دفاع از لایحه الحاق ایران به «پیمان نظامی خاورمیانه» کرد گفت که: این پیمان می بایستی شش سال قبل منعقد شده باشد! و عده ای هم که از جریانات و نقشه های سیاسی اطلاع داشته و از دیرباز وارد در میدان سیاست بوده «صحیح گویند» او را تصدیق نموده، گفته او را تأیید نمودند.

به هر حال از نقشه های رزم آرا پیشقدمی در انعقاد پیمان نظامی بود که موفق نشد و در زمان حکومت او رئیس ستاد وقت ترکیه که اکنون عضو برجسته و مؤثر و پیشقدم در پیمان نظامی است، به ایران آمد و مطلعین آمدن او را به ایران بی ارتباط با انعقاد پیمان نمی دانستند.

در مقدمه تشریح کیفیت قتل هژیر نگاشتیم که فدائیان اسلام زمامداران وقت را مهاجم به مال و جان و ناموس و دین مملکت می دانند و به حکم مسلم «دفاع» که از فروع دهگانه اسلام است و مفصل آن را نوشتیم، نابودی آنها را هنگامی که زبانی بزرگ تر متوجه مملکت نباشد، بر خود واجب می دانند و دولت هایی را که طبق قانون اساسی کشور مجری احکام اسلام نیستند، غاصب و غیرقانونی دانسته و در «برنامه فدائیان اسلام» هم طی مقاله ای آمده است که «ما به دنیا اعلام می کنیم که طبق قانون اساسی دولت های ایران قانونی نبوده و رسمیت ندارند».

رزم آرا هم از زمامدارانی بود که نه تنها روش دیگران و سلف خود را دنبال می کرد، بلکه بنابر خصوصیات که داشت، نقشه های وسیعتری کشیده بود و آرزوهایی در سر می پروراند و خیال هایی در عالم تصورات به هم بافته بود!

خلیل طهماسبی کیست؟

طهماسبی در اسفند ماه ۱۳۲۹، یعنی هنگام اعدام رزم آرا جوانی بود بیست و شش ساله و دارای قدی کوتاه، طهماسبی از دوران کودکی به نجاری اشتغال داشته و در محیط کارگری پرورش یافته بود. بسیار متعصب در دین و مقید به رعایت

آداب مذهبی و امر کننده به معروف و ناهی از منکر است. طهماسبی بسیار کم حرف و محجوب و اغلب اوقات فراغت خود را به عبادت می پردازد، کمتر کسی با او برخورد کرده که از او نصیحتی شنیده باشد. هر کجا که باشد هنگام زوال ظهر و غروب آفتاب جهان تاب، صدای خود را به ندای کبريائی و عظمت حضرت پروردگار بلند می کند، طهماسبی در راه هدف بسیار بی علاقه به مال است و اغلب اوقات خود را در سال های آخر به فعالیت در مجاهده می پرداخته است و همان طور که قبلاً هم نوشتیم در قضایای انتخابات پرماجرایی دوره شانزدهم، به جان فعالیت می کرد و هر وقت که از پای صندوق ها به کنار می رفت و از مسجد سپهسالار خارج می شد به تبلیغ می پرداخت و در هر گوشه که اجتماعی می دید به تشجیع آنها مشغول می شد.

از قضایای اتفاقیه آن زمان که برای استاد طهماسبی رخ داد این بود که روزی طهماسبی به «مسجد شاه» رفته بود که در آنجا عده ای را مجتمع می بیند بلادرنگ به سوی آنان رفته و رشته کلام را به دست می گیرد و آنان را به مبارزه دعوت نموده و به شرکت در انتخابات برای تعیین وکلای صالح متدین می خواند. تصادفاً طهماسبی در آن ایام پالتویی خریده بود. یکی از افراد می گوید: آقا شما لباس گرم به تن کرده و با شکم سیر صحبت می کنید و از بدبختی و سرمازدگی و گرسنگی ما خبر ندارید! طهماسبی برافروخته شده و پالتوی خود را از تن خارج کرده می گوید که: من هم همانند شما و اغلب مردم این مملکت کارگر هستم و از رنج بازو و قدرت دستم امرار معاش می کنم، ولی اگر این پالتو و هر چیز دیگری بخواهد بهانه دست شما بدهد و مرا از انجام وظیفه بازدارد به دور می افکنم، من جامه ای را که مانع حق گویی شود دیگر نمی پوشم و به دنبال این سخنان پالتوی خود را به آن شخص می دهد و می گوید بگیر و بپوش و بدان که تربیت شدگان آموزشگاه اسلام سروجان در راه هدف می بازند و هر چه آن شخص و دیگر حضار می خواهند پالتو را به ایشان مسترد دارند، از قبولش امتناع می کند و پس از پایان تبلیغاتش پشت به آنها کرده و راه منزل در پیش می گیرد.

استاد طهماسبی با این سنخ روحیه قدم در عرصه پیکار نهاده بود ولی افسوس که سود نداشت ولی چون عاشق و شیدای قرآن بود در اندک مدتی قرائت کلام الهی را آموخت و اغلب اوقات خود را به مطالعه آیات قرآن و ترجمه اش پرداخت.

طهماسبی اصلاً اهل تهران بود و در تهران به دنیا آمده و دوران صباوت و کودکی خود را در محلات قدیمی تهران از قبیل خیابان ری و کوچه آبشار و امامزاده یحیی طی کرده بود و دوران نظام را هم دیده بود، ولی از همان اوائل دارای احساسات مذهبی و دینی فوق العاده ای بوده و از مفسد و ناملایمات اجتماعی ناراحت و خون دل می خورده است ولی چاره ای نداشته و محوری نیافته بود که در گرد آن به فعالیت پردازد. بالاخره در کوران های انقلاب و کشمکش های مبارزات دست طبیعت و تقدیر غیرقابل تغییر الهی، او را از لابه لای قشرهای متراکم افراد گوناگون اجتماع به جلو رانده و با آقای نواب آشنا می کند.

پس از قتل هژبر، استاد خلیل طهماسبی را دستگیر می کنند و چهار روز در زندان به سر برد و به مجرد رهایی از زندان قصد کرد که خود را به عنوان شریک و همدست مرحوم امامی معرفی کند و براین تصمیم خود ثابت بود و می خواست که فردا خود را به مقامات انتظامی تحویل دهد و قصد او از این عمل نجات مرحوم امامی شهید، از کشته شدن بود، ولی متأسفانه صبح روز بعد که از منزل خارج شد، خبر شهادت آن مرحوم به ایشان رسید. در آن هنگام استاد طهماسبی یکپارچه خشم بود و روح انتقام در او شدیدتر شد و این موضوع او را بیش از پیش برانگیخت که جانبازی کند.

واقعه مسجد شاه و قتل رزم آرا

... دهه دوم اسفند ماه ۱۳۲۹ بود و حضرت آیت الله فیض که از مراجع عالی قدر و پاک سرشت شیعیان بود در قم بدرود زندگی گفته و به عالم بقا شتافت و رحلت نمود. دولت هم طبق معمول! مجلس فاتحه ای برگزار نمود که تاریخ آن قبل از ظهر روز چهارشنبه شانزدهم اسفند ماه بود و قاعدتاً رزم آرا هم در آن شرکت می جست.

آفتاب تازه سر از افق برآورده بود که استاد طهماسبی درب منزل را باز کرد و به سوی «مسجدشاه» قدم برداشت. او به سوی مسجد سلطانی می رفت، ولی خودش هم نمی دانست که تا چند ساعت دیگر هنگامه ای در دنیا ایجاد خواهد کرد و مسیر تاریخ ملتی را عوض نموده غوغایی در جهان به راه خواهد انداخت.

از پله های جلوخان «مسجدشاه» پائین رفت. مردم تازه به رفت و آمد مشغول بودند و مأمورین انتظامی هم از همان صبح زود در جنبوجوش بودند. از جلوی

نرده های شبستان زیر گنبد «مسجدشاه» پرده ای زرد تا نزدیکی حوض کشیده شده بود که می بایستی مردم از میان این پرده عبور کرده به داخل شبستان بروند. استاد طهماسبی از قسمت راست راهرو و مسجد وارد صحن شد و در گوشه ای به انتظار ایستاد. عقربه ساعت بین ۸ و ۹ را نشان می داد که پاسبانان از اولین پله جلوخان تا جنب پرده بدون فاصله ایستاده و خیابانی از دو صف پاسبان تشکیل شده بود.

کارآگاهان بسیار مراقب اوضاع بودند و هر حرکتی را تحت مراقبت شدید قرار می دادند و افسران مربوطه هم سخت در تکاپو بودند.

استاد خلیل طهماسبی بسیار مایل بود که او را در یکی از شب نشینی ها و مجالس رقص و فساد نابود کند، ولی موفق نشد. طهماسبی از ابتدای تشکیل خیابان از صف پاسبان ها برای عبور و مرور آزادانه رجال در نزدیکی دالان «راهرو» پشت سر یکی از پاسبانان با قیافه ای آرام و قلبی مستقر و مطمئن ایستاد و سر خویش را خم نموده راهرو را نگاه می کرد تا ورود حریف خود را قبلاً اطلاع یابد.

مجلس ختم شروع شده بود و به تدریج وزراء و وکلاء، مدیران کل و معاونین وزارتخانه ها و عده ای هم از قبیل آقای بهبهانی و غیره وارد «مسجدشاه» شده و هر یک در گوشه ای می نشستند، همه منتظر نخستوزیر بودند، ساعت ۱۰ شده بود و زمزمه می کردند که نخستوزیر به علت کثرت مشاغل امروز به ختم نمی آید؟ در این هنگام سرتیپ دفتری رئیس شهربانی رزم آرا درحالی که کیفی در دست داشت وارد شد و پس از مختصر توقفی مسجد را ترک کرد.

در این موقع که تقریباً ساعت ۱/۵ بود جوانی با شتاب از خارج مسجد وارد شد و در کنار طهماسبی جای گرفت و به ایشان اطلاع داد که رزم آرا از اتومبیل مشکی رنگش پیاده شده و با طمطراق! هر چه بیشتر به سوی مسجد می آید.

چهره طهماسبی از هم شگفت و دست چپ خویش را به حرکت درآورد! (از خصوصیات طهماسبی این است که دست چپ او حالت و قدرت دست راست دیگران را دارد و در آن روز هم با دست چپ تیراندازی کرد) هفت تیر بلژیکی هم در قسمت پهلوی راست ایشان در حالی که لوله آن را به داخل شلوار فرو برده و دست آن بیرون بود، واقع شده بود.

رزم آرا هم در حالی که چهار نفر از دژبان های بسیار آزموده که خیلی مورد اعتماد او بودند، اطراف او را گرفته و اسدالله علم وزیر کار دولت رزم آرا هم در پشت شانه چپ او حرکت می کرد و درگوشی با او صحبت می نمود، وارد مسجد شد.

رزم آراء پالتوئی مشکی دربرداشت و دست چپ خویش را در جیب فرو برده و کلاه شاپو خودش را هم در دست راست گرفته تکان می داد! طهماسبی که در نزدیکی راهرو ایستاده بود و نگاه می کرد و ثانیه شماری می نمود تا رزم آرا قدمی بیش با ایشان فاصله نداشت که دست چپ وی به زیر کت فرو رفته دسته هفت تیر را محکم گرفت. در این اثنا رزم آرا از مقابل وی عبور کرد، دقیقه حساس و تعیین کننده ای بود، زیرا از یک طرف وی می خواست به هر نحوی هست آن روز کار را خاتمه دهد و از طرفی دیگر هم لوله اسلحه گیر کرده بود و خارج نمی شد.

بالاخره به هر طریقی بود اسلحه را خارج نموده و با یک جهش در بین دو پاسبان مابین دو صف مأمورین قرار گرفته و بلادرنگ رزم آرا را هدف قرار داد... اولین تیر در سر او جای گرفت.

تیر اول که صدا کرد مأمورین ریختند ایشان را دستگیر کنند، ولی بلافاصله دومین و سومین تیر را در حالی که رزم آرا در شرف افتادن بود به کتف و شکم او خالی کرد و رزم آرا در نزدیکی حوض بزرگ مسجد سلطانی بر زمین افتاد و آقای فلسفی هم که در داخل شبستان مشغول صحبت بود، سخنش را قطع کرد و از منبر پائین آمد. هر کس به فکر فرار خود بود هر یک به گوشه ای پناه می بردند عده ای هم می خواستند اسلحه استاد طهماسبی را از دست ایشان خارج کنند. استاد هم استقامت کرده و با خنجری که در جیب داشت، همه آنها را فراری داد.

به فاصله چند ثانیه کسی در صحن مسجد شاه یافت نمی شد.

طهماسبی که میدان را خالی از حریف دید به طرف بازار بزرگ «بازاها» حرکت کرد و به آرامی و سکونت عجیبی وارد بازار شد و در ابتدای بازار زرگرها توقف کرده و با صدای رسایی شروع به گفتن تکبیر نموده و پی درپی ندای توحید و بانک «الله اکبر» را بلند کرده بود. مرتب شعار می داد و جملات «زنده باد اسلام»، «پاینده

باد قرآن»، «نابود باد ایادی بیگانه»، «سرنگون باد کاخ ستمکاران» از دهانش خارج می شد و در فضای بازار طنین انداز می گشت.

در این موقع پاسبانان هم که متجاوز از پنجاه نفر بودند هر یک قسمتی از بدن وی را محکم گرفته و آقای سرتیپ دانشپور هم اسلحه خویش را لخت کرده و لوله آن را بر سینه استاد قرار داده و عقب، عقب در بازار به راه افتاد تا ایشان را به کلانتری هشت ببرند.

طهماسبی هر چند قدمی که می رفت با یک حرکت قدری مأمورین را به عقب زده و فریاد «زنده باد اسلام» را در بازار طنین انداز می کرد. بالاخره ایشان را به کلانتری ۸ بردند و فوراً در اطراف کلانتری پاسبانی با مسلسل های سبک آماده به کار گماردند و برادر طهماسبی را در یکی از اتاق های کلانتری تحت مراقبت شدید محبوس کردند.

محافظین رزم آرا چه شدند؟

به مجرد رهایی تیر از اسلحه خلیل طهماسبی، مأمورین محافظ رزم آرا هم جزء سایرین فرار کردند. فقط یک نفر از آنها به چنگال مأمورین افتاد و چون لباس شخصی دربرداشت، خیال کردند که از همدستان استاد است. لذا سخت مضروب و مجروحش کردند و او در حالی که دست به جیب خود برده و مقداری کاغذ خارج کرده بود فریاد می زد و داد می کشید که من از محافظین رزم آرا هستم، ولی کسی به حرف او ارزش نمی گذاشت و پی درپی او را با باطوم و مشت و لگد نوازش می کردند و سپس به کلانتری ۸ منتقلش نمودند و در اتاق محبس استاد زندانش کردند و به مجرد اینکه به سرتیپ دفتری گزارش دادند و رئیس شهربانی او را دید و شناخت، آزادش کردند.

من فدائی اسلام هستم

... پس از اینکه اطراف کلانتری را کاملاً برای دفع هرگونه هجومی که به منظور نجات استاد طهماسبی بشود مجهز کردند و اندکی وضع آرام شد به سراغ استاد می آیند و از او نامش را سؤال می کنند او می گوید:

«فدائی اسلام، نابود کننده دشمنان اسلام و ایران، عبدالله موحد رستگار هستم» این اولین جمله ای بود که در کلانتری در پاسخ سؤال مأمورین می گوید و عین آن را در جراید عصر در آن روز نقل کردند، البته نام اصلی وی

«خلیل» است ولی نام وصفی خود که عبارت از «بنده خدا و یکتاپرست و رستگار» است، بیان می کند و پس از ساعتی تحت مراقبت شدید مأمورین با احتیاط کامل استاد را به شهربانی منتقل می کنند. یکی از پاسبانان که بعداً مأمور نگهبان «زندان مجرد و تاریک» من بود، چنین تعریف می کرد که: در حیات شهربانی ایستاده بودیم ناگهان اتومبیلی توقف کرد و به طرف طبقه دوم شهربانی که اداره آگاهی در آن طبقه واقع است بردند و بعداً فهمیدیم که او «استاد خلیل طهماسبی» کشنده رزم آرا بوده است.

در اینجا لحظات اولیه ورود به شهربانی را از قول خود استاد خلیل نقل می کنیم. ایشان می گفت: پس از اینکه مرا به اتاق آقای بهرامی رئیس آگاهی آن زمان بردند. به روی مبلی نشستم و چون در اثر جراحات وارده اندک ضعفی عارض شده بود^۱، سر خود را بر روی پیشدستی نهادم: مأمورین در رفت و آمد بودند و با هم توگوشی صحبت نموده و پیچ، پیچ می کردند. ناگهان وضع اتاق بهم ریخت و مأمورین پس و پیش رفتند، بعد معلوم شد که سرتیپ دفتری رئیس شهربانی برای دیدن من می آید. دفتری که وارد شد نگاهی به سراپای من افکند و گفت که بسیار شبیه او است. بهرامی از او سؤال کرد شبیه کیست؟ پاسخ داد: امامی! امامی! و پس از ردوبدل این جملات سرتیپ دفتری زیر لب کلمه ای گفت که من گمان کردم فحشی داد و جسارتی کرد لهذا با دست بسته از روی مبل جهیدم و با عصبانیت فریاد زدم. برو بیرون! فوراً مأمورین اطراف او را گرفته و از اتاق خارجش کردند و برای من آب جوش و قند آوردند. من چون از مرگ رزم آرا اطمینان حاصل نکرده بودم و یقین نداشتم که او مرده است، لذا می خواستم از دادن پاسخ خودداری کنم. بدین جهت سرخویش را کمتر از روی پیشدستی برمی داشتم و هر وقت که سؤال می کردند که گزارش داده اند شما سپهد رزم آرا نخستوزیر را در «مسجدشاه» به قتل رسانیده اید، سرم را میان دو دستم فرو می بردم و از جواب گفتن شانه خالی می کردم زیرا می خواستم که اگر رزم آرا نمرده باشد اقرار نکنم. به همین جهت تا زمانی که مطمئن نشدم که او مرده است، اعتراف نکردم تا روز بعد که شنیدم روزنامه فروش ها فریاد می زنند: تشییع جنازه رزم آرا...».

۱ به توضیحات آخر کتاب رجوع شود.

دکتر کاظمی یا دکتر مصدق؟

ساعت ۹ صبح روز پنجشنبه هفدهم اسفندماه یعنی بیست و چهار ساعت بعد از کشتن رزم آرا، آقای واحدی و چند نفر دیگر، به منزل آیت الله کاشانی رفته و در اتاق کوچک فوقانی مذاکراتی صورت گرفت. واحدی از جانب آقای نواب صفوی مأموریت داشتند که با آقای کاشانی درباره کیفیت استفاده از قدرتی که در اثر فداکاری های پی درپی، برای ملت مسلمان ایران ایجاد شده صحبت کنند.

آقای کاشانی گفته بودند که صبر کنید آقای باقر کاظمی را که کاندید نخستوزیری ما است به روی کار بیاوریم. آقای واحدی گفتند: در این صورت چرا «دکتر مصدق» را برای نخستوزیری در نظر نگرفته اید؟ و اگر بناست که برای ریاست وزرایی یکی از افراد جبهه ملی فعالیت شود «دکتر مصدق» اولی می باشد. آیت الله کاشانی پاسخ داده بود: معلوم نیست که ایادی بیگانه بگذارند دکتر مصدق به روی کار بیاید. هر چند که شما با کشتن رزم آرا بزرگ ترین قدرت را به بیگانگان نشان داده و شاه‌رگ انگلستان را زده اید.

به هر حال جلسه آن روز پایان یافت و جلسه دیگری هم شب شنبه نوزدهم اسفند در همان اتاق تشکیل شد. در آن شب دنباله سخنان روز قبل ادامه داشت. در آن جلسه آقای کاشانی جمله ای گفته بودند که هنوز هم مفهوم آن جمله کاملاً بر ما روشن نشده است و ما عین آن را نقل می کنیم شاید خوانندگان این معما را حل کنند و لازم است که قبلاً متذکر شویم که به مجرد کشتن رزم آرا آقای نواب به یکی از افراد فدائیان اسلام که از نزدیک شاهد قتل رزم آرا به دست استاد طهماسبی و کیفیت دستگیری و شعارهای ایشان بوده است مأموریت می دهند که بهترین و زودترین خبر را به آقای دکتر فاطمی مدیر باختر امروز برسانند که او کاملاً از کیفیت موضوع مطلع باشد و حقیقت سخنان و شعارهای استاد خلیل را در باختر امروز که در آن ایام در کوچه «مهران» واقع بود، رفت ولی دکتر فاطمی در آنجا نبود، جریان را با متصدیان مربوطه در میان می نهد، ولی عصر آن روز باختر امروز شعارهای واقعی استاد را تحریف کرده و از نقل شعار «زنده باد اسلام» خودداری کرده بود.

این موضوع را در جلسه شب شنبه آقای واحدی عنوان کرده و بهوسیله آقای کاشانی از دکتر فاطمی گله می کنند. آقای کاشانی پاسخ می دهند که شعار «زنده

باد اسلام» را برای اینکه بعضی ها بدشان نیاید؟ نقل نکرده است! مفهوم این جمله هنوز هم بر ما مجهول است!

از بعد از ظهر چهارشنبه شانزدهم اسفند جبهه ملی به فکر میتینگ تظاهرات افتادند و اعلام کردند که عصر روز جمعه هیجدهم اسفند در میدان بهارستان میتینگ برپا است و از عموم مردم برای شرکت در آن بهوسیله بلندگو و اعلامیه دعوت کرده بودند از طرفی هم فدائیان اسلام بلافاصله اعلامیه مفصل و شدیدی صادر کردند که طی آن هدف خود را از کشتن رزم آرا بیان کرده و در ضمن آزادی استاد طهماسبی را خواستار شده بودند.

در روز پنجشنبه قسمت شهرستان ها بهوسیله اشخاص و پست ارسال شد و برای پخش در تهران روز جمعه در نظر گرفته شد که از میتینگ جبهه ملی شروع شود، عصر روز جمعه میدان بهارستان مملو از جمعیت بود و از پس از کشتن رزم آرا همه می خواستند ببینند چه خبر است و چه خواهد شد؟

عده ای از افراد فدائیان اسلام هم مأموریت یافتند که در پایان میتینگ به پخش اعلامیه مبادرت ورزند و در همان موقع هم در خیابان های مختلف شهر شروع به پخش کنند. ناطقین جبهه ملی چند نفر از پخش کنندگان اعلامیه را به بالکون اداره روزنامه کشور که محل سخنرانان بود برده و از آنها خواش می کنند که از پخش آن

سه عکس تاریخی از تظاهرات بر ضد هژیر

اعلامیه شدید خودداری کنند، زیرا آنها می خواستند با محافظه کاری و مجامله رفتار کنند و بالاخره تلفنی به آقای کاشانی متوسل شده و ایشان هم از آنها درخواست می کند که آن را پخش نمایند ولی آنها پاسخ دادند که به ما دستور داده اند که پخش شود! در این موقع یکی از افراد پشت تریبون رفته و سلام و پیام رهبر فدائیان اسلام را به جمعیت ابلاغ کرد.

پس از پایان میتینگ ناگهان از گوشه های مختلف بهارستان شروع به پخش اعلامیه کرده به وسط جمعیت می آمدند و در مدت کمی به همه مردم رسانیده شد.

آن اعلامیه تند که بعداً عین آن را روزنامه «اصناف» چاپ نمود^۱ هنگامه ای برپا کرده و مسیر و جهت نهضتی را که با کشتن رزم آرا تکمیل شده بود تعیین کرد، ولی همان اندازه که باعث تحکیم نهضت شد دشمن را ترسانیده و دوستان ضعیف مانند جبهه ملی را هم هراسان کرده بود زیرا آنها می خواستند که کشتن رزم آرا را به حساب خود بگذارند و با این اعلامیه نقشه آنها بر آب می شد.

شب بود و بعد از اقامه نماز دور هم نشسته بودند که درب حیاط باز شد و شخصی وارد زیرزمین یکی از مخفی گاه های آقای نواب شد، او با عجله و شتاب لب به سخن گشود. او از منزل آقای کاشانی آمده و حامل پیامی از جانب ایشان بود، او گفت آقای کاشانی با بی تابی و ناراحتی مرا نزد شما فرستاده که بگویم اعلامیه اخیر فدائیان اسلام بسیار تند بوده و موجب ایجاد عدم رضایت شده است، تقاضا دارم فوراً اعلامیه ای صادر کنید و طی آن مطالب اعلامیه قبلی را تکذیب کرده و اعلام کنید که آن اعلامیه را شهربانی و سرتیپ دفتری منتشر کرده است، ولی آقای نواب قبول نکردند.

بعد از کشتن رزم آرا قاعدتاً می بایستی در اولین وهله زمام امور به دست شخصی سپرده شود ولی چند روز گذشت و کسی به ریاست وزرائی منصوب نگردید، زیرا به هر کس که پیشنهاد می شد، شانه خالی می کرد.

لذا موقتاً آقای فهیمی «فهیم الملک» که پیرمردی از کار افتاده ای بود به کفالت و سرپرستی منصوب شد که تا تعیین نخستوزیر شیرازه کار از هم گسیخته نشود! از روز پنجشنبه هفدهم اسفند مجلس قیافه خود را عوض کرد آن اکثریت ۹۱ نفری که به نخستوزیری رزم آرا رأی اعتماد داده و همه جا و همه وقت تا آخرین روز، لویج او را بدون چون و چرا تصویب می کردند، دیگر نمی توانستند در برابر وکلایی که گمان می شد نمایندگان واقعی ملت هستند و پس از کسب قدرت پشت پا به خواسته های مردم مسلمان نخواهند زد، مقاومت کرده و پیشنهادات آنها را نپذیرند و این حقیقت در جلسه فوق العاده شب بیست و نهم اسفند ۱۳۲۹ کاملاً مشهود عموم گردید، زیرا آن اکثریت قریب به اتفاق! تا چند روز قبل «ملی شدن صنعت نفت» را خیالی بیش نمی پنداشتند...

۱ توضیحات آخر کتاب...

حکومت نظامی

قتل دکتر زنگنه، ملی شدن صنعت نفت
آغاز اختلاف با دکتر مصدق

روز بیست و هشتم اسفند ماه، یعنی دوازده روز پس از کشته شدن رزم آرا روزنامه فروش های تهران فریاد می زدند: ترور دکتر زنگنه! در ابتدای امر عموم مردم قتل دکتر زنگنه را از جانب فدائیان اسلام می دانستند و حتی فوق العاده ها و بعضی از جراید هم نصرت الله قمی را از افراد فدائیان اسلام معرفی کرده بودند. آنچه درباره قمی می توان منصفانه گفت و قضاوت کرد این است که: او دارای یک نوع احساسات خاصی بوده و خیال می کرده است که می تواند منشأ خدماتی برای جامعه باشد. ولی احساسات دینی و دلایل شرعی و وظایف الهی محرک او در قتل دکتر زنگنه نبوده است. اما ظاهراً کشتن رزم آرا در برانگیختن احساسات او مؤثر بوده و شاید بتوان گفت که یکی از علل عمل او، فداکاری و ثبات قدم و سخنان شجاعانه استاد طهماسبی در مراحل بازجویی بوده است که او را به هیجان آورده بود.

ما در اینجا رازی را که شاید تاکنون مکتوم مانده است، فاش می نماییم: نصرت الله قمی ضمن درددل و تعریف گذشته - در یکی از جلساتی که در زندان قصر تشکیل شده بود و عده ای از فدائیان اسلام گرد او نشسته بودند - گفت که من تنها نبودم، اجتماعی داشتیم، عهد و پیمان هایی منعقد کرده بودیم. من دارای احساسات ضد اجنبی بوده و هستم و می خواستم که با تشکیل اجتماعی از افراد دلسوز و ضد بیگانه، منشأ خدماتی باشم.

دوازده نفر بودیم که هم پیمان شدیم. من ریاست بر آنها را داشتم و مسبب اجتماع آن بوم و بالطبع جنبه سرپرستی داشتم. من فکر کردم که اولین قدم را خودم بردارم، لذا فکر خود را با آنها در میان نهادم. همه پسندیدند و تصمیم گرفتیم که پس از عمل من، آنها هم خدماتی بکنند و از کار من نتیجه بگیرند. آن روزها هم

مردم مسلمان در مراحل اخذ نتیجه بود. من هم خواستم در تسریع آن کوشش کرده باشم... سپس با اندوه فراوان و آزرده‌گی خاطر از بی‌وفایی هم‌پیمانان، چنین به سخن ادامه داد که: افسوس آنها نقض عهد کردند و پس از کشتن زنگنه نه تنها مرا یاری نکردند و راهی که در پیش گرفته بودیم دنبال نکردند، بلکه چند نفر از آنان در نزد مقامات انتظامی علیه من شهادت داده و برای نجات از خطر احتمالی دروغ‌هایی به هم بافتند ولی من تا آخرین دم هم راز آنان را فاش نمی‌کنم.

قمی معتقد بود که کشتن زنگنه هم در «ملی شدن صنایع نفت» مؤثر بود و می‌توان تا حدی این نظر آن مرحوم را صحیح دانست به خصوص با توجه به اینکه تا چند روز قتل زنگنه را هم از فدائیان اسلام می‌دانستند و این خود بسیار در به ثمر رسیدن نهضت مردم مسلمان تأثیر داشت و از قتل زنگنه تا رأی مجلس درباره ملی شدن نفت بیش از دوازده ساعت طول نکشید.

حکومت نظامی شب عید

روز بیست و هشتم زنگنه به قتل رسید و شب بیست و نهم مجلس شورای ملی ایران رأی خود را صادر کرد و فردای آن روز حکومت نظامی در تهران اعلام شد. سرلشگر حجازی هم به فرمانداری نظامی منصوب گردید و به موازات انتصابش به فرمانداری نظامی، ریاست شهربانی نیز به او محول شد. البته او در همان موقع فرمانده دانشکده افسری هم بود و معاونت ستاد ارتش را نیز به عهده داشت و آجودان نظامی شاه هم بود! یعنی در یک زمان پنج پست مهم را اشغال کرده بود.

سرلشگر حجازی تنها مأموریتش در آن روزها دستگیری آقای نواب بوده و با این موقعیت مشغول کار شد و اصولاً اعلام حکومت نظامی در ابتدای حکومت علاء که با رضایت و تبانی دکتر مصدق و یاران او روی کار آمده بود، به خاطر ایجاد محدودیت فوق‌العاده برای فدائیان اسلام و آزادی عمل داشتن در ریختن به منازل مردم مسلمان در نیمه‌های شب بود و این مقصود از شب عید ۱۳۳۰ نمودار گردید.

به مجرد اعلام حکومت نظامی آقای نواب و افراد مؤثر فدائیان اسلام احساس کردند که حکومت نظامی تنها برای آنها می‌باشد و چون گمان می‌کردند که هدف اولیه دولت تنها دستگیری شخص آقای نواب است، لذا برای تغییر مخفی گاه‌های ایشان دست به کار شدند. لذا شب عید ۱۳۳۰ را در یک منزل محقر

و کوچکی در یکی از خیابان های فرعی جنوب تهران به سر آوردند. روز عید هم تا بعد از ظهر به همین منوال گذشت.

آن روز ناگهان آقای نواب از جا برخاسته و گفتند: استخاره کرده ام محل خود را تغییر دهم، خوب آمده و بایستی فوراً بروم؟ هر چه دوستان اصرار کردند که در روز روشن سزاوار نیست و تا شب تأمل بکنید و در تاریکی شب تغییر مکان دهید، ولی ایشان قبول نکرده و به اتفاق یکی از برادران، کوچه های پُر پیچ و خم جنوب تهران را پیموده و به یکی از مخفی گاه های شمال شهر رفتند.

هنوز آفتاب غروب نکرده بود که سایر افرادی هم که در آن منزل بودند طبق تصمیم قبلی، راه دولاب را در پیش گرفتند. از آنجا تا منزل موعود راهی نبود و از طریق بیابان های جنوب شهر به آنجا رفتند.

از تصادفات عجیب که جز بر تقدیر الهی و خواست خداوند کاری نمی توان تعبیر کرد این بود که غروب همان روز، همان منزل مذکور در خیابان «اتابک» واقع در خیابان «لرزاده» که آن هم از خیابان خراسان منشعب می شود و از قرار ماهی شصت تومان اجاره شده بود، در محاصره قوای انتظامی قرار گرفت و نیمه شب از در و دیوار بالا رفتند ولی همه چیز در آنجا بود جز کسانی که آنها می خواستند!

غروب روز عید آقای سید عبدالحسین واحدی به اتفاق آقایان حسینی و کرباسچیان و چند تن دیگر به دولاب رفتند. قبل از ورود به وعده گاه، در بیابانی ضمن تعلیم به یکی از افراد چند تیر با اسلحه کمری خالی می کنند.

صدای تیر در بیابان منعکس شده و یکی از محافظین رزم آرا که در آن نواحی منزل داشته متوجه می شود و فوراً مراتب را به شهربانی گزارش می دهد و چون مجموع قیافه آقای واحدی شباهت زیادی به آقای نواب دارد، به گمان اینکه ایشان هم هستند چهارطرف دولاب محاصره می شود و یک قریه وسیع هشت هزار نفری نگینوار در حلقه محاصره مأموران قرار می گیرد.

شب تاریک و موحش بود، منزلی هم که آقایان نامبرده در آن موعود بودند در محل وسط دولاب بود. دقایق و ساعات آن شب پی در پی می گذشت و مرتب مأمورین گوشه و کنار دولاب را تحت نظر می گرفتند و عبور و مرور را کنترل می نمودند. در فواصل بسیار کمی پاسبانان مسلسل به دست مستقر شده بودند، سر قبرستان عمومی دولاب کامیون های مملو از پاسبانان ردیف ایستاده بودند، هر کس

از هر کجا می آمد، همان جا متوقفش می کردند. درب منازل را هم محافظت می نمودند که کسی خارج نشود. ساعت ۱۰ شب گذشته بود و آقایان مذکور بدون اطلاع از وضع خارج منزل، مشغول غذا خوردن بودند. در گوشه ای از اتاق هم چند اسلحه کمری مشاهده می شد، از داخل کوچه نردبان نهاده و پشت بام منزل را هم قدم به قدم مأمور گذاشته، داخل منزل شدند و مخصوصاً برای ارباب چند تیر هوایی هم شلیک کردند. در این موقع قیافه و هیكل های درشت مأمورین از پشت شیشه به چشم آقایان نامبرده خورد! دقایق بسیاری بدین منوال گذشت و مأمورین جرأت ورود به اتاق را نداشتند و هر یک دیگری را تحریک می کرد که وارد شود! بالاخره چند نفر با دستانی لرزان و هفت تیرهای لخت وارد اتاق شدند، ولی با قیافه هایی آرام و بدون تزلزل مواجه شدند و قبل از همه به آقای واحدی دستبند زده و از اتاق خارج نمودند و سپس یک به یک آنها را به ماشین های مملو از پاسبان و جیب های شهربانی منتقل کردند و به شهربانی بردند.

آقای واحدی را مستقیماً به اتاق سرلشکر حجازی برده و خیال می کردند که آقای نواب را دستگیر کرده اند؛ در اتاق رئیس شهربانی و فرماندار نظامی، سرتیپ سرتیپ زاده، سرتیپ ایروانی، بهرامی و نیک اعتقاد هم حضور داشتند. پس از گفتگوهای زیاد، بالاخره فهمیدند که آقای نواب دستگیر نشده اند. در آن موقع آثار ناراحتی و افسردگی فوق العاده ای در قیافه عموم آنها مشاهده می شد. زیرا بر حریف قوی پنجه و فعال و خصم شکن، دست نیافته بودند و پس از بازجویی های مختصری ایشان و آقایان حسینی و کرباسچیان را به سه سلول عجیب منتقل کردند.

آن سه اتاق در بیرون زندان موقت واقع شده که درب های آن روبه روی اتاق ملاقات عمومی زندان است و دارای سقفی کوتاه و دربی سیاه و آهنین به طول دو متر و پهنای ۱/۵ متر است و کف اتاق و دیوار آن و حتی سقفش مرطوب می باشد.

نقشه منزل سرلشکر حجازی

در بازرسی بدنی که از آقای واحدی به عمل آمد، ضمن کاغذها، نقشه ای به دست مأمورین افتاد که دستگاه شهربانی را بسیار خوشحال کرده و با خود فکر می کردند که بزرگ ترین توطئه را کشف کرده اند و آن نقشه، منزل آن وقت

سرلشگر حجازی را در شمیران نشان می داد و کاملاً خصوصیات و طرق و راه هایی که به آنجا منتهی می شد، ترسیم شده بود.

این نقشه و چند سلاح کمری که از دولاب با خود آورده بودند، سبب شد که فردا روزنامه فروش ها فریاد بکشند «توطئه قتل سرلشگر حجازی کشف شد!» و چند روز این موضوع نقل محافل و مجالس سیاسی گردید، زیرا دستگاه پلیس یقین کرده بود که این نقشه جز برای راهنمایی مأمور قتل حجازی نبوده و یقیناً این نقشه با خصوصیاتش دارای اسراری بوده است!

به هر حال سرلشگر حجازی پس از این قضیه، بیش از پیش بر فعالیت خود برای دستگیری آقای نوّاب افزود. یکی دیگر از محتویات جیب آقای واحدی لیست اسامی (۱۰۶) نفر بود که آنها همان پست ملی بودند که کتاب «برنامه فدائیان اسلام» را در یک ساعت مقرر در تمام شهر پخش کرده، به منزل تمام رجال رسانده بودند و در بالای اسامی هم، نام «استاد خلیل طهماسبی» به چشم می خورد. از این جهت دستگاه شهربانی و فرمانداری نظامی روی این لیست فوق العاده حساب می کردند و خلاصه آن را صورت اسامی کسانی که آماده فداکاری و جانبازان می باشند، پنداشتند و لذا با سرعت و شتاب عجیبی به دستگیری آنها اقدام کردند، ولی اغلب آنها پس از لغو حکومت نظامی آزاد شدند و تنها ده نفر را در بازداشتگاه نگه داشتند.

آغاز اختلاف با حکومت دکتر مصدق

همان شبی که مأمورین با آن وضع، دولاب را محاصره و آقایان نامبرده را با آن کیفیت دستگیر کردند؛ پیک تاریکی شب را درهم می شکافت و به سوی شهر می رفت. او به هر نحوی بود خود را از کوچه های تاریک و پرپیچ و خم و سنگلاخ به مقصد رسانید و خبر واقعه را به رهبر فدائیان اسلام داد، روز بعد آقای نوّاب خشم بیشتری داشته و به همین نسبت دستورات شدیدتری صادر کردند... دو روز بدون وقوع حادثه ای گذشت. در این مدت منازل متعددی را در نقاط مختلف شهر در نیمه های شب زیرورو کردند، ولی هر چه جستجو می کردند کمتر می یافتند.

روز سوم فروردین ماه ۱۳۳۰ چند نفر از برادران که سخت از دستگیری آقای نوّاب بیم داشتند اتومبیلی را در کوچه ای از خیابان های فرعی شمال نگه داشتند و با

اصرار فوق العاده ایشان را سوار کرده و از خیابان های مختلف شهر گذرانیده، به یکی از دهات چند فرسنگی بردند.

دو سه روز بدین منوال گذشت، ولی ایشان که دارای روحی فعال و متحرک بوده و می خواستند که نتایج و ثمرات فداکاری های گذشته هر چه زودتر نمایان گردد، غفلتاً به اتفاق یک نفر راه تهران را در پیش گرفتند و در آن شدت فشار حکومت نظامی سوار یکی از اتومبیل های عمومی آن خط شده و به تهران آمدند.

دوستان و برادران را یکی پس از دیگری بازداشت می نمودند. نگارنده هم برای ابراز عکس العملی در برابر اقدامات دولت برای صدور اعلامیه ای از منزل خارج شدم. صبح روز هفتم فروردین ۱۳۳۰ بود. چاپخانه ها تحت کنترل شدید مأمورین رکن ۲ و کارآگاهی بودند. لذا کارم قدری مشکل به نظر می رسید. از سرچشمه برای تهیه مقدمات کار عازم کوچه بهار شدم که دایره توزیع جراید در آنها واقع است. روزنامه فروش ها در آن روزها بازارشان گرم بود و کارشان رواجی داشت و پی درپی فوق العاده و روزنامه های خلق الساعه منتشر می شد و هر یک هم برای فروش خود نامی از فدائیان اسلام در بالای روزنامه می گذاشتند و یا خبری راجع به دستگیری آقای نواب جعل می کردند. در آن روز هم، در اطراف دایره توزیع غوغایی برپا بود و فوق العاده ها از توزیع خارج می شد.

روزنامه فروش های آشنا که در مبارزات قبل با من آشنایی پیدا کرده بودند، اطرافم را محاصره کرده و با من مشغول صحبت بودند. از نیمه راه هم یکی از مأمورین آگاهی که خود را در ردیف آشنایان ما جا زده بود، همراه من آمد و او با اشاره مرا به سربازان و کارآگاهان معرفی کرده بود. در این هنگام یکی از روزنامه فروش ها در گوشم گفت که می خواهند شما را دستگیر کنند و غفلتاً دیدم که در محاصره سربازان واقع شده ام.

مأمورین انتظامی چندین روز بود که مرا تعقیب می کردند زیرا شنیده بودم که رابط آقای نواب با خارج، من هستم. متن اعلامیه ای که می خواستم منتشر کنم مینوت نامه معروف «حسین علاء برو» و مطالب مختلف دیگری به خط و امضای آقای نواب در جیبم بود. به هر حال گفتند که به شهربانی برویم. من هم بلادرنگ به سوی خیابان حرکت کردم که به شهربانی بروم. به خیابان که رسیدم مشاهده نمودم مردم از توقف تاکسی برای انتقال من به شهربانی جلوگیری می کنند.

چون ممکن بود مقاومت آنها منجر به زد و خورد و صدمه و آزاری نسبت به آنان بشود، ضمن تشکر از عواطف آنها تقاضا کردم که اجازه دهند به شهربانی بروم. اولین باری بود که راه زندان را می پیمودم و جوانی بودم که از رموز پلیسی بی اطلاع و از حيله های آنها بی خبر بودم، ولی تنها یک چیز مرا از اشتباه و لغزش نگاهداری می کرد و آن سوءظنی بود که در مراحل مختلف نسبت به دستگاه دولت پیدا کرده بودم و هر نوع سخن و عمل آنها را دروغ و نادرست می دانستم. به هر حال سوار تاکسی شده، به شهربانی رفتیم و باز هم برای اولین بار بود که قدم در عمارت وسیع و پرطول و عرض شهربانی می گذاشتم. مرا به اتاق کلانتر اول آگاهی راهنمایی کردند. گوش تا گوش اتاق مأمورین زبردست و کار کشته ای که در آن روزها مخصوص بازجویی از فدائیان اسلام بودند نشسته و مشغول کار بودند. پس از بازجویی بدنی که بسیار برای آنها ایجاد مسرت کرده بود، در بند چهارم زندان موقت در اتاق بسیار کوچکی که با قفل درشت و زنجیر ضخیمی بسته شد، زندانیم کردند. آنها گمان می کردند که در عرض بیست و چهار ساعت بر آقای نواب دست می یابند! زیرا از طرفی نامه ها و مدارکی که به خط آقای نواب و به تاریخ روز دستگیری به دست آنها افتاده بود، این موضوع را مسلم کرد که از مکان همان روز ایشان مطلع و از طرفی دیگر جوانی بی تجربه و خام در نظر آنها مجسم شده بودم، لذا خیال می کردند با یک تطمیع و یا چند تهدید و بالاخره با چند آزار جسمی آقای نواب را به آنها معرفی می کنم!

ساعت چهار بعدازظهر از زندان موقت به اداره آگاهی رفتم. آن شب را تا به صبح تحت بازجویی بودم، ولی هر چه بیشتر اصرار کرده و فشار می آوردند محکم تر شده و عزمم در مکتوم نگهداشتن مکان آقای نواب راسخ تر می شد. روز بعد مرا در اتاقی نمناک و تاریکی در زندان کثیف و آلوده و ظلمانی که به نام «زیر آگاهی» مشهور است، محبوس نمودند. آنجا مکانی است که حق ندارند هر زندانی را بیش از بیست و چهار ساعت نگاهداری کنند، ولی من قریب یک ماه و نیم در آن اتاق تنها به سر بردم. پانزده روز برای معرفی مکان آقای نواب تحت منگنه فشار قرار داشتم و پس از دو هفته که به کلی مأیوس شدند، به بازپرسی درباره قتل رزم آرا پرداختند و بازپرس دادگستری «مهدوی» برای من به عنوان شریک و همدست استاد خلیل طهماسبی تقاضای اعدام کرد.

دادگاه نظامی

پرونده های دستگیر شدگان در دولاب به دادسرای نظامی فرستاده شد و دادستان نظامی مقدمات تشکیل دادگاه را آماده کرد و جلسات دادرسی در شعبه ۲ دادگاه جنحه نظامی بسیار محرمانه و سری تشکیل می شد و آقای واحدی چند نفر دیگر را به اتهام توطئه برای قتل سرلشکر حجازی محاکمه می کردند. در آن دادگاه آقای واحدی طی یک دفاع سه ساعته گفتند که اصولاً ما دستگاه حاکمه کنونی را به رسمیت نمی شناسیم، لذا برای دادگاه ها و محاکمات آنها هم ارزشی قایل نیستیم. در آن دادگاه آقای سرهنگ اخگر و آقای سیدمهدی رضوی وکالت آقای واحدی را به عهده داشتند و آقای سلیمان انوشیروانی مدیر روزنامه «سحر» هم وکالت آقایان را انجام می دادند و برای اولین بار لیست اسامی یکصد و شش نفری که قبلاً از آنها نام برده شد، از پرونده صورت برداری شد. ریاست آن دادگاه با آقای سرهنگ هشترودی و نماینده دادستان نظامی «آقای سرهنگ ملک آرا» در دادگاه، آقای سرگرد بهروز بود. بالاخره آن دادگاه، ایشان و عده ای را به دو سال و نیم و یک سال و نیم زندان محکوم کرد و در نتیجه فعالیت های ممتدی که می شد، دادگاه تا پایان دادرسی قرار سنگینی به مبلغ یکصد و بیست هزار تومان وجه نقد صادر کرد که چون سپردن آن برای آقایان امکان نداشت، در زندان باقی ماندند.

حکومت نظامی روز هفدهم فروردین در اثر بعضی اقدامات از جمله ملاقات هایی که آیت الله کاشانی با آقای نواب کردند و قولی که ایشان راجع به لغو حکومت نظامی دادند، ملغی شد و پرونده مذکور به دادگستری احاله گردید.

آقایان مزبور را برای تشکیل مقدمات جلسات دادرسی به شعبه ۸ دادگاه جنحه دادگستری دعوت کردند. در آن روز در دادگستری ازدحام عجیبی بود، زیرا قبلاً مردم مطلع شده و در آنجا اجتماع کرده بودند. آن دادگاه تحت تأثیر احساسات شدیدی که در آن روزها مردم مختلف نسبت به فدائیان اسلام داشتند، قرار دادگاه نظامی را لغو و تا پایان دادرسی وجه الکفال های به مبلغ بیست هزار تومان برای همه صادر کرد که بلافاصله سپرده شد، ولی یک قرار دیگری داشتند به مبلغ چهارصد هزار تومان وجه الکفاله مربوط به پرونده قتل رزم آرا از طرف بازپرس دادگستری صادر شده بود. فوراً آقای حاج حسن شمشیری که از دوستان نزدیک دکتر مصدق می باشد، سندهای متعددی حاضر کرده و کفالت نمود، ولی دست هایی که شب و

روز برای ادامه بازداشت آنها کار می کرد، حکمی از دادگاه مخصوصی که در وزارت کشور می باشد، به دست آورد و به اتکاء آن حکم، آنها را در زندان نگاهداشتند.

اعتصاب آبادان و میتینگ مسجدشاه

بعد از ملی شدن نفت، دست های بیگانه شروع به اخلاص کرده و می خواستند که نهضت را متزلزل کنند و اولین کار شکنی آنها در اعتصاب عظیمی که در فروردین ماه آن سال، در آبادان و مناطق نفت خیز روی داد، نمایان گردید. آن اعتصاب که باعث شکست در صف مبارزه مردم مسلمان و تقریباً نتیجه اش علیه ملی شدن نفت بود، بسیار وسیع و دامنه دار و عمومی بود و اغلب کارگران را هم با تهدید مجبور به اعتصاب کرده بودند و پیام های متعددی از طرف دکتر مصدق و دیگران خطاب به کارگران فرستاده شده و طی آن شکستن اعتصاب را خواستار شده بودند.

نواب چگونه دستگیر شد؟

... آقای نواب تصمیم گرفتند که روز سیزده رجب که مصادف با ولادت با سعادت حضرت مولی الموالی علی (علیه السلام) می باشد، اجتماعی در مسجد سلطانی برپا کرده و طی آن به ادامه بازداشت زندانیان فدائیان اسلام اعتراض شود. مأمورین انتظامی قبلاً مسجد شاه را اشغال کرده و درب های آن را بسته بودند. باران به شدت می بارید و سربازان و پاسبانان ازارک و نوروزخان و شمس العماره رفت و آمدها را کنترل می نمودند که اجتماع و تظاهراتی نشود، بالاخره نزدیک غروب آفتاب یک موتورسیکلت که در کنار آن بلندگویی هم نصب شده بود، به سرعت خود را به سه راه بازار رسانید و مردم هم که در گوشه و کنار در انتظار به سر می بردند، هجوم آورده و در اندک مدتی اجتماع عظیمی در سه راه بازار برپا گردید. ناطق جمعیت ابتدا میتینگ را با سلام و پیام رهبر فدائیان اسلام افتتاح کرد، سپس متن پیامی را که آقای نواب خطاب به کارگران شرکت نفت فرستاده بودند، قرائت نموده و در آن پیام اشاره به دست هایی که می خواهند نتایج مبارزات را خنثی کنند نموده و نوشته بودند که فعلاً صلاح ما در اعتصاب نیست و سزاوار است هر چه زودتر شکسته شود.

فردای آن روز «باختر امروز» متن پیام را در بالای صفحه اول روزنامه چاپ کرد، به هر حال آن اعتصاب معروف در همان روزها شکسته شد.

ملاقات آقای نواب و آیت الله کاشانی

قبل از الغاء حکومت نظامی، آیت الله کاشانی به ملاقات آقای نواب رفت. این ملاقات که در یکی از مخفی گاه های آقای نواب رخ داد، چند ساعت طول کشید. آقای نواب گفتند که یک سلسله فداکاری انجام شده و اکنون می بایستی به نفع ملت مسلمان ایران بهره برداری کنیم. شما که یک عمر با حکومت نظامی مخالفت کرده اید، چرا در حکومتی که با رضایت شما به روی کار آمده حکومت نظامی آن هم برای فشار بر برادران ما اعلام شده است؟ ما اکنون بایستی برای اجراء احکام خدا گام برداریم - آقای کاشانی گفت که فعلاً کار مبارزه نفت و دفع شر و ضرر شرکت نفت را در پیش داریم. آقای نواب گفتند: پس قول بدهید که پس از حل قضیه نفت، احکام خدا را طبق قانون اساسی اجراء کنید.

آن روز چهارشنبه بود و آقای کاشانی این قول را داد و افزود که تا شنبه زندانیان فدائیان اسلام آزاد شوند.

... شنبه گذشته و چندین روز دیگر هم به انتظار نشستند، ولی همچنان عده ای از فدائیان اسلام در زندان بودند. بالاخره آقای نواب طی نامه ای، قول ایشان را متذکر شده گوشزد نمودند و آقای کاشانی مجدداً پاسخی داد که به زودی آزاد خواهند شد. مدتی از این نامه نیز گذشت، ولی اثری از آزادی آنها آشکار نشد. لذا آقای نواب نامه مفصلی به آقای کاشانی نوشته که من مجبورم مخالفت خود را به دنیا اعلام کرده و بگویم نهضت را از طریق مستقیم خود خارج کرده و رزمندگان با بیگناه را به غل و زنجیر کشیده اند؟^۱

این نامه، آخرین اتمام حجت آقای نواب با حکومت دکتر مصدق و فرد آیت الله کاشانی بود و پس از اینکه مدتی هم صبر نمودند که شاید اثری داشته باشد اما نتیجه ای نبخشید.

حکومت دکتر مصدق

۱ به توضیحات مراجعه شود.

... بالاخره آنچه که مورد انتظار بود و بعد از کشتن رزم آرا حتمی به نظر می رسید تحقق یافت و روز هشتم فروردین دکتر مصدق زمام امور را در دست گرفت و برنامه دولت خود را که «نفت و انتخابات» بود اعلام کرد. با روی کار آمدن دولت «جبهه ملی»، همه مردم خیال می کردند که زندانیان فدائیان اسلام به زودی آزاد می شوند، ولی این پنداری بیش نبود و نه تنها آنها آزاد نشدند، بلکه فشار زیادتری برای دستگیری آقای نواب، یعنی کسی که با جدیت و پشتکار او جبهه ملی به مجلس راه یافته و نفت ملی شده و دکتر مصدق بر مسند صدارت تکیه زده بود، اعمال می شد و بعد از صدور اعلامیه آقای نواب (پس از بروز خلف وعده ها و نقض عهدها) مبنی بر مخالفت با کاشانی و دکتر مصدق به اتهام همکاری با دشمن و صف مخالف، روزنامه های دولتی جبهه ملی که تا روز قبل ایشان را قهرمان ملت ایران معرفی می کردند و اعلامیه و پیام های ایشان را در صفحات اول خود جای داده و افتخار می کردند، متفقاً و یکنواخت طبق نقشه و متحدالمال، شروع به پخش تهمت و افترا کردند.^۱

دستگیری آقای نواب

یک ماه و پنج روز از تشکیل دولت دکتر مصدق گذشته بود و روزبه روز بر فعالیت مأمورین برای دستگیری آقای نواب افزوده می شد و شب و روزی نبود که منزلی را مورد تفتیش قرار ندهند و حتی شبی به شهربانی اطلاع رسید که آقای نواب در جلسه ای که در «پاچنار» تشکیل می شود شرکت می کنند، آن شب سرلشگر حجازی رئیس شهربانی و فرماندار نظامی وقت، بنابر ضمانتی که برای دستگیری ایشان سپرده بود، شخصاً به اتفاق مأمورین آن منزل را محاصره می کنند، ولی در آنشب هم موفق نمی شوند.

۱ به توضیحات مراجعه شود.

شب دوشنبه سیزدهم خرداد ۱۳۳۰ آقای نواب برای تغییر مخفیگاه از منزل خارج می شوند.

رهبر فدائیان اسلام آن شب تنها بوده و عموم دوستان و برادرانی که همیشه همراهشان حرکت می کردند، به دنبال انجام مأموریت هایی رفته بودند. در آن روز کسی باور نمی کرد که رهبر فدائیان اسلام با آن سر و صدا و با آن فشار دولت برای بازداشتش، به این سادگی پیاده از جنوب به شمال شهر برود! از نواحی میدان شاه به تدریج کوچه ها را طی کرده و از بازارچه سیدابراهیم واقع در کوچه آبشار عبور نمودند، در آنجا دو نفر از مأمورین آگاهی که در گوشه و کنار شهر در جستجوی ایشان بودند، درب قهوه خانه ای نشسته و با نومیدی خارج را تماشا می کردند، ناگهان چشمانشان خیره شد، زیرا کسی را که شب و روز تعقیبش می کردند، در پیش روی خود می دیدند؟ سراسیمه شده از جا برخاستند ولی جسارت جلو آمدن را نداشتند، لذا آرام و آهسته عقب سر ایشان به راه افتادند، تا میدان ژاله و نزدیک کلانتری ۱۴ بدین منوال آمدند. در آنجا از وجود چند پاسبان و سرباز استفاده کرده و به کلانتری هم خبر دادند و اطراف ایشان را محاصره نمودند.

در اندک مدتی ازدحام عجیبی برپا شد، زیرا مردم فوراً رهبر فدائیان اسلام را شناخته و برای دیدنش می شتافتند.

آقای نواب پس از مختصر نصیحت و صحبتی از مردم می خواهند که راه را باز نمایند. با این ترتیب رهبر فدائیان اسلام را به کلانتری ۱۴ و پس از رعایت احتیاطات کافی به شهربانی منتقل می نمایند.

محتویات جیب

«چندین اسلحه کمری، قطار فشنگ، مقدار زیادی پول، چک های فراوان بانک های مختلف مدارک و نامه ها و اسناد مهم» و ده ها خیال دیگر، چیزهایی بود که اغلب دشمنان و مأمورین شهربانی می پنداشتند در نزد رهبر فدائیان خواهد بود، ولی فردا اخباری که شهربانی در اختیار جراید گذارد، خط بطلانی بر خیالات همه کشید و روز بعد روزنامه های عصر نوشتند که محتویات جیب رهبر فدائیان اسلام «یک قرآن مجید، سه تومان پول، یک دستمال و یک مسواک چوبین و یک تسبیح گلین» بوده است.

انتقال به زندان قصر

گرمای خرداد ماه در آن محیط محدود و گرم، ما را به ناراحتی انداخته بود. حیاطی کوچک با دیوارهای بلند در کنار بهداری زندان موقت که «قرنطینه»^۱ اش می گفتند، محل زندان ما بود. دو نفر بودیم که هم هدف و همراه و هم عقیده در کنار همدیگر محبوس بودیم.

ماه مبارک رمضان هلال مقدس خود را نشان داد و روز اول ماه را در همان مکان به سر بردیم. نزدیک افطار بود که رییس زندان «آقای سرهنگ شفقی» به اتفاق دادیار زندان ها «آقای موسوی زاده» به داخل محوطه ما آمده و گفتند که می خواهیم آقایان را به زندان دادگستری منتقل کنیم. این تصمیم آنها به نظر ما ساده نیامده و خیال می کردیم حيله ای در کار است؟ لذا گفته شد تا آقای نواب را به نزد ما نیاورید، تغییر مکان نمی دهیم. ساعتی به مذاکره گذاشت ولی نتیجه ای عاید نشد.^۱ آنها رفتند و ناگهان درب زندان ما باز شد و اردوی پاسبانان هجوم آوردند و حیاط مملو از مأمورین شد. ما هم پتوهای زندان و کاشی های موجود و یک پیت نفت و اشیایی دیگر در وسط اتاق جمع نموده بودیم که در مقال هجوم آنها دفاع کنیم... همه در یک اتاق جمع شدیم و آقای سیدعبدالحسین واحدی درب اتاق ایستاده و در حالی که آستین های خود را بالا برده و دست ها را به دو طرف درب اتاق زده بودند، شروع به صحبت نموده و خطاب به پاسبانان گفتند که: ما چون از نقشه و حيله اداره زندان بی اطلاعیم. لذا مقاومت خواهیم کرد.

بالاخره یکی از افسران ارشد شهربانی به آنجا آمد و از در مسالمت و رفاقت وارد شده و به ما قول داد که به مکان بسیار بهتر و راحت تری منتقل می شویم و حیاط بزرگ و مشجر و مصفایی در زندان شماره ۲ سیاسی قصر در اختیار ما خواهد بود. پس از این مذاکرات و حصول اطمینان خاطر، آماده حرکت شدیم. یک ساعت از شب گذشته و ما هنوز افطار نکرده بودیم و بساط حاضر افطار را هم با خود بردیم، از محوطه زندان موقت که وارد حیاط شهربانی شدیم، دیدیم که عده زیادی ژاندارم اطراف زندان را محاصره نموده اند. بعداً فهمیدیم اقدامات احتیاطی زیادی کرده بودند....

برای اطلاع خوانندگان

۱۰ - به توضیحات مراجعه شود.

با این شماره هیجدهمین مقاله ما به دست خوانندگان می‌رسد. اکنون ناگزیریم که به علاقه‌مندان اطلاع دهیم از این شماره به بعد مقالات ما به علل و موانعی که از ذکرش معذوریم، قطع می‌شود و امیدواریم که در فرصت مقتضی بتوانیم این تاریخ را با اضافه مطالبی که در اثر موانع موجود تاکنون حذف شده است، چاپ نموده در دسترس عموم قرار دهیم.^۱

توضیحات

از:

سیدهادی خسروشاهی

توضیحات

۱. آیت الله مدنی بعدها به ایران برگشته و به مبارزه علیه استعمار و استبداد پرداخت و سال ها، در دوران ستم شاهی، تبعید و زندان و شکنجه را پذیرا شد و پس از پیروزی انقلاب اسلامی در محراب نماز جمعه تبریز، توسط منافقین به شهادت رسید.
۲. از مرحوم آیت الله حاج سراج انصاری مؤسس «اتحادیه مسلمین ایران»، کتاب های: شیعه چه می گوید؟ دین چیست و برای چیست؟ و نبرد با بی دینی همان ایام منتشر گردید که در سال های اخیر با ویرایش و اضافات اینجانب، توسط انتشارات بنی هاشمی تبریز، چندین بار تجدید چاپ شده است. مرحوم حاج سراج تألیفات دیگری نیز دارد و ماهنامه مسلمین ارگان اتحادیه نیز چندین سال به مدیریت ایشان منتشر می گردید.
۳. این بیانیه در روزنامه اطلاعات، شماره ۵۹۵۶ در آن ایام درج شده است.

البته باید یادآور شد که در ماجرای توطئه فرهنگی - ضد مذهبی کسروی عناصر بسیاری کوشا بودند... ولی اقدامی را که نواب صفوی کرد، «کارساز» بود... بحث های حضوری، تشکیل جلسات، نشر اعلامیه ها، ردیه ها، پاسخ ها، کتاب ها و... هیچ کدام نتیجه ای نبخشید تا آنکه... متن یکی دیگر از اعلامیه های علما و مردم تهران را که با صدها امضا در آن دوران منتشر گردید - و در متن کتاب به یکی از آنها اشاره شده است - به عنوان نمونه نقل می شود:

یکم دی ماه کسروی کتاب های دینی و مذهبی ما را می سوزاند باید دولت جلوگیری کند
اعلام جرم از طرف اهالی پایتخت بر کسروی جنابکار
در این موقع باریک که از یکسو نمایندگان دول متفق در سانفرانسیسکو برای حل مشکلات دول جمع شده اند و از سوی دیگر عموم ملل دنیا منتظر اعلان پایان جنگ و انعقاد صلح می باشند، مایه بسی تأسف است که در کشور ما علاوه از گرفتاری های گوناگون یک گرفتاری بسیار بزرگی رخ داده که برای عده زیادی از نویسندگان کشور بلکه به نمایندگان مجلس و هیئت معظم دولت نیز پوشیده است و آن داستان «بلوی و شورش کسروی» است و ما می دانیم مدیران اغلب از جراید اصلا به مرام و مقصود احمد کسروی آشنا نیستند و از شالوده که برای ایجاد یک بدبختی بزرگ دیگری ریخته است، ناآگاهند. از این رو در پیشامد تیراندازی «چهارراه حشمت الدوله» کاملاً طرفداری می کنند و این طرفداری خود مایه بی شرمی و گستاخی یک عده بی سروپا شده است و به نام آزادگان ورق پاره های پشت سر هم انتشار می دهند و کسانی را از شهرستان ها

برانگیخته اند که تلگراف هایی بکنند و می خواهند از موقع استفاده نموده، در این هنگام سخت شورش برپا نمایند. ما از نظر خیرخواهی توجه اولیا امور و نویسندگان محترم جراید را به مقصود و مرام احمد کسروی جلب نموده جداً تقاضا داریم که در این قضیه از طرفداری و حق گشتی خودداری نموده و سرچشمه این غوغا و فساد را بگیرند.

کشور شاهنشاهی ایران به موجب قانون مقدس اساسی که با خون هزاران شهید باایمان و عقیده بر روی صفحات قلوب آنها نوشته شده پایه کلیه هستی و هسته قوانین خود را استوار نموده اصل اول آن چنین مقرر می فرماید: مذهب رسمی ایران اسلام و طریقه حقی اثنی عشریه است و پادشاه اسلام باید دارا و مروج این مذهب بوده باشد. به موجب اصل دوم: مجلس شورای ملی به توجه امام عصر عجل الله فرجه و بذل مرحمت شاهنشاه اسلام و مراقبت حجج اسلام و عامه ملت ایران تأسیس شده است. در هیچ عصری از اعصار مواد قانونی آن نمی تواند مخالفتی با قواعد مقدسه اسلام و قوانین موضوعه حضرت خیرالانام داشته باشد و حجج اسلام به موجب این در مراقبت و رعایت حسن اجرای این حکم مأمور و موظف گردیده اند. به موجب اصل نهم این قانون افراد مردم از حیث جان و مسکن و شرف محفوظ و مصون از هر نوع تعرض هستند و ریشه اصلی شرف هر ملتی بسته به دیانتی است که بر آن پایبند و معتقد باشند. به موجب اصل بیستم: مطبوعات عموماً به غیر از کتب ضلال و مواد مضر و بدین مبین آزاد است و کسی که مخالف آن رفتار نماید مستحق مجازات شناخته شده است. به موجب اصل بیستویکم: انجمن ها و اجتماعات مولد فتنه دینی و دنیوی ممنوع است.»

اینکه ای شاهنشاه اسلام پناه! و ای مجریان قانون اساسی و ای نمایندگان محترم افراد ملت که بر روی توده اجساد کشتگان راه مشروطیت ایران و منشیان قانون اساسی جایگاه و جلوس شما تهیه و تنظیم شده و ای مردمان مسلمان شیعه مذهب کشور ستمدیده ایران عقاید و افکار (احمد کسروی) را که به موجب آن باعث فتنه و فساد و تیشه زدن به ریشه اسلام و قانون اساسی می باشد، به شرح زیر ملاحظه و در مقام چاره جویی مملکت و مذهب را حفظ و صیانت فرمائید. آقایان حجج اسلام و کسانی که بر حسب وظیفه دینی و مأموریتی که از جانب پیشوای مقدس دین اسلام به شما برگزار شده و ای کسانی که به موجب قانون اساسی بایستی حافظ دین مبین اسلام بوده و از آن غفلت نورزید و مسامحه نفرمائید عقاید و افکار (احمد کسروی) را مورد مذاقه قرار داده و وجداناً قضاوت نمائید که آیا در نزد خداوند و در محضر پیشوای اسلام و قانون مقدس اساسی و افکار مسلمین تمام دنیا ساکت نشستن در مقابل این وضعیت ظلم و ستم و ترک وظیفه شرعی نخواهد بود؟

آقای احمد کسروی بنا به نوشته خود که در صفحه ۱۴ دفترچه یکم آذر ۱۳۲۲ چاپ شده و موجود است در سال ۱۳۰۷ از عدلیه خارج شده و در حال خود دگرگونی می یافته و از مردم می رمیده و سخن کمتر می گفته است و در اثر این دگرگونی سُهش هایش (احساساتش) بسیار تند گردیده و مثلاً با گریستن یک بچه اشک های او نیز جاری می شده و گوشت های دکان قصابی با او سخن می گفته! و بالاخره در سرچشمه خیابان سیروس با خریدن پنجاه شصت

گنجشک و آزاد کردن آنها آمیغ (حقایق) جلوی چشم او نمایان گردیده، لذا یکم آذر سال ۱۳۱۴ به انتشار مهنامه ای به نام (پیمان) پرداخته است.

و در صفحه ۱۱ شماره ۱۳ سال یکم چنین نوشته: (بر همچو منی چه آسان است که به سخنانی درباره دین بیاعازم و گروهی را دنبال خود بیاندازم ولی آیا چه سودی از این کار خواهم داشت، جز اینکه گروهی را در بیابان گمراهی سرگردان گردانم. جز اینکه دردی بر دردهای مسلمانان بیافزایم؟... ولی پس از مدتی که سهش هایش تندت رو تیزتر شده گروهی را گمراه نموده و به دنبال خود انداخته و دردی بر دردهای مسلمانان افزوده است، به طوری که در یکم آذرماه سال ۱۳۲۳ کتابی به نام «در پیرامون اسلام» نوشته و پراکنده است که از سرتا پا به دین مقدس اسلام حمله کرده و آن دین پاک را با این زمان ناسازگار پنداشته و همه مسلمانان و پیروان دین اسلام را گمراه خوانده است و نیز همان سال کتابی به نام «شیعی گری» انتشار داده است که در صفحه ۱۵ همان کتاب نسبت سرسام به پیغمبر اسلام داده و در صفحه ۶ از ائمه اطهار بدگویی کرده و در صفحه ۱۸ - ۲۰ نسبت به مقام مقدس حضرت امام جعفر صادق علیه السلام گستاخی نموده و صراحتاً به آن بزرگوار نسبت خداناشناسی و بی دینی داده است. پس از انتشار کتاب نامبرده دولت وقت احساس نمود که اگر جلوگیری از آن نشود مایه ایجاد انقلاب خواهد شد، بنابراین از طرف حکومت نظامی (روزنامه پرچم) که هر هفته با این گونه خرافات منتشر می شد، توقیف گردید و از طرف دولت دستور داده شد از انتشار کتاب (شیعی گری) جلوگیری به عمل آید. ولی احمد کسروی که به جریحه دار نمودن قلوب عموم ملت اسلام و شیعیان جهان مخصوصاً آماده شده است، دوباره همان کتاب را با زیادی چند صفحه به نام (داوری) چاپ و منتشر نمود. به علاوه درباره حافظ شیرازی و شیخ سعدی و مولای رومی و خواجه نصیرالدین طوسی و سایر نوابغ ایران و اسلام کسی را از مرده و زنده رها نکرده است که نیشی با قلم زهر آگین خود به روان آنها نزده باشد.

خلاصه کلام آنکه از روزی که این آقا گنجشک ها را آزاد کرده است تا امروز به آزار پیغمبر اسلام و پیشوایان دین و علما و رجال مسلمین و مردان بزرگ فرهنگی ایران پرداخته و از هیچ گونه بی ادبی و خلاف نزاکت نسبت به آنان خودداری و فروگذاری نکرده است. علاوه از این نوشته های زهر آلود و انتشار مسموم به یک رشته کارهای دیگری برخاسته که هر یک از آنها موجب بدبختی جداگانه ای است. یکی از آنها جشن یکم آذر است که پس از داستان شهریورماه ۱۳۲۰ هر ساله برپا نموده و در پیرامون آن دفترچه انتشار می دهد که خواندن یکی از آنها برای روشن شدن نامه نگاران محترم و اولیا معظم امور مملکت کافی است. دیگری جشن (کتاب سوزی) است که نیز هر سال یکم دی ماه تشکیل داده، کتاب های دینی و مذهبی و ادبی و فرهنگی را آتش کارا میان جماعتی می سوزاند و برای تهییج مردم کتابچه به نام (یکم دی) انتشار می دهد. از جمله کتاب ها یکی «قرآن شریف» است که میان تمام ملل دنیا محترم و معظم است، اما این مرد پست، سور و آیات آن را بی باک و بی شرم می سوزاند و در این کشور اسلامی کسی جلوی او را نمی گیرد. داستان شورش (تبریز و مراغه و میاندوآب) در اثر همین قرآن سوزی او

پدید آمد و قطع داریم که تألیفات همین آقایان مدیران جراید (که پاره ای از آنها امروز از او طرفداری می نمایند) طعمه حریق داده است، ولی چون امروز که خود را در گرداب فنا می بیند و با دست خود گرفتار شکنجه شده است، ناچار همکار محترم می نویسد. یکی دیگر از کارهای خلاف اصول او کتک زدن است که بنا به نوشته خود در صفحه ۲۶ یکم آذر ۱۳۲۲ می نویسد: مدیر روزنامه توفیق و آقای سرمدی کتک کاری نموده و چند ماه پیش آقای تقوی مدیر محترم مجله هراز را زده است و در آذرماه ۱۳۲۳ با چهل نفر از پیروان خود همین (احمد کسروی) در تهران پایتخت ایران ریخته، آقای نوبخت مدیر روزنامه آفتاب را کتک زده است و در پشت دفترچه یکم آذر ۱۳۲۳ خود کسروی به جنایت وحشیانه خود اعتراف نموده است. به اعتقاد ما زمامداران محترم امور کشور پس از توجه و رسیدگی این حرکات ناشایسته او تردیدی در مفسد و ماجراجو بودن این مرد نداشته، نقشه دفع آن ریشه فساد را خواهند کشید. اکنون که کار به اینجا رسیده و وحشیگری او از زدن و کتک کاری به مرتبه تیراندازی و مسلح بودن کشیده است بهتر آن است به نوشته ها خود او نظری افکنده و دلایل ایجاد انقلاب و تولید شورش و فتنه را از نوشته های خود او درآورده و به رخ او بکشند و قضاوت کنند. ما برای تسهیل امر داوری به چند نوشته او اشاره می کنیم.

۱ - در صفحه ۲۷ دفترچه یکم آذر که در چاپخانه پیمان چاپ شده چنین می نویسد: (ما در برابر کسانی که از راه بی فرهنگی یا الواطی می آیند زبونی نخواهیم نمود و از جلوی آنان درآمده تا کشتن و کشته شدن پیش خواهیم رفت). به همین جهت غوغای چهارراه حشمت الدوله را برپا نموده که تا از جلو این پیشامد به دلخواه درآید و به کشتن و کشته شدن پیش رود.

۲ - در صفحه ۶۱ کتاب (دین و جهان) که سال ۱۳۲۳ در چاپخانه پیمان چاپ شده است پس از بیان معنی انقلاب چنین می نویسد: (راه این است و ما نیز آن را گرفته ایم و پیش می رویم و نزدیک است آن روزی که یک گام دیگر نیز برداریم و رشته کارها را به دست گرفته آئین خود را از هر باره روان گردانیم) گویا همان گامی را که دعه داده است مقدمه اش همین تیراندازی است.

۳ - در صفحه آخر دفترچه بهمن ماه ۱۳۲۳ به یاران و پیروان و گمراه خود چنین پیام داده است: در ایران باید بکوشیم و سال آینده ۱۳۲۴ را یک سال برجسته در تاریخ خود گردانی، چنانچه شما می دانید دولت های بدخواه که یکی پس از دیگری می آیند و می روند خود را به جلوی ما انداختند و می خواهند سد راه ما شوند این است، از امسال یکی از نبردهای ما با دولت هاست و پس از آن به یاران خود وعده داده که در سال جاری در این زمینه گام های برجسته خواهد برداشت.

هنوز چهار ماه از انتشار این نوشته نگذاشته است که قضیه (چهارراه حشمت الدوله) را برپا نموده و یکی از قدم های برجسته خود می داند. از این گونه سخنان در نوشته های او فراوان است و ما تنها به چهار دفترچه او که دوتای آنها به نام (یکم آذر) است، دوتای دیگر به نام (یکم دی ماه) می باشد، اولیای معظم امور و قضات دانشمند دادگستری را دعوت می کنیم که آنها را از سر تا

پا بخوانند. در این موقع که پرونده این مرد جانی به دادسرا خواهد رسید بااطلاع باشند و در قضاوت جنبه عدالت و دادگری را مرعی دارند و این ریشه فساد را از این کشور اسلامی نابود نمایند و راضی نشوند که دنباله کار به هیجان عمومی و هرج و مرج و خونریزی برسد و در این موقع باریک اسباب دردسر اولیای امور فراهم آید. ما اهالی پایتخت از این مرد پست جانی که به تمام شئون مذهبی ما اهانت و بدگویی می نمایند، بیزاریم و جداً از نمایندگان حقیقی اسلام و کشور و هیئت معظم دولت و مسئولین امنیت کشور قلع و قمع این مایه فساد را خواستاریم.

۴. **شیخ بهلول:** حاج شیخ محمدتقی بهلول اصلاً از مردم گناباد است و خاندان او نخست در خراسان اقامت داشتند... بهلول در قم و خراسان و نجف به تحصیل پرداخت و سپس برای مبارزه با استبداد رضاخانی وارد میدان شد و در منابر به افشاگری ستم ها و استبداد شاه مشغول شد و در جریان «کشف حجاب» که یک توطئه حساب شده از سوی غرب، برای تحکیم پایه های سلطنت ضد مذهبی در ایران بود، بهلول، به تبع مراجع و علماء وقت، مبارزه را تشدید کرد و در حادثه مسجد گوهرشاد، به علت افشای علنی رضاخان و حمله مستقیم به او، معروف تر شد و سپس فاجعه رخ داد و رژیم با قتل عام مردم مسلمان مشهد و زوار حضرت رضا علیه السلام در مسجد گوهرشاد، به سرکوب همگانی پرداخت و آنگاه اتهامات متوجه شیخ محمدتقی بهلول شد که: «سوء سوابق او از شرارت و فساد معلوم و سابقاً تحت تعقیب نیز واقع شده بود»^۱.. و کم کم او را که گویا «شیخ مجهول الهویه» ای بود، «مسئول غائله!» نامیدند^۲.. و عاملین اصلی فاجعه که در رأس آنها رضاخان بود فراموش شدند... بهلول که هم اکنون نیز زنده است^۳، بیش از یک قرن عمر دارد. دائم الصیام است. همچنان در مساجد ایران، به وعظ می پردازد. مرد مبارزی است که از ابتدای حکومت ستم شاهی قیام خود را آغاز کرده بود.

(خاطرات زندگی او را در فصلنامه «تاریخ و فرهنگ معاصر» - سال سوم شماره ۹ و ۱۰ - بخوانید).

۵. مرحوم پاینده قرآن مجید را بعدها به فارسی ترجمه کرد و ترجمه او، از جمله بهترین ترجمه هاست. علاوه بر آن، چندین کتاب ارزنده نیز - تألیف و ترجمه - از آن مرحوم به یادگار مانده است.

۶. در متن کتاب، اشاره ای به فعالیت گسترده فدائیان اسلام و رهبری آن - شهید نواب صفوی و شهید سید عبدالحسین واحدی - در حوزه علمیه قم و کاشان آمده است.. اما نگاهی گذرا بر اسناد موجود در شهربانی و ژاندارمری کل کشور، و گزارش های فرمانداران و مسئولین انتظامات قم و کاشان، اوج فعالیت فدائیان اسلام و چگونگی ترس و وحشت عناصر وابسته به رژیم را نشان می دهد.

۱. اعلامیه «محمود جم» وزیر کشور دولت فروغی به سال ۱۳۱۴.

۲. آئینه عبرت، خاطرات دکتر نصرالله فاطمی، ج ۲، چاپ لندن.

۳. رمضان المبارک ۱۴۱۵ هـ - اسفند ۱۳۷۳.

بررسی تحلیلی اسناد در گزارش ها، نیازمند فرصت بیشتر و مناسبی است و اگر خداوند توفقی داد در کتاب «تاریخ تحلیلی حرکت فدائیان اسلام در ایران» به آن خواهیم پرداخت و اینک، فقط چند نمونه از گزارش ها و اسناد شهربانی کل کشور، فرمانداری و ژاندارمری قم و کاشان جهت اطلاع علاقمندان، عیناً نقل می شود:

تاریخ: ۳۱/۱۲/۳

شماره: ۱/۵۸۹۸۸

شهربانی کل کشور

محرمانه

محترماً به استحضار خاطر عالی می رساند. گزارشات واصله از شهربانی قم حاکی است ساعت ۱۷/۳۰ روز ۲۷ بهمن ماه آقایان نواب صفوی و سید عبدالحسین واحدی و خلیلی طهماسبی و صرافان و چند نفر دیگر به آنجا وارد بداً به حرم مطهر مشرف و در صحن آقای واحدی بیاناتی مبنی بر پشتیبانی از دین و قرآن ایراد، سپس آقای صفوی در اطراف دین و دیانت و نماز سخنرانی نموده و در ساعت ۱۸ از صحن خارج و به منزل واحدی رفته. روز ۳۱/۱۱/۲۸ با انتشار آگهی قبلی از طرف فدائیان اسلام نواب صفوی در مسجد امام با حضور جمعیت کثیری از طلاب و طبقات مختلف به منبر رفته و در اطراف انسانیت و کلاه شاپو و (کراوات) سخنرانی و از وضع خیابان های لاله زار و اسلامبول از لحاظ تشکیل سینما و غیره انتقاد و مجلس ساعت ۱۷/۵ پایان یافته است. روز ۲۹ بهمن ماه نیز آقای نواب صفوی پس از ملاقات با آقایان آیت الله نجفی و شیخ ریحان الله و شریعتمدار در مسجد امام ضمن موعظه نسبت به ۶ ماه مهلت در اجرای قانون منع استعمال مشروبات الکلی اعتراض و علاوه نموده ما برای اجرای قوانین قرآن تا آخرین قطره خون خود فداکاری خواهیم نمود.

به قرار اطلاع واصله آقای نواب صفوی روز ۳۰ بهمن ماه برای حضور در محاکمه قاتل مرحوم دکتر زنگنه به تهران مسافرت و سپس رفتن به کاشان، به قم مراجعت خواهد کرد.

از طرف رئیس شهربانی کل کشور - سرهنگ ۲ پایدار

رونوشت گزارش فرمانداری قم شماره ۲۰۶/م مورخه ۳۱/۱۱/۳۰

وزارت کشور

رونوشت گزارش فرمانداری قم

شماره: ۲۰۶

مورخه: ۳۱/۱۱/۳۰

محرمانه. استانداری تهران. برحسب آگهی منتشره از طرف فدائیان اسلام برای تجلیل از آقای نواب صفوی عده در حدود چهارصد، پانصد نفر تا ۳۰ کیلومتری قم به استقبال رفته ساعت ۵ بعدازظهر روز ۳۱/۱۱/۲۷ نامبرده به اتفاق عده همراهان در حالی که جمعیت مستقبیلین با اتوبوس و ماشین

سواری در معیت آنان بودند، به قم وارد، بلافاصله به حرم مطهر مشرف شده، سپس در صحن آستانه مقدسه در اطراف تعالیم عالیه اسلامی سخنرانی نمود. بعداً به خانه آقای واحدی رفتند و طبق گزارش شهربانی ساعت ۴ بعدازظهر ۳۱/۱۱/۲۸ نواب صفوی در مسجد امام منبر رفته و با حضور جمعیت کثیری از طبقات مختلف شهر و طلاب علوم دینیه شروع به سخنرانی مشروحی کرده و ضمناً اظهار داشتند در زمان رضاشاه به زور کلاه شاپو سر شما گذاشته و باید حالا خودتان بردارید و دولت های بزرگ با داشتن بمب اتم فاقد خوی انسانیت بوده و نیز در اطراف خیابان های لاله زار و اسلامبول و سینماها و غیره بیاناتی نموده وعده داده که روز ۳۱/۱۱/۲۹ هم به منبر خواهد رفت. فرماندار - آزموده

رونوشت برابر اصل است
رئیس دفتر استانداری طهران

وزارت کشور

استخراج از قم
مورخه: ۳۱/۱۱/۲۳

فوری است. وزارت کشور چون طبق اطلاع نواب صفوی با عده ای قصد عزیمت قم دارند کمیسیون امنیت تشکیل با در نظر گرفتن اوضاع و احوال اقدامات لازمه معمول برای پیش بینی و جلوگیری از حوادث احتمالی وجود یک دسته با وسایل کافی ضروری تشخیص مستدعی است مقرر فرمائید. دستورات فوری در اعزام دسته به شهربانی کل صادر گردد که نفرات فردا ۲۳ جاری در قم باشند و گزارش رسمی تقدیم

۲۰۴ آزموده
انتظامات

وزارت کشور

فرمانداری شهرستان کاشان

شماره: ۶۰۳
تاریخ: ۳۱/۱۲/۷

اداره فرمانداری کاشان تعقیب نامه شماره ۶۰۲ - ۳۱/۱۲/۶ راجع به آمدن نواب صفوی و همراهان او به استحضار می رساند.

پس از استراحت از منزل آقای مدنی در خیابان باباافضل از ساعت ۱۵ روز ۳۱/۱۲/۶ به منزل آقایان آیت الله رضوی و حجت زاده رفتند. فقط در منزل آقای حجت زاده از طرف آقای حجت زاده صحبت هشت نفر قاتلین برجیس به میان آمد که آقای حجت زاده اظهار نمودند درباره هشت نفر قاتلین کمال مساعدت از جانب من به عمل آمد. پس از خروج به مسجد بالا بازار رفته و برای

اهالی بهوسیله بلندگو وعظ کرد که سخنان خلافی استماع نگردید. ساعت ۱۹/۵ مجدداً به منزل مراجعت و تا ساعت یک صبح مشغول گفتگو و بحث بود که در آن سخنان با حضور ۱۸۰ نفر اشخاص به آقای نخستوزیر جناب آقای دکتر مصدق و آیت الله کاشانی و دائر دولتی اهانت نمود، چون ممکن است توهین به آقای نخستوزیر و آقای کاشانی در خارج ایجاد تشنجی نماید، مراتب اعلام که تصمیم مقتضی اتخاذ و اعلام فرمایند.

رئیس شهربانی کاشان - سرهنگ ۲ پورمؤید

وزارت کشور

فرمانداری شهرستان کاشان

شماره: ۶۱۹

تاریخ: ۳۱/۱۲/۹

محرمانه مستقیم. اداره فرمانداری شهرستان کاشان تعیب نامه شماره ۶۰۳ - ۳۱/۱۲/۷ از ساعت ۲۰ شب ۳۱/۱۲/۸ جلسه وعظ و سخنرانی در گذر باباولی تشکیل شد. ابتدا خلیل طهماسبی پای منبر در پشت بلندگو از کلاه تمام لبه که در زمان اعلیحضرت فقید معمول شده تنقید نمود و به آن شادروان اهانت ها نمود، سپس واحدی آقای نواب به منبر رفت و در ضمن گفتار خود اشاره به متحصنین تلگرافخانه که به منزل نواب صفوی رفته بودند، نمود. ضمن سخنرانی بیان داشت دوائر دولتی شایسته آن نیستند که کسی شکایت نزد آنان برد، ناچارم به شکایت آنها خودم رسیدگی کنم و همین امشب به قریه ابوزیدآباد خواهم رفت و ساعت ۲۲ جلسه ختم و به واسطه نبودن وسائط نقلیه از رفتن به قریه مزبور منصرف و ساعت ۱۱ جمعه ۳۱/۱۲/۸ به تهران مراجعت نمودند. رئیس شهربانی کاشان - سرهنگ ۲ پورمؤید

اداره اطلاعات

شماره: ۱/۵۹۸۳۳

تاریخ: ۳۱/۱۲/۱۱

محرمانه

وزارت کشور

شهربانی کل کشور

محترماً تعقیب نامه شماره ۱/۶۰۱۴۸ - ۳۱/۱۲/۱۱ باستحضار خاطر عالی می رساند. شهربانی قم گزارش می دهد روز ۵ ماه جاری ۶ نفر از فدائیان اسلام قم به کاشان عزیمت و نواب صفوی و خلیل طهماسبی و چند نفر دیگر با اتوبوس شماره ۵۴۱۶ ساعت ۱۳/۳۰ همان روز از تهران به قم وارد شده پس از زیارت به کاشان حرکت نموده اند و همچنین گزارش شهربانی کاشان حاکی است که نواب صفوی و همراهان او ساعت ۱۹ روز ۶ ماه جاری به آنجا وارد و از طرف فدائیان اسلام استقبال به عمل آمد و قرار است دو شب در مدرسه سلطانی سخنرانی نمایند.

از طرف رئیس شهربانی کل کشور. سرهنگ ۲ پایدار

اداره اطلاعات

شماره: ۱/۶۰۳۹۷

تاریخ: ۳۱/۱۲/۱۰

وزارت کشور

شهربانی کل کشور

(محرمانه)

محترمانه تعقیب نامه شماره ۱/۶۰۱۴۸ - ۳۱/۱۲/۱۱ راجع به مسافرت فدائیان اسلام به کاشان باستحضار خاطر عالی می رساند. گزارشات واصله از شهربانی کاشان حاکی است که دو روز است نواب صفوی و خلیل طهماسبی و همراهان به کاشان وارد و با حضور عده ای به دولت و آیت الله کاشانی و مأمورین دولت اهانت نموده است و ساعت ۲۰ جلسه وعظ و سخنرانی نواب صفوی در مسجد گذر باباولی تشکیل و ابتدا خلیل طهماسبی در پشت بلندگو ضمن اهانت نسبت به اعلیحضرت فقید از کلاه شاپو تنقید و بعد به منبر رفته و با اشاره به متحصنین که در تلگرافخانه برای دادخواهی از کدخدای محل متحصن و سپس به منزل نواب صفوی رفته بوده اند، اظهار عقیده نمود که دربار و مأمورین دولت شایسته آن نیستند که کسی نزد آنها دادخواهی نماید. سپس نواب صفوی به منبر رفته و ضمن سخنرانی بیان داشته است، امروز فرماندار به شکایت متحصنین تلگرافخانه رسیدگی نکرده و به منزل من هم نیامده است، ناچارم به شکایت آنها خودم رسیدگی نمایم و علاوه نموده همین امشب بقریه «آب یزید آباد» واقع در ۴۲ کیلومتری شهر خواهم رفت و ساعت ۲۲ جلسه ختم و به علت نبودن وسائط نقلیه از رفتن به قریه مزبور منصرف شده اند. شهربانی کاشان اضافه می نماید چون احتمال می رفت در خارج شهر تشنجی ایجاد نماید، مراتب به فرمانداری محل اعلام و تقاضای تشکیل شورای امنیت گردیده است و تصور می رود روز جمعه ۳۱/۱۲/۸ به تهران عزیمت نمایند.

از طرف رئیس شهربانی کل کشور - سرتیب افشار طوس

سرهنگ پایدار

وزارت کشور

ژاندارمری کل کشور

محترماً معروض می دارد

آقای نواب صفوی رهبر فدائیان اسلام چندی قبل به قم عزیمت و پس از چند روز اقامت در قم با همراهان به کاشان حرکت و روز جمعه ۳۱/۱۲/۸ از کاشان به قم وارد و پس از مختصر توقف در مسجد مرحوم آیت الله حجت همان روز به سمت تهران حرکت و در تمام ایام اقامت در قم و کاشان با دستورات که از طرف فرمانده ژاندارمری قم صادر شده بود، مأمورین مراقب اوضاع

بودند همیشه با فرماندار قم و شهربانی محل در تماس بوده، پیش بینی های لازمه را معمول و هیچ گونه تظاهرات و حوادث سوئی به وقوع نه پیوست.
فرمانده ژاندارمری کل کشور - سرلشکر...

۷. ما در این موضوع با دیدگاه فدائیان اسلام موافق نیستیم. به نظر ما اصلاً «زمان حکومت آقای کاشانی» مطرح نبود و «همه نوع قدرت» هم در اختیار آیت الله کاشانی قرار نداشت و توصیه های ایشان - برای اصلاح امور مردم - را هم دولت نوعاً نمی پذیرفت و حتی هواداران و همکاران دکتر مصدق آنها را بعدها «پیراهن عثمان» کردند و این نوع توصیه ها را نوعی «اخلالگری!» و «دخال» در امر دولت! قلمداد کردند (مراجعه کنید به کتاب های آقای شمس الدین امیر علائی - وزیر و سفیر - که با نقل دست خط آیت الله کاشانی در چند مورد توصیه جزئی اصلاح و رسیدگی به کارهای مردم، آنها را دخالت در امور دولت!! دانسته است) بدون پاسخ به این سؤال که: دولت ملی مشروعیت خود را از کجا به دست آورده بود؟ و به چه دلیلی دکتر مصدق و یا وزرای وی، حق دخالت در امور کشور داشتند ولی کسانی مانند آیت الله کاشانی - که ریاست مجلس را هم به عهده داشت - حتی حق توصیه هم نمی بایست داشته باشد، آن هم در اصلاح امور مردم و یا در چگونگی اداره کشور و نصب و انتخاب عناصر مسلمان و خدمتگذار و؟...

از سوی دیگر، بی تردید آیت الله کاشانی در اندیشه اجرای احکام اسلامی بوده اند و هرگز معقول به نظر نمی رسد که یک شخصیت روحانی، پس از یک عمر مبارزه در راه برتری اسلام، در فکر اجرای احکام آن نباشد، اما شرایط زمان و مکان به ایشان این امکان را نداد و یا اعتقاد به اجرای تدریجی احکام - که در صدر اسلامی نیز چنین بود - باعث شد که چنین تصویری به وجود آید.

اصولاً به نظر می رسد که دشمنان شناخته شده اسلام، با تحریک جناح های مختلف نهضت ملی ایران، و برای شکست دادن همه جناح ها، به اختلافات دامن زدند و هر کدام را به نحوی، از جریانات دور ساختند تا سرانجام کودتای: انگلیسی - آمریکائی ۲۸ مرداد، پیروز شد و به روشنی دیدیم که از یکایک عناصر عمده شرکت کننده در نهضت هم انتقام گرفتند: از آیت الله کاشانی توسط ملی گراها سلب حیثیت شد، دکتر مصدق محاکمه و زندانی گردید. دکتر فاطمی و سپس نواب صفوی و یارانش اعدام شدند... و بقیه نیز به نحوی «بایکوت» و یا «سرکوب» گشتند...

به هر حال: برای آشنائی بیشتر با حقایق پشت پرده و چگونگی و علل آغاز اختلاف، بی مناسبت نیست که یکی دو شاهد از هواداران دولت دکتر مصدق و ملی گرایان بیاوریم و سپس با نقل دیدگاه مرحوم آیت الله طالقانی در این زمینه - که خود شاهد عینی قضایا بودند و از راه دلسوزی به میانجیگری و اصلاح ذات البین پرداخته اند - از توضیح بیشتر خودداری کنیم...

۱. پرفسور «سپهر ذبیح» همکار دکتر فاطمی و سردبیر روزنامه «باختر امروز» در سال های ۱۳۳۰ تا مرداد ۱۳۳۲، در کتاب خود درباره رفتار دولت دکتر مصدق می نویسد:

«... به مطبوعات آزادی داده شد، زندانیان سیاسی آزاد گردیدند و سازمان های پوششی حزب توده توانستند به فعالیت سیاسی بپردازند، با وجود این، مصدق به فدائیان اسلام اجازه ادامه فعالیت نداد و

با به مخاطره انداختن حیاط خود و ایجاد اختلاف بین آیت الله کاشانی و فدائیان اسلام ضربه سختی را بر پیکر فدائیان اسلام وارد کرد. و در تاریخ ۱۳۳۰/۲/۳۰ این گروه را متهم کرد که قصد کشتن وی را دارند و در پی این اتهام، افراد شهربانی بسیاری از رهبران آن را بازداشت کردند. مصدق پس از جلوگیری از فعالیت فدائیان اسلام که خطر بزرگی برای کابینه وی و نظم عمومی در کشور بودند، به قانون ملی کردن نفت پرداخت...^۱

این روش خود دکتر مصدق بود، اما یارانش چه کردند؟

۲. آقای غلامرضا مصور رحمانی از هواداران دکتر مصدق می نویسد:

«... گردانندگان حزب ایران از انجام هیچ عملی برای ایجاد نفاق بین دکتر مصدق و یارانش، خودداری نکردند. منظورشان از این عمل، منزوی کردن دکتر مصدق بود تا ناچار شود خود را به دامن حزب ایران بیندازد. ایجاد اختلاف بین آیت الله کاشانی و دکتر مصدق ممکن نبود بر مبنای حسن نیت تصور شود، چرا که اگر حسن نیتی در بین بود تمام کوشش و توانایی حضرات بایستی برای ایجاد روح همکاری و رفع علل نفاق به کار می افتاد، نه برعکس.

همه می دانند آیت الله کاشانی، پشتیبان بسیار مؤثر دکتر مصدق بود و در روز سی تیر هم او مردم را دعوت به تظاهرات به حمایت از دکتر مصدق کرد... اما دکتر مصدق کاندیدای آیت الله کاشانی را از کار اوقاف دور ساخت... دور کردن رئیس وقت اداره اوقاف به وسیله دکتر مصدق تحت عنوان سوءاستفاده، برای آیت الله کاشانی که به خوبی از سوءاستفاده های کلان سایر مؤسسات دولت مستحضر بود، شکی باقی نگذاشت که دکتر مصدق با شخص او عناد دارد و هدفش مبارزه با فساد که اداره اوقاف را در مرحله پایین اولویت می گذارد نیست، بلکه ضایع کردن و تحقیر شخص او است. از آن موقع آیت الله کاشانی که در شخص مصدق جز حق ناشناسی و سوءنیت نسبت به خود چیز دیگری نمی دید، به نحو قطعی جدا شد و به دشمنی پرداخت».^۲

۳. ... اما دیدگاه آیت الله طالقانی، شاهد صادق حوادث...

«... نهضت اوج گرفت چه شد که اوج گرفت؟ می رسیم به اشاره آیه قرآن که قبلاً تلاوت شد؛ وقتی که وحدت نظر بود، گروه های ملی و دینی و مذهبی همه در یک مسیر حرکت کردند، مراجع دینی مانند مرحوم آیت الله خوانساری، آیت الله کاشانی، فدائیان اسلام، با هم شروع کردند به حرکت و ملت را به حرکت درآوردن.

هر یک به جای خود. فدائیان اسلام، جوانان پرشور و مؤمن، آنها راه را باز و موانع را برطرف می کردند.

۱. «ایران در دوران مصدق» تألیف سپهر ذبیح، ترجمه محمد رفیعی مهرآبادی، چاپ دوم تهران ۱۳۷۰: صفحه ۵۷-۵۸.

۲. رجوع کنید به کتاب: «کهنه سرباز» - خاطرات سیاسی و نظامی سرهنگ ستاد غلامرضا مصور رحمانی - چاپ تهران، ۱۳۶۶، بخش چهارم، صفحه ۳۹۵-۳۹۷.

مانع اول را برداشتند، انتخابات آزاد شروع شد. مانع بعدی را برداشتند صنعت نفت در مجلس ملی شد. فتوای مراجع و علما برای انتخابات و پشتیبانی دولت ملی در تمام دهات و روستاها و در میان کارگران همه یک شعار، یک هدف و یک حرکت شد.

بعد چه شد؟ از کجا ضربه شروع شد؟ پیش از ضربه خارجی، ضربه از درون خود خوردیم. اینها فقط برای تذکر و بیان واقعیاتی است که موضع و موقع خود را درک کنیم.

برگشت می کنم به روحیات و نفسیات آن سال ها. همان طوری که انواع میکروب ها، پیرامون انسان موجود است ولی همین که بدن علیل شد و زخم و جراحتی پیش آمد، از همانجا بیماری نفوذ پیدا می کند، در روحیات و افکار انسان هم مسئله به همین شکل است:

عوامل استعمار و استبداد داخلی و جاسوسان اطراف این قدرت ها شروع به تفحص کردند و نقطه ضعف ها را یافتند؛ به فدائیان اسلام گفتند شما بودید که این نهضت را پیش بردید. فدائیان می گفتند که ما حکومت تامه ی اسلامی می خواهیم. به آنها می گفتند دکتر مصدق بی دین است یا به دین توجهی ندارد و خواسته های شما را نمی خواهد انجام دهد.

آنها به دکتر مصدق می گفتند فدائیان اسلام جوانان پرشور و تروریست هستند. باید از آنها بپرهیزید و من که خود در این میان می خواستم بین این ها تفاهم ایجاد کنم دیدم نمی شود، امروز صحبت می کردم، اما فردا می دیدم که دوباره چهره ها عوض شده! باز خصومت؟ باز موضع گیری؟

دکتر مصدق می گفت: من نه مرد مدعی حکومت اسلامی هستم و نه می خواهم همیشه حاکم و نخستوزیر شما باشم، مجال دهید و بگذارید تا قضیه نفت را حل کنم.

فدائیان اسلام می گفتند: ما سهم بزرگی داریم و باید خواسته های ما را انجام دهی و بدین ترتیب این جناح را جدا کردند. نتوانستیم آن ترکیب وحدت و نیروی انقلابی مسلحانه را دوباره التیام دهیم. آنها به سویی رفتند.

دوباره آمدند سراغ مرحوم آیت الله کاشانی، باز از راه نفسانیات که این نهضت از آن توست، دکتر مصدق چه کاره است؟ تمام دنیا به دست توست؛ و جاسوسانی را که ما از نزدیک می شناختیم دور آن پیرمرد را گرفتند و او را از مصدق جدا کردند.

یادم هست روزی که در بین مردم گفتگو بود که مرحوم آیت الله کاشانی از زاهدی حمایت می کند و توطئه ای در کار است، پنهانی به منزل ایشان، واقع در پل چوبی رفتم و گفتگویی انجام دادم.

تنها بود، در اتاق به انتظارش نشستم. وقتی که آمد بریده ای از خربزه ای در دست داشت، به عنوان تعارف جلو من گرفت گفتم: حضرت آیت الله دارند زیر پایت پوست خربزه می گذارند. مواظب باشد! گفت: نه این طور نیست، حواسم جمع است. گفتم من شما را پاک و مرد مبارزی می دانم، مبارزات شما در عراق علیه انگلستان، فراموش ناشدنی است شما این مزایا و این سوابق را دارید، درست متوجه و هوشیار باشید که تفرقه ایجاد نشود، گفت که خاطرتان جمع باشد!

همان گونه شیاطین که مظهر شیاطین درونی هستند. جاسوسان و کارکشته ها دور افراد و گروه ها را می گیرند و می گویند که، نهضت مال توست! سهم بزرگ از آن توست، این بیچاره را خام می کنند و آن دیگری را هم همین طور و آنها را مقابل همدیگر قرار می دهند. کاشانی را هم از مصدق جدا کردند.

آن چند نفری که اطراف دکتر بودند، به آنها هم گفتند دکتر پیرمرد است و عقلش کم شده، تو جوانی و تو باید جای او را بگیری او را هم از یک طرف بردند، اما مصدقی که با یک حرکت، فرمانش را مردم اجابت می کردند، وقتی از درون این نیروها متلاشی شد، با یک ضربه ۲۸ مرداد فاجعه ای برای ملت ایران پیش آوردند و توسط عده ای لات و بدکاره، با چند دینار پول، به خانه نشینی افکندند و محاکمه اش کردند و به زندانش افکندند...^۱

... به هر حال این نظریه که آیت الله کاشانی هدف اصلی را به فراموشی سپرد!! نمی تواند مورد قبول ما باشد... بلکه باید این برداشت را ناشی از همان فتنه ای دانست که آیت الله طالقانی به آن اشاره می کنند... ما در صداقت اولیه هیچ یک از جناح های مورد اشاره تردید نداریم، اما تفرقه افکنی و روش های جاسوسی دشمنان، سرانجام کار خود را کرد و نتیجه آن شد که همه می دانیم...

۸. علاوه بر اعلامیه ای که مرحوم شهید نواب صفوی به آن اشاره می کند اخیراً سندی از ایشان به دست آمده که نشان دهنده نوع اختلافات می تواند باشد. شهید نواب صفوی در نامه ای که به طور خصوصی، خدمت آیت الله مرعشی نجفی نوشته، این موضوع را مطرح ساخته است که البته به نظر ما، یکسان دانستن آیت الله کاشانی با عناصر سکولار جبهه ملی، دور از انصاف است. آیا واقعاً می توان تصور نمود که آیت الله کاشانی مانند جبهه ملی می خواستند «پایه های کفر» را محکم کنند؟ به هر حال جهت اطلاع از دیدگاه مرحوم نواب صفوی، متن نامه ایشان را - با عدم قبول بخشی از محتوای آن - نقل می کنیم:

«سید مجتبی نواب صفوی»

حضرت آیت الله آقای نجفی مرعشی پدر گرامی

هو العزیز

۳ شعبان پدر گرامی حضرت آقای آقا نجفی مرعشی نصره الله تعالی

پس از عرض سلام التماس دعا بسیار دارم

۱. از سخنرانی آیت الله طالقانی، بر سر مزار دکتر مصدق، به نقل از کتاب: از «آزادی تا شهادت» از انتشارات ابوذر، تهران، صفحه ۹۲ و ۹۳ و جزوه: آیت الله طالقانی، مرد علم و مبارزه و شهادت، تألیف عقیقی بخشایشی چاپ قم، صفحه (۳۳-۳).

آیت الله کاشانی و جبهه ملی پس از فداکاری های مسلمانان به جای مبانی اسلام خواستند با قدرت مسلمان پایه های کفر، و آزادیخواهی را به جای پایه های اسلام محکم کنند و برادران ما را برای همین کار به زندان انداختند، به شدت به ما و برادرانمان فشار آورده و می آورند. من وظیفه خود را پس از نصایح متعدد به کاشانی و بلکه به اقلیت که شرحش مفصل است و پس از اتمام حجت های بسیار که نتیجه برای اسلام بعکس بخشید، وظیفه خود را در مخالفت با کاشانی و اقلیت دیدم (البته پس از اعلام قبلی که تذکر دادم و گفتم ما از خدمت کردن شما به اسلام می گذریم بچه های ما را آزاد کنید و فشار بیشتر آوردند) و در اعلامیه ای که نشر کردم حقایق مختصری از مطلب مذکور بیان کردم و چون رسوا شدند و شخصیتشان به خطر افتاده بر علیه من مطالبی نشر کردند و به اتکا بر اینکه من مخالفت با آقای بروجردی و آقای حجت و آقای خوانساری کرده ام به من بدگوئی کرده اند. شما هم بینکم و بین الله هر وظیفه ای دارید، انجام دهید.

فرزند شما

سید مجتبی نواب صفوی

...زندانی شدن فدائیان اسلام و فشار روز افزون بر آنها، از سوی حکومت ملی! و نتیجه نبخشیدن اقدامات آیت الله کاشانی در آزادسازی افراد زندانی شده، موجب می گردد که شهید نواب صفوی به همه بدبین شود... دکتر کریم سنجابی در خاطرات خود «امیدها و ناامیدی ها» می نویسد که آیت الله کاشانی از امیر علائی خواست که در آزادی فدائیان اسلام اقدام کند^۱ آیت الله کاشانی بعد از شهادت نواب صفوی، در پاسخ سؤال نگارنده این سطور در این زمینه گفت: «من بارها در مورد آزادی افراد فدائیان اسلام اقدام کردم، اما دولتی ها گوش به حرف من ندادند و مرحوم نواب هم تصور می کرد که من موافق با دولتی ها هستم و شاید هم آنها عملاً چنین کردند که اختلاف بیشتر شود»!! به هر حال هرگز نمی توان آیت الله کاشانی را در جرم حاکمیت جبهه ملی، شریک دانست و یا حکومت را از آن ایشان ناامید!...

۱ وقتی که بنده وزیر فرهنگ بودم و آقای دکتر امیر علایی وزیر دادگستری ایشان در شمیران بودند تلفن کردند از ما دو نفر خواستند که به دیدن او برویم، به من گفت که شما چرا فرهنگ را اسلامی نمی کنید؟... چرا مدارس خارجی را نمی بندید... اینها مسلمین را اغوا می کنند... ایشان از بنده ناراحت شدند. از وزیر دادگستری هم خواست فدائیان را که گرفتار شده بودند، آزاد کنند. س - به آقای لطفی؟

ج - نخیر به آقای امیر علائی، ایشان دائماً مشغول مکاتبه با وزارتخانه بودند... وزراء هم نمی توانستند به توقعات غیرقانونی ایشان ترتیب اثر بدهند... «امیدها و ناامیدی ها، چاپ لندن صفحه ۱۲۴-۱۲۶».

ملاحظه می فرمایند که ایشان خواستار اجرای احکام اسلامی، خواستار آزادی فدائیان اسلام بازداشت شده بودند، ولی گویا! این آقایان نمی توانستند به «توقعات غیرقانونی ایشان ترتیب اثر بدهند»!!... با این وضع، آیا حکومت از آن ایشان بود و ایشان دارای اختیارات بودند و راضی به ادامه بازداشت فدائیان؟!...

۹. کتاب معروف فدائیان اسلام که تألیف خود شهید نواب صفوی است، برای نخستین بار در آبان ماه ۱۳۲۹ - محرم ۱۳۷۰ هـ - تحت عنوان: «اعلامیه فدائیان اسلام» یا: «کتاب راهنمای حقایق» چاپ و منتشر گردید. و سپس در خرداد ۱۳۳۲ تجدید چاپ شد.

این کتاب در واقع نوع اندیشه رهبری فدائیان اسلام را درباره چگونگی جامعه و حکومت اسلامی، نشان می دهد و به خوبی روشن می سازد که رهبر ۲۸ ساله فدائیان اسلام خواستار ایجاد حکومت اسلامی در ایران و برچیدن بساط رژیم شاهنشاهی است.

کتاب پس از شهادت فدائیان اسلام در دیماه ۱۳۳۴، به دست جلادان شاه، به کلی نایاب شد و دارنده و نگهدارنده! آن به زندان و تبعید محکوم می گردید، اما به یاری حق، نسخه ای از آن در آرشیو محرمانه نگارنده محفوظ ماند و در اولین فرصت - دیماه ۱۳۵۷ - به مناسبت سالروز شهادت آن عزیز، به طور افست ولی تحت عنوان «جامعه و حکومت اسلامی» در قم چاپ شد. این کتاب مقدمه کوتاهی از اینجانب بود که فقط امضای «فدائیان اسلام» را داشت و از سوی «نشر نذیر» که موجودیت واقعی نداشت، منتشر گردید.

همان متن و مقدمه، با حروف چینی جدید، به ضمیمه این کتاب، تجدید چاپ می شود تا نسل جوان کنونی - و آینده گان - از چگونگی اندیشه فدائیان اسلام آگاه شوند.

۱۰. این مطالب، در رابطه با وعده های جبهه ملی به مرحوم نواب صفوی، در زمان حیات آقایانی که نام آنها در متن کتاب آمده است، در مجله «خواندنیها» منتشر گردید و هیچکدام از آنها، این ادعا را تکذیب نکردند و یا توضیحی درباره آن در مجله منتشر نساختند و این در واقع مفهوم پذیرفتن صحت موضوع است... اما بعدها که پرونده امر به دادگاه نظامی کشید، همه آقایان شرکت خود را در مذاکرات منکر شدند!... و این نشان دهنده چگونگی صداقت آقایان در مبارزات ملی! است... و آقای دکتر مصدق حتی حاضر به دیدار ایشان نشد و هنگامی که مأمورین شهید نواب را به نزد وی بردند، چشم های خود را بست و انگشت ها را بر گوش خود نهاد تا حرف های آن شهید را نشود... همانطور که در دوره حاکمیت خود عملاً چنین کرده بود!...

۱۱. شهید خلیل طهماسبی، به بهانه خستگی از بازجویی طفره می رود و مدعی می شود که قادر به بازجویی نیست و این امر در صورت جلسه مسئولین زندان ذکر شده و همگی آن را امضا کرده اند... امضا مرحوم خلیل طهماسبی هم در ذیل آن صورت جلسه موجود است. این سند در پرونده وی موجود است و ما کپی آن را می آوریم.

۱۲. متن اعلامیه شهید نواب صفوی که بعد از اعدام رزم آرا به امضای فدائیان اسلام در تاریخ شنبه ۱۳۲۹/۱۲/۱۹، منتشر گردید بدین قرار است:

هوالعزیز

پسر پهلوی و کارگردانان جنایتکار حکومت غاصب بدانند که چنانچه تا سه روز دیگر برادر رشید ما خلیل طهماسبی یا عبدالله رستگار را با کمال احترام آزاد نکنند آن به آن خود را به

سراشیب جهنم نزدیک کرده اند. برادر پاک و باایمان ما حضرت خلیل طهماسبی که در میدان جهاد انفرادی به وصف عبدالله رستگار از پیشگاه خدای اسلام موصوف گردید، بزرگ ترین ذخیره جانیتهکاران یا رزم آرا را به جهنم فرستاد و به ندهای پیاپی و رسای زنده باد اسلام و الله اکبر و قیافه نورانی و رشیدی به شهربانی ظلمانی سوق داده شد، او به دستور خدای جهان و به حکم قانون مقدس اسلام خار کثیفی را از شاهراه اسلام و مسلمین برداشت و بزرگ ترین شکست را به گردانندگان چرخ های سیاست های شوم بیگانه وارد آورد و هزاران هزار برادران او شیرزادگان بیشه پیروان آل محمد در زوایای سرزمین پیروان آل محمد یا ایران در انتظار رسیدن ساعت انجام وظیفه خود با کمال شتاب دقیقه شماری می کنند.

اینک، اینک ای پسر پهلوی و ای وکلاء مجلس شورا و سنا و ای وزیر تازهوارد و ای وزراء باقیمانده پوسیده، شما و شما و همکاران شما بدانید که چنانچه سراسر احکام اسلام را طبق کتاب فدائیان اسلام مو به مو اجراء ننموده تأخیری کنید آن به آن خود را به سراشیب جهنم نزدیک نموده و به ریشه حیات خویش تیشه های محکم نواخته اید و اگر کوچک ترین جسارتی به ساحت مقدس برادر رشید ما حضرت خلیل طهماسبی (عبدالله رستگار) نموده و او را تا سه روز دیگر با کمال احترام و عذرخواهی آزاد ننمائید به حساب یک یک شما رسیده به انتقام جانیات سابق و حاضران به یاری خدای توانا دودمانتان را به باد نیستی می دهیم.

به یاری خدای توانا. فدائیان اسلام

تبصره ۱. همه و همه نمایندگان اقلیت و اکثریت و روزنامه های وابسته به هر اقلیت و اکثریتی بدانند که ایران مملکت پیروان آل محمد است و کسی که کوچک ترین تخلفی از قوانین اسلام بنماید بنابر مقررات اسلام به حسابش رسیدگی شده و نیز چنانچه از فداکاری های فرزندان اسلام و ایران بخواهند کوچک ترین استفاده سوئی برخلاف مصالح اسلام و ایران بنمایند سریعاً به حسابشان رسیدگی می شود.

۲. روزنامه نگاران ایران سعی کنند که عفت قلم را رعایت نموده، ارزش روح و هدف خود را با عدم نشر عکس های شهوت بار زنان بی عفت و مطالب خلاف اخلاق و عفت اسلام معرفی نمایند و نشر مطالب اسلامی و حق را با شهوات خود نیامیزند.

۳. دسته های قلیل و پلید وابسته به بیگانگان پست به جای خود بنشینند و گمان نکنند که ایران یا سرزمین پیروان آل محمد جای اراجیف بیگانگان است و خود را دچار چنگال انتقام فرزندان اسلام و ایران ننمایند.

فدائیان اسلام

علاوه بر اعلامیه فوق، در سه روز بعد، اخطار نواب صفوی به نخستوزیر جدید حسین علاء، منتشر شد که متن آن چنین بود:

هو العزیز

حسین علاء

زمامداری ملت مسلمان ایران درخور صلاحیت تو و امثال تو و حکومت غاصب کنونی نیست، فوراً برکناری خود را اعلام کن.

به یاری خدای توانا
سیدمجتبی نواب صفوی
۱۳۲۹/۱۲/۲۲

این اخطاریه در تمام روزنامه های تهران، چاپ و منتشر گردید و موجب کناره گیری فوری حسین علاء و به روی کار آمدن دکتر مصدق و جبهه ملی گردید...

۱۳ - بدون تردید وعده های آیت الله کاشانی در رابطه با آزادی فوری اعضاء فدائیان اسلام، پس از مذاکره ایشان با مقامات مسئول دولتی انجام گرفته است. ما در همین توضیحات آوردیم که آقای دکتر سنجابی در خاطرات خود: نقل می کند که آیت الله کاشانی با احضار دکتر شمس الدین امیر علانی وزیر دادگستری، خواستار آزادی فدائیان اسلام شد... و شکی نداریم که با توجه به مقام و موقعیت آن روز آیت الله کاشانی، این مقامات وعده اقدام و آزادی افراد وابسته به فدائیان را می داده اند، اما به علت اجرای توطئه داخلی، در ایجاد اختلاف بین جناح مذهبی نهضت ملی ایران، به وعده خود وفا نمی کردند... متأسفانه شهید نواب صفوی، این خلف وعده ها را به جای آنکه به سردمداران ملی! نسبت دهد، به آیت الله کاشانی منسوب می دارد، در حالی که حوادث بعدی حقایق را روشن ساخت و به خوبی نشان داد که جبهه ملی سکولار، در قبال خدمات آیت الله کاشانی چه روش ناجوانمردانه ای را در پیش گرفتند...

۱۴ - علیرغم همه ستم ها و حق کُشی های حکام ملی گرا، شهید نواب صفوی دو ماه قبل از کودتا، در آخرین نامه خود به دکتر محمد مصدق هشدار می دهد که مملکت در سراشیب سقوط قرار دارد و پیشنهاد می نماید که «پس از تمام جریانات گذشته» اگر «آماده، اجرا احکام مقدس اسلام» باشد، مملکت از «هر بدبختی و سقوط و فساد حفظ» شده و به منتهای عزت و سعادت خواهد رسید. اما در میان اوراق باقیمانده، پاسخی بر این نامه نمی یابیم. گویا این بار ایشان به خود زحمت نمی دهد که اعلام کند «مستظهر به پشتیبانی ملت!» می باشند!... و نتیجه «خودخواهی و غرور» همان بود که همگان دیدیم و شاهد و ناظر چگونگی آن بودیم. اینک متن نامه:

۸ شوال المکرم ۱۳۷۲ هـ ق هوالعزیز ۳۰ خرداد ۱۳۳۲ هـ ش

آقای دکتر محمد مصدق نخستوزیر

پس از سلام

شما و مملکت در سخت ترین سراشیب سقوط قرار گرفته اید، چنانچه احساس کرده و معتقد شده باشید که نجات بخش شما و مملکت، اجرای برنامه مقدس پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می باشد و پس از تمام جریانات گذشته، آماده اجرای احکام مقدس اسلام باشید، قول می دهم

که شما و مملکت را به یاری خدای توانا و به برکت اجراء احکام و تعالیم عالیه اسلام، از هر بدبختی و سقوط و فساد حفظ نموده، به منتهای عزت و سعادت معنوی و اقتصادی برسانیم.

تهران

به یاری خدای توانا

سید مجتبی نواب صفوی

۱۵. دست خطی از شهید نواب صفوی، اخیراً به دست آمده که در آن به تغییر مکان افراد زندانی از اعضاء فدائیان اسلام به شدت اعتراض شده است. متن نامه خواندنی و تاریخی مزبور که سندی نویافته به حساب می آید، چنین است:

شنبه ۲۰ ذی الحجه هوالعزیز ۳۰ شهریور ۱۳۳۰ هـ. ش
۱۳۷۰ هـ. ق

رئیس کل زندان

جیلوند

تو ای نوکر بی اراده جنایتکاران! به جنایتکارانی که برادران مرا تبعید کردند بگو که مرا هم پیش برادرانم ببرند و یا آنها را پیش من بیاورند، فوراً و سریعاً یکی از این دو کار را انجام بدهید. امید است انشاءالله در دنیا به زودی و در آخرت به عذاب الیم الهی و غضب شدید خداوند قهار گرفتار شوید. انشاءالله تعالی. لعنت الله علیکم اجمعین.

زندان قصر خربه الله

به یاری خدای توانا، سید مجتبی نواب صفوی

آخرین سند...

... در پایان این توضیحات کوتاه، و نقل چند سند مربوط به خاطرات شهید نواب صفوی، بی مناسبت نخواهد بود که آخرین سند باقیمانده از آن شهید بزرگوار را که در آخرین ساعات زندگی خود، خطاب به جلادان نوشته است، نقل کنیم...

تحلیل این سند ارزنده، که چکیده اندیشه رهبری فدائیان اسلام درباره رژیم ستمشاهی است، برای کتاب دیگری موکول می کنیم: آخرین سند از شهید نواب صفوی چنین است:

وزارت جنگ

اداره دادرسی ارتش

نام و شهرت بازجو: سرتیپ کیهان خدیو

نام و شهرت متهم: غیرنظامی سید مجتبی نواب صفوی

سیزدهمین جلسه تحقیقات در ساعت ۱۸/۳۰ شروع شد

۳۴/۹/۲۸

س - اتهام شما توطئه به منظور بر هم زدن اساس حکومت و تحریص مردم به مسلح شدن بر ضد قدرت سلطنت و تشکیل جمعیتی که مرام و رویه آن ضدیت با سلطنت مشروطه ایران بوده است و قاچاق اسلحه و مهمات می باشد، به عنوان آخرین دفاع مطلبی دارید بنویسید.

ج - چون قانون اساسی ایران بحمدالله متکی بر قوانین قرآن و اسلام است و تصریحات اکیدی دارد بر اینکه حکومت و مملکت ایران، مملکت و حکومت اسلامی ایران است و مذهب رسمی آن طریقه حقه جعفریه است و نیز شاه باید دارا و مروج مذهب شیعه باشد و بنابراین به طریق اولی حکومت و قوای تابعه حکومت باید دارا و مروج مذهب شیعه باشند و نیز تصریح می کند که قوانین مصوبه مجلس بایستی هیچ گونه مابینت و مخالفتی با قوانین اسلام نداشته باشد و نیز تصریح می کند که این قانون یعنی این ماده اساسی قابل تغییر نخواهد بود تا ظهور حضرت ولی عصر ارواح العالمین له الفداء، بنابر تمام این مصرحات قابل تغییر قانون اساسی معلوم می شود که:

اولاً قوانین اسلام در کشور ایران رسمیت قانونی داشته و هر قانونی که برخلاف قوانین اسلام باشد ملغی و غیرقانونی است.

و ثانیاً معلوم می شود که وظیفه هیئت حاکمه اجراء سراسر قوانین اسلام در مملکت بوده و وقتی حکومت اسلامی و قانونی هستند و مقامشان از طرف خدا و ولی عصر ارواحنا له الفداء و از طرف قانون اساسی رسمیت و قانونیت دارد که جمیع احکام اسلام و شیعه را اجراء و عملی و ترویج نمایند و جمیع اعمال عمومی و منکرات و مفاسد را که از نظر اسلام و شیعه منکر و فساد است از میان ببرند و در غیر این صورت رسمیت و قانونیت از نظر قانون اساسی ندارند. امروزه پُر پیداست بینکم و بین الله که جمیع اعمال و رفتار حکومت و اجتماعی که باید از طرف حکومت قانون اجتماعی مردم در میانش اجرا شود برخلاف نصوص صریح و ضروریات صریح و مسلم اسلام و قرآن رفتار می کنند. از نظر شعائر می بینیم که یک مملکت کفر با کشور شیعه و مسلمان ایران از نظر تظاهرات اجتماعی فرقی نداشته و از نظر اعمال و رفتار جمیع افراد هیئت حاکمه هیچ فرقی ندارد و شعائر اسلامی همگی از میان رفته و تظاهرات کفرآمیز به اسلام به شدت هجوم و بلکه شدیدترین هجوم علیه اسلام رایج است و به خصوص جمیع تشکیلات حکومت برخلاف مبانی اصول و ضروریات اسلام صریحاً گردش می کند یعنی اگر در تمام تاریخ ادیان و مذاهب حقه سلف مطالعه کنیم می بینیم که نظیر این هجوم که سال ها است از طرف هیئت حاکمه کشور اسلامی ایران بر آئین حقه اسلام و مذهب حق جعفری روا گردیده کمتر سابقه داشته و یا هیچ سابقه نداشته است.

پس بنابراین شخص شاه و هیئت حاکمه عموماً مهاجمین شدیدی علیه اسلام بوده اند و بنابراین قانون اساسی و قانون مقدس اسلام قانونیت و رسمیت ندارد پس در هنگامی از نظر قانون اساسی می شود برای اعمال هر متهمی دولت ادعانامه صادر کند (به خصوص که اتهامش این باشد که اعمالی علیه حکومت انجام داده است) که شخص شاه و هیئت حاکمه از نظر قانون اساسی قانونیت و رسمیت داشته باشند و به خصوص و به طور اخص در صورتی که قانون اساسی متکی بر قانون اسلام بوده و تمام قوانین اسلامی را امضا می کند (خط خوردگی) پس تمام قوانین خاصه قوانین ضروری اسلام را امضاء می کند و به خصوص

قانون ضروری مسلم دفاع در اسلام را که دفاع از سوی آفریننده عزیر قانون فطری و طبیعی اش در بدن انسان و هر موجود زنده ای برای حفظ و بقاء شخصیت آن موجود قرار داده شده که اگر نبود بشری و جاننداری نبود از هر عقیده و اصول عقیده مردم هر کشوری و هر ملتی که تمام اعمال و رفتار و شعائر و گفتار و صلح و جنگ و مخالفت و موافقتشان روی آن اصول عقیده در رأس همه چیزشان قرار داشته و آن اصول و عقاید بالاتر از جان و مال و همه چیزشان است به خصوص عقاید حقه اسلامی که اصول احکام اسلام رسمی باشند و عقیده به احکام هم جزء همان عقاید و اصولاً جنگ با یک عقیده و دینی در جامعه مفهومی جز جنگ با لوازم و احکام و آثار و شعائر آن عقیده ندارد.

و در این صورت وقتی یک چنین هجوم عمومی شدیدی از طرف جمیع سازمان های دولت به عقاید مردم شده حق این است که حکومت بدون دلیل و برخلاف هر دلیلی شب و روز اسلحه و مهمات بردارد و به جان مردم بیفتد و مضافاً بر اینکه با قوای تشکیلاتی و اسلحه و مهماتی که از دست رنج همین مردم مسلمان تهیه کرده از اوضاع مهاجمین علیه اسلام شدیداً دفاع می کند یعنی اگر مسلمان ها و ملت مسلمان حقیقی این مملکت بگویند که شب و روز هم می گویند که این بی حجابی عجیب که دین و عفت عمومی و اخلاق هه را روزبه روز فاسد می کند و خود این تظاهر علیه جمیع آیات قرآن شریف که ۱۷ آیه صریح در حجاب دارد نباید باشد و بخواهند نهی کنند و یا این سینماها و آرتیست های فاسدکننده عموم نباید باشد و یا این موسیقی هوس انگیز و فاسدکننده اخلاق جامعه نباید باشد و یا این مسکرات خانمان سوز و مخالف اسلام نباید باشد حکومت با قدرت و اسلحه دفاع از منکرات نموده نهی کننده را منکوب می کند یعنی به عکس و مخالف قانون، قدرت خود را مصرف می کند و در اینجا که با بالاتر از جان مسلمین یعنی این مسلمین که همه چیزشان به دینشان بستگی دارد و به همه چیزشان هجوم شده است اسلام و قانون اساسی دفاع را بر هر مسلمان عاقل و مکلفی واجب نموده است و از اول و آغاز هم در جزء ضروریات اسلام آن را یعنی دفاع را قرار داده است و ضروری هم آن حکمی است که احتیاجی به فتوا و استنباط مجتهد نداشته به استنباط و فتوا ابداً بستگی ندارد.

پس اسلام می گوید مسلمان دفاع کن علیه مهاجم، قانون اساسی می گوید ای مسلمان دفاع کن علیه مهاجم و عقل و منطق عمومی و اسلام و قانون اساسی مهاجم را در روز روشن مثل روشنی روز نشان می دهد که آن صدر تا ذیل هیئت حاکمه است. اینک قانون اساسی و اسلام به کسی که دفاع نکند می گوید چرا دفاع نکردی و امریه واجب و ضروری را اجراء ننمودی و صبر کردی که اسلام و قانون اساسی پایمال شود؟ یعنی خیانت به اسلام و قانون اساسی کردی و بالاترین خیانت به هر چیزی آن است که وجود آن چیز را نفی و نیست کنند و به نیستی و نفی شدن آن راضی شوند و آن اسلام قائم به اجتماع مسلماً در خطر و رو به نیستی بوده و مورد این هجوم شدید قرار گرفته است، پس کسی و کسانی که برای دفاع از قوانین اسلام و بالتیجه برای دفاع از قانون اساسی عملی و اعمالی علیه حکومت یا شخص شاه با وضع مذکور فعلی انجام داده است، بینکم و بین الله از نظر این قانون اساسی و از نظر اسلام آیا انجام وظیفه واجب، واجب نموده است و امر قانون اساسی و اسلام را اجرا کرده آیا درخور تشویق و تقدیر حقیقت اسلام و قانون اساسی نیست؟ آیا روح مقدس پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و روان قانون اساسی از مثل چنین کس و چنین کسانی خشنود نیست؟ تا چه رسد که علیه او حکمی دهد. خیر مسلم است که حکم قانون اساسی و روان قانون اساسی و قوانین مقدس اسلام علیه کسانیت که چرخ های حکومت رسمی اسلامی را علیه دین خدا و علیه قانون اساسی به گردش انداخته اند و باطن اسلام و قانون اساسی بر آنها نفرین می کنند زیرا بدن مطهرش در زیر چرخ های چنین حکومتی در رنج بوده به شدیدترین نحوی خرد می شود و ناله می کند و ارواح مقدس انبیاء و خاتم پیامبران و آل مطهرش علیهم افضل صلوٰه الله نگران این اوضاع بوده، اشک تأسف و تأثر بر خون بهای مقدس خود اسلام و مسلمین مظلوم می ریزند و نفرین و هم دعا برای هدایت گمراهان می کنند زیرا که آن ارواح مقدس و مؤمنینی که به شرف تربیت در مدارس بزرگشان اندکی مشرف شده اند سراپا عطوفت و رحم و شفقتند و در واقع جنگشان برای جنگ نبوده از راه شفقت و رحمت و با کمال تأسف و تأثر است و نه از راه خشم و غضب شخصی و سلطه طلبی و منفعت جوئی.

و بنابراین وصف من هم که کوچک ترین مؤمنی به حمدالله هستم و هم برادران دینی نزدیکم همیشه در دعاها و زاری ها برای هدایت برادران گمراه شده به خصوص هیئت حاکمه و برادران گمراه خود در رأس مملکت نموده ایم (ممکن است تعجب کنند و بگویند ما مسلمانیم و گمراه نیستیم بلی و اما خود اینکه هجوم به قوانین اسلام بکنند گمراهی بزرگ است و اگر قابل اجراء هم ندانند باز هم گمراهی بزرگ است) و با کمال روشنی و وضوح شفاهاً و کتباً سال ها و ماه ها و هفته ها و روزها تذکر داده ایم و در این خصوص کتاب مختصری نوشته ایم و گفته ایم که اگر قوانین اسلام یعنی روح قانون اساسی را اجراء کنید، این منافع عالی و بلند نصیب شخص شما و مملکت خواهد(شد) و ما هم قدرت بزرگی با ملت مسلمان ایران، یعنی از روی واقعیت و حقیقت در اختیار شما و برای شما خواهیم بود و هر چه بیشتر گفتیم کمتر نتیجه گرفتیم به ناچار برای انجام وظیفه دفاعی واجب، قدم های خیلی بااحتیاط و کوچکی برداشتیم.

سید مجتبی نواب صفوی

پایان توضیحات
دیماه ۱۳۷۳

سیدهادی خسروشاهی

جامعه
و
حکومت اسلامی

تألیف مجاهد پیشناز،
شهید کبیر:
حضرت سید مجتبی نواب صفوی

مقدمه

هوالعزیز

کتابی که در دست دارید، تحت عنوان **اعلامیه فدائیان اسلام** قبل از این دوبار، در تاریخ آبان ماه ۱۳۲۹ و خرداد ۱۳۳۲ از طرف «فدائیان اسلام» چاپ و منتشر شده است. نشر مجدد آن، برای شناخت چگونگی تفکر حرکت اسلامی ایران، پس از شهریور ۲۰، ضروری است، چرا که بدون ارزیابی نقش فدائیان اسلام در این حرکت، نمی توان جمع بندی صحیحی از نهضت اسلامی مستمر خلق ما به دست آورد...

البته تحلیل محتوای کتاب، نیازمند فرصت بیشتری است، ولی با توجه به تاریخ تدوین آن - ۱۳۲۹ شمسی - می تواند نشان دهنده عمق بینش مجاهدین راستین راه آزادی خلق مسلمان ایران، و رهبر بزرگ و جانباز آنها **شهید کبیر خلق ما، حضرت سید مجتبی نواب صفوی** باشد که بعد از شهریور ۲۰، نبرد قهرآمیز و مسلحانه را، به مثابه تنها راه رهایی خلق های مسلمان پیشنهاد کرد و خود در این راه گام نهاد و پس از نبردها و پیروزی ها، سرانجام همراه برادرانش: سید عبدالحسین واحدی، سید محمد واحدی، خلیل طهماسبی، و ذوالقدر (و سید حسین امامی) شربت شهادت نوشید.

البته ما مدعی آن نیستیم که این کتاب، نشان دهنده شکل کامل و چگونگی یک حکومت اسلامی، در عصر حاضر است، ولی مدعی آن هستیم که در کل، شامل ایده ها و هدف های پُرارج کسانی است که ده ها سال پس از نشر این کتاب، در این مسیر گام نهادند و راه مجاهدین پیشتاز خلق مسلمان را ادامه دادند. کتاب، از نقطه نظر جمله بندی ها و عبارات شعارگونه: انقلاب و ضدانقلاب، طبقه پرولتر، زحمتکشان، جامعه بی طبقه، استثمار و استعمار، امپریالیسم جهان خوار، سوسیالیسم، اصول دمکراتیک و... هماهنگ با کتاب هایی که امروزه منتشر می گردد نیست، ولی محتوا، در کل همان محتوایی است که «انقلابیون امروز» خواستار آن هستند.

موضع مشخص و قاطع «فدائیان اسلام» در برابر رضاخان و پسرش محمدرضا (به شهادت صفحات داخل همین کتاب) و دیگر دشمنان میهن عزیز ما، و اقدامات قهرآمیز آنان در مبارزه با طبقه حاکمه خائن، مسئله ای نیست که دوست یا دشمن بتواند منکر آن شود.

فدائیان اسلام نه تنها از لحاظ تئوری مخالف رژیم سلطنتی استبدادی پهلوی بودند، بلکه در مرحله علم و پراتیک نیز به جای نفعله کردن وقت، یا هدر دادن یک گلوله و کشتن یک پاسبان یا ژاندارم - که خود انسانی مستضعف و برده نظام طاغوتی حاکم بود - به اعدام انقلابی کسانی می پرداختند که وجود یا بقای آنها بر بنیاد حاکمیت و استقلال ملی - اسلامی ما لطمه می زد: کسروی بنیانگزار مذهبی ضد شیعی، با ماهیت کاملاً استعماری، هژیر وزیر دربار وقت و وابسته به انگلیس، ژنرال رزم آرا نخستوزیر استعار و مخالف ملی شدن صنعت نفت و حسین علاء قره نوکر دربار و عامل پیوند ایران به پیمان نظامی بغداد(ستو) از جمله کسانی هستند که به حکم دادگاه انقلابی اسلامی و به دست رزمندگان برومند اسلام، و به فرمان مجاهد کبیر خلق مسلمان ایران، حضرت نواب صفوی اعدام شده اند.

در تحلیل تاریخی و با اتکاء به اسنادی که بعداً منتشر خواهد شد، جای تردیدی باقی نخواهد ماند که آغازگران نبرد مسلحانه در ایران، نه گروه سیاهکل بوده اند و نه دیگران، بلکه این «فدائیان اسلام» بودند که قبل از تولد رهبران گروه های چریکی، به نبرد مسلحانه دست زدند و تبلور تداوم آن با اعدام انقلابی خائن دیگری به نام حسنعلی منصور (نخستوزیر وقت و عامل احیای کاپیتولاسیون) بهوسیله افراد باقیمانده «فدائیان اسلام» در سال ۱۳۴۲ نشان داده شد (صادق امانی ومهدی عراقی از اعضاء فدائیان اسلام بودند که نقش رهبری را در جریان اخیر داشتند. صادق امانی همراه برادران مجاهد: محمد بخارائی، رضا صفار هرنندی، مرتضی نیک نژاد در سال ۴۲ به شهادت رسیدند و بقیه اعضاء تا این اواخر در زندان به سر می بردند).

در تاریخ نبرد قهرآمیز ملت ما، اگر کشتن چند ژاندارم در سیاهکل! و یا چند پاسبان و مأمور ساواک در شهر، به مثابه یک اقدام انقلابی مسلحانه تلقی شود،

باید با صداقت انقلابی - اخلاقی اعتراف کرد که اعدام انقلابی خائنینی چون: هژیر، رزم آرا و منصور، که درمصدر کار بودند و مهره های اصلی استبداد و امپریالیسم در میهن ما به شمار می رفتند، یک اقدام کاملاً انقلابی - ضد امپریالیستی است که به دست فرزندان رشید اسلام انجام پذیرفته است. بررسی تاریخ پیدایش «فدائیان اسلام» و شرح آثار مبارزات انقلابی آنان، و تحلیل کامل محتوای این کتاب، که می تواند گروه پیشتاز نبرد خلق ما را به نسل جوان معرفی نماید، نیازمند فرصت بیشتر و امکانات بهتری است که متأسفانه ما هم اکنون فاقد هر دو هستیم.

امید که روزی بتوانیم با نشر اسناد نهضت فدائیان اسلام، حق برادران شهید خود را - که تا کنون از طرف تمام گروه ها نادیده گرفته شده است - ادا کنیم...

به یاری خدای توانا - فدائیان اسلام^۱
دیماه ۱۳۵۷ - تهران

۱- این مقدمه در دی ماه ۱۳۵۷ توسط اینجانب و بدون اطلاع دیگر برادران، نوشته شد و کتاب توسط نشر نذیر! که وجود خارجی نداشت، در قم به چاپ رسید و در سطح وسیعی در سراسر ایران توزیع گردید... و به یاری حق، با پیروزی انقلاب اسلامی ایران، تعقیب و محاکمه نگارنده و مدیر چاپخانه، منتفی شد.

اشاره به این نکته هم ضروری است که نشر این کتاب، بدون هیچ گونه تغییری انجام می یابد و چاپ مجدد آن به مفهوم موافقت کامل ما با تمامی مندرجات آن نیست، بلکه آگاهی از آن برای شناخت و شناسائی نوع اندیشه پیشتازان حرکت اسلامی ایران ضروری است. به امید آنکه مورد استفاده نسل جوان ایران اسلامی قرار گیرد.

سیدهادی خسروشاهی

این
اعلامیه
فدائیان اسلام

یا
کتاب رهنمای حقایق

یا
نماینده کوچک حقایق نوارنی جهان بزرگ
را
به دقت مطالعه کنید
زیرا
به یاری خدا توانای جهان

در مقدرات دنیا مؤثر بوده خطر سیر بشر را تغییر داده افکار بشر را پر و بالی توانا
بخشیده در اوج آسمان نورانی سعادت به سوی مقصود نهائی آفرینش سوق
می دهد و همه فرزندان بشر را به یاری خدا از گمراهی نجات قطعی می بخشد.

هوالعزیز

بسم الله الرحمن الرحيم

سپاس و حمد بی پایان خدای توانای جهان راست که به مهر خویش بشر را برای مقصودی بزرگ و جهان را برای بشر آفریده و مأمّن و مهد تکامل و پرورش قرار داده است و سلام پُرمهر و درود بی پایان ما به روح پاک بزرگ ترین فرستادگان معظم و سفراء مکرم خدا حضرت محمدبن عبدالله و وصی گرامی و یگانه دختر عزیزش و بر فرزندان گرامش پیشوایان بزرگ و اوصیاء ارجمندش هریک پس از دیگری و دورد بی پایان و تحیت و سلام سوزان ما بر آخرین وصی گرامیش اعلیحضرت پادشاه غائب جهان وجود مقدس امام زمان که مقدم مبارکش به یاری خدای جهان نزدیک و در پناه مهر و پرچم مقدسش فتح و پیروزی فدائیان اسلام قطعی و محتوم باد.

صفحه اول از چاپ نخست کتاب ۱۳۲۸

هوالعزیز

بسم الله الرحمن الرحيم

سپاس و حمد بی پایان خدای توانای جهان راست که به مهر خویش بشر را برای مقصودی بزرگ و جهان را برای بشر آفریده و مأمّن و مهد تکامل و پرورشش قرار داده است و سلام پُرمهر و درود بی پایان ما به روح پاک بزرگ ترین فرستادگان معظم و سفراء مکرم خدا حضرت محمد بن عبدالله و وصی گرامی و یگانه دختر عزیزش و بر فرزندان گرامش پیشوایان بزرگ و اوصیاء ارجمندش هر یک پس از دیگری و درود بی پایان و تحیت و سلام سوزان ما بر آخرین وصی گرامیش اعلیحضرت پادشاه غایب جهان وجود مقدس امام زمان که مقدم مبارکش به یاری خدای جهان نزدیک و در پناه مهر و پرچم مقدسش فتح و پیروزی فدائیان اسلام قطعی و محتوم باد.

ریشه های مفاسد خانمان سوز ایران و جهان

۱

گسستن ریشه های نورانی ایمان به حقایق و انحراف بشر از مسیر دین فطری اسلام و تربیت سازمانی آفرینش

نفس - یا همان نیرویی که در تمام افراد انسان موجود بوده و حتی انسان پاک را سوق به بدی ها می دهد و در او ایجاد میل به بد کردن می کند، زبان مقدس قرآن آن را نفس می نامد. نیکان و بدان همه این را می دانند که گاهگاه یا همیشه میل به کار بد می کنند در حالی که می دانند آن کار بد است مانند میل به نگاه کردن به نوامیس مردم از روی شهوت و خیانت، میل به شراب خواری و مستی، میل به بی قیدی و آزادی مطلق و لجام گسیختگی، میل به رشوه خواری و ربودن مال مردم.

شک نیست که این میل و هوس کم و بیش در تمام افراد انسان حتی افراد پاک، گاه و بیگاه یافت می شود و آن نیرویی که این میل و هوس ها از آن صادر می شود هر کار بدی را بدون مانع معرفی نموده پرده سیاهی بر روی حیاء، شرافت، عاطفه، امانت، درستی، خدا، انبیاء و ائمه طاهرین(ع) و دستورات آنها، قیامت، بهشت، جهنم و دادگاه عظیم حق می کشد و بر قوت میل و هوس به سوی بدی، آن به آن می افزاید.

اینجا هر انسانی پاک و ناپاک در خود حس می کند که نیروئی ضعیف یا قوی در برابر این ستیزه نفس و فشار آن به مقاومت برمی خیزد؛ این همان عقل یا خرد است... زبان مقدس قرآن آن را عقل می نامد... اینک این عقل چنانچه قوی باشد بدی های آن کار زشت و سرانجام بد آن را معرفی می کند. مثل اینکه می گوید این شراب را نخور برای اینکه مست می شوی، کسی را می زنی و می کشی و حرکات پستی از تو سر می زند و رسوا می شوی و پس از به هوش آمدن پشیمان می شوی... عقل با نشان دادن این اسلحه های قوی در برابر نفس مبارزه می کند. نفس هم شروع به دفاع نموده می گوید: مردم چه قابلند و رسوائی پیش مردم چه اثری دارد؟ عقل دفاع نموده می گوید مردم را آزار می کنی و به زندان می روی، نفس می گوید: زندان مخصوصاً زندان های امروز جای استراحت

خوبی است! در آنجا دوستان خوبی هم هستند، چه بهتر. عقل می گوید کشته می شوی چون ممکن است در حال مستی کسی را بکشی. نفس می گوید آن کسانی که در حال مستی شراب را در دسترس ما گذاشتند و به آسانی آن را می خوریم از مستی و آدم کُشی ما بی اطلاع نبوده و می دانند این بهانه خوبی است به دست خودشان که از ما رشوه ها بگیرند و بگویند قتل، عمدی نبوده و مجازات او کشتن نیست و ما را برای چند روزی به همان زندان یا آسایشگاه و شهوت خانه عمومی بیاندازند. خانه امید است چه غم است، اینجا نیروی نفس زیاد شده سلاحش قوی است. عقل ضعیف شده به یاد سلاحی می افتد که از آن غفلت داشته است. می گوید آیا نمی دانی که اینان با اینکه خودشان شراب را در اختیار شما گذاشته اند و وسائل آدم کُشی و فساد را فراهم کرده اند و می دانند که قتل غیرعمدی در حال مستی حکمش اعدام نیست، چون ایمانی ندارند ممکن است برای ترساندن فداکاران پاک مسلمان و حق گویان ارباب ملت بیچاره، تو را به ناحق بکشند...

نفس از شنیدن این ماجرا به خود آمده می گوید. چرا صحیح است بارها دیده ایم. اینجا برای تهیه سلاح دفاعی تکانی خورده یک مرتبه می گوید کجائی؟... خود اینها از بی ایمانی و بی دینی وسائل قمار را در اختیار ما گذاشته اند و پول هر چه بخواهیم از راه قمار فراهم می شود و اینها اگر از کشتن من مردم را می خواهند بترسانند برای شهوت رانی و خوش بودن خودشان است و خوشی آنها فقط با پول است پول زیادی به برکت قمار می دهیم دیگر چه مرضی دارند! یقیناً صرف نظر می کنند. مثل اینکه نظیر آن را بارها دیده ایم. آری آن را که از روی جنایت برای ترساندن مردم می کشند کسی است که پول قمار حسابی ندارد... اینجاست که نفس با کمال قدرت چون خود را فاتح دیده به خود می بالد و آن به آن هوشش برای شراب خواری و جنایت قوی تر می شود... عقل هم از ناچاری دست به حربه دیگری زده می گوید: از کجا معلوم است که تو حتماً بتوانی در زندان پول قمار تهیه کنی، شاید نشد؟ و پولی نرساندی و کشته شدی... نفس به خود آمده می بیند صحیح است. احتمال دارد که پولی نرسد و کشته شود.

در اینجا نفس پس از آن فتوحات قبلی بسیار قوی شده می گوید: مرگ یکبار است و آخرش هم بایستی مرد و زحمت مردن هم پنج دقیقه است کشته هم شدیم چه مانعی دارد. در این جا گمان می کند آخرش شکست را به عقل داده و عقل هم واقعاً متحیر مانده... عقل ناگاه برافروخته می گوید: با خدا و دادگاه خدا و رسوائی دادگاه حق و عذاب همیشگی بی پایان خدا که تمام شدن ندارد، چه خواهی کرد؟ اینجا، نفس به خود آمده به فکر عمیقی فرو می رود با اینکه تربیت دینی نداشته فرهنگ اسلامی موجود نبود، حکومت و جامعه اسلامی نبوده، در و دیوار پُرشهوت جامعه بی دین (از برکت حکومت بی دین) عموماً پرده های تاریکی بر روی اشعه نورانی تربیت اسلام بوده است... و این تنها از دین، شنیدنی ها و مسموعات مختصری در دست داد. شکست قطعی خورده می گوید آری برادر! رسوائی دادگاه با عظمت حق در برابر انبیاء خدا و ائمه طاهرین(ع) و حضرت زهرا(ع) و حضرت امام حسین سیدالشهداء علیه السلام و پاکان دنیا و عذاب ابدی الهی شوخی نیست... من دست به این کار بد نخواهم زد. آری! برای جلوگیری اساسی از اساس مفسد تنها ایمان به حقایق و تربیت اسلام بایست...

آنچه در پیش گفته شد حقیقت پا برجا و استورای بود در لباس مثل و نمونه، منبع تمام مفسد عمومی و موانعی که در راه اصلاح آنها پیش می آید و استوارترین مانع، همان انحراف بشر از مسیر دین فطری اسلام و تربیت سازمانی آفرینش است و جلوگیری مفسد باکمال قدرت مفسد و موجود بودن وسائل اشاعه آنها و پراکندن شهوات و فساد همان ایمانی است که در آن مثل علمی و فلسفی، قدرتش واضح گردید که با تمام سرکشی های نیرومند شهوات، نفس سرانجام عنان جنایت آن را گرفت و در وادی پاکی و امانت متوقفش ساخت و چنانچه تربیت اجتماعی اسلام در این مملکت اسلامی می بود و به جای یک حکومت فاسدی که منبع جنایات و بدبختی های امروز ایران است یک حکومت صالح اسلامی می بود و معارف اسلام را در سراسر کشور بسط می داد ایران به گفته بعضی کوتاه نظران، سوئیس آسیا خیر بلکه با پایه های بلند معارف قرآن و اشعه نور دانش محمد و آل محمد(ص)(بهشت جان) می شد. اینجا سرزمین پیروان آل محمد(ص) است.

این مختصر جای آن نیست که با تفصیل علمی خود روشن گردد که شیعه و پیروان آل محمد(ص) سالیان درازی از نور معارف آل محمد(ص) دور بوده نمی دانند که گنج های پُرگهری دارند... آری اساس مفاسد و بدبختی ها، نبودن ایمان و تربیت اسلام است و اگر در مملکت اسلامی ایران، تربیت اسلام و ایمان می بود، ایران بهشت جهان بود.

۲

اجرا نشدن احکام اسلام و قانون مجازات

ایران مملکت اسلامی است. بایستی احکام اسلام اجراء شود. اگر اجراء می شد، محیط ایران از بامداد روزهای عمر خویش تا به شام نورباران بود. بامدادان و سحرگاهان آنگاه که بهترین نسیم های جانفزا می وزد و مرغان خوش الحان به نغمه های دلکش تسبیح و تقدیس حق مشغولند، مردان و زنان و پیران و جوانان و کودکان مسلمان نیز به پیروی از چرخ های جامعه که احکام مقدس اسلام آن را می گرداند، از خواب های نوشین برخاسته به مساجد و اماکن مقدس عمومی دعاخوانان و نغمه سرایان حرکت کرده فضا را ندای مقدس الله اکبر (بزرگ است خدای متعال) پُر کرده، دل ها و قلوب نورانی مردم هم متوجه به سوی مبدأ نورانی شده، از همان گاه جز خدا و دادگاه خدا و حقایق چیزی نمی بینند و نمی شنوند. هر آنی به یاد احکام اسلام و دستورات حق بوده رنج بردن را در راه زندگی خانواده و آسایش عمومی وظیفه خود و مجاهده می دانند و در عین حال روزی رسان و رزاق را خدا می دانند. پس در کارها می کوشند و چون رباخواری و کم فروشی و غش در معامله و رشوه خواری و احتکار و وطن فروشی و نفت فروشی و رأی فروشی و عرق فروشی و اعانت به ظلم و ظالم و خائن و حکم به ناحق را حرام می دانند و از طرفی خدا را روزی رسان می دانند برای تهیه نان و وسایل زندگی به هیچ یک از اینها اعتماد نکرده، روزی را از خدا می خواهند و این حرکات پست را هم که قانون اسلام منع کرده مرتکب نمی شوند. در و دیوار هم شهوت بار و سیاه نیست که یاد خدا و حقایق را از ایشان بیرون برده دست به جنایت زنند. پس مفاسد اجتماعی همگی رخت بر بسته نابود می شوند و در جای آنها نیکی ها و فضائل قرار می گیرد همه پشتیبان یکدیگر بوده خدای را پشتیبان خود می دانند...

پسران جوان همه دارای زن جوان پاک دامنی هستند و دختران جوان هم شوهر پاک دارند. زنان مسلمان پوشیده هستند، پس مردم گرسنه شهوات نمانده در کوچه و بازار به دنبال یکدیگر نیفتاده سفلیس و عرق و مشروب و الکل مغزها را از کار نینداخته، حس دفاع و شجاعت و پاکی و امانت و اعتماد به یکدیگر را از هم نه ربنده جای قرض الحسنه را بانک های پول اندوزی شهوت ران نگرفته، فرش و کاسه و کوزه فقرا و بیچاره به گروگان نرفته حراج نمی شود، گرسنگان و بی کاران بدین کثرت نبوده اگر فقری هم باشد، به حکم اسلام در موقع اجتماع در مساجد که همه در یک صف قرار می گیرند و فقیر برادروار در پهلوی غنی و ثروتمند قرار می گیرد، ثروتمند هم خود بدو سرمایه کار و کسب داده اعتماد می کند که مسلمان است و کسب می کند و کم از کم از منافع آن پس می دهد و ربا هم از او نمی خواهد. وکیل و وزیر و فقیر همه در سه وقت یا پنج وقت، به دور هم جمع می شوند و رشته ارتباط دوستی از اجتماع یک صف و همدردی و همرازی میان همه طبقات پیدا می شود نه اینکه از وطن فروشی ها و جنایات ثروتمندان، نصف مملکت فقیر و فاحشه و بدبخت و سرگردان شده و همیشه با گرد و خاک ماشین های آقایان ملاقات نموده به جای محبت افزائی کینه های شدید آنها را در دل ها بگیرند و هر روز منتظر روز انتقام باشند. فساد نیست، زیرا مملکت اسلامی است. احکام مقدس اسلام اجرا می شود خرج زیاد و مصارف گرانی مانند رقص شبانه تا به صبح و قمارهای فقر انگیز و کنیه اندوز و لباس های حریر و رنگارنگ و انگشتر الماس و برق و زرق ها نیست. زندگانی بی آلاش و پر آسایش است و دیگر وطن و نفت را چرا بفروشند؟ و رأی انتخابات چرا بخرند؟ حکم به ناحق برای رشوه های گران چرا بکنند؟ حضرت سید حسن مدرس را چرا بکشند؟ خدا را رازق می دانند. مبدأ و معاد و عذاب الهی را معتقدند و این کارها را حرام می دانند. رحم و عاطفه! صفات پاک طبیعی و فطری بشری هم هنوز در وجودشان باقی بوده کوره های ذوب صفات پاک از قبیل عریان بودن بدن شهوت بار زنان و رمان های پُرشهوت و سینماهای جنایت آموز و رنگ و نغمه های جنایت انگیز فضیلت کش هم نبوده، به جای اینها نغمه های فرهنگ آموز نورانی قرآن و اذان و حقایقی بوده که هر آنی روح آنان را پاک تر نموده، حقایق را در نظرشان عظمت بخشیده و از جنایت و

آدم کُشی ها و حق فروشی ها و حرام خوری ها و هر رذیلتی دورشان نموده است.

آری، آری! قانون مجازات اسلام هم اجرا می شود. دست دزد بریده می شود. نه اینکه در آسایشگاه و شهوت خانه زندان استراحت کند، در دفعه چهارم هم کشته می شود. دیگر کجا دزدی خواهد شد. بیچاره و فقیر را هم که در مملکت اسلامی رسیدگی می کنند، چرا دزدی کند؟ رشوه خوار هر که باشد به مجازات خود می رسد گر چه قاضی دادگستری باشد. خائن به حسابش رسیدگی می شود. گر چه وزیر جنگ وطن فروش یا وزیر دربار یا رئیس ستاد ارتش شاهنشاهی باشد - تبعیض در احکام اسلام نیست پس چگونه کسی جرأت خیانت کند؟

زناکار را در منظر عمومی تازیانه می زنند و در بار سوم می کشند پس چگونه به ناموس مردم به خیانت نظر کند و زن های نجیب را پس از یکی دوبار نظر کردن بفریب و سرانجام به فاحشه خانه برده پس از چندی با بدن مجروح پر سفلیس به قبرستانشان روانه کند؟

مختصری بود علمی و فلسفی محفوف با مثال روشن، و حقیقت هم این است که عدم اجرای احکام اسلام و قانون مجازات اسلام، یکی از عوامل بزرگ بدبختی است.

۳

مفاسد فرهنگ - نبودن فرهنگ - شهوت آموزی به نام علم

فرهنگ دو مسئولیت و وظیفه بزرگ دارد: اول تربیت جامعه و پرورش فضائل انسانی و اخلاق حسنه در روح مردم و آموختن علم اخلاق به جامعه که بازگشت این کلمات به یک معنی و آن انسان نمودن جامعه و حفظ فضائل انسانیت در افراد انسان، است که دزد، درنده، وحشی، خائن، بی عاطفه، بی رحم، بی غیرت و ناپاک نشود. زیرا اگر این صفات در جامعه انسانی پیدا شده و عمومی شود شیرازه زندگی اجتماعی به کلی گسیخته شده همه از دست یکدیگر به ستوه آمده، به کوه و دشت و صحرا، پناهنده و متواری می شوند!

اساس تمدن و زندگی اجتماعی و سعادت و آسایش بشر بستگی به صفات پسندیده و فطریات پاک بشر دارد و اولین فرهنگ، حفظ و پرورش صفات فطری پسندیده انسان در افراد انسان است.

دومین وظیفه فرهنگ - آموختن دانش ها و علمی است که نیازها و احتیاجات اجتماعی و شخصی افراد جامعه را برآورد. از قبیل زبان، خط نویسی، ریاضیات، طب، پوشاک، خوراک، اثاثیه زندگی، وسایل سواری، حمل و نقل، ساختمان ها و معماری وسائل دفاعی و جنگی و سایر مایحتاج بشر که مجموعه احتیاجات اجتماعی را در بر دارد. چنانچه این وظیفه خود را انجام ندهد، زندگانی اجتماعی برای بشر مشکل و گران بوده، دست به گریبان فقر و بیچارگی و سرگردانی خواهد شد. اینک به نتیجه زحمات فرهنگ نظری کنیم و ببینیم چگونه این دو وظیفه بزرگ خود را انجام داده و چگونه فرهنگی است؟

از نظر وظیفه اول: به طور قطعی می توان گفت که نیم بیشتر بلکه سه چهارم جامعه تحصیل کرده هایی که به کار دولتی و اداری و سایر امور مشغولند، فاقد همه گونه صفات پسندیده فطری انسانی و دارای همه صفات زشت و رذائل هستند، رشوه خواری عمومی، حکم به ناحق، نفت فروشی، وطن فروشی، دروغ، تزویر، آدم کشی و توحش (شهربانی و ارتش و ژاندارمری) گریبان گیر جامعه متمدن کنونی و عمومی است. اینک فرهنگ امروز از نظر وظیفه اول شناخته شده معلوم است که چگونه فرهنگی است.

از نظر دوم: مردم و روزنامه ها همه از فقر، گرسنگی، بدبختی، بی دوائی، بی طبییی فریاد می کنند. چشم گدائی جامعه به دروازه های غرب (اروپا و آمریکا) دوخته شده حتی سوزن و دگمه لباس و نخ برای دوختن قبا و شلوار خود، نعل برای الاغ سواری و باری! و تله موش برای موش گیری خانه خود و لاستیک برای تخت کفش ها و گیوه و استکان برای چای خوردن! همه چیز خود را از اروپائیان و آمریکانشینان گدایی می کنند. ما از ذکر بمب اتم و کارخانجات و وسائل بزرگ زندگی خودداری کردیم.

پس به خوبی روشن است که اصولا فرهنگ نداریم. رذیلت خانه و اوباش پرور و طویله ای است، فرهنگش می نامند. اگر نبود وضع مردم بدبخت مسلمان ایرانی بهتر از این بود. چنانچه اگر این حکومت هم نبود، وضع مردم بهتر از این

و خوب بود. اینک به ذکر علل دقیق خرابی فرهنگ و ارتباط آن با منابع کثیف جنایت از راه های باریک خودداری می کنیم، زیرا گنجایش این اعلامیه بیش از این نیست و راه اصلاح آن در دستورالعمل اصلاح حکومت، ذکر می گردد.

۴

آتش شهوت از بدن های عریان زنان بی عفت شعله کشیده خانمان بشر را می سوزاند.

هر حس و خاصیتی که در یکی از نمونه های افراد بشر هست در همه افراد موجود است و اگر کسی منکر شود، دروغ گفته و خلاف محسوسات سخن گفته است و دلائل بزرگ و گواه های صادق محسوس، او را تکذیب می کنند. حس شهوت و زناشویی مثل حس شامه و بویایی همیشه مشغول کار و آماده است (بر خلاف شکم و گرسنگی که پس از خوردن و سیر شدن تا مدتی بی اشتها است) و تمام مواضع بدن های زنان تحریک کننده حس شهوت است. این حس مقدس طبیعی (مقدس است آن گاهی که به راه پاک صرف شده مسیرش پاک باشد) خود بیدار و مهیا و بدن های عریان زنان (عفیف) هم از راه چشم مشغول تحریک می باشد... شب و روز زنان و مردان در کوچه و بازار و اداره و مدرسه و کارخانه و سایر اماکن عمومی، با هم روبه رو شده و شب و روز حس شهوت عمومی بدون حساب، مشغول فعالیت و هیجان است.

این فعالیت دائم حس شهوت فعالیت اعصاب اجتماعی را رفته رفته می کشد، یعنی سایر قوای مردان کار را ضعیف می نماید (طبعاً هر قوه ای که زیاد مصرف شود به خصوص شهوت، از قوای دیگر می کاهد) این حس زنده به دنبال زن ها و دل ها به دنبال این حس حرکت می کند. دست و پا و اعضاء جامعه کم کم از کارهای ضروری اجتماعی باز می ماند (کمیسیون های خصوصی که همیشه در تمام وزارت خانه ها و ادارات تشکیل می شود و مردم بیچاره سرگردان پشت درب اتاق های رؤسای کوچک و بزرگ معطل می مانند و چرخ های کار اجتماع لنگ می شود، نمونه های کوچکی از نتایج همکاری زن و مرد و عریان شدن زن ها است) افکار عمومی همیشه با هر برخوردی به یک موضع حساسی از بدن های عریان زن (عفیف) از خط سیر وظیفه خود منحرف شده نظام فکری به کلی مختل گردیده. نظام جوارح و اعضاء و افعال بشر هم تابع نظام فکری

است و با اختلال نظام فکری نظام های فردی مختل شده نتیجتاً نظام اجتماع مختل می گردد و با اختلال نظام اجتماع هم، حال معلوم است.

تحریک و هیجان حس شهوت از راه پاک و طبیعی خود که بیرون رفت، فضائل انسانی را چون کوره ذوب کننده ای نابود می کند. عاطفه، رحم، دوستی، حیاء، پاکی، راستی، حس دفاع و هیچ فضیلتی را باقی نمی گذارد... بهترین مورد شدت عاطفه و رحم و محبت و مهر، میان مادران و دختران است و داستان های دخترکشی های مادران یا مادرکشی های دختران برای یک پسر جوان منبع شهوتی که مورد اختلاف مادر و دختر قرار گرفته و شدیدترین مورد عاطفه و دوستی و رحم (رحم و دوستی میان دختر و مادر) را نابود نموده است، از شهرهای شهوت بار اروپا همیشه به گوش ما رسیده و می رسد و اینک کم کم از برکت تولید کوره های ذوب رحم و عاطفه (آتش شهوات عمومی و عریان بودن بدن های محرک شهوت زنان) در میان ایرانیان مسلمان نیز نمونه های آن (دخترکشی مادران و مادرکشی دختران) یافت می شود و روزبه روز با ترقی شهوات پلید عمومی، این جنایات ترقی نموده و توسعه می یابد و نظایر آن را همه روزه بیش از پیش نظاره می کنیم.

آری، آری، شهوت فضائل انسانی را می کشد و با نابود شدن این فضائل حال جامعه بدبخت معلوم است. حس شهوت مردان وقتی نسبت به همه زنان عریان تحریک شده علاقه بست و خو گرفت، وحشی و همه جایی می شود و کم کم نسبت به خانواده شخصی خویش علاقه اش ضعیف شده، طلاق و جدایی میان زن و مرد رو به ازدیاد رفته روز افزون می شود (به دفاتر رسمی طلاق رجوع شود شماره طلاق های پیش از بی حجابی و پس از بی حجابی شاهد خوبی برای اثبات این حقیقت خواهد بود. پس از بی حجابی امر خانمان سوز طلاق بی اندازه خطرناک و وحشت انگیز شده رو به کثرت رفته و می رود) و همان نیرویی که علاقه خانه داران را به همسر و خانه خود کم کرده ایجاد جدایی می کند در مردان بی خانه و عیال هم اثر کرده از ابتداء دنبال تهیه عیال و خانواده نمی روند و به همین نسبت که شهوات پلید، علاقه مردان را از خانواده کم می کند، علاقه زنان را نیز از خانه و شوهر خود کم کرده نیروی جدایی و ولگردی زن و مرد را قوی می کند.

اینک شب و روز و آن به آن، جامعه با خطر نیستی و قطع نسل و سرگردانی و بی سرپرستی کودکان موجودی که پدر و مادرشان به دنبال ولگردی و عیاشی رفته اند، به شدت هر چه تمام تر تهدید می شود.

معنی آزادی زنان و همکاری آنان با مردان چیست؟

آیا زن ها می خواهند از عمل زناشویی پاک و مشروع با مردان خودداری کنند؟ و در هر ماه طبق سازمان طبیعی خود قاعده نشوند، جامعه و بچه دار هم نگردند؟ تا با مردان جامعه در تحمل نکردن این زحمات شریک باشند و نسل جامعه را به کلی قطع و تا پنجاه سال دیگر که جامعه امروز همه مردند (نسل آینده هم که قطع و نابود شده است) دیگر جامعه و مردم و زن و مردی اصلاً وجود نداشته باشد؟ یا خیر معنی آزادی زنان و همکاری آنان با مردان این است که مردان به جای زنان در هر ماه... و بعد حامله و آبستن شوند؟ و از وجود مبارک خود تولید فرزند و تولیدمثل کنند تا در این زحمت با زن ها شریک باشند؟

تفو بر این مغز و این شعور و این انسانی که پایبند این اراجیف است، خواه اهل اروپا یا آمریکا یا آسیا یا آفریقا باشد.

حقیقتاً اگر مجمع ملل متفق یا جامعه ملل متحد، مقصودشان این باشد یا مآل سخنشان در این باره بدین جا رسد، واقعاً سند حماقت و بی شعوری دانشمندان و رجال اروپا و آمریکا به پیشگاه معظم دانش و عقل و هوش ارائه شده است، این پایه روح آنان! وای بر شعور پیروان این سخنان.

خیر! نه این است، آنان همه نادانند و اینان هم مانند آنان.

بهترین کار برای زنان، همان مدیریت خانواده و اولین مدرسه تولید و تربیت نسل بشر است آیا کاری اساسی تر از این در دنیا هست؟ زمانی هم که وظایف خانوادگی نداشته یا به نحوی از این وظیفه بزرگ محروم بوده و خواستند به کاری پرداخته با مردان همکاری کنند، بایستی برای آنان کارخانجات و ادارات زنانه ترتیب داده شود که رؤسا و مدیران آنها نیز زن باشند و با کمال عفت و نجابت و آزادی بدون حقه بازی و هوسرانی غیرمشروع با مردان، مشغول کار و خدمت به جامعه شوند و اداره و مدارس دختران، به عهده اساتید زن بوده دخالت مرد، در اداره و مدرسه زنانه و دخترانه و دخالت زن در اداره و مدرسه مردانه و پسرانه بی جا و غلط است البته درهای آموختن علم، به هر حدی که زنان خود را لایق و مستعد دیدند، بایستی به رویشان باز باشد.

۵

مشروبات مسموم کننده و جنون انگیز الکلی مایه تفریح عمومی است.

شگفتا، عجب! جهان عقل و علم و دانش و فلسفه و طب از هر گوشه سخن از زیان های خانمان سوز مشروبات الکلی به حدی گفته اند که نوبت به ما نمی رسد.

جنون خمری در دروس طبی باب مخصوصی دارد. گفته اند این جنون که از مشروبات الکلی تولید می شود، همیشگی شدن جنون موقت (سستی و بی شعوری) است که در اثر نوشیدن این سم تلخ در عموم روشنفکران و تاریک فکران احداث می شود. و در نسل بعد هم مؤثر می گردد.

زیان های بدنی و مزاجی خانمان سوز آن در جامعه حاضر و نسل آینده به حدی است که می توان عامل بزرگی برای فلج کردن چرخ های عقل و شعور و قوای بدنی جامعه باشد. چاقوکشی ها و آدم کشی های شبانه روزی، اثر کوچکی از آثار بزرگ آن است. تعداد دکان های مشروب فروشی به چندین برابر بیش از دکان های نانوايي و اغذیه فروشی است. تفو بر این حکومت و بر این جامعه و بر این عقل و این تمدن... و تفو بر آن اروپایی و آمریکایی و غربی مترقی (به قول نادانان) که استعمال شبانه روزی این سم خطرناک، از آثار عقل و ترقی و تمدن اوست!

بایستی مشروب سازی ها و مشروب فروشی ها و مشروبات الکلی به کلی نابود شده، حتی یک قطره در سراسر ایران باقی نماند و خورنده و فروشنده و سازنده و حمل کننده و نگه دارنده آن و اعانت کننده آنان، مطابق دستور اسلام مجازات شوند و بایستی دواي مناسبی برای معتادین این سم خانمان سوز مهیا و در دسترس عموم واقع گردد.

۶

استعمال دودهای خطرناک ترپاک و شیر و سیگار هم از آثار تمدن کنونی است.

از راه ها و معابر عمومی می گذریم... در میان هر صد نفر شصت یا هفتاد نفر را زرد چهره و لاغر اندام و ضعیف و مندرس می یابیم. بعضی از اینان به حدی وضع جسمی و بدنی شان به هم کوفته و شکسته است که گویا سال ها دچار

امراض مزمن خطرناک بوده و اینک پنج دقیقه تا مرگشان باقی است و در حال احتضارند و یا مرده اند و حرکتشان مصنوعی است! این عده که تقریباً شصت یا هفتاد درصد جامعه را تشکیل می دهند، چرا مرده اند یا چرا محتضرند؟

آنها به تریاک و شیر و دخانیات زیان آور مبتلا هستند. آیا این مردگان متحرک بدبخت، حس دفاع و غیرت و حمیت و عاطفه و فضیلتی هم دارند؟ خیر این فضائل در مردم زنده است. از مردگان متحرک کاری ساخته نیست و فضیلتی ندارند. پس اکثریت جامعه مردگانی هستند که به خوراک و پوشاک هم محتاجند. خود بدبخت و بینوا بوده از تمام مزایای زندگی بی بهره اند و جامعه را نیز بدبخت کرده و می میرانند. بیش از این مجال سخن نیست. بدبختی این جامعه و این مردم روشن است، اینها تذکراتی است: تریاک، شیر، سیگار، غلیان، چیق، و سایر دخانیات خطرناک بایستی جداً نابود شده، فروشنده و استعمال کننده و حمل کننده و نگه دارنده و کشت کننده، بایستی مطابق دستورات مقدس اسلام مجازات شوند و نیز بایستی بیمارستان هایی برای معالجه مبتلایان مهیای پذیرایی و مداوا شوند.

۷

قمار بازان هم در فقر مادی و اخلاقی جامعه متمدن نقش خوبی بازی می کنند. اشراف مملکت و بزرگان و رؤسای دولت، در کاخ های شمال شهر و اراذل و اوباش و چاقوکش ها، به همکاری و پیروی از بزرگان مملکت در گودال های جنوب شهر و ولایات هم به پیروی از مرکز، همه مشغول قمار بازی هستند. بازی قمار، ایجاد حرص و آزی در قماربازان می کند که شریف ترین اوقات آنان صرف قمار می شود.

پس همه بیکاره اند و عده کثیری از جامعه را این بیکاره ها تشکیل می دهند. اینان از چه راهی زندگی می کنند و از کجا پول های گزاف قمار را تهیه می نمایند؟ دزدی ها، رباخواری ها، کلاه برداری ها، رشوه خواری ها، نفت فروشی ها و رأی خریدن ها، همه و همه اینها راه های مشروع کسب های شریف! آقایان است (یعنی قمار بازی). این رذیلت بزرگ اجتماعی ایجاد

رذیلت هایی از قبیل کینه جویی ها و دشمنی ها و بدبینی ها و بی حسی ها در قماربازان می کند که از نظر کوتاهی فرصت از شرح آنها صرف نظر می شود. از این بالای خانمان سوز هم بایستی سریعاً جلوگیری شود. بازی کننده و تهیه کننده و حمل کننده و نگاهدارنده وسایل هرگونه قمار، جداً بر طبق قانون مجازات اسلام مجازات شود.

۸

سینماها و نمایش خانه ها و رمان ها و تصانیف و اشعار موهوم و شهوت انگیز و جنایت آموز

فرهنگ بی فرهنگ بر سر راه های تحصیلات ناقص غلط هم هزاران دام های جنایت و موانع خطرناک شهوت انگیز و جنایت آموزی نهاده است. رمان ها و اشعار و تصانیف موهوم هوس پسند، اکثر اوقات مردم به خصوص اوقات محصلین بیچاره ایرانی و فرزندان اسلام را صرف نموده از همان دروس ناقص بازشان می دارد و تمام جنایات و شهوت رانی ها را به زبان هوس پسند کودکان به نام رمان و تصنیف و شعر می آموزد... و مکتب های عملی فساد را هم به نام سینما و تئاتر در سر راهشان نهاده تا شریف ترین وقت مطالعه و تحصیل را در آن جا بگذرانند و دروس عملی جنایات و شهوت رانی ها را به خوبی بیاموزند و همان هایی را که در رمان ها و تصانیف خواندند، در سینماها به چشم ببینند. آری: این کتاب ها و مدارس جنایت آموز شهوت انگیز جزء مدارس آزاد فرهنگ است!

جنایات دقیقی که با روحیات جامعه از راه سینما و رمان و تصنیف می شود به حدی است که مجال شرح آنها نیست و بسیاری از آنها مشهود و روشن است. سینماها، نمایش خانه ها، رمان ها و تصانیف، به کلی بایستی برچیده شود و عاملین آنها طبق قانون مقدس اسلام مجازات گردند و چنانچه استفاده ای از صنعت سینما برای جامعه لازم دیده شد، تاریخ اسلام و ایران و مطالب مفیدی از قبیل درس های طبی و کشاورزی و صنعتی و... تحت نظر اساتید پاک و دانشمند مسلمان تهیه شده با رعایت اصول و موازین دین مقدس اسلام برای تربیت و اصلاح و تفریح مشروع و مفید اجتماعی، به معرض نمایش گذاشته شود.

۹

نغمه های ناهنجار غیرمشروع جز شهوت و سستی اعصاب جامعه چیزی به بار نیاورده و نمی آورد.

صدای جریان آب ها، نغمه های طیور و مرغان، صدای سخنان بشر و آوازه های مختلف، نعره های ناهنجار حیوانات بری و بحری و هر صدایی، نوعی موسیقی است.

بعضی از صداها زیان هایی و برخی سودهایی دارد و دسته ای اصوات عادی بوده برای رفع نیازهای اجتماعی است. مثل سخن و بیان و اصوات تلفن و تلگراف.

صداها زیان آور و موسیقی غیرمشروع، نغمه هایی است که روح انسان را از حال معتدل طبیعی بیرون برده بدون منطق و دلیلی او را متوجه مناظر موهوم حزن انگیز یا فرح انگیزی می کند بیهوده و بی دلیل می گریاند، و یا مغز و روح او را تحت تأثیر غلط خود قراد داه دست و پا و اعضایش را حرکت داده به رقصش وادار می کند.

این حرکات بی دلیل، منظره دورنمایی از حرکات غیرطبیعی و بیرون از اعتدالی نزدیک به سرحد نمونه های جنون را به نظر می آورد.

در علم پزشکی و دانش طب ثابت است که کسانی که (جلق) می زنند و استمناء می کنند، عاقبت دچار مرض اعصاب و جنون می شوند و علت آن را خروج منی نمی دانند، بلکه دانش طب علت آن را ایجاد منظره موهوم شخص موهوم و خیالی مورد زناشویی (مثلاً زن جوانی) در مغز دانسته و این توجه موهوم و تأثیر و فشار این موهوم را در مغز، سبب جنون و امراض عصبی می داند (آری، حق هم همین است چنانچه فلاسفه و اساتید طب هم غیر از این می گفتند باز هم می دانستیم که حق هم همین است و آنان نفهمیده اند، آری حق هم همین است) و این خود کاری موهوم و بازیچه نوعی جنون است.

موسیقی غیرمشروع، اعصاب قوی انسان و مغز و قوای روحی را ضعیف نموده و از این راه زیان بزرگی به روح و اعصاب و قدرت جامعه وارد می آورد. غالباً موسیقی دان های دنیا، همان هایی که همیشه با موسیقی غیرمشروع سرو کار دارند، اندامشان مانند زنان ضعیف و نازک اندام بوده مغز و روحيات و اعصابشان

هم به همان نسبت ضعیف و ترسو و در حقیقت مثل ضعیف ترین زنانی هستند که وجودشان منشأ آثار حیاتی و مفیدی نمی باشد. پس بایستی به جای اصوات مشروع و زیان آور موسیقی غلط و موزی، موسیقی های مشروع مانند الحان شیرین و فضیلت پرور قرآن و اذان و نغمه های روح پرور مشروعی قرار گیرد که به جای (موسیقی غلط) و برانگیختن شهوات، روح عظمت و فضیلت را می پرورد و حقایق را به انسان می آموزد و با روح جامعه می آمیزد.

۱۰

دروغ و چاپلوسی و مداحی های فضیلت کش به زبان مردم و رادیو و جراید، رذائل را می پرورد و فضائل جامعه را می کشد.

رادیو، جراید، سخنگویان خائن، خطیبان واعظ نما، زبان مردم، گاهی وظیفه سینماها و رقاص ها را انجام داده به شهوت انگیزی و جنایت آموزی می پردازند. رادیوها بهوسیله تصانیف فاسد و نمایشات و نغمه های شهوت انگیز و جنایت آموز، جراید بهوسیله عکس های هوس پرور لخت بانوان (عفیف!) و نشان دادن مواضع محرک شهوت آنها و داستان های شهوت انگیز و جنایت آموز و زبان های مردم هم با خواندن تصنیف های آمیخته به انواع رذالت در کوچه و بازار و خیابان و سایر حرکات داخلی رستوران ها و کافه ها و چاپلوسی های عمومی... و هر یک وظیفه مستقل خویش را نیز مستقلاً انجام می دهند، وظیفه مستقلشان چیست؟... مداحی از جنایات حکومت، فلان وزیر و وکیل خائن و بدگویی به مردان پاک و مسلمان و خدمتگزاران حقیقی اسلام و ایران. این وظیفه را رادیو و جراید و همه مردم انجام می دهند و عمومی است، دروغ هم که بزرگ ترین اساس بدبینی و سلب اعتماد همه از هم است نیز عمومی و همه جایی است.

رادیوها، جراید، کافه ها، قهوه خانه ها و اماکن عمومی بایستی یکباره طبق موازین مقدس اسلام اصلاح شود و از وضع کنونی آنها به کلی جلوگیری شده متخلفین طبق قانون مجازات اسلام به پاداش بدشان برسند. شک نیست که جراید پاک و وعاظ مسلمان و سخنگویان نیکی هم هستند که ناپاکان مجال آزادی و انجام وظیفه به آنها نمی دهند.

نبودن کار و فقر عمومی و کثرت بیچارگان و سرگردانان و بی خانمانان و بی سرپرستی آنان چرخ های زندگی اجتماعی را فلج می کند.

ایران، به برکت وجود حکومت خائن سرزمین درندگان است، هرکس زوری و سرنیزه و مقامی داشته، از بی ناموسی و بی ایمانی سهمی برده، استخوانی به دهان گرفته به گوشه ای خزیده، غرش کنان مشغول خوردن و دریدن و ربودن است. فقرای بیچاره و بی خانمان و گرسنه هم بیکارند و به کار سرگردانی و بدبختی مشغول، از فقر و گرسنگی خود و عیال و اطفال خود و سرمای زمستان و گرمای تابستان ناله می کنند و پناهی از باد و باران و برف و آفتاب سوزان ندارند. می نالند و می میرند و گوش های کر اشراف و رجال و دزدان بی ناموس و بی همه چیز مملکت، بدهکار نیست.

وضع فقرا و سرگردانان را رجال مسئول و نان خورهای ملت ستمدیده بایستی رسیدگی کنند و بیکاران را هم آنان بایستی کار داده و به فقر و ذلتشان خاتمه دهند، لیک آنها خود به کار خویش مشغول بوده اگر به بیکاران و بدبختان نیفزایند دردی هم دوا نمی کنند، خبر ندارند که قوای تولیدیه و تولید کننده مواد اولیه زندگی همین ها هستند. اگر دین و شرف و ناموس ندارند، به دنیای خود رحم کنند، زیرا که افزایش بیکاران و سرگردانان نقصان زندگی عمومی خودشان بوده و روزی هم فشار بدبختی از مقدار ظرفیت عمومی گذشته انفجاری طبیعی و ناگهان رخ می دهد و گوشت و پوست دزدان و سرنیزه داران، به دندان انتقام عمومی می آویزد.

بایستی حق مشروع بیچارگان را طبق موازین اسلام بدان ها سپرد و از این بدبختی نجاتشان داد.

۱۲

فحشا و سرگردانی زنان و امراض مقاربتی میوه کوچکش قطع نسل و مرگ آنان در عنفوان جوانی است.

زنان کثیری از فقر و بی سرپرستی و فقر دینی و اخلاقی جامعه به شهر بدبختان یا شهرنو و در هر شهر و ولایتی به کوی بیچارگان خزیده، به بدترین روزی روزگار سیاه خویش می گذرانند. صورت خویش به سیلی سرخ می کنند، دل های افسرده آنان پر از سوز و غم است و آه و ناله های سوزانشان هر دل دانا را می سوزاند؛ لیک ظاهر حالشان عیاشی و راحتی است. سیفلیس و امراض

خطرناک مقاربتی از بر و بوم خانه های کثیفشان همه جا را پُر کرده خودشان مقطوع النسل و نسل جامعه را نیز قطع می کنند؛ درخود ودر نسل آینده (چنانچه نسلی باقی بماند) تولید هزاران گونه امراض می کنند. چاقوکشی ها و آدم کشی ها و خودکشی ها و جنایات دیگری را سبب می شوند؛ با عمرهای کوتاهی دو روزی به بدبختی می گذارند و خود را با گنج های نسل و سعادت جامعه (چون اینان بایستی مادران باسعادت جامعه باشند و نسل های پاکی از خود باقی گذارند) نارس و ناکام در بهار عمر و جوانی به گورستان برده در زیر توده های خاک با دلی پر حسرت می خوابند.

آنچه گفتیم که اینان می کنند؛ فواحش بدبخت و زنان محروم از همه چیز نمی کنند، خیر آنان نمی کنند؛ خیر نفت فروشان و دین فروشان و وطن فروشان و خریداران رأی می کنند؛ حکومت جنایتکار می کند.

بایستی سریعاً به طوری که دستور مشروح آن در قسمت بعدی این اعلامیه بیان شده به کار این بدبختان طبق قانون اسلام رسیدگی شود.

۱۳

رشوه خواری عمومی ادارات و وزارتخانه ها و سایرین و رباخواری های عمومی و بانک های رباخواری میوه اش کینه اندوزی و فقر عمومی است.

سپور و جاروکش خیابان ها همه رشوه خوارانند تا جناب نخستوزیر و شاه. این یک نفر سپور رشوه خاکروبه کشیدن می گیرد؛ آن دو نفر شاه و وزیر رشوه دین فروشی و وطن فروشی و نفت فروشی می گیرند. این رشته سر دراز دارد؛ هر یک به کار خویش مشغولند؛ قضات دادپرور سران لشکر و سپهبدان جنگجو! و تمام طبقات حکومت موجود بدون استثناء رشوه خوارانند؛ رجال حکومت به یک دلیل رشوه می خورند؛ چون خائند و طبع پلیدشان با خیانت خو گرفته است. سپوران و پاسبانان بیچاره و صفوف ضعفای اداری به دو دلیل؛ یکی اینکه حکومت یا رجال حکومت حق آنها را می خورند و آنها را فقیر و گرسنه می گذارند؛ و یکی اینکه خیانت را از رؤسا خود آموخته اند.

رباخواران در طبقات تجار و ثروتمندان بیشترند؛ پول های ربا را نیز در بانک های رباخواری جمع می کنند، عملاً با اسلام و مسلمین می جنگند و در صف مسلمانان هم غالباً قرار داشته برخی هم در لباس قدس و تقوی می باشند؛

پول ها را کد گذاشته مردم را بیچاره می کنند و گاهی هم که به کار می برند، کاسه و کوزه و خانه فقرا را به گرو برداشته پس از چندی به عنوان زیاد شدن ربح و تنزیل پول و یا سرآمدن مدتش می خورند و دستورات اکید اسلام و قرآن را در خصوص قرض الحسنه بی اعتنایی و پایمال می کنند؛ گاهی هم خدا و قرآن و اسلام را می فریبند و به لباس شرع آراسته اش نموده به نام شرع مقدس اسلام با اساس اسلام می جنگند؛ و برادران مسلمان خود را به فقر و بدبختی و گرسنگی مبتلا می کنند.

رشوه خواران و رباخواران بایستی طبق دستور مقدس اسلام مجازات شده و ریشه این دو نهال فاسد پوسیده از سرزمین اسلامی ایران کنده شود.

۱۴

**همه از هم پاشیده اند، همه به هم بی اعتمادند و بدبینند
دولت از ملت و ملت از دولت همه از هم جدا هستند**

آتش فساد، دورویی، شهوت، دروغ، خیانت، بی ناموسی، هرزگی و همه رذائل از بر و بوم ایران شعلهور شده اختلاف عظیمی میان تمام طبقات مردم و حتی میان خانواده ها و فردفرد جامعه حادث گردیده است، همه نسبت به هم بدبین هستند، زیرا همه از هم دروغ و خیانت و بی ناموسی و هرزگی دیده اند، هیچ کس به کسی اعتمادی ندارد.

در میان این اختلافات شدید، دیدگان عمومی جامعه چون می بینند که ریشه های مفساد و بدبختی های ملت همه از سرزمین شوره زار حکومت فاسد چند نفری خائنین بیرون آمده است و اساس همه این بیچارگی ها و تیره گی ها این چند نفر جنایت پیشه گان گرگ صفتی هستند که به لباس چوپانان درآمده اند. همگی در بدبینی و دشمنی و نابود کردن حکومت خائن چند نفری متحد بوده دارای یک هدف مشترک می باشند؛ حکومت خائن هم در ظلم و جنایت و فشار به ملت ستمدیده کوتاهی نکرده هر روز بر ظلم و جنایتش می افزاید.

علم و تاریخ و تجربه نشان می دهد که هر حکومتی که کار جنایت و ظلمش بدین پایه رسید نابود شد، این حکومت ناپاک هم به صورت زنده و در حقیقت مرده است، اکنون روزهای پس از مرگ و پیش از دفن را طی می کند و هر چه بیشتر نعش کثیفش روی زمین بماند، بوی گندش بیش از پیش فضا را فاسد

نموده مردم را به تسریع در دفنش وادار می کند تا به زودی به خاک سپرده شود، تا مگر ملت مسلمان ایران آسوده شده خانه ویران خویش، سرزمین فرزندان اسلام ایران را بر طبق موازین اسلام از نو بنا و تعمیر کند.

طریق اصلاح عموم طبقات

و دستور العمل برای شئون مختلف حکومت و جامعه
«این دستورات بایستی به یاری خدا مو به مو عملی گردد»

۱

روحانیت

۱. **مرجعیت تقلید** - مراجع تقلید بایستی کسانی که در لباس روحانیت و مرجعیت بوده و صلاحیت این مقام را ندارند و وجودشان ناپاک بوده و در باطن امر دوستان و معاونین دشمنان اسلام و اجنبی ها و خائنین هستند، در هر کجا که هستند، آنان را به جامعه معرفی نموده و از لباس و صف مقدس روحانیت بیرونشان آورند، تا اسلام و مسلمین از جنایات مرموز آنان مصون و اساس مقدس روحانیت هم از مفاسد آنها منزه بماند و مورد بی اعتنائی ها و تیرهای افترا و تهمت عمومی و دستاویز بهانه جویان مغرض، قرار نگیرد و وظایف دینی و روحانی را بدون خار و مانعی انجام داده احترامات شایسته مقام روحانیت هم در مجتمع محفوظ و مراعات گردد.

۲. **امور درسی** - دروس محصلین علوم دینی را طبقه بندی نموده رشته های دروس تبلیغی و دروس فقهی را برای نیل به درجه **اجتهاد** منظم نموده و از هم جدا کنند، و درس تفسیر و اخبار و تاریخ اسلام و علوم مقدس قرآن و حدیث را رسمی و عمومی کنند تا مبلغین و فقهاء، معنای اسلام و حقیقت دین را بفهمند و از مزایای اسلام و پیروی آل محمد(ص) بهره های شایسته برند و دریای بی پایان معارف قرآن و علوم آل محمد، غوطهور شده روحشان موحد و متوکل به خدا و خورشان به عشق خدا و دین خدا و کتاب خدا و سفیر مکرم خدا و اوصیاء گرام پیغمبر خدا، محمد و آل محمد(ص) آمیخته گردیده قلبشان با ایمانی که قرآن و محمد و آل محمد(ص) فرموده اند، آشنا و منور شده، عزیز و مسلمان شوند، عزت و آبروی اسلام و شیعه را دریابند و حفظ کنند و جبران توهین هایی که به ساحت مقدس اسلام و تشیع در نتیجه بی ایمانی مسلمان نام ها و

شیعه نماهایی که شاید غالباً مشرک و بی اطلاع از حقایق اسلام و تشیع بوده اند وارد آمده، بنمایند.

۳. منابر - مبلغین، روضه خوان ها؛ مداح های تمام ولایات را بررسی و آزمایش نموده؛ برای واعظ و روضه خوان و مداح، هر یک حدود و وظیفه خاصی تعیین کنند و هر کس را طبق استعداد علمی و تقوی و لیاقتش اجازه منبر رفتن دهند. و کسانی را که لیاقت منبر رفتن؛ تبلیغ؛ یا روضه خوانی؛ یا مداحی ندارند، اجازه منبر رفتن ندهند؛ و بازرسین پاکی از نوع محترم روحانیت در همه جا برای بررسی در امور منابر تعیین کنند؛ تا مگر امور منابر مرضی خدا و شرع مقدس قرار گرفته، سمومی به نام دین به عنوان منبر در عروق مسلمین تزریق نشود و رضایت کامل خاطر مبارک حضرت حجه الله امام عصر صلوات الله علیه حاصل شود.

برای لباس محترم روحانیت حدودی تعیین کنند. هیچ کس بدون اجازه مراجع مسئول روحانیت حق افتخار پوشیدن این لباس محترم را نداشته باشد و هر کس لیاقت اخلاقی و علمی این لباس مقدس را نداشت، اجازه تشرف به این لباس شریف را از او سلب نمایند.

مدارس شبانه و مختصری برای مبلغین کوچک و روضه خوان ها و مداح ها تشکیل دهند تا مگر بعضی مبلغین کوچک و روضه خوان ها و مداح هایی که اطلاعاتشان کمتر از حدود مسئولیت و تکلیفشان است، هریک به نوبه خود نسبت به وظیفه و مسئولیتشان اطلاعات لازم و مختصری کسب نمایند تا هر یک در انجام وظیفه خود بینا و مطلع باشند و حتی مداح ها در ذکر مقدس مصائب و مراثی و مدایح آل محمد(ص) و حضرت اباعبدالله الحسین صلوات الله علیهم اجمعین، مطالب ناشایسته مقام و اشعار بی جا و نامناسبی نگویند و نخوانند.

۴. دسته ها و نوحه سرایی های عمومی - در امور دسته های عزادارای و نوحه سرایی های حضرت ابا عبدالله الحسین(ع) و آل محمد(ص) نظارت نموده دستورات صالحی طبق موازین مقدس شرع برای آنها صادر کنند تا چنانکه شایسته ساحت مقدس حضرت اباعبدالله و آل محمد(ص) است عزاداری و نوحه سرایی کنند و هتک احترامی از ناحیه بعضی نادانان نسبت به خاندان

مقدس آل محمد(ص) خدای نخواستہ نشود و چنانکہ بایست، در ارواح جامعہ آثار خوبی باقی گذارد.

۵. **مساجد و مدارس و اوقاف** - مساجد و مدارس را تعمیر نموده و به طور شایسته از موقعیت مساجد و مدارس برای عالم اسلام و تشیع استفاده کنند و در امور اوقاف نظارت نمایند تا در محل مشروع خود صرف شود.

۶. **دایره امر به معروف و نهی از منکر و انتشارات** - دایره ای تحت نظر علماء پاک و مطلع، برای تبلیغات و امر به معروف و نهی از منکرات عمومی، تشکیل داده از رادیوهای موجوده و جراید و مجلات مستقلی در این راه استفاده کنند.

۷. **حقوق شرعیہ** - صندوق منظمی برای حقوق شرعیہ تحت نظر معتمدین پاک تهیه نموده محصلین و مبلغین را کاملاً مستغنی گردانند، تا علم و تبلیغ و دین اثر و ارزش واقعی خود را از نظر بعضی حرکات کوتاه نظران از دست ندهد، و چنانچه مقتضی دانستند ممکن است سرمایہ ای از حقوق واجبه تهیه نموده تجارت خانہ ها و کارخانجات بزرگی در دنیا تشکیل دهند و از منافع یومیہ آن، بودجه بزرگی برای اداره روحانیت و تبلیغات اسلامی تهیه کنند.

مراجع مقدس روحانیت چنانچه در امور اصلاحی مربوطه و انجام وظایف مقدس روحانیت نیاز به قوه مجریہ داشتند **حکومت صالح اسلامی** بایستی آماده اجرای دستورات مشروعشان باشد.

۲

وزرات فرهنگ

۱. **دبستان ها** - دبستان ها بایستی پنج کلاسه شده دوره آنها بیش از پنج سال نباشد. دروس ضروری که مورد نیاز عمومی است آموخته شود، دروس غیرمشروع از قبیل موسیقی غیرمشروع، ممنوع گردد. آموزگاران مرد برای مدارس دختران و بعکس تعیین نشود. در کلاس های ابتدایی برای تعلیم دروس (در نگارش کتب کلاسی و در غیر آنها) به جای مثل های زشتی (مثل اینکه: رضا خوب تار می زند!) که برای آموزش دروس فارسی و غیره به کار رفته، مثل های اسلامی و اخلاقی نقل و برای تعلیم به کار رود و تعلیمات آنها همه آراسته، فضایل اسلام و اخلاق دینی بوده اساتید و آموزگاران شان دارای روحیاتی پاک و آراسته به تقوی و تربیت اسلام باشند، و بهترین دروس اخلاقی را عملاً با اخلاق پسندیده خود به کودکان اسلام بیاموزند. به جای دروس غلط و غیرمشروع دروس دینی قرار دهند و در تمام دبستان ها اذان و نماز جماعت و دعا معمول و مقرر گردانند و اطفال مسلمان را به نماز جماعت واداشته حقایق نماز و جماعت را کم کم به آنها بفهمانند. با دوستی خدای عزیز و قرآن و محمد و آل محمد(ص) و محبت دین و وطن و برادران مسلمان را در دلشان پرورش دهند. پیمودن دوره های ضروری کلاس های ابتدایی بایستی نسبت به همه افراد ملت مسلمان عمومی گردد و از راه تفهیم و تبلیغ، کار را به جایی رسانند که در سراسر مملکت و در هیچ یک از زوایای سرزمین پیروان آل محمد(ص)، کسی یافت نشود که دوره ضروری ابتدایی و دبستان را ندیده باشد (در این راه به زور و سرنیزه نبایستی متوسل شد، زیرا به جز تفهیم و تفاهم راهی برای ترقی بشر نبوده و در هر کاری توسل به زور نتیجه معکوس می بخشد).

۲. **دبیرستان ها** - بایستی از کلاس های اول دبیرستان ها دوره های اختصاصی شروع شده علوم ضروری از شیمی، فیزیک، طبیعیات، ریاضی، طب و آنچه مورد احتیاج جامعه هست آموخته شود. مواد زیادی دروس به کلی حذف شده در هر رشته آن دروسی که مربوط به آن رشته است، آموخته شود و نتایج نهایی درس خواندن و هر درس اختصاصی به طور روشنی به فرزندان اسلام و ایران تذکر

داده شود که بدانند برای چه درس می خوانند یا فلان رشته اختصاصی برای اخذ دیپلم مصنوعی قناعت نکند و بدبخت و بیکاره نشوند. نصف روزهای تحصیلی را اختصاص به دروس علمی اختصاصی داده و نصف دیگر روز را صرف درس عملی کنند و صورت عملی دروس علمی را با وسایل فنی در نظر محصلین عزیز و فرزندان اسلام مجسم نمایند که از ابتدا هر رشته محصل علاقه مند به عمل و بهره برداری شده و دروس خویش را به طور تحقیق بیاموزد و طوطی وار کلاس ها و دروس را طی نکند. و نتیجه کارهای عملی آنها را برای تشویق محصلین و ترغیب عمومی به معرض نمایش عمومی گذارند و برنامه دروس را طوری منظم کنند که تا اختتام دوره دبیرستان اگر محصل به دانشگاه نرفت، یک فن مستقلی را آموخته باشد و بتواند به معرض عمل گذاشته در کارخانجات یا آزمایشگاه ها و سایر شئون اجتماعی نتیجه تحصیلش را به معرض عمل گذاشته احتیاجات خود و جامعه خود را در حدود استعداد و معلوماتش برآورده نیازهای علمی و صنعتی ملتش را رفع کند.

۳. دانشگاه - پایه علوم دنیا بر تجربه نهاده است، علم و صنعتی که به پایه کنونی دنیای امروز رسیده است از تجربیات و علوم و فلسفه گذشتگان سرچشمه گرفته و ریشه های آن از علوم پیشینیان **ملل مسلمان شرق و ایران** آبیاری گردیده و نیرومند شده است.

اروپاییان و غرب نشینان تا چندین قرن پیش، به حال توحش و بربریت زندگی می کردند و مهد علوم جهان، ممالک اسلامی و ایران بوده محصلین دنیا برای تحصیلات عالی به معاهد علمی ممالک اسلامی مسافرت می نمودند. آیا چه پیش آمد که ملل زنده و قدیمه و متمدنین دنیا و معاهد علوم جهانی و سرچشمه های معارف دنیا یکباره عقب نشینی کردند و وحشی های دیروزی ریشه های علوم را به دست آورده از لحاظ علم و صنعت به پایه کنونی رسیدند؟...

در حالی که ملل مسلمان شرق سرمایه های نیرومند خود را هم مثل ایمان های استوار و قلب های قوی و دل های دلیر، پاکی، امانت، عاطفه، راستی و درستی، صفات حسنه، اخلاق پاکیزه و ریشه های علمی را که خود به دیگران تعلیم می نموده اند همه را از دست داده و به جای اینکه به میزان سیر تکامل طبیعی

(که برای موری هم صادق است که هر ساعتی که راه می رود به اندازه یک ساعت مورچهوار به طرف جلو می رود و بازگشت برای سیر طبیعی او معقول نیست پیش روند، به عقب رفته فاقد همه چیز شده اند، آیا دیگر هوای ممالک اسلامی دینا و ایران **بوعلی** پرور نیست یا **زکریا** کُش شده است؟ چه شده، آیا چه پیش آمده؟ که محصلین ایران پس از دوران تحصیلات فرهنگی به جز بت پرستی و بی ایمانی و خیانت و هرزگی، علم و سرمایه ای در دست نداشته نمی توانند هیچ گونه نیازهای علمی و صنعتی ملت مسلمان خود را برآورند؟ حتی ته سوزن ایران را بایستی در اروپا سوراخ کنند والا سوزن بی سوراخ در ایران مصرفی ندارد و چون وسایل سوراخ کردن ته سوزن را هم نداشته و نمی دانند، بایستی برای سوراخ کردن ته سوزن و دوختن لباس پاره خود یا ثانیاً به اروپا مراجعه کنند و یا سوزن بی سوراخ را به دور اندازند و قبای پاره بپوشند، آیا چه پیش آمده که نتیجه فرهنگ و تحصیلات فرهنگی جز نفاق و دشمنی های خانمان سوز طبقات چیزی نمی باشد؟ آیا رذایل و جنایات را در قالب علم به جای علم و دانش به فرزندان اسلام تزریق می نمایند؟

آری! آری!

رجال جنایت پیشه بایستی بمیرند و رجال پاک و دانای معارف اسلام و ایران بایستی ریشه های علوم را از طرق ساده آنها به خوبی به فرزندان اسلام بیاموزند و ملت مسلمان ایران و فرزندان اسلام و ایران را از گراهی ها و تزویقات سیاسی شومی که هزاران جنایت و بی ایمانی و بدبختی و بی ناموسی و شهوت رانی به جای علم و دانش به بار می آورد، به یاری خدای عزیز مصون دارند...

دانشگاه - با آن روش صحیح و کاملی که در دوره دبیرستان عملی می شود، دانشگاه بایستی دوره نهایی و عالی دکتری و اجتهاد و استنباط علوم قرار گیرد و عمر جامعه بیش از این مصرف نشود و این کار با حفظ و مراعات مقدمات پایین در دبیرستان ها شدنی است و به آسانی انجام می گیرد. یک دوره مختصر استادی در خود دانشگاه تشکیل بدهند و از منابع فکری ایران استفاده کنند تا فرزندان اسلام و ایران از دانشگاه های اروپا و آمریکا و اعزام محصلین به خارج به کلی مستغنی شوند، و نیز علوم را از ریشه های ساده آنها بیاموزند تا اینکه محصلین مسلمان ایران اهل تحقیق و تصرفات علمی شوند و همت علمی آنان از محدودیت کنونی نجات یافته افکارشان پر و بال نیرومندی یابد و در عالم علم

محدود و زندانی نبوده در آسمان تحقیق طیران کنند و بیش از این عقب مانده و گدای سر راه اروپایی و آمریکایی نبوده، خواهران و برادران مسلمان خود را از فقر و بدبختی نجات بخشند.

در تمام دوره های تحصیلات ابتدایی و متوسطه و عالی، بایستی به جای ساعات بازی های زیادی و بی جا، دروس اخلاقی اسلام و معارف نورانی آل محمد(ص) را پس از استخراج از منابع آنها به زبانی ساده طبق استعداد هر دوره بیاموزند تا مگر ارواح فرزندان اسلام نورانی شده به اخلاق پاکیزه اسلام خو گیرند و دریچه های افکارشان به سوی منابع اصلی ریشه های علم و دانش باز گردد و اساس مشکلات علوم بشری و احتیاج عمومی عالم در پیشگاه خردها و عقولشان آسان و حل شود و به یمن برکت این نورانیت، خود و برادران و خواهران مسلمانشان در دو جهان عزیز و سربلند و سعادتمند گردند.

چنانچه پایه های افکار رجال فرهنگ کوتاهتر از این بود که مقررات و روش مذکور اصلاحی فرهنگ را به خوبی عملی کنند و چنانکه بایست روح ملت مسلمان ایران را به آسمان عظمت و سعادت پرواز دهند از ما استمداد کنند تا به یاری خدای توانا و **لطف اعلیحضرت امام زمان پیشوای عصر(ص)**، تمام وسایل علمی و عملی را با نقشه های صحیح فنی و عملی در اختیارشان بگذاریم.

۴. دارالایتام - بنگاه های متعددی در مرکز و تمام ولایات و شهرهای کوچک و بزرگ و قصبات برای پرورش یتیمان و کودکان بی سرپرست بینوا بنا نموده با بهترین وسایل، آسایش مشروع طبق موازین اسلام به پرورش و تعلیم و تربیتشان بپردازند و پس از دوره های ابتدایی هر کودکی که میل به تحصیل داشت به هر رشته که طبق میل روحی اوست، به هزینه های کافی که محل بودجه آن تعیین شده، بگذارند که به تحصیل خویش ادامه دهد که یتیم مسلمان بداند، بی پدر و بی سرپرست نبوده قرآن و اسلام سرپرست او و سایه مقدس اعلیحضرت امام زمان صلوات الله علیه بر سر اوست.

۵. رادیو و تبلیغات - رادیوی ملت مسلمان در اختیار عموم طبقات گذاشته شده، هر فردی به نمایندگی از صنف و طبقه خود یا شخصاً حق داشته باشد وقت گرفته در ساعات معینی که برای این جهت (ساعات سخنان عمومی) آماده است طبق موازین اسلام هر سخنی دارد - مشروط بر اینکه بر عظمت و بزرگی ملت

مسلمان ایران تمام شود و مطالب عادی و بی جایی نباشد - به دنیا و به برادران و خواهران مسلمان خود برساند. بازیگری ها و موسیقی های غیرمشروع از رادیو حذف گردد. در سر وقت اذان و قرآن تعلیمات عمومی اسلام و معارف اخلاقی آل محمد(ص) را به زبان ساده و روشن، به عموم مسلمانان دنیا و همه جهانیان تعلیم کنند و نیز بایستی دنیا و ملت مسلمان ایران را به حقوق طبیعی بشر طبق موازین دین فطری اسلام و حقوق هر ایرانی مسلمان واقف و کاملاً آشنا نمایند و عظمت روح مسلمانان را از دریچه روحی گفتار دانشمندان اسلام به جهان زنده علم و دانش نشان دهند.

۶. جراید - همه بایستی با شروط زیر حق جریده نگاری داشته باشند: مطالب پست و کوتاه و شهوت انگیز ننویسند. افسانه های بی پایه و شوخی های بی مزه و عکس های شهوت زا به هیچوجه نشر نکنند. سخنی بر زبان اسلام و اخلاق اسلامی ننویسند. توهینی به کسی و شخصی و طبقه ای و صنفی از مردم نکرده، اغراض پست شخصی را به کار نبرند. سخنانی که در مردم ایجاد روح ذلت و بی مایگی و پستی و رذالت کند نشر نکنند. جز آنچه مصالح عمومی اقتضا نموده و در راه عظمت اسلام و مسلمین است ننویسند. (البته هر نویسنده و جریده نگاری طبق استعداد خود مسئول حفظ و رعایت این شروط است) و چنانچه انتقاد و اشکالی به کاری یا به چیزی یا به کسی یا به کسانی و طبقه ای داشتند، از روی دلسوزی بوده با کمال احترام و با دلایل کافی بنگارند و اگر راه اصلاحی هم به نظرشان می رسد، تذکر دهند.

۷. سینماها - سینماهای کنونی و جنایت خانه های شهوت آموز، بایستی به کلی نابود شود.

و چنانچه جامعه ناچار از این است که بنابر مصالحی دارای سینماها و نمایش خانه ها و تفریح گاه هایی باشد، طبق موازین اسلام نمایش خانه ها و سینماهایی بنا کنند که محل زنان از مردان جدا بوده، مرزی بین نوامیس و مردان بیگانه موجود باشد. به جای نغمه های غیرمشروع ناهنجار الحان شیرین قرآن و نغمه های مشروعی که اسلام و فقهای اسلام تجویز نموده اند قرار گیرد، موضوع تمام نمایشات و فیلم ها عبارت از تواریخ مفید اسلام و دنیا و تاریخ شیعه و قطعه های مفید اخلاقی و جنگی تاریخ و قسمت های حساس تاریخ عظیم اسلام

و فیلم های صنعتی و کشاورزی و علمی، که بهترین تفریحات دماغی دنیا و سریع ترین راه تربیت فرزندان اسلام و ایران بوده و افکار عمومی را روشن و به عظمت اسلام و دقایق تاریخی اسلام آشنا می کند، باشد.

(شبیه سازی ها و تعزیه خوانی های قدیم که در گذشته تحت نظر علمای دانشمند اسلام و با وضع آبرومند و محترمی اداره می شده است، برای تربیت عمومی از راه دماغ پرور و روح افزای نمایش پاک و نشان دادن تاریخ مجسم بوده که بهترین طرز آموزش است و این اواخر به صورت کسب و اشاعه کوچه گردهای بیکاره و بی سوادان دون همت درآمده نابود شد، این هم از برکت! حکومت های فاسدی بود که در زمان آنها اینقدر مردم بیچاره و نادان و فقیر شدند که برای تهیه لقمه نانی کار مقدسی را که درخور لیاقتشان و فهم و ادراک و شعورشان نبوده، بهانه قرار دادند و آن را مبتذل نمودند). اوقات نمایشات اسلامی در هنگام نمازهای جماعت نبوده منافات با نمازهای جماعت ظهرین و مغرب و عشاء نداشته باشد و مساجدی در سینماها یا در نزدیکی هر سینمایی بنا شود که مردم در اول اوقات نماز، به اقامت نماز جماعت بپردازند که حضور به نمایش خانه های پاک اسلامی مانع نمازهای جماعتشان نشود. رجال فرهنگ چنانچه از لحاظ علمی و صنعتی در این امر کمکی بخواهند، وسایل لازمه را در اختیارشان می گذاریم.

۸. اداره ایجاد حس امانت و اعتماد عمومی - دایره ای تحت نظر رجالی بس پاک و باایمان تشکیل دهند که از راههای علمی دقیق حس امانت و اعتماد عمومی را در جامعه ایجاد و قوی کند (گوا اینکه اجرای احکام اسلام خود بزرگ ترین راهی است برای ایجاد حس امانت و اعتماد عمومی، لیک طرز اجرای بعضی احکام اسلام دخیل در شدت و ضعف پیشرفت این فضیلت مقدس اسلامی هست). طرق مختلف انجام این وظیفه بزرگ، (برای نمونه) اول صندوق هایی در مساجد بزرگ مرکز و ولایات مهیا نموده بهوسیله تبلیغات دینی پاک اعلام دارند که هر کس در هر کجا، چیزی کوچک یا بزرگ، تسبیح گلی یا گلوبند مرواید و الماس، هر چه و هر چیز پیدا می کند، به مأمورین امین صندوق ها سپرده و در جراید و رادیوها و در صفوف نمازهای جماعت اعلام کنند تا صاحبان گمشده ها بیابند و هر یک مال خود را دریافت دارند.

چنانچه خدای نخواستہ سه ربع مردم هم از برکت! جنایات حکومت فعلی فضایل اسلامی را از دست داده باشند یک ربع مردم مسلمان و امین هستند و امانت همان یک ربع مردم که به همه اعلام شد و تشویق گردیدند که فلان چیز کوچک یا بزرگ را فلان کس در فلان جا پیدا کرد و به صندوق فلان مسجد تقدیم نمود، صاحبش فلان کس نام، پیدا شده و مال گمشده خود را دریافت داشت، همین عمل پاک یک ربع مردم، بهترین راه سریع تربیت دیگران، و ایجاد حس امانت و اعتماد عمومی است.

دوم در میان ماشین داران و دکانداران مرکز و ولایات داوطلبانی برای نصب صندوق کرایه ماشین یا پول اجناس خریداری شده در ماشین ها و جلوی دکان ها نصب کنند و قیمت اجناس و کرایه ماشین ها هم قبلاً تعیین شده باشد و هرکس که ماشینی سوار شد، یا جنسی خرید پول خود را به صندوق مربوط بریزد. این عمل خود ایجاد امانت در دزدها و خائنین پست می کند چه رسد به مسلمانان پاک سیرت. (البته داوطلب برای نصف صندوق پول در میان دکانداران و ماشین داران خواستن و به زور وادار نکردن برای این است که تربیت نوع ابداً به زور ممکن نیست و تمسک به زور و سرنیزه و قلدری نتیجه موقتی و بی مغزی داشته و پس از مدتی نتیجه معکوس و بسیار بدی می بخشد. چنانکه شواهد آن در ایران خوب روشن است و آثار قلدری و حماقت حکومت نادانان که هر روز خود و مردم را بیچاره تر از پیش می کنند و تیشه به ریشه خود می زنند و اساس ناپاک خود را واژگون تر می کنند به چشم می بینیم و طبعاً پس از یک هفته که این عمل اجرا شد، عموم دکانداران و کسبه و ماشین داران با کمال شوق و رغبت این وظیفه را به دوش می گیرند. و در نزدیک ترین مدتی ایران مهد امانت و پاکی شده دنیا را نیز درس امانت و درستی می دهد.

رجال فرهنگ چنانچه در اجرای این امر کمکی خواسته باشند، به یاری خدا وسایل تسهیل امر را در اختیارشان می گذاریم.

۹. ارتباطات صحیح فرهنگی با دنیا - دایره ای تحت نظر رجال دانشمند و پاک تشکیل دهند، و به شرح ذیل ایجاد ارتباطات فرهنگی صحیحی میان ملت مسلمان ایران و دنیا بنمایند و وظیفه فرهنگی خود را نسبت به دنیا انجام دهند.

رذایل اخلاقی دنیا و علل عقب ماندگی روحی و اخلاقی دنیای غرب و شرق، آمریکا و اروپا و سایر نقاط دنیا را، بهوسیله رادیوها و انتشارات با راه اصلاحی آنها از نظر معارف نورانی اسلام، همه روزه به دنیا تذکر دهند.

فراز علمی کتب و انتشارات خود را ترقی داده مشکلات علمی دنیا را (از لحاظ علوم مختلف، طبیعی، ریاضی، طب، تاریخ و روانشناسی، و هر علمی) با استفاده از منابع علوم اسلام و معارف قرآن حل و آسان کنند، راه های اساسی پیشرفت های سریع علمی و صنعتی را نیز به دنیا بیاموزند و از حقایق صنعتی و علمی تازه آنچه برای ملت مسلمان ایران ضرور است، درک نموده به کشور اسلامی خود تعلیم کنند.

در این باره رجال فرهنگ چنانچه کمک علمی بخواهند ما فرزندان اسلام و ایران به یاری خدای جهان به طور شایانی کمک های شایسته ای می کنیم.

۱۰. جمع آوری کتب علمای اسلام و ایران از اطراف دنیا و تشکیل کتابخانه بزرگ - کتب علمای اسلام و ایران را که در اطراف جهان پراکنده و در دسترس مسلمانان ایران نیست، عین آنها یا نسخه های صحیحی از تمام آنها فراهم آورده کتابخانه بزرگی در ایران تشکیل دهند که شاید بزرگ ترین کتابخانه دنیا شده جهانیان و مسلمین دنیا و فرزندان اسلام و ایران در استفاده از آن آزاد باشند و نیز کتابخانه های کوچکی در تمام شهرهای کوچک و بزرگ برای استفاده عموم تشکیل داده در دسترس مردم گذارند، تا وسایل همه گونه مطالعات و تحقیقات علمی برای تمام فرزندان اسلام و ایران مهیا باشد. و نیز کتبی که قابل استفاده عمومی است چاپ و با قیمت های ارزان در دسترس مردم گذارند.

۱۱. پرچم اسلام، مسجد، اذان، جماعت - در تمام ادارات وزارت فرهنگ و مدراس ابتدایی، متوسطه، عالی، دانشگاه، مساجد مناسب محیطی بنا نموده نماز جماعت اقامه نمایند و امام جماعت را از محصلین یا کارمندان پاک و با ایمان (عادل) تعیین کنند تا همه پاک و عادل شوند. و نیز در تمام ادارات و مدارس مؤذنی خوش صوت و پرچم سبز **لااله الاالله، محمد رسول الله، علی ولی الله** علاوه بر پرچم ایران، نصب کنند تا صوت روح پرور **الله اکبر** در سه وقت شنیده شده پرچم سبز اسلام هم در اهتزاز باشد.

۱۲. صندوق قرض الحسنه و صندوق اعانه - صندوق قرض الحسنه و صندوق
اعانه ای تشکیل دهند و از کارمندان فرهنگ و معلمین هر کس احتیاج به قرضی پیدا کرد، از صندوق قرض الحسنه به وی بپردازند. و هر کس بی بضاعت بوده حقوقش کفاف مخارجش را نمی داد، به همان اندازه بر حقوقش بیفزایند و یا از صندوق اعانه ماهانه ای بر حقوقش اضافه کنند. و نیز هر کارمند و معلم بی بضاعتی که فرزند تازه ای پیدا کرد، ماهانه ای به اندازه مخارج آن فرزند از صندوق اعانه به او بپردازند. و نیز هر محصلی که هزینه تحصیل و لباس نداشته تا این اندازه بی بضاعت بوده به همان اندازه از صندوق اعانه برای ادامه تحصیلاتش کمکش دهند.

۳

وزارت دادگستری

۱. **اجرای احکام اسلام و قانون مجازات اسلام - بایستی احکام مقدس اسلام و** قانون مجازات اسلام موبه مو اجرا گردد و تمام قوانین موضوعه ای که اخیراً از افکار پوسیده برخی نادان و مشتی بی خرد تراوش نموده محو گردد. چنانکه از کمال نادانی، خود و ملت خود را محو نمودند؛ قانون خلاف و مجازاتی که این نادانان وضع نمودند، همه را به خلافکاری های خطرناک وارد نمود.

این زندان های موجود و اجتماع یک مشت مردم بدبخت در آنها تنبیه و تأدیب و تعلیمی برای مجرمین و خطاکاران و عبرتی برای سایر مردم نشده بلکه بیش از پیش با آن وضع کثیف شهوت بار و جنایت آموز، خوی جنایت را در فرزندان گمراه اسلام و ایران می پرورد. به قول دزدان زندان دیده! زندان خانه امید دزدان است. و از طرفی بودجه های گزافی بایستی صرف پذیرایی آقایان زندانی ها شود که از این راه هم باز به فقر عمومی کمک شایانی شده باشد!

دزدان و مجرمین، شرکای بسیاری هم از طبقات مختلف به خصوص در میان رجال حکومت و اشراف اشرار دارند و در حین برخورد با مأمورین حکومت خود را شریک جرم و همکار رؤسای حکومت می دانند! با یک فرد پاک و مسلمانی روبه رو نمی شوند که روحشان از دزدی و جنایت خجل و منفعل شده مانع روحی در اراده ناپاکشان تولید شود. نشانی هم پس از چنین مجازات در دوری آنها از دزدی نیست که در نزد مردم خجل گردند و سبب تنبیه آنان و تربیت دیگران بشود. حکومت نادان و خائن با زندانی نمودن رجال پاک، زندان را مایه افتخار عمومی قرار داده و فلان زندانی دزد و مجرد هم افتخار می کند که من در همان زندانی بودم که رجال پاک معروف و محبوب مملکت در آنها بودند؛ یا افتخار می کند و سرافراز است که تبعید شده است به همان تبعیدگاهی که بزرگ ترین رجال مسلمان ملت مسلمان هم تبعید می شوند. کم کم زندان و تبعید مایه افتخار او هم شده همه روزه علل ارتکاب جنایت در وجودش قوی تر می شود.

آری - بایستی قانون مجازات اسلام موبه مو عملی گردد، دست دزد بریده شود؛ زناکار در منظر عمومی تازیانه خورد، و نیز هر مجرمی طبق قانون مقدس اسلام به جزای خود برسد تا ریشه جنایت و فساد یکباره بسوزد و نابود شود. و دزد و رشوه خوار و مجرم هر که باشد، شاه، یا وزیر، حمال یا سپور، قاضی دادگستری، یا وزیر جنگ، هرکه و هرکه باشد بدون استثناء و تبعیض به دادگاه عظیم اسلامی احضار شده به حسابشان رسیدگی شود و مطابق قانون مقدس الهی اسلام با یک دنیا عدالت به جزای خویش برسند.

۲. انتخاب فقهای پاک و لایق برای قضاوت - برای قضاوت و رسیدگی به امور قضایی و دادگستری حوزه مقدس روحانیت فقهایی بسیار پاک و مطلع و لایق تربیت کرده (یا فقهاء پاک و مطلع و لایقی را که هم اکنون در همه جا هستند و بعضی هم روی یک مصالح شخصی ناچار از دست زدن به کارهای قضایی دوران حکومت ناپاک شدند و در عین حال به روح عدالت آنها زیانی وارد نیامده) برای قضاوت و رسیدگی به امور قضایی انتخاب کند و در دادگستری بگمارد.

۳. تسریع در جریان امور قضایی - عموم دعاوی و مراجعات قضایی که به دادگستری رجوع می شود، بایستی تحقیق و جریان مقدماتی و نتایج قطعی و نهایی آنها بیش از یک هفته و حداکثر یک ماه معطل نشده و تأخیر نیفتد و مانند امروز میلیون ها پرونده روی هم نماند. تا این همه جنایات و بیدادها از در و دیوار دادگستری مملکت اسلامی ایران شعلهور نشده، خانمان ایران و اساس اسلام را ویران نکند.

آری بایستی دعاوی مرجوعه بیش از یک هفته و حداکثر یک ماه معطل نشده طبق قانون مقدس اسلام، حکم های قطعی آنها با کمال عدالت صادر و اجرا گردد و چنانچه یک قاضی و مأمور امور قضایی رشوه ای گرفت یا رشوه نخورده حکمی به ناحق صادر کرد، بایستی طبق قانون مجازات اسلام به شدیدترین نحوی سریعاً مجازات گردد. محاکمه و حکم مجازات او و اجرای حکم هم بیش از یک هفته به طول نیانجامد.

۴. ثبت املاک - تاکنون در اداره ثبت دزدی ها و بازیگری های زیادی شده که همه آنها مشهود و معلوم بوده مدارک و اسنادش موجود است. بایستی همه اینها اصلاح شده مأمورین فاسد نیز اصلاح یا اخراج شوند.

۵. اراضی موات و زمین های بایر حق مسلم عموم مسلمانان است - زمین های بایری که در ایران بوده و هست، طبق قانون مقدس اسلام و مذهب جعفری (ص) مالک معین و مخصوصی نداشته و ندارد، مالک این راضی اعلیحضرت امام زمان پادشاه غایب جهان صلوات الله و سلامه علیه می باشند، و تا هنگامی که بایر است عموم مسلمانان به طور مساوی مالک و دارای حق تصرف از طرف پادشاه عزیز خویش حضرت امام زمان علیه السلام می باشند، و پس از اینکه مسلمانی زمین بایری را به زراعت یا ساختمان و یا درخت کاری برای استفاده مشروع و معقولی آباد نمود، مالک آن زمین آباد می باشد و تا زمانی که به یکی از وسایل مذکوره یا غیر آن زمینی را احیاء و آباد نکرده، مالک نمی شود و حق تصرف در آنها مربوط به عموم مسلمین است.

پس بنابراین تمام املاک بایری که از ابتدا تشکیل اداره ثبت به نام مردم نادانی ثبت گردیده و یا در حال بایر بودن به کسی فروخته شده، غلط و خلاف قانون مقدس اسلام بوده بایستی تمام سندها باطل گردد و این املاک به جای خود برگردد. در این املاک طبق قانون مقدس اسلام تنها آن کس حق تصرف دارد که بنایی و خانه ای بسازد، یا زراعتی کند و یا درختی غرس نماید، و آن هم این طور است که هرکس به اندازه بنا و ساختمان و زراعت خود حق تصرف دارد و باز حق تصرف در حواشی آنها (مثل حواشی املاک بعضی آقایان کذا و کذا که گاهی از سر حدات مملکت هم تجاوز نموده، بز و الاغ یک مسلمان فقیری اگر ناگهان در آن حاشیه مقدس آقایان مشغول چرا شده الاغش را گوش و دم می برند و بزش را هم برای رجال مملکت تحفه می فرستند!) به ترتیب مذکور مال عموم مسلمین است.

آری این املاک مال عموم مسلمانان بوده و غاصبینی که دانسته یا نادانسته غصب املاک مسلمان ها را نموده و به نام نامبارک خود ثبت نموده اند، بایستی مطابق قانون مجازات اسلام به جزای بد خود برسند و پول هایی که از مردم بیچاره ای گرفته و زمین های بایر خود مردم را به مردم فروخته اند، بایستی به صاحبانش رد کنند. و بایستی مردم فقیر و بیچاره و همه مردم از حق مشروع و زمین های بایر خود استفاده نموده و درختی بکارند و زراعتی کنند و لقمه نانی حلال از راه مشروع بخورند و خانه و آشیانه ای بسازند و در آن زندگی کنند.

آری. بایستی سریعاً حق مشروع مردم ستمدیده فقیر به آنها سپرده شود و غاصبین حقوق مسلمانان و فقراء مسلمان، جداً مجازات گردند.

۶. ازدواج و طلاق - امور ازدواج و طلاق و دفاتر رسمی بایستی اصلاح شود، و کسانی که صلاحیت دینی و علمی این امر مهم را دارا هستند برای اداره دفاتر رسمی گماشته شوند و برخی دزدهای خائنی که تاکنون در رأس این امر مهم قرار داشته و حرکات غیرمشروعی نموده اند، طبق قانون مقدس اسلام مجازات شوند. مدیران صالح دفاتر بایستی مردم را به توبه و سهم خود به امر مقدس ازدواج تشویق و وادار نموده و تا می توانند از امر شوم طلاق جلوگیری و خودداری نمایند و رعایت مقررات شرع مقدس را کاملاً در ازدواج و طلاق بنمایند **دختر را در موقع بلوغ عقل و جسم و رشد شرعی عقد کنند** و به شوهر دهند و به اندازه وسعت مسئولیت خود از مفاسد بی شوهری زنان و زن نداشتن مردان جلوگیری کنند.

۷. تکلیف پرونده های سابق و زندانی ها و تبعیدی ها - مأمورین صالح و لایق بایستی برای رسیدگی به هزارها پرونده های انبار شده بلا تکلیف و راکد، تعیین شده همه را به دقت و جریان سریعی تا حداکثر دو ماه رسیدگی نموده آنها که بی مورد و بی مصرف است و دارای مدعی و مدعا علیهی نیست و از کنار گذاشتن آنها حقی پایمال نمی شود، کنار گذاشته در انبار کثافات حکومت غاصب ذخیره تاریخ دوران سیاه حکومت سیاه کند، و تکلیف بقیه را معین نموده طبق موازین شرع مقدس اسلام زیر نظر قضات اسلام حقوق صاحب حق را رد کنند. و پس از خاتمه مدت (دو ماه) یک پرونده راکد و بلا تکلیفی در تمام دادگستری موجود نباشد. و نیز پرونده هایی که ابداً دارای اصلی و پایه صحیحی نبوده و تنها برای اذیت کردن مردم یا بهانه جویی های بی جا از مردم می باشد، بایستی نابوده شده و آثار آنها در پرونده دوران سیاه حکومت مردم آزاران غاصب باقی بماند.

بایستی سریعاً به کار زندانی ها و تبعید شده گان رسیدگی شده در مدت حداکثر دو هفته، بیگناهان و رجال پاکی که به جرم دیانت و پاکی و حق گوئی زندانی یا تبعید شده اند با کمال احترام آزاد شوند، و نسبت به ظلم و جسارت هایی که حکومت نادان گستاخانه به ساختشان نموده از پیشگاهشان عذرخواهی شود. و مجرمینی که مرتکب قتل عمدی و جنایات بزرگی نشده اند و مدعی خصوصی هم ندارند، پس از توبه کردن و تحصیل رضایت عمومی (بهوسیله رادیو و

جراید) با توبه شدیدی به دست مردان باتقوی و خداشناس بخشیده شده آزاد شوند و هریک از آنها که فقیر بوده و کار مناسبی ندارند، به کار مناسبی گماشته شوند.

۸. دیوان کفر - کارکنان دولت و اداره بازرسی عمومی - فقهای عادل و مطلعی پاک بایستی برای رسیدگی به خیانت ها و لغزش های کارکنان دولت گماشته شوند، و نیز مردان بینا و صالحی برای بازرسی امور کارمندان دولت و حکومت تعیین شده، چنانچه یک مأمور دولتی ظلمی به کسی روا داشت یا دزدی و اختلاسی کرد و رشوه ای گرفت و یا کوچک ترین تخلفی از وظیفه دینی و اداری خویش نمود، به جزای قطعی کار بدش برسانند؛ تا مأمورین دولت از شاه و نخستوزیر و قضات دادگستری تا سپور و باربر دولتی همه و همه آنها که قدرت ملت را برای چوپانی به دست گرفته اند بدانند چنانچه قصد سوءاستفاده ای از موقعیت خود کنند بدون هیچ استثنایی به حسابشان رسیدگی شده و قانون مقدس اسلام نسبت به تمام مردم، شاه تا حمال بدون هیچ تبعیض و استثنایی اجرا می گردد.

۹. پرچم سبز، مسجد، جماعت، اذان - در وزارت دادگستری و تمام ادارات مستقل دادگستری بایستی مساجد مناسبی بنا شده نماز جماعت اقامه شود و کارمند پاک و عادل از مأمورین وزارت دادگستری به پیشوایی نماز و امامت جماعت تعیین شود تا همه پاک و عادل شوند و مؤذن خوش صوتی در سه وقت به اذان گفتن بگمارند و پرچم سبز **لااله الاالله، محمد رسول الله، علی ولی الله** اضافه بر پرچم ایران نصب گردد، تا همیشه نماز جماعت بپا و صدای **الله اکبر** از بر و بوم دادگستری اسلام شنیده شده نسیم عدالت پرچم سبز اسلام و ایران بوزد و ندای عدالت از دادگستری اسلام به گوش جهانیان برسد.

۱۰. صندوق قرض الحسنه و صندوق اعانه - صندوق قرض الحسنه و صندوق اعانه ای تشکیل دهند و هرکس از مأمورین دادگستری احتیاج به قرضی پیدا کرد از صندوق قرض الحسنه بپردازند؛ و هر مأموری که حقوقش کفاف مخارجش را ندهد، ماهانه ای از صندوق اعانه به همان اندازه بر حقوقش بیفزایند، یا حقوق را اضافه کنند و هر فرزند تازه ای که در خانواده مأمور بی بضاعتی پیدا شد، به اندازه مخارج مشروع آن فرزند بر حقوق او ماهانه ای از صندوق اعانه بیفزایند.

۴

وزارت کشور

۱. **نماز جمعه رسمی و عمومی** - مساجد بزرگی در تمام شهرهای کوچک و بزرگ برای اقامه نماز جمعه در روزهای جمعه بنا نموده؛ شاه و رجال حکومت از نخستوزیر تا کوچک ترین مأمور دولت، اشراف مملکت، رؤسا، اصناف و طبقات مختلف را در مرکز و در شهرهای کوچک و بزرگ به نماز جماعت وادارند.

حوزه مقدس روحانیت بایستی برای مرکز و ولایت پیشوای نماز و امام جماعت جمعه عادل و صالح و لایقی طبق قانون مقدس شرع تعیین کند، تا بتواند با شایستگی این وظیفه بزرگ را در مرکز و ولایات انجام دهند و خطبه های مناسب و بلیغی مؤثر در تمام روحیات، ایراد نموده و در همان گاه سخنان خطیب جمعه را بهوسیله رادیو به دنیا اعلام نمایند. و در ادارات بزرگ وزارت کشور مثل شهربانی، امنیه، شهرداری، مساجد مناسبی بنا شده نمازهای جماعت منعقد گردد و در هر اداره ای مأمور عادل از همانجا به امامت جماعت منصوب شود تا همه عادل شوند و شایستگی این جهت را پیدا کنند. و نیز مؤذنی خوش صوت در تمام ادارات بگمارند و پرچم سبز **لااله الاالله، محمد رسول الله، علی ولی الله** اضافه بر پرچم ایران نصف کنند تا در سه وقت صدای **الله اکبر** به دنیا اعلام شده نسیم آرامش و امنیت بر پرچم اسلام بوزد.

۲. **شهربانی و امنیه، اجرای احکام اجتماعی اسلام** - احکام اجتماعی اسلام را به قرار ذیل در سراسر کشور اسلامی ایران اجرا نمایند: مشروب سازی ها و مشروب خانه ها را به کلی نابود نموده و از خوردن و حمل کردن و نگاهداشتن مشروبات خانمان سوز جلوگیری کنند. تریاک خانه ها و شیر خانه ها را نابود نمایند و از کشت و زرع و ساختن و کشیدن و خوردن و حمل کردن و نگاهداشتن هر نوع از دخانیات مضره، تریاک، شیر، و سایر دخانیات جلوگیری نمایند.

از عبور و مرور زنانی که به حجاب اسلام طبق مقررات شرع مقدس پوشیده نیستند جلوگیری کنند. از ظلم و تعدی و فحش و هتاک و ایذاء و خیانت و هرگونه تجاوز از حدود مقررات اسلام در سراسر کشور جلوگیری کنند. مرزها و

فواصل بین زن و مرد را در اماکن عمومی مثل سینماها و نمایش خانه های پاک اسلامی و اتوبوس ها و سایر اماکن حفظ کنند. فاحشه خانه ها را به کلی ببندند و از آنچه به حال مردم مالا و معناً مضر است، جلوگیری کرده و سایر احکام اجتماعی اسلام را تا حدودی که تماس با وظیفه وزارت کشور دارد اجرا نمایند. و متخلفین را جلب و به دادگستری اسلام تحویل دهند؛ تا به حساب هایشان رسیدگی شود. تمام این وظایف را بایستی تا آنجا که ممکن است با کمال نرمی و مهربانی و در عین حال با کمال جدیت انجام دهند و معنای حقیقی یک حکومت اسلامی را عملاً به دنیا نشان دهند.

۳. دارالمساکین و العجزة یا خانه بینوایان و ناتوانان - بنگاه هایی برای بینوایان در

سراسر کشور تشکیل دهند تا به حال عموم فقرا به قرار زیر رسیدگی کنند: آنها که سالم اند و کاری از آنها می آید به کاری در خور حال واداشته و جایی برای زندگی آنها تعیین کنند و آنها که مریض هستند، معالجه نمایند و سپس به کاری در خور توانایی و استعدادشان وادارند و آنها که به کلی ناتوان یا کور یا شل و خلاصه عاجزند، سازمان مستقلی برای آنها تشکیل داده از آنها پذیرایی کنند و هر یک از آنها که باز هم کار مختصری از دستشان برمی آید (از قبیل کتیرا پاک کردن و برنج پاک کردن و نخ ریسیدن و زردچوبه کوبیدن و بالاخره هر کاری که از آنها برمی آید) همان کار را به او واگذار کنند؛ تا حتی روح مردم عاجز و فالج مملکت اسلامی ایران هم مهمل و بی کاره و ذلیل بار نیاید و سرمشق همه باشد. و به حال فقرا و ناتوانان اسلام از نظر آسایش مشروع و نظافت کاملاً رسیدگی شده با آنها طوری رفتار کنند که فقرا و ناتوانان خود را فقیر و ناتوان و وبال و عضو زیادی جامعه تصور ننموده و روحشان در عذاب نباشد و بدانند که در جامعه و در دنیا مثل سایر مردم دارای حقوقی بوده و محترمند تا مگر رضایت کامل خدای مهربان بینوایان و جهان و ولی عزیز او تحصیل شده از ما و همه خوشنود باشند.

۴. دارامجانین یا آسایشگاه دیوانگان - و نیز تیمارگاه فعلی را وسعت داده

دیوانه های بی بضاعت را از اطراف کشور گرد آورده و به طور کامل و صالحی آنها را چنانکه در قسمت اصلاحات وزارت بهداشتی اشاره می شود، پذیرایی و سریعاً معالجه نمایند.

۵. صدقات مستحبه - در تمام شهرها و محله ها و کوی ها صندوق های متعددی برای فقرا و صدقات مستحبه (یعنی همان پول هایی که مردم از نظر دلسوزی در راه خدا به فقرا می دهند) نصب نموده به مردم دستور دهند که صدقات و پول هایی را که می خواهند به فقرا بدهند، به آن صندوق ها بریزند و از همان صندوق ها بودجه دارالمساکین یا خانه بینوایان و ناتوانان و دارالمجانین یا آسایشگاه دیوانگان را فراهم آورند. و این خود بودجه قابل اهمیتی را که ابداً به نظر نمی آید تشکیل می دهد که کاملاً وسایل رفاه فقرا و بینوایان و دیوانگان و نجات آنها را تأمین می نماید و فقیر و ناتوان و عاجز و دیوانه ای به یاری خدا باقی نمانده به حال زار و ذلت در کوچه و بازار سرگردان نمی ماند.

۶. شهر نو و فواحش مرکز و ولایات - زنان ولگرد بی سرپرست و فاحشه گان بی خانمان سرگردان را بایستی به قرار ذیل از این بدبختی و سرگردانی نجات داد:

زنانی که مریض هستند بایستی در بیمارستان های مخصوصی به طور کامل و سریع معالجه قطعی شده به شوهر بدهند یا به کارهای مناسبی در کارخانجات و ادارات زنانه درخور استعدادشان بگمارند، و آنهایی که سالم و تندرستند نیز به شوهر دهند و یا به کارهای مناسبی در خور حالشان بگمارند و زنان عاجز و از کار افتاده را به دارالمساکین و دارالعجزه فرستاده به نحوی که برای مساکین مذکور شد، پذیرایی شوند.

۷. اداره زناشویی موقت - اعلیحضرت علی علیه السلام فرمودند که چنانچه امر مقدس زناشویی موقت (عقد انقطاع و به قول عوام الناس صیغه) زیر پای بدعت نرفته و پای مال نشده بود، هر آینه کسی مرتکب عمل نامشروع زنا نمی شد مگر پلیدی و ناکسی و جامعه مسلمانان از عوارض شوم و مفاسد عمل نامشروع بنیان سوز زنا به کلی مصون می ماند.

صیغه یا زناشویی موقت، در حقیقت عیناً ازدواج مقدس معمولی و رسمی میان مسلمانان است با فرق اینکه مشکلات و تکالیف در زناشویی موقت کمتر و آسانتر بوده و مانند زناشویی دائم نیست و همان مصالح و احکام زناشویی که شرع مقدس در ازدواج دائم در نظر گرفته، به اضافه مصالح بیشتری در زناشویی موقت مرعی داشته است. نصف همان عده ای (مدت سه ماه معروفی که زنان

پس از طلاق گرفتن از شوهران بایستی صبر نموده و از زناشویی جدید خودداری کنند) که در طلاق زوجه دائم مقرر فرموده در اینجا برای تسهیل امر زناشویی مقرر فرموده است (و این مدت برای زنانی است که به جهت کبر سن یا علل دیگری عادت زنانه نداشته باشند ولی برای زنانی که عادت می شوند مدت عده در ازدواج دائم سه دفعه طاهر شدن از عادت و در ازدواج موقت گذراندن دو طهر است) و وجوب نفقه و مخارج ضروری زندگی زن و ارث بری و مقید بودن در زندگی دائم همیشگی با هم را از دوش طرفین برداشته و به جای طلاق، انقضاء و اتمام مدت موقتی است که به تعیین و رضایت طرفین قرار داده تا در آخر مدت بدون قهر و تلخ کامی، با رضایت و اطلاع قبلی خودشان از هم جدا شوند.

همیشه عده زن در دنیا بیش از مرد بوده، مردان بسیاری بی زن و زنان بسیاری هم بی شوهر بوده و می باشند (یا مردان بسیاری غریب و در مسافرت و بدون زن به سر می برند) و یا مردان و زنانی از فقر و بی چیزی و یا علل دیگری مقدورشان نیست که زن یا شوهر دائمی اختیار کنند، و حس مقدس شهوت همیشه گرسنه و آماده و مشغول فعالیت بوده قطعاً اگر راه مشروعی برای رفع نیازش پیدا نشود، دست به وسایل نامشروعی زده هزاران هزار بدبختی و مرض و مفسده به بار می آورد.

پس بهترین راه جلوگیری از این خطر و سیر کردن این حس مقدس عمومی، همان راه مشروع مقدسی است که قانون مقدس الهی اسلام وضع فرموده و آنان را مقدس تر از نکاح و ازدواج دائم دانسته و ثواب های اخروی که بر آن مترتب نموده به چندین برابر بیش از پاداش هایی است که بر عقد ازدواج دائم مترتب نموده است و این چاره مشروع عجیب که دین مقدس خدا برای جلوگیری خطر خانمان سوز زنای نامشروع وضع نموده است، در هیچ دیانت و قانونی موجود نمی باشد، و تمام اقوام دنیا از قوانین نکاح و زناشویی مشکل یقیناً به اندازه گزاف و بی شماری شب و روز سرپیچی می کنند (یعنی زنای می کنند) و با نصایح خشک و پند و اندرزهای بی مغز جلوی این حس طبیعی و فساد آن را نمی توان گرفت و جز تمسک به اصل مقدس زناشویی موقت اسلام، چاره ای نخواهد بود.

و پاسخ شیعه های سنی صفتی که در این موضوع تعصب خشک جاهلی ورزیده و از این امر استنکاف می کنند این است که اولاً خوب بیندیشید و ببینید آیا چه فرقی با زناشویی دائم به جز موقت بودن مدتش دارد؟ و همان اثر که در این موقت است در آن دائم هست و آن دائم، کارش غالباً به طلاق می رسد، اما این دارای فسخ طبیعی است، و اگر از این امر مشروع آسان با تعصب جلوگیری گردید، خواهران و برادران شما به زنا نامشروع زشت، با تأسف دچار خواهند شد؛ و دیگر اینکه برداران سنی ما هم کم کم متوجه این امر مقدس شده دانسته اند که حقیقت اسلام، شخص مقدس محمد صلی الله علیه و آله و حقیقت محمد، آل محمدند(ص) و روش پیغمبر را دیگران نایستی روی عصیت، نسخ نمایند زیرا به خطا می روند و جامعه را به چاه سفلیس و مرض و نیستی می اندازند.

آری - بایستی دوایری بسیار محترمانه و آبرومند طبق موازین مقدس اسلام در تمام شهرهای بزرگ و کوچک برای امر زناشویی موقت مهیا نموده؛ زنان و مردان نجیب و پاک بدانجا مراجعه نموده با تعیین مدت و مهر زناشویی موقت به رضایت طرفین تحت نظر علما و مأمورین بسیار پاک پس از تحقیق پاکی و سلامتی طرفین (و چنانچه پس از تحقیق؛ زن یا مرد یا هر دو سالم نبودند، سریعاً به بیمارستان برای معالجه سریع ارجاع و قبل از معالجه حق زناشویی نداشته باشند) با کمال سهولت و آسانی بدین امر مقدس دست زده و طرفین کاملاً رعایت مقررات اسلامی، مثل عده نگهداشتن پس از سرآمدن مدت را بنمایند، تا جامعه از مصالح بزرگ این امر مقدس برخوردار شده و از مفساد خانمان سوز زنا نامشروع مصون ماند.

آری بایستی به طور مقرر دایره زناشویی در شهرهای بزرگ متعدد و در شهرهای کوچک طبق موازین مقدس اسلام در دسترس عموم طبقات گذاشته شود و از تبلیغات جاهلانه فاسدی که تاکنون بر علیه این امر مقدس می شده، جلوگیری شود.

۸. دایره ابناء السبیل - غربا و مسافرینی که از شهری به شهری مسافرت می کنند گاهی بی چیز و وامانده می شوند؛ بایستی دوایری در تمام کشور برای رسیدگی

به آنان تهیه و وسایل سفرشان، تشکیل شود و بودجه اش از صندوق صدقات مستحبه و واجبه فراهم گردد.

۹. شهرداری، عمران و آبادی و خانه فقرا - بایستی شهرها و خیابان ها را آسفالت و آباد کنند و به طور سریعی از وضع فعلی بیرون آورند، به نحوی که کوچک ترین کثافت و خرابی در هیچ زاویه ای از زوایای شهرهای ایران باقی نماند. و خانه های فقرا را از صندوق صدقات مستحبه و واجبه بنا نمایند. و خانه هایی منظم برای فقرای بی مسکن بنا کنند، تا فقیر بی خانه و سرگردان دور کوچه ها و خیابان ها نماند، و بودجه آن را از صندوق صدقات مستحبه و واجبه تهیه کنند.

۱۰. عوارض شهرداری - عوارضی که بر اجناس می بندند، عادلانه باشد و مصارف آن را به جامه اطلاع دهند و مردم را تشویق کنند تا این بودجه با رضایت عمومی فراهم شده حلال باشد (و این کار یعنی کسب رضایت عمومی، به آسانی شدنی است).

۱۱. وسایل کسب و کار - پاساژهایی در تمام کشور برای کسب عمومی فراهم نموده فقرا و بیکاران را هر یک درخور استعداد خود، از صندوق قرض الحسنه (یا از صندوق اعانه) سرمایه و کسب مناسب بدهند و با اقساط مناسب و آسانی پس بگیرند و چنانچه مخارج مداخلشان کفاف پس دادن قروضشان را نداد، به حساب صندوق اعانه بگذارند؛ و البته در کسب آنان نظارت کنند تا تن به بیکاری و حقه بازی ندهند؛ و در صورت تخلف به دادگستری تحویلشان دهند تا طبق قانون شرع تنبیه و تأدیب شوند.

۱۲. آب - آب های آشامیدنی و خوراکی و مصرفی شهرها و قصبات را رسیدگی نموده و آب های غیرآشامیدنی و بد را تصفیه کنند تا قابل شرب و استعمال شده و تمام شهرها را سریعاً لوله کشی نموده، مردم را از مصرف و نوشیدن آب های زیان آور آسوده کنند.

۱۳. خواروبار - وسایل زندگی و خواروبار و آسایش مشروع مردم را به طرق مختلفی از قبیل تشویق و تبلیغ و خرید اجناس خوراکی فراوان و گذاشتن در دسترس مردم، با قیمت ارزان، فراهم و فراوان گردانند، خلاصه اجناس خوراکی و پوشاکی مردم را فراوان و ارزان نموده سطح مخارج زندگی ضروری را از

سطح مداخل و عواید مردم فقیر پایین تر آورده، مردم؛ به خصوص مردم کم بضاعت را از لحاظ زندگی و معاش آسوده نمایند.

۱۴. ساختمان ها - ساختمان عمارات نو را دستور دهند تا آنجا که ممکن است وسیع و رو به قبله و آفتاب گیر و طبی بوده، در عین حال مشرف به هم و طوری که در منظر هم قرار گیرد نباشد، و از صدوقخانه ها و صحن و سالن های خانه ها، مردم نوامیس داخل خانه یکدیگر را مانند برخی ساختمان های تازه ساز امروز، نبینند.

۱۵. راه های عبور و مرور - راه های عبور و مرور را کاملاً نظیف و وسیع نموده کسبه بی دکان بیچاره ای که در کنار راه ها به کسب و کاری مشغولند، در مساکن عمومی کسب و پاساژها جای دهند.

۱۶. برق - وسایل و کارخانجات برق را به طور کاملی در تمام شهرهای کوچک و بزرگ و قصبات نصب نموده، برق روشن و قوی در اختیار تمام خانواده های کشور بگذارند.

۱۷. اداره آمار - اداره آمار به آمار مملکت به طور سریع و کامل رسیدگی نموده؛ شناسنامه های زیادی، حقه بازی، ساختگی را به دست آورند و سازنده های آنها را به دادگستری اسلامی تحویل دهند تا به حساب هایشان رسیدگی شود. عده و آمار حقیقی جامعه و مذهب و تابعیت ها را به دست بیاورند تا خائنین گمنام که در زیر سایه حکومت زندگی می کنند، پیدا شوند و شناسنامه های مظنون و امور اشخاص مظنون را به دادگستری ارجاع دهند تا طبق مقررات شرع مقدس به حساب همه آنها رسیدگی شود.

۱۸. لباس عمومی - لباس عمومی، به خصوص کلاه، به منزله پرچم ها و شعارهایی است که بایستی یاد آورنده حقایق مذهبی و ملی یک ملتی بوده و به نوبه خود حصار محکم برای حفظ استقلال آن ملت باشد (با تفصیل علمی آن که در این اعلامیه نمی گنجد) پس از چه رو ملت مسلمان ایران کلاه بیگانه بر سر نهاده افسار استحمار به گردن بسته است؟ بایستی کلاه ها (به خصوص) عوض شده به جای این لگن های زشت بیگانه، کلاه های زیبای مردانه خویش را بر سر نهند و چنانچه مقتضی گردید کلاهی به طرز محترم و مخصوص، ابتکار شده در دسترس عامه گذاشته شود و اگر برخی گویند دنیا بایستی متحدالشکل شود؛

دیگران اگر غرضی ندارند، به شکل زیبایی ما در آیند، پس کلاه های تازه وارد بیگانه و افسارهای استعمار به کلی بایستی ممنوع گردیده متخلفین را به دادگستری ارجاع نمایند.

۱۹. صندوق قرض الحسنه و صندوق اعانه - مأمورینی که حقوقشان کفاف مخارجشان را نمی دهد، بایستی یا به قدر کفایت خرجشان بر حقوقشان افزوده شود و یا به اندازه کسر مخارجشان از صندوق اعانه ماهانه ای به حقوقشان اضافه شود، و هر مأمور بی بضاعتی که فرزند تازه ای پیدا کند بایستی به اندازه مخارج مشروع آن فرزند، ماهانه ای از صندوق اعانه اضافه بر حقوقش دریافت دارد.

۵

وزارت دارایی

۱. **امتنه وطنی** - از ورود و خرید جنس های خارجی بی مصرف فقرانگیز مانند سوت سوتک ها، ماشین های بازیچه کودکانه، لاستیک های بازیچه (بادکنک) سنجاق ها و شانه های بی مصرف، دستگاه های توالت و فر چهل ماهه و شش ماهه! و هر چیز بی مصرف و پوچ، از خرید و ورود این اجناس که تجار نادان ایرانی میلیون ها پول مسلمانان را به خارج برای خریداری آنها فرستاده و جز فساد اخلاق و فقر عمومی نتیجه گیری ندارد، بایستی به کلی جلوگیری شود. و ضروریاتی که برای زندگانی جامعه مسلمان لازم است در داخل بسازند و تهیه کنند، و چنانچه جنس ضروری و لازمی را نتوانستند بسازند، با کمال احتیاط و به قدر ضرورت از خارج وارد نمایند و مردم را تشویق نموده وادار کنند که همیشه برای زندگانی خود اجناس وطن خویش را استعمال نمایند، تا مگر صنعتگران مسلمان ایرانی تشویق شده پر و بال و سرمایه یابند و ملت خود را از گرسنگی و فقر نجات بخشند.

۲. **بانک قرض الحسنه، بانک ملی و سپه** - بانک های رباخواری که از عوامل بزرگ فقر عمومی و راکد ماندن سرمایه ها و پول های مسلمان به دست پول اندوزان است، بایستی یکسره تبدیل به بانک های **قرض الحسنه** شده با اعتبار و مهلت مناسب به بیکاران و فقرا و صنعتگران و کشاورزان سرمایه های کافی به عنوان قرض الحسنه داده شود و با اقساط عادلانه مناسب هم پس بگیرند. همچنین به وزارت کشاورزی و پیشه و هنر قرض بدهند؛ تا کارخانجات مناسب و وسایل کشاورزی برای مردم فقیر و بدبخت ایران فراهم نمایند؛ فقرا را از فقر و اغنیا را از بدبختی و دنیاپرستی نجات دهند؛ و به ثروتمندان پول اندوز هم بفهمانند، که نترسید! پولتان به خودتان برمی گردد و از این راه خودتان اگر دینی هم ندارید و قلوبتان از علاقه به دنیا تیره شده است، بهره مند می شوید برای دنیای شما مفید بوده شما را از خطر هجوم قطعی و نهانی گرسنگان نجات خواهد بخشید، علاوه بر اینکه اگر آنها فقیر و بیکار و ناتوان شدند دیگر کسی نیست که برایتان گندم بکارد و نان بپزد و لباس بدوزد و خلاصه وسایل زندگی شما را فراهم کند؛ پس

در آن هنگام نه خوراک و نه پوشاک و نه منزلی خواهید داشت و بایستی به جهنم بروید تا در همانجا از شما پذیرایی شود!

آری، آری بانک های پول اندوزی بایستی سریعاً به بانک های قرض الحسنه تبدیل شده و به تفصیل مذکور وسیله کار بیکاران و آسایش بینوایان شود و بودجه جریان اداری بانک ها از صندوق صدقات واجبه یا صندوق خراج عادلانه تهیه گردد.

۳. چگونگی حقوق اداری ها - یک اندیشه غلط و بی جا این است که نادانان حکومت گمان می کنند، حقوق مردم اداری بایستی طبق تشریفات غلط باشد، هرکه نامش مدیر کل و وزیر و رئیس است، بایستی اینقدر حقوق و به قول خودشان مداخل یا دزدی داشته باشد که از زیادی و افراط پول شکم خود را پر از عرق و مشروبات الکلی نموده و دنیای محیطی خود را گند زند، و شب ها تا به صبح در رستوران ها و طویله های عمومی با سایر گاوان و خوکان! برقصند و هر مرد و زنی از آقایان و بانوان آقایان، هر جنایتی بخواهند بکنند، و باز همین نادانان نابخرد گمان می کنند آن کس که به رنج بیشتری مشغول بوده و دون پایه یا کارمند رتبه یک و دو یا کارگر رنجبر نامیده می شود، بایستی آنقدر حقوقش ناچیز و کم باشد که نتواند اتاقی برای سکونت و زندگی زن و کودکانش تهیه کند، هر روز کاسه و کوزه و فرشش به دوشش! زن و کودکش هم گریان و نالان و سرگردان به دنبالش در جستجوی لانه و آشیانه ای باشد، تا چه رسد به خوراک و پوشاکش که همیشه لنگ و سرگردان و حیران است.

آری - نادانان پوسیده مغز گمان می کنند هرکه نامش رئیس و وزیر شد، بایستی حالش چنان و هر که مأمور دون پایه شد روزگارش بایستی چنین بوده هر روز هم ورقه خاتمه خدمتش را آورده به رخس بکشند و دل او و کودکانش را بلرزانند.

بایستی، کارمندان وزارتخانه ها و ادارات، کارگران کارخانجات عموماً از جاروکش تا وزیر، حقوق و ماهانه هر یک به اندازه رفع احتیاجات ضروری خود و تهیه وسایل کامل آسایش مشروع خانواده آنها باشد، و هرگاه وزیر و رئیس و مدیر کل و صاحب رتبه ای حدود مخارجش از نظر سر و کار داشتن با عموم طبقات و کارهای مشروع اداری اجتماعی بیشتر از دیگران بود، به اندازه همان

مخارج مشروع بایستی ماهانه ای از صندوق اعانه علاوه بر حقوق رسمی بدو بپردازند.

۴. اقتصاد عمومی، صرفه جویی - نمونه کامل یک وزارت دارایی از نظر حفظ دارایی و ازدیاد ثروت و صرفه جویی و اقتصاد یک مملکت، یک دکان عطاری و بقالی است.

چنانچه یک عطار یا بقال با ایمان پاک، به جای وزرای دزد دارایی قرار بگیرد، بهتر از هر وزیر اقتصاد و دارایی پاکی که در ممالک اروپا کوس علم اقتصاد می گویند می توانند ثروت ایران را ترقی داده روزافزون کند و بزرگ ترین باب اقتصاد و صرفه جویی را به روی ملت مسلمان ایران باز نموده در اندک زمانی از این فقر عمومی نجاتش دهد.

بهترین درس اقتصاد و صرفه جویی که دانشگاه های بزرگی در دنیا برای تدریس و تکمیل آنها تأسیس شده، همان حساب های عالمانه عطاران ایرانی است که همیشه صادرات و واردات خود را به خوبی سنجیده اجناس نافع را به موقع می خرند و به موقع می فروشند و اجناس ضروری را که حفظ کسب و سرمایه به آن بستگی دارد، همیشه ذخیره می کنند و به بهترین نحوی کسب می نمایند و دارای زندگانی آسوده و نزدیک به صرفه جویی و اقتصاد بوده و با سرمایه بسیار کمی در مدتی قلیل (البته با فرض اینکه می دانیم که عطار و بقال غالباً پاک تر از طبقه تجار بوده و جنایاتشان کمتر از همه طبقات است) ترقی نموده و همیشه پیشرفت می کنند و بسیار کم می شود که سرمایه و زندگانی بقال و عطاری عقب مانده و نقصان یابد. آری - دزدان دارایی هیچ گاه بر آن نیستند که سرمایه ملت مسلمان ایران را حفظ و یا زیاد کند، بلکه همیشه برآنند که بدزدند و در بانک ها بیاندوزند، والا حال چنین نبود.

علم اقتصاد و برنامه هفت ساله و مستشاران امور مالی همه و همه اینها حقه بازی و مردم فریبی است و برای دزدی است که هیچ گاه هم به نتیجه نرسیده و همه روزه بر فقر مردم می افزاید و چنانچه یک بقال پاکی هم در رأس دارایی قرار گیرد، بدون احتیاج به سخنان بی مغز مردم فریب علمای اقتصاد و مستشاران مالی و غیره سرمایه ایران را حفظ و به طور شایانی روزافزون نموده راه های

صرفه جویی و اقتصاد عمومی را با بهترین وسایل آسایش عمومی مشروع فراهم می کند.

آری، به طوری که اشاره به راه آن شد، بایستی فردی پاک (نه دکتر اقتصاد و مستشار و وزیری ناپاک) در رأس وزارت دارایی قرار گرفته از ورود اجناس گران بازیکه مثل وسایل آرایش و رقاصی و بادکنک و چه و چه، به کلی جلوگیری نموده آنچه برای زندگی و آسایش مشروع عمومی ضروری است وارد کند و با کمک وزارت کشاورزی و پیشه و هنر، خوارک و پوشاک و مواد اولیه و کارخانجات در داخل ایران ایجاد نماید و تمام مواد ضروری و وسایل زندگانی عمومی و رفع احتیاجات همگانی را فراهم نماید و با کمک انتشارات و رادیو و تبلیغات مردم را به صرفه جویی و اقتصاد آشنا نماید، تا مگر ایرانیان ستمدیده مسلمان از فقر و سرگردانی کنونی به یاری خدای توانا نجات یابند.

۵. پایین آوردن سطح مخارج زندگی عمومی - بایستی سطح مخارج زندگانی عمومی را از راه های خود به طرق مذکور پایین بیاورند تا خرج مردم کمتر از دخلشان باشد.

وزارت دارایی و رجال اقتصادی چنانچه از عهده این وظیفه بزرگ برنیایند، از ما استمداد کنند تا به طور آسانی، وسایل کار و نقشه عمل و تسهیل امر را (اقتصاد و صرفه جویی و ازدیاد ثروت مملکت و پایین آوردن سطح مخارج زندگی عمومی) در اختیارشان بگذاریم.

۶. خراج و مالیات و جزیه عادلانه - به طوری که در فقه اسلام مذکور و در تاریخ اسلام مقرر است، بایستی خراج و مالیات عمومی را نه مانند امروز بلکه با رعایت عدالت و سرمایه و عواید مردم و تحصیل رضایت عمومی (از راه تبلیغ و رادیو و انتشارات و نشان دادن مصارف مشروع آن که به نفع مردم و برای مردم است) بگیرند و چنانچه به درستی این وظیفه را انجام دهند مردم همه با رضایت کامل خودشان پیش از آنکه دولت تقاضا کند مالیات خود را شاید بیشتر از آنچه مقرر شود می دهند و نیز از کفار ذمی (یهودی و مسیحی و غیره) که در زیر سایه پرچم حمایت اسلام زندگی می کنند اضافه بر مالیات عادلانه، جزیه های عادلانه ای بر طبق شرع دریافت دارند، و با انجام این وظیفه به طور مشروع و پاک و با رضایت عمومی بودجه مملکت چندین برابر شده، از نابود شدن فاحشه

خانه ها و مشروب خانه ها و تریاک و شیر خانه ها و قمارخانه ها و مالیات آنها هیچ نقصانی به بودجه دولت وارد نیامده بلکه روزافزون می شود.

۷. صندوق صدقات واجبه - صندوق هایی در تمام کشور تحت نظر حوزه مقدس روحانیت برای جمع زکات کسانی که تاکنون زکات واجبه و حقوق واجبه فقرا را نداده اند، تشکیل داده تا صدقات واجبه خود را عموماً بدون حذف یک شاهی بپردازند و بودجه کاملی برای کسب و کار و کارخانجات متعدد و زراعت و فلاحه فقرا و بیکاران تهیه شده و در اختیار مأمورین مسئول برای این امور مهم حیاتی مسلمانان گذارده شده و با درستی کامل و نظارت روحانیت مشغول انجام این وظیفه مقدس بشوند.

ما به یاری خدا قول می دهیم کسانی که تاکنون زکات های واجب و حقوق مشروع فقرا را نپرداخته اند، پس از شروع به انجام این وظیفه مقدس خودشان به رضایت کامل بپردازند و چنانچه کسانی از انجام این امر کوتاهی نمودند، به ما مراجعه شود تا به یاری خدای مهربان وادارشان کنیم که با کمال رضایت دیون مشروع فقرا را بپردازند.

۸. اداره نظارت بر تجارت و عواید عمومی - بایستی دایره صالحی تحت سرپرستی مردان صالح لایق برای نظارت بر تجارت و عواید و مخارج سالیانه عمومی تشکیل شود و چنانچه تاجر یا کاسبی و هر کسی بر خلاف دستور مکاتب اسلام تجارتی یا کسبی نمایند و یا مال حرامی بیندوزند سریعاً جلوگیری شده و به دادگستری ارجاعشان دهند تا بر طبق شرع مقدس به حسابشان رسیدگی شود.

۹. غله و نان و خواربار - بایستی نان و غله و خواربار را از صورت ناصالح فعلی درآورده و در تمام شهرهای کوچک و بزرگ به طور وافر و ارزانی آزاد و فراوان کنند تا دست و دل مردم گرسنه سیر شده از تزلزل خاطر آسوده شوند. و کسانی که خواستند غله و خواربار را به خارج مملکت حمل کنند تعقیب شده به دادگستری جلب شود تا طبق قانون مقدس اسلام به سختی مجازات گردند.

۱۰. سکه به نام مقدس امام زمام - حضرت امام زمان صلوات الله علیه از طرف خدای با عظمت جهان به پادشاهی و پیشوایی بشر منصوبند. اینجا سرزمین پیروان آل محمد(ص) و سرزمینی است که فرزندان پادشاه خود را می شناسند

و بایستی سکه های طلا و نقره اولاً رایج گردد. ثانیاً به نام مقدس این پیشوای با عظمت جهان سکه هایی زده شده و با کمال احترام رایج و در دسترس پیروانشان قرار گیرد.

۱۱. تجار ولایات ساکن مرکز - اجتماع تجار ولایات در مرکز سبب خرابی وضع مرکز و فقر و بیکاری و خرابی ولایات است، تجار ولایات عموماً بایستی به شهرهای خود بازگشته و هر یک در شهر خود مشغول تجارت گردند تا مگر فقر و از هم پاشیدگی مردم ولایات و خرابی مرکز مرمت گردد، و البته همه گونه وسایل تجارت و بازرگانی را بایستی در همه جای ایران به طور یکسان فراهم نموده فرقی و امتیازی میان بازرگانان مرکز و ولایات به هیچوجه قائل نشوند.

۱۲. کار در ولایات و مرکز - بایستی دوایری در شهرهای کوچک و بزرگ برای ایجاد کارهای مناسب و مشروع عمومی از صندوق بودجه های مربوطه احداث و وسایل کسب و کار عموم بیکاران فراهم گردد.

۱۳. صندوق قرق الحسنه و صندوق اعانه - صندوق قرض و صندوق اعانه ای مخصوص وزارت دارایی مانند سایر وزارتخانه ها بایستی در وزارت دارایی احداث شده کارمندان و کارگرانی که نیاز به قرضی پیدا می کنند، از صندوق قرض الحسنه با اعتبار و مهلت معین بگیرند و نیز کارمند و کارگری که حقوقش کفاف مخارج مشروعش را نمی دهد به همان مقدار بر حقوقش اضافه کنند و یا ماهانه ای از صندوق اعانه به حقوقشان بیافزایند و به اندازه مخارج هر فرزند تازه ای که در خانواده کارمند یا کارگر بی بضاعتی پیدا می شود، از صندوق اعانه بر حقوقش بیافزایند.

۱۴. مسجد، جماعت، پرچم، اذان - در تمام ادارات و کارخانجات دارایی بایستی مساجدی محترم بناموده و نماز جماعت اقامه شود و امام جماعت کارمند یا کارگری عادل از خودشان باشد تا همه پاک و عادل شوند، و مؤذن خوش صوتی گماشته شده پرچم سبز **لااله الاالله، محمد رسول الله، علی ولی الله**، اضافه بر پرچم ایران نصف گردد، تا در سه وقت صدای **الله اکبر** شنیده شده پرچم سبز اسلام در اهتزاز باشد.

۶

وزارت بهداشت

۱. **ترمیم اساس طب و دروس طبی - اساس علم طب و دانش پزشکی بر روی تجربه نهاده است.** در دوران طفولیت بشر، گاهی سری از سرما خوردن و دلی از پرخوردن به درد آمده به دنبال چاره ای رفتند. خاکشیر و گل بنفشه ای که گیاه بی نامی بود ناگهان و به حسب تصادف یا به پی جویی و رنج بردن یافته و درد خود را بدان مداوا نمودند، دوائی شد و نامی بر آن نهادند، از همانجا دوران ابتدایی علم و مدرسه طب حادث شد و همیشه رو به تکامل رفته باز ناقص است، هر روز و به نوبت، کم و بیشی تجربیات طب روز پیش را با دلایل و تجارب نوین رد و تکمیل و اصلاح می نمایند، و زیان ها و نواقصی در روش طب روز پیشین عمر بشر می یابند و در این روز خود نیز به دنبال علل و دوائی امراضی که هنوز دارو و علت آن ندانسته اند، می روند و می کوشند تا به جایی رسند، و خود می دانند که این طب کامل امروز باز هم بسیار ناقص است و هزاران هزار حقایق در این دریا شناور است که در پیشگاه دانش آنان هنوز مجهول است.

اینجا صفوف سریع السیر اندیشه توقفی می کند... آیا می شود که روش معالجات طب کنونی هم غلط بوده پس از چند روزی که باز از عمر این دانش گذشت معلوم شود که درمسیر معالجات بشر زیان های گرانی وارد آمده، نادانسته با نوع بشر دشمنی ها شده باشد؟

آری، چنانکه همین سخن را در حق طب دیروز و پریروز می گوئیم... پس آیا دانشی وسیع و محیط که پیش از گذشتگان و آیندگان بر سازمان جهان و بشر و دانش و دارو بر همه چیز محیط بوده راهی از غیرطریق تجربه ناقص برای حفظ سلامت عمومی بشر در دست انسان گذاشته باشد، هست؟...

آری، آری، معارف محیط آفریننده جهان و دانش و عقل و دارو و همه چیز و همه چیز، معارف اسلام، همان اسلام نورانی که فرمان حرمت مشروبات الکلی، خوک، زناشویی در هنگام قاعدگی زنان و اعلام نجاست سگ، میته، و خون را صادر نموده، افکار سریع السیر بشر مورچهوار در وادی پزشکی هر روز راه

کوتاهی پیموده، به زبان های دقیق و خطرناک مشروبات الکلی و خوک و زناشویی در قاعدگی زنان و تماس با سگ و دهان سگ و خوردن گوشت میته و خون و سایر محرّمات اسلام، پی برده متحیر می ماند و به عظمت اسلام آشنا می شود، اما بیدار نمی شود. مسلمان نمی شود. به چنگ آویز محکم خدا و دین خدا متوسل نمی گردد.

(تفصیل علمی زیان های طبیی محرّمات اسلام و مصالح طبیی واجبات و مستحبات اسلام خود نیاز به کتاب دانشگاهی بزرگ داشته و در اینجا فقط اشاره ای به مناسبتی بود).

ای کاش بشر اندکی اندیشه نموده با خود می گفت: آن کس که پیش از وجود معارف و پیش از پیدا کردن وسایل طبیعی یافتن این حقایق باریک، اینگونه بشر را راهنمایی نموده و راه کامل حفظ سلامت را بدو آموخت و استوارترین سدها را برای جلوگیری از سیل صفوف علل و امراض بنا نموده کیست؟

آیا محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله وسلم است؟ آیا این حقایق را او از خود گفته؟ خیر! این آثار نورانی از افکار محدود بشر که لنگ لنگان در وادی تجربه به دنبال گل بنفشه و مومیایی و پنی سیلین و میکروسکوپ و لابراتوار می رود و لرزان و ترسان دواپی می یابد و با کمال تردید به مردم دنیا تقدیم می کند و خود داروهای دیروز خود را تخطئه و رد نموده و در این داروی امروز خویش نیز با نظری پر از شک و تردید و تأسف می نگرد صادر نخواهد شد،... خیر! این آثار نوارنی از منبع کوچک افکار محدود این بشر ناتوان تراوش نخواهد کرد.

آری، آری! این حقایق نورانی جدی و بی تردید و جازم از آسمانی محیط بر همه چیز و میلیون ها فرسنگ دور از زمین افکار محدود و تجربیات ناقص بشر نور افکنده است... آری این نور از منبع معارف آفریننده جهان و بشر و دانش و افکار و دارو و علل تابیده است. آری آری محمد بن عبدالله (ص) هم خود سفیر مکرم و فرستاده معظم او بود و از پیشگاه مقدس او به رسالت و پیشوایی بشر منصوب شده بود. پس چه خوب است چنانچه غربی یا شرقی، اروپایی یا آمریکایی و هر چه هستم! عصییت جاهلی را به کناری نهاده دیده کوچک خود را از دیدن نور دانش و حق نپوشم و بدین پایه های دانش بی تردید طب دست زده (نه اینکه از تجربیات و وسایل طب خود به کلی چشم بپوشم) با کمال دقت در کمون حقایق

بنگرم و خویشتن را بدین تکیه گاه پولادین بی تردید، تکیه دهم تا سلامت کامل جسم و روح و فکر من و ابناء نوع من تأمین شده از هجوم صفوف علل و امراض یکباره مصون مانیم و از داروها و معالجات سراپا تردید و پر ترس و لرز اندکی یا بیشتر آسوده شویم.

آری - بایستی دانشگاه های پزشکی دنیا و دانشگاه اسلامی ایران، مطالعات دقیقی در معارف و احکام نورانی اسلام نموده بشر را بدان متکی کنند و سلامت عمومی را تأمین نمایند و در این راه مقدس، برای کمک های علمی و عملی بزرگ به دنیا و دانشگاه اسلامی ایران آماده هستیم.

۲. اساس معالجات و داروها - به سازمان بشر و چگونگی سازمان ساکنین نقاط مختلف دنیا نظری کنیم، بشری که در بیشه ها و صحاری سوزان آفریقا ساکن است... در هوایی گرم و آفتابی سوزان زندگی می کند؛ عمل تنفس در آنجا بس مشکل است، با جهاز تنفس و دماغ های باریک و قلمی و منافذ ریز و کوچک مردم غربی و شرقی تنفس در آنجا بسیار سخت و ناهموار است خدای جهان، بینی های کوتاه و کلفت و منافذی درشت در بدن های مردم آن سرزمین آفریده و مجموعه سازمان آنها را طبق طبیعت آنجا آفریده است.

خرما تنها در نقاط گرمسیر و خرماخیز دنیا عمل می آید و در نقاط دیگری که طبیعتش با آن نقاط اختلافی دارد، خرما روییده نمی شود. ایرانی هایی که غالباً به نجف اشرف و کربلای معلی مشرف می شوند خوب می دانند که از بدو ورود به نقاط خرماخیز آن سرزمین مقدس و آشنایی با آب و هوای آنجا مزاجشان اعلام احتیاج به خرما نموده و میل زیادی به خوردن خرما پیدا می کند و حتی غذایی که خرما همراهش نباشد، سیرشان نکرده مزاجشان کاملاً کمبود داشته و احتیاج به خرما دارند و اهالی و ساکنین نقاط خرماخیز هم اینطور هستند، ایرانی ها هم تا مدتی که در آنجا هستند اینطورند و پس از بازگشت به ایران و تماس با آب و هوای نقاط مرکز و شمال ایران، فوراً وضع مزاجشان تغییر نموده مثل سایر ایرانیان ابداً میل و اشتیایی به خرما ندارند و اگر گاهی خرما بخورند بیش از چند دانه با بی میلی یا کم میلی نمی خورند. آری این مقام درخور تفصیل این مطلب بزرگ نیست، مطلبی علمی و بزرگ در ضمن مثلی کوچک بود.

یک اشتباه بزرگ طبی (که انشاءالله عمدی نیست) این است که با اینکه سازمان طبیعی بشر همیشه همراه سیر طبیعت محل سکونت او بوده برای زندگی و حفظ سلامتی و دفع امراض و نیرومندی خود محتاج به غذا و گیاه و دوا و آب و هوایی می باشد که در آن سرزمین روئیده و پخته و ساخته شده و جریان دارد و تنها همان طبیعت و غذا و گیاه و آب و هوا ملایم و موافق با سازمان طبیعی او می باشد و حتی طرز ساختمان منزل و خانه های مسکونی او نیز بایستی طبق طبیعت آنجا باشد تا برای زندگانی او سازگار باشد (مثلاً ساختمان های مناطق بندری مثل رشت بایستی سقفش سفال بوده سطحش از زمین بلند باشد به خلاف سایر مناطق که بایستی ساختمانش مناسب با وضع طبیعی خود بوده زندگی در آنها با ساختمان ساحلی مشکل یا محال است) و اینکه به طور دقیقی جزئیات طبیعت و زندگی هر منطقه ای مناسب با اهل آنجا و موافق با سازمان ساکنین آن سرزمین می باشد و طرز زندگی و دوا و غذای سایر مناطق قطعاً برای ساکنین آنجا ناملایم و زیان آور و غیرمفید می باشد، معذک دانشگاه های طب دنیا یا اساتید طب غرب (اروپا یا آمریکا) اشتباه عجیبی نموده همیشه طرز معالجات و دارو و دستورات طبی مناطق خود را (البته مقصود اصول علمی طب جهان مثل مسئله دو دو تا چهار تا که در همه جای دنیا یکی بوده و تغییرپذیر نمی باشد، نیست) برای عموم ساکنین روی زمین به طور کلی تهیه نموده و اساس معالجات عمومی دنیا را به روی آن نهاده اند و حتی داروها را در طبیعت و آب و هوای خود به سلیقه خود ساخته و ساخته شده آن را به دنیا برای معالجات عمومی تحویل می دهند.

آری همان طوری که فضای افکار علمی و فلسفی یونان مؤثر در تعقیب و تکمیل فلسفه یونان بوده مشکلات علمی در آن فضا بهتر حل می شد و کشتی های متفکرین اروپا در روی آب دریایی که سرزمین فلاسفه یونان را غرق نموده لنگر می اندازد و متفکرین کشتی سوار از فضای سرزمین فلاسفه یونان در حل معضلات علمی استمداد می جویند، همینطور هم در فضا و آب و هوای هر منطقه ای بایستی برای اهالی و ساکنین آنجا مواد اولیه داروها تهیه و ساخته شود تا موافق سازمان مردم آن منطقه بوده و سلامت عمومی اهالی و ساکنین محیط خود را تأمین نماید...

آری این اشتباه بزرگ طبی زیان هایی بس دشوار به سلامتی بشر در سراسر جهان همیشه وارد می آورد، و بایستی رجال طب و دانشگاه های پزشکی دنیا و دانشگاه اسلامی ایران پس از مطالعات و آموزش اصول قطعی و علمی طب در طبیعت و آب و هوای منطقه زندگی و طبابت خود (حتی منطقه های کوچک و کم فاصله) مطالعات دقیق طبی در طبیعت آنجا برای تهیه دستوارت معالجات و داروهای مناسب طبیعت منطقه خود و ساکنین آنجا نموده و اساس معالجات خود را (پس از در دست داشتن اصول علمی طب) بر روی آن گذارند و چنانچه دانشگاه های طب دنیا و دانشگاه اسلامی ایران در این امر نیازی به کمک داشته باشند به یاری خدای جهان وسایل علمی و عملی کافی در اختیارشان می گذاریم:

۳. دروس طبی - دوران تحصیلی علم طب از بدو دوره های اختصاصی (اول دبیرستان) شروع شده و به سه دوره تقسیم گردد: ابتدایی، متوسطه، عالی و مدت هر دوره بیش از سه سال نبوده تا سال سوم عالی پایان یابد تا مگر عمر فرزندان اسلام را کمتر صرف نمود، زودتر به جایی رسیده خود و ملتشان از رنج های آنان در بهار عمر، ثمری برند و در تمام دوران تحصیلی تمام دروس طبی را در نصف روز تحصیل یا کمتر در برابر محصلین به معرض نمایش علمی و عملی گذارند. و خود آنها رانیز به انجام، آزمایشات و دروس علمی وادار کنند، و برای تدریس دوره های طبی همیشه سعی کنند که از اصول طبی دنیای پزشکی، خود به طور استنباط و تصرف و تحقیق استفاده نموده و محصلین رانیز از اصول و ریشه های علمی طب آگاه کنند و آنها را مقلد اصطلاحات طبی بار نیاورده و مطالب علمی آنان را پروبال طیران و تصرف در آسمان دانش و تجربه های طبی بخشند و از محدودیت فعلی و کر و کور شدن در برابر اصطلاحات نجاتشان بخشند تا مگر به جایی رسند و ملت خویش را به جایی رسانیده سلامت عمومی را تأمین کنند **آری بایستی به طور مقرر دروس طبی از بدو دوره های تخصصی شروع شده و افکار فرزندان اسلام از قید محدودیت های فعلی رهایی یافته دروسشان با عمل توأم و تکمیل و ثمربخش گردد.**

۴. اطباء باایمان - در خلال دروس طبی روح فرزندان اسلام را به اخلاق پاک دینی آشنا نموده، وظایف اخلاقی طیب مسلمان را بدان ها تعلیم کند و طبائیان

دلسوز و باایمان و بی طمع به جامعه تحویل دهند تا مجتمع از زیان برخی اطباء مادی که دنیاپرستی و حب پول مجال تشخیص امراض و علل و علاج را از ایشان سلب نموده، آسوده گردد و مرض ها طولانی و عمومی نشود.

۵. تبلیغات طبی - دروس عمومی ساده ای بهوسیله رادیو و انتشارات به عموم جامعه آموخته علل و منشأ امراض عمومی مورد ابتلا را گوشزد کنند تا مردم بپرهیزند و دچار نشوند و نیز احکام مقدس اسلام (واجبات و مستحبات) را از نظر طبی بررسی نموده مصالح آنها را تا آنجا که درک می کنند شرح دهند و مردم را به رعایت احکام نورانی خدا تشویق نمایند و از این راه بنیاد بزرگ ترین محور حفظ سلامت عمومی و سد امراض را بنا نهند و بزرگ ترین خدمت طبی را انجام دهند و احکام مؤکد اسلام را در رعایت نظافت و پاکیزگی تذکر دهند و متذکر شوند که منشأ بزرگ سریان و هجوم امراض، کثافت بوده و دستورات مؤکد اسلام در رعایت نظافت پس از هزاران مصالح دقیق تری برای حفظ سلامت و سد امراض عمومی می باشد.

۶. علل و دارو - در محیط ایران از نظر وضع طبیعی مردم مطالعات دقیقی نموده علل و منشأ تولید امراض و عوارض عمومی را یافته و از هجوم علل جلوگیری نموده مردم را بهوسیله دارو و انتشارات در این باره تعلیمات لازمی دهند، و مواد اولیه داروها را در داخل ایران تهیه نموده پس از مطالعات دقیق، داروهای مناسبی از نظر وضع طبیعی محیط و مردم تهیه نمایند تا مگر از داروهای ساخت خارج مستغنی گردیده از زیان های بدنی و اقتصادی و معنوی آنها، ملت مسلمان خود را به یاری خدا صیانت کنند.

۷. بیمارستان و دارو - بیمارستان هایی با تمام وسایل و دارو و اطباء کافی، در تمام شهرهای بزرگ و کوچک و قصبات در دسترس عموم قرار داده و دستورات اخلاقی کاملی برای معالجه مردم از روی علاقه و مهر و ایمان، به آنها بدهند و نواقص اخلاقی روش کنونی را کاملاً اصلاح نمایند و به مردم هم بهوسیله رادیو و انتشارات بفهمانند که بیمارستان ها مال شما و از پول شماست و دولت خدمتگزار شماست، با خاطری آسوده بدون هیچ تأخیری با ظهور کوچک ترین اثری از مرضی خود را به بیمارستان ها معرفی نمایید تا پیش از ظهور هرگونه مرضی، از پیدایش و شیوع آن جلوگیری شود.

۸. **بیمارستان امراض مقاربتی و معتادین** - و نیز بیمارستان های مستقل یا قسمت های خاصی در تمام بیمارستان ها برای معالجه سریع امراض مقاربتی عمومی و جنون خمری و معتادین به الکل و مشروبات و شیر و تریاک و معالجه زنان و مردان و معتادینی که از وزارت کشور ارجاع می شوند، با دارو و وسایل کافی دایر نموده مهیای مراجعات و معالجات سریع و قطعی باشند.

۹. **صندوق قرض الحسنه و اعانه** - صندوق قرض الحسنه و اعانه دایر و مأمورینی که نیاز به قرضی پیدا کنند از صندوق قرض الحسنه به مدت معین ادا گردد و نیز مأمورینی که حقوقشان کفاف مخارج مشروعاتشان را نمی کند، به قدر کفایتشان بر حقوقشان اضافه کنند و یا ماهانه ای از صندوق اعانه بر حقوقشان اضافه نمایند و به اندازه مخارج هر فرزند تازه ای که در خانواده مأمور بی بضاعتی پیدا می شود. ماهانه ای از صندوق اعانه بر حقوقش بیافزایند.

۱۰. **مسجد، اذان، پرچم، جماعت** - در تمام ادارات و مدارس و بیمارستان های وزارت بهداری مساجدی مناسب بنا و نماز جماعت اقامه نمایند و امام جماعت از اطباء و کارمندان و محصلین پاک و عادل تعیین کنند تا همه پاک و عادل شوند و نیز مؤذنی خوش صوت در تمام ادارات و بهداری ها گماشته پرچم سبز **لااله الاالله، محمد رسول الله، علی ولی الله** اضافه بر پرچم ایران نصب گردد تا در سه وقت صدای «الله اکبر» در فضا طنین انداز شده نسیم سلامت و عدالت بر پرچم فاتح اسلام بوزد.

۷

وزارت پیشه و هنر

۱. **دایره تشویق صنعتگران -** دایره ای با وسایل کافی برای تشویق صنعتگران تشکیل داده، بهوسیله رادیو و انتشارات منابع افکار صنعتگران را تشویق و به کار اندازند، و سرمایه و وسایل کافی در اختیار بزرگ ترین صنعتگران و کوچک ترین آنان بگذارند تا چنانچه فکر تازه و ابتکاری در عالم صنعت برایشان حادث شد، به آسانی به معرض عمل گذارند و افکار جدید صنعتی و مصنوعاتشان را برای تشویق عمومی در معرض نمایش و انتشارات قرار دهند.

۲. **صنایع دستی و کارخانجات -** صنایع دستی ایران را ترویج و تکمیل نموده کارخانجات کافی برای تهیه پوشاک و تمام وسایل زندگی دایر نموده و مواد اولیه را نیز در داخل مملکت وزارت کشاورزی و سایر طبقات تهیه نمایند، تا ملت مسلمان ایران از فقر و بدبختی نجات یافته از این و آن مستغنی گردد.

۳. **ذوب فلزات و معادن -** کارخانجات ذوب آهن و فلزات را پیش از هر کارخانه ای، وارد نموده اساتید فنی کافی در داخل تربیت کنند. و معادن ایران را استخراج نمایند، ماشین ها و کارخانجات و آلات و ابزار ماشینی را در داخل به طور کامل و محکم تهیه نمایند.

۴. **اسلحه سازی -** کارخانجات انواع مختلف اسلحه سازی را فراهم نموده، بهترین سلاح های جنگی و بزرگ ترین وسایل دفاعی جهان نو را تهیه کنند. و اصول علمی صنعتی و طبیعی و ریاضی را کاملاً به محصلین مربوطه بیاموزند تا منابع افکار و معادن فلزات فرزندان اسلام به کار افتاده خود در عالم صنعت تصرفات لازمی بنمایند.

۵. **مدارس صنعتی -** از ابتدای دوران دروس اختصاصی (از ابتدای دبیرستان ها) رشته های گوناگون صنعتی احداث شود. اصول علمی صنعت از ریشه های بسیار ساده آنها تعلیم گردیده افکار فرزندان اسلام را در فضای صنعت باز و بیناگردانند و نیروی ابتکار و تصرفشان را به یاری خدای توانا، توانا کنند. و در دوران تحصیل نصف روزهای تحصیلی را به آموزش دروس علمی صنعتی پرداخته و نیم دیگر را با وسایل کافی فنی به تعلیمات عملی پردازند و مطالب

علمی صنعتی را پیش چشمشان مجسم کنند: تا حقایق صنعت نزدشان سهل و آسان شده به خوبی درک نمایند.

در دوران شش ساله دبیرستان، صنایع ضروری را کاملاً آموخته صنعتکاران کارآمدی به جامعه تحویل دهند، و دوره عالی صنعتی را فقط به سه سال محدود نموده اساتید فنی بزرگ را در همین دوره به یاری خدا تربیت کنند.

ما به یاری خدای توانا در این امر بزرگ وسایل کامل و کافی را در اختیار رجال صنعت و علم می گذاریم.

۶. کار عمومی - کارخانجات ضروری عدیده را به طور مقرر دایر نموده بیکاران و سرگردانان را در تمام نقاط کشور هر یک به کار مناسبی در خور استعدادشان بگمارند و از سرگردانی نجات دهند.

کارمندان و مأمورین وزارتخانه ها غالباً در ادارات خود بیکار بوده به وجودشان نیازی ندارند و برای رفع بیکاری خود را مشغول داشته اند. پس بایستی تشریفات پوچ و غیرضروری ادارات و وزارتخانه ها به کلی و به طور عموم محو شده، مأمورین اضافی را که بعضی هم اطلاعات فنی داشته در ادارات هم به وجودشان نیازی نیست، در کارخانجات به کارهای صنعتی و فنی بگمارند، تا اینکه وجودشان معطل و بی مصرف نمانده تولید کاری کنند و چرخ را به کار اندازند و بیهوده بودجه ای را مصرف نکنند. در تمام مدتی که مأمورین و کارمندان زاید اداری وزارتخانه ها برای کارخانجات و کارهای صنعتی نامزد می شوند، تا زمانی که به کار فنی می پردازند، بایستی حقوق اداری آنان قطع نشود و به ترتیب سابق حقوقشان را بپردازند تا حقوق جدیدشان پرداخته شود.

۷. صندوق قرض الحسنه و صندوق اعانه - بانک صنعتی کنونی را با تمام حقه بازی های یومیه آن، بایستی محو نموده و صندوق قرض الحسنه و اعانه مرتبی تشکیل دهند، و عموم کارگران و کارمندان کارخانجات و وزارتخانه ها را چنانچه نیاز به قرضی پیدا کردند از صندوق قرض الحسنه بپردازند و چنانچه کارمندی و کارگری حقوقش کفایت مخارج مشروعش را نمی شود، به همان اندازه بر حقوقش بیافزایند و یا از صندوق اعانه به حقوقش ماهانه ای به همان مقدار اضافه کنند، و هر فرزند تازه ای که در خانواده کارگر یا کارمند بی بضاعتی پیدا شد، به اندازه مخارج آن فرزند با اعتبار و مهلت معین برای پیشرفت کارهای

صنعتی آنان قروضی مناسب حالشان و موافق کارشان بپردازند و یا از صندوق اعانه به آنها برای ابتکارات صنعتی و پیشرفت صنایعشان بپردازند.

۸. **مسجد، اذان، جماعت؛ پرچم -** در تمام ادارات و کارخانجات وزارت پیشه و هنر مساجدی مناسب بنا نموده نماز جماعت اقامه کنند و کارگر و یا کارمند عادل را به اقامت جماعت بگمارند تا همه پاک و عادل شوند و نیز در تمام ادارات و کارخانجات مؤذنی خوش صوت بگمارند و پرچم سبز **لا اله الا الله، محمد رسول الله، علی ولی الله** اضافه بر پرچم ایران نصب کنند، تا در سه وقت صدای «الله اکبر» در فضا طنین انداز و پرچم سبز اسلام و ایران در اهتزاز باشد.

۸

وزارت کشاورزی

۱. مدارس کشاورزی - در تمام بلوک و مراکز قراء و دهکده ها بایستی مدارس ابتدایی پنج ساله احداث شده و در همان مدارس ابتدایی یک رشته دروس ضروری کشاورزی اضافه نمایند و نصف روزهای تحصیل را به درس پرداخته و نیم دیگر را به دروس علمی و عملیات کشاورزی بپردازند و در طول دوران تحصیلات ابتدایی به اصول علمی کشاورزی هم آشنا شوند و از همان اول جوانی به کار کشاورزی مشغول شده به اصول علمی و تجربیات کشاورزی هم آشنا باشند.

یک رشته کشاورزی هم به سایر دروس اختصاصی به طور مقرر اضافه نموده اصول علمی و تجربیات نهایی کشاورزی را به خوبی بیاموزند و در این راه از تجربیات کشاورزی نقاط مختلف ایران استفاده نموده استعداد طبیعی زمین های نقاط مختلف ایران را به طور دقیقی تعلیم دهند و اساتید لایقی برای پیشرفت کشاورزی و تهیه تمام مواد اولیه خوراک و پوشاک عمومی به وسیله کشت و زرع تربیت کنند.

۲. زمین های بایر و کار کشاورزی - تقریباً هشتاد درصد زمین های قابل کشت و زرع ایران بایر و مقدار زیادی آب های جاری موجود ایران هرز رفته به مصرف کشاورزی نمی رسد و چندین میلیون نفر هم از جمعیت قلیل ایران (از یمن برکت! حکومت دزدان) بیکار و سرگردان و فقیر هستند، حدود زمین های قابل کشاورزی ایران بایستی سریعاً نقشه برداری و تعیین شده؛ رودخانه ها و قنوات هرز ایران تعمیر گردیده، آب های آنها برای آبیاری زمین های بایر از راه های نزدیک به تمام زمین های قابل زرع بایر برسد و نیز از دریای خزر هم با وسایل فنی مربوطه برای آبیاری زمین های بایر استفاده شود و آب و زمین و وسایل کافی در اختیار عموم کشاورزان بی کار و فقیر و تمام بیکاران و سرگردانان گذارده شده به کار مقدس زراعت و کشاورزی مشغول شوند و نیز از صندوق قرض الحسنه و اعانه کشاورزان سرمایه های کافی تحت نظر دوایر صالح کشاورزی که بایستی در سراسر کشور تأسیس گردد به آنان بدهند و در امور آنها

نظارت داشته باشند و مردم را به کار مقدس زراعت و کشاورزی تشویق نمایند و تشویق و تأکیدات شرع مقدس را در عمل کشاورزی بهوسیله رادیو و انتشارات به مردم تذکر دهند و تمام محصولات اولیه خوراک و پوشاک عمومی را در داخل کشور به طور فراوان و وافر فراهم نمایند.

۳. صندوق قرض الحسنه و اعانه - صندوق قرض الحسنه و اعانه ای دایر نموده هر یک از کارگران و کارمندان وزارت کشاورزی و هر یک از فلاح ها و کشاورزان ایران (در امر کشاورزی) نیاز به قرضی پیدا کردند با اعتبار و مهلت وسیع به آنها بپردازند و چنانچه کارگر یا کارمندی حقوقش کفایت مخارجش را نمی نمود به همان اندازه بر حقوقش بیافزایند یا از صندوق اعانه ماهانه ای به همان مقدار بر حقوقش اضافه کنند و هر فرزند تازه ای که در خانواده کارگر یا کارمند فقیری پیدا شد به اندازه مخارج مشروع آن فرزند ماهانه از صندوق اعانه بر حقوقش بیافزایند و کشاورزان بی بضاعت را از صندوق اعانه وسایل کشاورزی و سرمایه های کافی بدهند تا با نظارت ادارات مربوطه به کشاورزی پرداخته به یاری خدا از فقر و بیچارگی نجات یابند.

۴. مسجد، اذان؛ جماعت، پرچم - در تمام ادارات و کارخانجات وزارت کشاورزی مساجد مناسبی بنا نموده نماز جماعت اقامه شود و کارمند یا کارگر عادل به امامت جماعت منصوب گردد تا همه پاک و عادل شوند و نیز مؤذنی خوش صوت گماشته شده پرچم سبز **لااله الاالله، محمد رسول الله؛ علی ولی الله**، اضافه بر پرچم ایران نصب گردد تا در سه وقت صدای اذان «الله اکبر» شنیده شده، پرچم سبز اسلام و ایران در اهتزاز باشد.

۹

وزارت خارجه

۱. **مدارس سیاسی اسلام و زمامداران** - به نحو مقرر رشته دروس سیاسی هم به سایر رشته های اختصاصی اضافه گردد. محصلین این رشته بایستی از خاندان های پاک و شریف انتخاب شوند و هر داوطلب ناشناس و غیرمعروف یا از خاندان ناکس و پستی، برای ورود به این رشته پذیرفته نشود (بایستی دانسته شود که خاندان های ثروتمند اشرافی که غالباً آلوده و کثیف و بی شرافت شده اند و غالباً هم اموال خود را از طریق غیرمشروع به دست آورده اند، شریف نبوده و آنان را نمی توان خاندان شریف نامید و ممکن است خانواده بقال و حمالی شریف و خانواده های شریفی هم فقیر و بی بضاعت باشند.

خانواده شریف، آن خانواده ای است که در دوره های گوناگون و رنگ به رنگ شدن های جامعه به خم های خیانت و بی دینی و رذالت، رنگ پاک و ثابت خود را از دست نداده، ارزش ایمان و شرافت و پاکی را می دانستند و به هیچ قیمتی با دنیای پست و ریاست و مال و ثروت بی ارزش دنیا مبادله نکرده نفروختند. آری؛ در امور بزرگ و مسائل دقیق جامعه مسلمان، تنها می توان به فرزندان خانواده های شریف اسلام اعتماد نمود که ایمان خویش را به هیچ قیمتی به دنیا و شهوات دنیا نفروختند و ارزش شرافت و ایمان را دانستند. پس ارزش دین و وطن و ناموس خود را می دانند و همانند خائنین پست و نالایق نمی فروشند (این مطلب بزرگ نژادی نیز محتاج مجال وسیع و دانشکده ای است تا پرده از روی حقایق علمی آن برداشته شود و این مقام گنجایش آن را نداشته اشاره ای به مناسبتی لازم بود) آری بایستی هر داوطلب عادی پیش از تحقیق درباره خاندانش، برای این رشته بزرگ پذیرفته نشود و تنها فرزندان خانواده های شریف و پاک پذیرفته و انتخاب شوند.

محصلین این رشته نیز بایستی به حدی روحشان را به تربیت اسلام آشنا نموده عشق خدا و قرآن و معارف نورانی اسلام را با خونشان بیامیزند که حکومت جهانی را با ذره ای از عشق خدا و قرآن و شرافت و ایمان و پاکی مبادله ننموده نفروشدند، تا مگر صلاحیت زمامداری کارهای بزرگ را پیدا نموده مانند

خیانتکاران فرومایه کنونی دین و وطن و همه چیز مسلمانان را به ارزان ترین ثمن ناچیز بخشی نفروشدند. و نیز بایستی افکارشان را با حقوق فطری و طبیعی ثابتی که خدای جهان آفرین برای بشر نهاده و از خورشید آسمان معارف اسلام به جهانیان تعلیم فرموده، کاملاً آشنا نموده از عهده زمامداری و سفارت و نمایندگی مسلمانان در دنیا به خوبی برآمده از دریچه روح و اخلاق خود عظمت و بزرگی و شرافت و معارف اسلام و مسلمین را به دنیای غیرمسلمان به طور واضحی نشان دهند و جهانیان را بیگاهانند و برای مسلمانان رشته های ارتباط پاک و نافع باشند.

و در ممالک اسلامی وسایل صالح و پاکی برای نزدیک کردن قلوب و روحيات برادران مسلمان بوده و نماینده یگانگی و عشق و پشتیبانی مسلمانان دنیا نسبت به یکدیگر باشند.

۲. مسافرین خارجه، ایرانیان ساکن خارج، خارجیان ساکن ایران - در آمد و رفت ایرانیان به خارج و خارجی ها به ایران، کاملاً دقت نموده با کمال مودت برای جلوگیری از خیانت ها و سمپاشی های خطرناک آماده باشند و بدانند که مسلمان ایرانی به سوی چه کاری و برای چه مقصدی به خارج رفته و با چه کسانی تماس می گیرد و در ممالک خارجه چگونه اخلاق و روشی از او صادر می شود؟

و چنانچه به قصد نامشروعی سفر نمود و یا کاری زشت و نامشروع از او ظهور یافته و سبب ننگ وطن و هموطنان مسلمانش گردیده، به حسابش رسیدگی کنند و از ادامه سفر با اصل مسافرتش جلوگیری نمایند.

و همچنین خارجیانی که به ایران می آیند بایستی به قصدی مشروع بوده و چگونگی ارتباطشان معلوم باشد و چنانچه وجودشان دارای زیان اخلاقی یا سیاسی بود، به حسابشان برسند و یا از ابتدا راهشان ندهند. و نیز به طور مقرر مراقب رفتار ایرانیان مقیم خارجه و خارجیان مقیم ایران باشند و به همین منوال با آنان رفتار نمایند.

۳. شوری و اتحاد مسلمین - بایستی نمایندگان صالحی (با همان وزرای مختار، چنانچه صالح و لایق باشند) برای تشکیل انجمن اتحاد و شورایی میان ملل و حکومت های اسلامی انتخاب شده در تمام مراکز اسلامی حتی در اقصی نقاط

دنیای اسلام که وطن مسلمین است، تشکیل دوایری صالح دهند، و در برافراشتن پرچم عظمت اسلام و اجرای احکام ضروری اجتماعی اسلام و جلوگیری از منکرات و مفاسد خانمان سوزی که در سراسر ممالک اسلامی پراکنده شده و ارواح نورانی و خون های پاک مسلمین را آلوده و مسموم نموده است و در پشتیبانی هم، به یاری خدای توانا مشاوره و اتفاق کنند، و به اتفاق هم، نتایج صالح آن را در سراسر ممالک اسلامی به یاری خدای محمد(ص) به موقع اجرا گذارند.

۱۰

وزارت جنگ

۱. **مدرسه نظام و افسری -** بایستی ساعت های ورزش و دروس ورزشی عموم مدارس ابتدایی و دبیرستان ها هریک در خور استعداد خود توأم به عملیات نظامی و تعلیمات جنگی و فنون نبرد باشد و مدرسه های نظامی و افسری به نحوی که در رشته های اختصاصی مقرر شد، تحت نظر وزارت جنگ دایر گردیده سعی کنند که افراد خاندان های پاک اسلام را برای مدرسه نظام افسری بپذیرند و از پذیرفتن افراد مشکوک النسب و خانواده های رذل و بی ایمان خودداری کنند، زیرا که تنها فرزندان باایمان و صحیح النسب خاندان های شریف به خاندان وطن علاقمند بوده از وطن یا خانه خانواده ملی اسلامی و ناموس اسلام دفاع نموده به جان می کوشد تا جامه ننگین بی دینی و بی وطنی نپوشد.

۲. **دروس نظامی و تربیت سربازی -** ایمان، روح، قلب، اراده، محور سراسر فتوحات جنگی جهان همیشه و همیشه ایمان قوی و روح و قلب و اراده قوی بوده و خواهد بود. بسا سپاه گران و انبوهی که با بهترین نقشه های صحیح جنگی و وسایل نبرد، ایمانشان ضعیف بوده سپس روح و اراده و قلبشان ضعیف گردیده، در برابر عده قلیلی خود را باختند و شکست قطعی خوردند، و بسا عده ناچیزی که با کمترین وسایل جنگی در اثر ایمان قوی، دارای روح و قلب و اراده ای توانا بوده و بزرگ ترین سپاه مجهزی را از پا در آوردند و فاتح گردیدند، از این روست که پایه های جنگ های بزرگ و کوچک دنیا همیشه براساس تبلیغات جنگی نهاده است.

نفرات و اسلحه و نقشه های جنگی هیچ گاه نتوانسته و نمی تواند مستقلاً کمترین اثری در پیشروی و فتح سپاهی بنمایند و همان نفرات و اسلحه و نقشه های فنی جنگ می توانسته از نظر تبلیغی سبب تضعیف روح دشمن شده و از این راه اثری در فتح سپاهی کند.

تبلیغات جنگی که اساس جنگ ها بر آن نهاده است، همان نیرویی است که بهوسیله آن می توان در روح و اراده و قلب اثری کرده، سپاه دشمن را ضعیف و سپاه دوست را قوی کرد، همیشه جنگ جوین دنیا بدین نیروی بزرگ بیش از

هرچیز اهمیت داده بلکه به چیز دیگری اهمیت نداده اند، رژه ها و سان های سپاه و سلاح هم وسیله همان تبلیغات جنگی و تضعیف اراده دشمن می باشد. حماسه ها رجزخوانی ها و اسب تازی ها و ایلچی های قوی دل و گرزها و شمشیرها مظاهر تبلیغات جنگی دیروز بشر بود، سخنان بمب های اتم و طیاره ها و زیردریایی ها و سلاح های رنگ به رنگ و سربازهای زیر پرچم و به رخ کشیدن اینها در رادیوها و رجزخوانی های رادیویی کنونی هم (راست بگویند یا دروغ) مظاهر امروز همان تبلیغات جنگی و اساس جنگ ها است و هزاران یک آن قدری که سخنان رادیوی بمب اتم ها و اینها به کار آنها می خورد، بمب اتم ها و اینها به کارشان نمی خورد و از این روست که هزاران یک آن قدری که به گفتگوهای رادیوی آنها اهمیت می دهند، به خود آنها اهمیت نمی دهند.

پس بایستی بدان اساس توسل جست که اراده را قوی و شکست ناپذیر کند، تا اراده دشمن را شکست داده پرچم پیروزی قطعی را برافرازد، و آن همان نیرویی است که تبلیغات جنگی یا اساس جنگ ها با اتکا به آن اراده و روح سرباز و ملت خویش را قوی می کند و آن در عالم سخن، نامش **امید به فتح و امید به آینده** است. آری تنها نیرویی که در اثر تبلیغات اراده دشمن را شکست داده نابودش می کند، یأس و ناامیدی از فتح است.

چنانچه سپاه و ملتی یقین به شکست خود داشته و کاملاً از فتح خویش ناامید باشد، برای همیشه ورشکست و شکست خورده است. هیچ گاه مهیای جنگ نشده و به طور قطع بدون جنگ صلح می کند! یا تسلیم دشمن می شود، و هر سپاهی و ملتی به هر اندازه گزافی بهترین سپاه انبوه و لشکر بسیار و بزرگ ترین اسلحه نیرومندی را دارا باشد، در فتح خویش مردد بوده و هر قدر دشمنش اندک و ناتوان باشد احتمال شکستی برای خود می دهد، مگر سپاهی که در دانشگاه قرآن و سربازخانه اسلام تربیت شده روحش با عشق خدا و خونش با منطق **هل تربصون بنا الا احدى الحسین** (منطق سربازان اسلام در برابر وعده های خطرناک تبلیغی دشمن این است، که آیا بیرون از دو سعادت و دو پیروزی، یا پیروزی کشتن با سعادت شهادت، چه وعده ای می توانید به ما بدهید؟) آمیخته گردیده ذره ای ناامیدی در برابر هیچ دشمن نیرومندی در دلش راه نیافته اراده اش شکست ناپذیر خواهد بود و در برابر این اراده هر سپاه نیرومند و هر ملت

گردد. گرزدار با بمب اتم سازی شکست قطعی خورده برای همیشه تسلیم خواهد بود و پیروزی تنها برای این ملت و این سرباز و این سپاه است، پس بایستی اساس تربیت های نظامی را بر معارف نورانی اسلام نهاده طبق تعلیمات جنگی قرآن روح نظامی را پرورش داده به فضائل اسلام آشنا نمایند، تا مگر به یاری خدای توانا نیروی کامل و شکست ناپذیری برای حفظ عظمت اسلام و استقلال مسلمین و حراست دین و ناموس و وطن آماده نمایند و وظایف مقدس سربازی را انجام دهند، نه مانند امروز که بسیاری از افسران بزرگ و کوچک ارتش از معارف اسلام فرسنگ ها دور بوده، اراده و روحشان مانند ضعیف ترین زنان بسیار ضعیف بوده (و مانند افسران ارتش های ممالک غیراسلامی نه مانند تربیت شدگان مکتب قرآن) قیافه و ظاهرشان نیز بدین منوال پیراسته و پرناز و بزرگ و عشوه باشد! و به کاری به جز بازی با گیلان و گردو نخورند و ابداً دارای اراده و ایمانی نباشند، مگر افسرانی که تحت تأثیر سموم عمومی حکومت خائن قرار نگرفته، هنوز نغمه های حقایق اسلام را در دل می پرورند و در اثر شرافت خانوادگی خونهاشان با عشق خدا و قرآن آمیخته می باشد و چنانچه قدرت ضعیفی هم در سراسر ارتش امروز موجود باشد. در اثر وجود این فرزندان رشید اسلام است که خود آرزوی آن دارند که حکومت رقاصان و خیانت کاران غاصب نابود شده حکومت اسلامی و حکومت قرآن به یاری خدای توانا تشکیل گردد.

۳. خدمت زیر پرچم اسلام و ایران - مدت خدمت زیر پرچم فرزندان اسلام و ایران بایستی به یک سال تقلیل یابد، و اضافه بر تعلیمات نظامی که در مدارس ابتدایی آموخته اند، در همان دوره یک ساله، تعلیمات کافی سربازی را توأم به معارف اسلام و دستورات نظامی اسلامی برادروار به فرزندان اسلام و ایران بیاموزند، و افسران ارتش اسلامی ایرانی خود به دستورات اخلاقی آشنا شده روش اخلاقی خود را نسبت به سربازان، از وضع بی ادبانه و ناهنجار کنونی به کلی تغییر دهند و بدانند که با زور و قلدری و فحش و ناسزا تنها دشمن می پرورند، نه سرباز و نیز بدانند که قانون (به قول خودشان دیسیپلین و محکم کاری نظامی!) و نظام استوار غیر از فحش و هتاک و ناسزا و سرباز آزاری است.

۴. امور خانوادگی سربازان - بایستی هر سربازی که متکفل پدر و مادر و عیال و فرزند خود بوده و در دوران یک ساله سربازی کسی را برای نگهداری آنان نداشته و از خود نیز بضاعتی ندارد، مصارف زندگی یک ساله عیال و فرزند یا پدر و مادرش را از صندوق اعانه نظامی به طوری که مقرر می شود بپردازند.

۵. نقشه ها و وسایل جنگی - بهترین سلاح های جنگی و کارخانه های اسلحه سازی را بایستی بهوسیله وزارت پیشه و هنر و سایر مقامات مسئول تهیه نمایند و عملیات فنی آنها را به خوبی به فرزندان اسلام و ایران بیاموزند، و یا بهترین نقشه ها و تجربیات جنگی دنیا برای حراست و دفاع از دین و ناموس و وطن به کار برند، تا مگر به یاری خدای عزیز دین و ناموس و حقوق و وطن مسلمین از هجوم و دستبرد بیگانگان و از هر دست تطاولی در زیر سایه مقدس حمایت اعلیحضرت پادشاه غایب جهان حضرت حجه الله امام زمان، مصون ماند.

۶. نیروی هوایی - به نحو مقرر بهترین کارخانه ها و وسایل طیاره سازی بزرگ را بایستی در داخل فراهم نمود، و بهترین تعلیمات خلبانی نظامی را توأم به معارف نورانی اسلام به خلبانان و سربازان نیروی هوایی بیاموزند تا فضای آسمان ایران به یاری خدای آسمان ها و زمین، از سموم هوایی و بادهای مخالف مصون ماند.

۷. نیروی دریایی - و نیز وسایل و کارخانجات مهم کشتی سازی را فراهم آورده، و بهترین تعلیمات نظامی دریایی را به سربازان و افسران نیروی دریایی بیاموزند تا سواحل ایران به یاری خدای آفریننده دریاها، از حملات وحشیانه نهنگ های آدم خوار دریایی محفوظ ماند.

۸. صندوق قرض الحسنه و اعانه و صندوق اعانه خانواده سربازان اسلام و ایران - صندوق قرض الحسنه و اعانه ای با بودجه های کافی فراهم نموده، هر افسر و کارمندی که نیاز به قرضی پیدا کرد از صندوق قرض الحسنه بپردازند، و هر افسر و کارمندی که حقوقش کفاف مخارجش را نداد به همان اندازه به حقوقش بیافزایند، و یا ماهانه ای به اندازه مخارج مشروع آن فرزند بر حقوقش اضافه کنند، و نیز هر سربازی که در دوران یک ساله خدمت سربازی متکفل خانواده خود بوده در دوران سربازی کسی را ندارد که به جای او تکفل مخارج خانواده اش را بنماید، بایستی ماهانه ای کافی به اندازه مخارج مشروع خانواده اش از صندوق اعانه به طور منظم و محترم به خانواده او بپردازند تا

خانواده های بی بضاعت در اثر خدمت سربازی بی سرپرست و سرگردان نشوند، و فرزندان اسلام هم وظیفه سربازی خود را با خاطر آسوده ای انجام دهند. البته بودجه صندوق اعانه سربازی و تمام صندوق های اعانه وزارتخانه ها بایستی از صندوق صدقات واجبه و زکات عمومی فراهم گردد.

۹. شعائر نظامی اسلامی و لباس نظام، مسجد، جماعت، پرچم، اذان - روح بشر برای به یاد داشتن و فراموش نکردن حقایق، همیشه محتاج به نشانه ها و شعائری است که در پیش رویش بایستی همیشه نصب و مجسم باشد، و به یاد آرنده و نماینده دین و ناموس و وطن و سرمایه های معنوی او باشد، تا همیشه از راه چشم به پیکر زیبای آن شعائر نظاره نموده نقش های عشق به دین و ناموس و وطن و سرمایه های حقیقی در خاطرش سپرده شده قلب آرامش به پروردن این عشق پاک مشغول باشد تا حس نگهبانی و دفاع از معشوقش (دین و ناموس و وطن و هر سرمایه حقیقی) پیوسته در دلش زنده و آماده باشد. نشانه ها و شعائر یک ملتی، به خصوص سربازان ملت، بایستی با تمام زندگی و لباس به خصوص کلاهش همراه و توأم باشد. کلاه و لباس خود از شعائر است، پس به چه دلیلی کلاه بیگانه را بر سر ملت ایران به خصوص بر سر سربازان اسلام نهاده اند؟... و از روی چه برهانی به زیر شعار و کلاه بیگانگان رفته اند؟... ای خاک مذلت بر سر حکومت غاصب و دزدان داخلی خانه ملت مسلمان ایران!... چنانچه دنیا هم بر آن است که کلاه عمومی برای مردم دنیا تهیه کند، و چنانچه این سخن بی جا بهانه دزدان است، ما خود بهترین کلاه زیبا را ابتکار می کنیم و به دنیا می دهیم که جهانیان همگی بر سر نهند، و چنانچه نپذیرفتند، ما هم کلاه اجنبی بر سر نمی نهیم.

آری همگان، به خصوص سربازان و افسران بایستی کلاه های بیگانه را به دور اندازند و کلاه های زیبای خویش و ملت خویش را به سر نهند، و چنانچه مقتضی گردید، کلاه عمومی زیبا و مناسبی تهیه نموده در دسترس عموم می گذاریم تا بر سر نهند و برخی نادانان بهانه های بی جایی از کلاه ملی خود به دست نگیرند.

آری کلاه و شعائر سربازان عموماً بایستی شعائر ملی و اسلامی ایران بوده باشد، پرچم های سبز **لااله الا الله، محمد رسول الله؛ علی ولی الله**، اضافه بر پرچم های

ایران در تمام ادارات وزارت جنگ و زوایای سربازخانه های اسلامی نصب گردیده مساجد عظیمی هم بنا شود (و چنانچه سرباز حقیقی اسلام و ایران شوند سربازخانه خود مسجدی مقدس خواهد بود) و سربازان اسلام نماز جماعت اقامت کنند، افسر یا سرباز پاک و عادل را به پیشوایی نماز جماعت منصوب دارند، تا همگی پاک و عادل شوند، و بدانند که وظیفه امام جماعت چیست و افسر اسلام چگونه کسی است؟ و مؤذن های خوش صوتی هم از سربازان عزیز در سه وقت به اذان گفتن بگمارند، تا هر بامداد و ظهر و شامگاهان ندای فتح **الله اکبر** از زوایای سربازخانه های اسلامی و بیشه های شیرزادگان اسلام و ایران و سرزمین پیروان آل محمد به گوش جهانیان رسیده، نسیم فتح و پیروزی بر پرچم مقدس اسلام و ایران همیشه مشغول وزیدن باشد.

۱۱

وزارت پست و تلگراف و تلفن

۱. **امور پستی و تلگرافی** - بایستی امور پستی و تلگرافی کاملاً اصلاح گردیده و وسایل پست و تلگراف در تمام شهرها و مراکز دهات و قصبات مهیا گردد و نامه ها و اشیاء پستی و تلگرافات را سریعتر از وضع فعلی به مقصد خود برسانند و وسایل کامل تلگراف و حمل و نقل سریع اشیاء و نامه های پستی را از قبیل ماشین های خوب و قطار و طیاره، فراهم کنند.

۲. **تلفن** - بایستی وسایل تلفن جدید را هر چه زودتر فراهم و تکمیل نمایند، و بازیگری ها و رشوه خواری ها را کنار گذارند و بر طبق نوبت و عدالت به تقاضاکنندگان تلفن بدهند و وسایل تلفن های جدید را در تمام کشور فراهم نموده و به نحو آسانی در دسترس عموم مردم قرار دهند.

۳. **صندوق قرض الحسنه و اعانه** - به طوری که در وزارتخانه های گذشته ذکر شد عملی نمایند.

۴. **اذان، پرچم، جماعت** - به طوری که در وزارتخانه های گذشته ذکر شد به همان ترتیب عمل نمایند.

۱۲

وزارت راه

۱. **راه سازی -** بایستی راه سازی های هر محلی را به اهالی نزدیک همان محل واگذارده راه سازان را از همانجا انتخاب کنند، و وسایل کافی برای تعمیر راه ها و راه سازی در اختیارشان بگذارند و پستی ها و بلندی ها و پیچ و خم های خطرناک تمام راه ها را هموار نمایند و تمام راه های ایران را با محکمترین وسایل آسفالت به طوری بسیار سریع و محکم آسفالت نمایند (نه مانند حقه بازی های امروز که همیشه راه ها خراب و راه های آسفالت خراب تر از سایر راه هاست) و میان تمام شهرهای کوچک و بزرگ و قصبات و مراکز دهات و بلوک جلگه یا کوهستانی راه های بسیار نزدیک و مناسب سریعاً احداث نموده آسفالت ریزی کنند، و نیز راه های آسفالت شده خراب کنونی را سریعاً تعمیر نمایند.

۲. **راه های هوایی و دریایی -** بایستی طیاره های قوی و محکمی برای باربری و مسافربری خارج و داخل با قیمت ها و کرایه های مناسب و ارزانی تهیه و آماده کنند، و نیز زورق های کوچک و کشتی های بزرگی برای باربری و مسافربری در دریای خزر و **خلیج فارس** و سایر آب های ایران برای فاصله های نزدیک و دور، با قیمت ها و کرایه های ارزانی تهیه و آماده انجام وظیفه کنند.

۳. **راه آهن -** راه آهن ایران به طور مسلم محتاج بودجه زیاد و دارای عوایدی کم بوده برای ملت مسلمان ایران زیان مادی دارد و بایستی به طور دقیقی نفع و ضرر و مخارج و عواید آن را سنجیده روش کار راه آهن را از نظر اقتصادی تکمیل نمایند تا زیانش به کلی از میان رفته و یا کمتر شود، و البته کمبود بودجه راه آهن بایستی از سایر بودجه های مملکت پرداخته شود، و نیز میان شهرهای دور ایران سریعاً خطوط محکم راه آهن نصب کنند، و تمام محیط و سرحدات ایران را وسیله قطار و خطوط راه آهن به طوری که بی ضرر یا کم ضرر باشد متصل نمایند، تا در مواقع ضروری احتیاجات ضروری را سریعاً برآورد.

۴. **صندوق قرض الحسنه و اعانه -** به طور مقرر در وزارتخانه های گذشته عملی می شود.

۵. مسجد، پرچم، جماعت، اذان - به طوری که در وزارتخانه های گذشته ذکر شد، عمل شود.

۱۳

وزارت دربار

۱. **شاه -** سازمان فطرت الهی و دستگاه آفرینش خدا تمام افراد نوع انسان را یکسان آفریده و همه را قوایی یکسان بخشیده است، دست و پا و اعضا و جوارح بدن، عقل و شعور و بینش و روح و قوای روحی و جوانح را همه دارا هستند و از نظر آفرینش و سازمان نسبت به هم امتیازی ندارند، **پس پرستیدن مخلوقی ضعیف به نام شاه که خود در آفرینش چون دیگران بوده بلکه قوای جسمی و روحی و فکری او از بسیاری مردم ضعیفتر است، موهوم و از نادانی و احمقی است و نیز مداحی های گزاف و دروغ نسبت به کسی که نامش شاه یا وزیر است (و نسبت به هر کس) بی جا و چاپلوسی می باشد، و اثرش گمراه کردن شاه و دور کردن او از محیط اجتماع و محبوس داشتن او در حصاری سنگ پیکر به نام دربار است.**

آری این سخنان در حق کسی به نام شاه تنها سند نادانی پیروان این سخنان نبوده برای اثبات نادانی شخص **شاه** نامیده شده (یا **رئیس جمهور** یا وزیر نامیده) سندی قویتر است، زیرا که خائنینی که شکم پرست و مکار او را آلت جنایات خود قرار داده با مداحی های دروغ و چاپلوسی های فریبنده، دلش را ربوده سرش را گرم نموده و در زندانی به نام دربار محبوسش کرده اند و از تمام مزایای زندگی اجتماعی محرومش داشته اند، و دیده او را از مشاهده مقدراتش به کلی کور و نابینا نموده هر روز هم تیشه به ریشه حیات و حکومتش می زنند و به ریشش می خندند! و چون عروسکی با خانم های عروسک مآب بازیش داده به رقصش درمی آورند، تا روزی که پای خود را بر آب و اطرافش را پر از هجوم بدبختی ها و بیچارگی ها ببیند و آرزو کند، که ای کاش حمالی بودم و شاهی نبودم! و دیگرش سودی نبخشیده و محیط اجازه اش ندهد همانند حمالی هم آسوده زیست نموده عیال و فرزند و شغل آسوده ای داشته باشد و از مزایای طبیعی و زندگی آرام و خرامان محظوظ و بهره مند شود...

آری این شاه از آن شاه پرستان احمق تر است... تاریخ گذشته و حاضر نظایر چنین شاه نادان و سرانجام بد آنان را بسیار نشان داده و می دهد...

شاه در جامعه به منزله پدر در خانواده است، همان صفات و مزایای پدری که بایستی پدر نسبت به افراد خانواده داشته باشد تا پدر باشد، شاه بایستی نسبت به ملت دارا باشد تا شاه باشد. و همان وظایفی که بایستی پدر انجام دهد تا پدری کرده باشد، شاه بایستی انجام دهد تا شاهی کرده باشد!.. افکار پدر خانواده بایستی به محیط خانواده و بیرون خانه محیط و مسلط باشد و زیان های احتمالی و قطعی را به خوبی ببیند و از آنها جلوگیری نماید، منافع قطعی و احتمالی را به خانواده خود جلب نماید، بیش از همه خانواده زحمت بکشد و غمخوار همه باشد، و از نظر ایمان و اخلاق طوری رفتار نماید تا همه از او درس ایمان و اخلاق فرا گیرند، با همه و در میان همه باشد و از حال همه باخبر باشد و تا یکی از افراد به سر سفره غذا نیامده و گرسنه است غذا نخورد، و تا لباس همه نو نباشد لباس نو نپوشد. چنین کسی با چنین روحی طبعاً پدر محبوبی می شود و طبعاً محترم و متنفذ و گرامی می گردد و اگر نام پدر، شاه باشد او هم شاه می شود و طبعاً چنین پدری تا زنده است در قلوب افراد خانواده خود محبوب می باشد و هر فردی می گوید:

پدرم پیش من عزیز است و راست می گوید و کسی او را با مداحی های دورغ نمی فریبد و در پیری و ناتوانی هم افراد هر یک به نوبه خود **عصای دست و قوت زانو و نور دیده** او هستند و از تمام شئون و هستیش، به جان و دل دفاع و حراست می نمایند، و تا یک فرد زنده در خانواده آن پدر هست هیچ دشمنی نیروی کوچک ترین تجاوزی به شئون او و جسارتی به ساختش نداشته چه رسد که او را از خانه و خانواده اش بیرون کند...

و عموم مردم دنیا نیازمند به وجود چنین پدری هستند به هر نام که او را بخوانند. آری شاه بایستی پدری کند تا پدر و شاه باشد.

۳. **وظیفه شاه -** شاه بایستی مسلمان و پیرو آل محمد و مروج اسلام و مذهب پیروان آل محمد(ص) باشد، خود و رفتارش را کاملاً با قوانین اسلام و شیعه بیاراید و میزان اصلاح خود را وجود مقدس **اعلیحضرت علی علیه السلام پیشوای معظم اسلام و شیعه** قرار دهد و در هر وظیفه ای به دقایق رفتار این رهنمای بزرگ بنگرد، تا آنجا که توانایی دارد، روح و رفتار خود را بدین رهنمای بزرگ نزدیک کند یا تشریفات بی جای موهوم را از محیط خود بکاهد و چاپلوسان و

دروغ گویان و مداحان فریبنده را از پیش خود براند و بسزایشان برساند. چنانچه وقتش کفایت حضور و شرفیابی در نمازهای یومیه جماعت را نداشت، در نمازهای جمعه و عیدین برای همیشه حضور یافته و با مردم و میان مردم باشد و بر همه پدری مسلمان و شیعه بوده پدری کند، تا شاه باشد.

۴. آستان قدس رضوی - شاه بایستی پاس احترامات شایسته اعلیحضرت رضوی علیه السلام را به خوبی بداند و بدارد، رؤسا و کارمندان ناپاک و ناشایست و مجهول المذهب را از آن درگه براند و پاکان و نیکان و شایستگان را بر آن دربار دربان کند. املاک آستانه رضوی را چنانکه شایسته است رسیدگی کند، و بر طبق وقف نامه کاملاً عمل نماید. و نیز آستانه مقدس حضرت **معصومه کبری** سلام الله علیها و حضرت عبدالعظیم علیه السلام را بگوید تا خدام شایسته ای بر آنها گماشته شود تا چنانکه شایسته است به وظیفه خود عمل کنند، و مدرسه سپهسالار را از وضع نیرنگ بازی کنونی به نام روحانیت بیرون آرد و تحت نظر مقدس روحانیت به یکی از علمای باایمان و پاک و درستکار و لایق بسپرد تا بر طبق وقف نامه آن کاملاً عمل کنند، و علمای پاک و خدمتگزاران فداکاری برای عالم اسلام و شیعه در آنجا بیروند، و نیز تمام موقوفات و اموری که تصدی و تولیت آن با دربار است، شاه بایستی با مراقبت کامل بر طبق قانون مقدس اسلام وظیفه خود را درباره آنها انجام دهد و از حیف و میل ها و بازی گری ها جداً جلوگیری کند، باز هم همیشه و همیشه بسنجد و بر موازین قانون مقدس خدا بنگرد و ببیند که یک نفر مسلمان و پیرو علی و آل علی و شاه مسلمانان و پیروان محمد و آل محمد(ص) کیست و چگونه کسی است و چه وظایفی دارد و چنانکه بایستی چنان شود تا شاه شود؟

۴. صندوق قرض الحسنه و اعانه - به طوری که در ضمن مقررات و وظائف وزارتخانه ها مسجل گردید برای شاه و کارکنان دربار هم بایستی در وزارت دربار صندوق قرض الحسنه و اعانه ای دایر شده به ترتیب مذکور عمل شود.

۵. پرچم، اذان، مسجد، جماعت - پرچم سبز لاله الاالله محمد رسول الله؛ علی ولی الله اضافه بر پرچم سه رنگ در تمام بیوتات سلطنتی و شعبات وزارت دربار نصب گردد و مساجدی بس آبرومند و روحانی بنا گردد و ماذنه هایی در زیر پرچم های مقدس در سردرب های بیوتات سلطنتی و دربار احداث شده مؤذنین

خوش صوتی بگمارند تا در سه وقت صدای «الله اکبر» از بر و بوم دربار سلطنت طنین انداز شده نماز جماعت برپا و نسیم عظمت و عدالت بر پرچم اسلامی ایران بوزد تا شاه و درباریان بزرگ ترین تزکیه اخلاق و تصفیه نفس یا نماز جماعت حضور یافته و ندای عظمت خدای جهان «الله اکبر» در اعماق قلوبشان نفوذ یافته به حدی پاک و عادل و با فضیلت شوند که روح شاه شخصاً شایستگی امامت جماعت یافته در ظل حمایت لطف خدای جهان و ولی عزیزش **اعلیحضرت امام زمان** صلوات الله علیه قرار گیرد و خود و دربارش به جای رذیلت آموزی و شهوت انگیزی و ظلم و پستی، سرمشق دنیای متمدن قرار گرفته فضیلت آموز و عدل پرور گردد و روحاً و عملاً مربی شایسته ای برای جامعه مسلمان باشد.^۱

۱- با مطالعه این بحث، کاملاً روشن می گردد که هدف مؤلف بزرگوار، تأیید یا دفاع از رژیم سلطنتی نیست، بلکه بیان چگونگی شرایط یک پدر جامعه است که شاه یا رئیس جمهوری نام می گیرد.

تعبیراتی که در این بحث آمده، نشانگر این مسئله اساسی است که اعلیحضرت واقعی، شاه آن زمان نیست... هشدارها و اخطارهایی که در بخش های بعدی، خطاب به «شاه و دیگر غاصبین حکومت» آمده می تواند موضع ضد رژیمی را کاملاً روشن سازد...

به هر حال مطالعه کامل این بحث به اضافه مطالب بخش های آینده، هرگونه ابهامی را در این زمینه، برطرف می سازد... (خسروشاهی).

۱۴

وزارت کار و اقتصاد**و چند تبصره**

۱. **وزارت کار و اقتصاد -** تشکیل وزارت کار و اقتصاد مستقل و نظیر آن اثری جز افزودن بر گرسنگان و بیچارگان نداشته و ندارد و از آنها جز چپاول و فریفتن مردم بدبخت چیزی در خاطر خائنین نمی باشد و به نحوی که در سایر وزارت خانه ها (مثل وزارت دارایی و پیشه و هنر و کشاورزی) مقرر گردید بایستی بیکاران را به کارهای مناسب بگمارند و آسایش مشروع عمومی را تأمین کنند و به توسعه تشریفات خانمان سوز مردم فریب، مثل افزودن بر وزارتخانه ها و تشکیلات آنها نیازی نیست، اداره اقتصاد و دارایی و داویر متعدد کار که در تمام وزارتخانه ها مقرر شد، وظایف وزارت کار و اقتصاد را انجام می دهند.

۲. **بودجه صندوق اعانه -** صندوق های اعانه ای که در تمام وزارتخانه ها مقرر گردید، به طوری که ذکر شد بایستی بودجه آنها از صندوق زکوات و صدقات واجبه تحت نظر حوزه مقدس روحانیت تهیه شود و بایستی خمس های واجبی که بر ذمه ثروتمندان بوده و تاکنون نپرداخته اند، دریافت گردیده و یک قسمت از بودجه صندوق های اعانه را از بودجه خمس واجب به طور جداگانه فراهم نمایند و تمام اعانات مقرر که گذشت، حتی اعانه سربازی و سرمایه های بیکاران را چنانچه هاشمی و سادات و از خاندان مقدس آل محمد بودند، اعانه های آنها را از قسمت بودجه خمس واجب پردازند و اعانه های سایرین را از همان بودجه های کافی قسمت زکوات و صدقات واجبه پردازند، تا کاملاً رعایت مقررات نورانی اسلام شده باشد و به وظیفه خود عمل کرده باشد.

۳. **مدارس دخترانه و پسرانه -** مدارس دختران بایستی به کلی از وجود کانون های هوس یا معلمین مرد خالی شود و نیز مدارس پسران، دارای معلمین زن نباشد و زوایای ادارات و وزارتخانه ها نیز بایستی از وجود زن ها و حقه بازی ها به نام «همکاری زن و مرد»! و کمیسیون های خصوصی و رذالت ها بهوسیله آنان، یکسره پاک گردد و چنانچه زنانی پیدا شدند که به نحوی از انحاء از وظیفه بزرگ مدیریت خانواده و اولین مهد تربیت جامعه محروم مانده و نیاز به کاری

داشتند، کارخانجات و ادارات مستقلى بدون دخالت هیچ مردی در تمام وزارت خانه های مربوطه تشکیل دهند تا زن ها مستقلاً به کار پردازند و همکاری حقه بازی غیرمشروع با مردان، که جز تأخیر امور و افسادکاری های نتیجه ای ندارد، تبدیل به کار و روش پاک و مشروعی گردد.

۴. فروغ تشکیلاتی لازمه - برخی از کلیاتی که در پیش گذشت، نیازمند به بعضی فروع و تشکیلات فرعی می باشد که ذکرش ضروری نبوده از نظر اختصار هم ذکر نگردید و بایستی با رعایت اصول و کلیات مذکور بر آنها متفرع گردد، مشروط بر آنکه ابداً منافاتی با مقررات مقدس اسلام و برنامه کلیات گذشته نداشته باشد.

۵. با اینکه ایران یک مملکت فلاحتی است، ورود اجناس خوراکی و خوراکی ها از قبیل کوکومالت و روغن نباتی و هر چیز دیگری از خارج سبب تشدید فقر و بیچارگی و دلیل عدم لیاقت ایران و ایرانیان بوده بایستی به کلی ممنوع گردیده و از این پس ایران بازار تجارت خوراکی های گندیده و نجس اجنبی نباشد و فراموش نگردد غذاهای مختلف، همان طوری که در جسم انسان تأثیرات مختلفی دارد، در روحيات و اخلاق انسان هم به طور مسلم تأثیرات گوناگونی دارد و چنانچه فلاسفه بزرگ دنیا هم بدین مطلب برنخورده بودند خود می دانستیم که یک مملکتی را همان طور که ممکن است و می توان آلت منافع مادی از راه تجارت قرار داده فقیر و بیچاره کرد، نیز ممکن است با تجارت خوراکی های فاسده ای که آثار بد در روح و اخلاق بشر می گذارد، دچار فقر اخلاقی و فقدان فضیلت و سست عنصر و بی غیرت نمود.

و به طور قطع ملت مسلمان ایران با خوردن کالباس ها و گوشت و شیر خوک و سایر کثافاتى که اسرار تاریخی آن پیش ما محفوظ است. از این خطر بزرگ مصون نبوده بایستی از ورود خوراکی های کثیف و گندیده اجنبی که مایه ننگ یک مملکت فلاحتی است، به طور قطعی و جدی جلوگیری شود و کسانی هم که تاکنون وسیله این بدبختی بوده اند، به دادگستری اسلامی ارجاع شده به حسابشان رسیدگی شود.

مشروطیت و مجلس شورای ملی

آیا اساس این مشروطه و این انتخابات از کجا پیدا شد و کدام سیاست سموم تلخی را در لباس دوستی نشان داد و مسلمانان را بفریفت و به نام حمایت از اسلام و مسلمین و حقوق آنها قیام کردند و آلت اجرای مقاصد شومی گردیدند؟ معلوم است که از چه شوره زار فاسدی بوده. آنان که مجتهد روحانی و عالی مقام و شهید عزیز اسلام حاج **شیخ فضل الله نوری** را با فریفتن مسلمانان بدبخت کشتند، همان ها نوکران اجرای این نقشه شوم بودند. اما مسلمانان بیچاره از روی عقیده و ایمان در این راه فداکاری می کردند و خون یکدیگر را می ریختند. آن روز با دست خود و با فداکاری های شدیدی بنیاد این مشروطیت را نهادند و در این راه از هیچ فداکاری حتی **از ریختن خون پاک عزیزترین پیشوای روحانی خود حضرت شهید معظم حاج شیخ فضل الله نوری، خودداری نکردند.**

سال هاست که آثار شوم آن را دیده و دم خروس ها را زیر پرده جنایت پیدا شده و پشیمان شده اند. آن روز خفته بودند امروز بیدار شدند و دیدند که همه چیز خود را به دست خود باختند و عزیزترین رجال خود مثل شیخ فضل الله نوری و حضرت شهید مظلوم، آیت الله حاج آقا جمال اصفهانی و حاج آقا نور الله اصفهانی و حضرت شهید معظم **سید حسن مدرس** را از دست داده اند اینک می سوزند و در پی چاره می گردند اکنون به یاری خدای بینا و بیدار شده و سرمایه های از دست رفته خود را می ستانند و به یاری خدای جهان مجالی به جنایتکاران و عمال اجرای نقشه های شوم بیگانه نمی دهند.

آن روز از روی نادانی به جان هم افتاده بودند و قدرت مؤثری از خود بروز دادند، امروز بیدار شده اند یک دل و یک زبان به عمال خیانت مجال اجراء نقشه های بیگانه را نمی دهند و به یاری خدای مقتدر قدرتشان صدها برابر بوده روزگار خائنین تاریک است.

مجلس شورای ملی و انتخابات

۱. بایستی انتخابات آزاد بوده نمایندگانی مسلمان و شیعه و پاک و لایق انتخاب گردند. نماینده غیرمسلمان و ناپاک و کسی که سابقه جنایت و بی دینی داشته

باشد، حق انتخاب شدن و به مجلس رفتن نداشته باشد مردم هم چنین نماینده ای انتخاب نخواهند کرد.

۲. بایستی نمایندگان ملت مسلمان ایران تمام قوانینی را که از اول مشروطیت تاکنون از مجلس گذشته و مخالف با قانون مقدس اسلام و اساس اسلامی قانون اساسی بوده و قانونیت ندارد، سراسر الغاء نمایند بلکه چون قانونیت نداشته و ندارد، لغو بودن آنها را ابلاغ نمایند و به دور اندازند و از این پس خود را به زحمت قانون گذاری دچار ننمایند و قانون نگذارند. زیرا که حق قانونگذاری تنها برای خداست و قانونی که از فکر پوسیده بشر قانون گذار بگذرد، با علم و عقل و اسلام و اصول مقدس اسلامی قانون اساسی منافات داشته و به هیچوجه قانونیت ندارد.

ایران مملکت رسمی اسلامی و سرزمین پیروان آل محمد(ص) است و بایستی قوانین مقدس الهی اسلام بر طبق قوانین مذهب جعفری(ص) موبه مو عملی گردد و از تمام منکرات و مفسد و منهیات شرع مقدس جلوگیری شود و نیز مطابق قانون مقدس اسلام و اصول قانون اساسی به حساب قانون گذاران بی جا و جنایتکاران پیشین رسیدگی شود و نمایندگان مجلس شورا بایستی بفهمند که مجلس، مجلس قانونگذاری نیست بلکه **مجلس شورای ملی اسلامی** است و تنها حق دارند بر طبق قانون مقدس اسلام در راه عظمت ملت مسلمان ایران شور نمایند و راه های مشروعی برای ارتقاء ملت مسلمان ایران از لحاظ علم و صنعت (و اخلاق اسلام) و طرز تشکیلات و اداره مملکت اسلامی ایران و افزودن سرمایه مسلمانان و جلوگیری از فقر و گرسنگی با شورا و هم فکری پیدا نمایند و در انجام این وظایف مقدسه تحت نظر حوزه روحانیت و علماء پاک طراز اول قرار گیرند تا از دقیق ترین حدود مقدس شرع بیرون نروند.

آری بایستی انتخابات آزاد بوده و نمایندگان مسلمان و پاک باشند و قوانین پوسیده غیرقانونی را لغو نمایند و از این پس قانونگزاری نفرمایند و قانون مقدس خدا را اجراء نمایند و بر زبان مصالح مملکت اسلامی ایران هم سخنی نگویند و در انجام وظیفه خود در مجلس شورای ملی، تحت نظر حوزه روحانیت و علمای پاک طراز اول، قرار گیرند.

در اجرای سراسر این دستورات اصلاحی نورانی هرگاه حکومت اندکی یا بیشتر ناتوان باشد، وسایل علمی و عملی و فنی و اجتماعی و هر نوع مساعدت لازمی را

در اختیارش می‌گذاریم و با این که خائن است، چنانچه بیدار شد و از گذشته خود پشیمان گردید و به این دستورات اصلاحی عمل کرد، به یاری خدای توانا جانش می‌بخشیم و زنده اش می‌کنیم و الا به یاری خدای توانا نابودش می‌کنیم.

ایران به یاری خدای جهان با اجرای دستورات گذشته بهشت جهان خواهد بود.
 بامدادان نسیم های رحمت حق بر بوموبر و فضای ایران وزیده پرچم سبز اسلام و ایران را به اهتزاز درآورده، ملت مسلمان را از خواب ناز بیدار می‌کند. دیگر گرسنه و بی‌خانه ای نیست که خانه و خوراک و خواب ناز نداشته باشد، پس همه بیدار شده نغمه های اذان و قرآن و دعا از فراز برویوم هر مسجد و خانه ای برخاسته فضای ایران را پُر از نغمه های روح پرور می‌کند. شهرداری هم به وظایف خود عمل نموده شهرها آباد و آب ها فراوان است، درختان سبز و خرم بر و بوم ایران را زیبا نموده آب های زلال از جوی های پاک، همه جا جاری و روان است. هیچ کس کینه کسی را به دل ندارد چون از کسی بد ندیده، همه هر یک به وظیفه خود عمل نموده پای خویش به گلیم دیگری دراز نمی‌کنند. بی‌گناهی را به زندان ظلم نینداخته، رأیی نمی‌خرند و نفتی نمی‌فروشند و ربایی نمی‌خورند و پولی از دزدی نمی‌اندوزند و ظلمی نمی‌کنند. متاع بی‌مصرفی وارد مملکت ننموده فقیر و گرسنه و سرگردانی باقی نمی‌ماند! چنانچه فقری هم باشد حقوقش را ادا می‌نمایند و غنی می‌شود، کسی و حکومتی مقدسات اسلامی جامعه را توهین ننموده از این راه کینه های خطرناکی تولید نمی‌کند. دلی دارای کینه ای نیست، دل ها همه پر از عشق و محبت است. عشق خدا و محمد و آل محمد و حقایق را در دل می‌پرورند و خواهران و برادران مسلمان همه یکدیگر را دوست دارند، حکومت را بیگانه و دشمن خود ندانسته با او دشمنی نمی‌ورزند، چون واقعاً پدر است و پدری می‌کند. پس همه و همه فرزندان پدر خویش را دوست داشته هر یک به نوبه خود عصای دست و نور دیده و قوت زانوی حکومت یا پدر مسلمان خود هستند و وظیفه فرزندی را به خوبی انجام می‌دهند. حکومت پشتیبان ملت و ملت بازوی توانای حکومت و فرزندان فرمان برند. دزد و خائنی نمانده به بازرس و مفتش خائنی هم نیازی نیست. دلی نمی‌لرزد و خانواده ای از هجوم بازرس و پلیس جانی، هراسان و ترسان نمی‌شود، همه مأمورین اجرای قانون و عدالتند و همه آمرین به معروف

و نهی کنندگان از منکرند، همه با هم نصیحت کنندگان دلسوز یکدیگرند، معارف نورانی اسلام همه جا را فرا گرفته، همه دانا و همه دانشمندانند. همه با ایمان و امانت دارند، دکانی نیازی به قفل پولادینی نداشته دکان دار و مشتری و مردم امینند، بقال و عطاری از مشتری خود نمی ترسد که مبادا چیزی بدزدد، چه رسد به اینکه پول اجناس او را ندهد. همه بر هم اعتماد دارند، همه حق هم را ادا می کنند؛ پول های اجناس را به صندوق های دکان ها می ریزند؛ و کرایه های ماشین ها را به صندوق های کرایه های ماشین ها می ریزند؛ عرق و شراب و الکلی نیست. چاقوکشی و جنایت و عریه و آدمکشی هم نیست.

پسران جوان همه زن های جوان دارند، دختران پاک همه شوهران عزیزی دارند، منابع شهوت های عمومی گرسنه نیست. مردم از فشار شهوت در عذاب نیستند و مانند سگ و گربه در کوچه و بازار به دنبال یکدیگر نمی دوند. فاحشه خانه های فاسد موجود نبوده سیفلیس و مرض و بدبختی و قطع نسل و جنون و بیچارگی و سرگردانی هم نیست. پیران و جوانان، زنان و مردان همه خانه دارند، همه خانواده دارند، همه پوشاک و خوراک دارند، زنان پیر و جوان همه شوهران عزیزی دارند، پسران و مردان همگی زنان محبوب و نجیبی دارند و گرسنه شهوات نیستند و در فشار عذاب شهوت نمی باشند، شب ها به خانه های آرام خود می روند و تا نیمه شب مانند سگان در کوچه و بازار سرگردان نمی باشند و تا صبح چون خوک ها و شغالان در رستوران ها و کافه های پُرشهوت زنان و مردان بیگانه همه با هم مشغول به رقاصی و قماربازی نبوده جامعه را دچار هجوم فقر و سیفلیس و قطع نسل نمی کنند و عقل های نورانی خداداده را با عرق و الکل و شراب و سیفلیس مسموم ننموده دیوانه نمی شوند و راه آسایش و سوراخ دعا را گم نمی کنند، و در اثر جنون مسموم شب، روزها که به وزارتخانه ها و مجلس می آیند رشوه ها نمی خورند و نفت ها نمی فروشند و امتعه فاسد و زیان آور وارد ایران نمی کنند، و قوانین پوسیده شهوت بار و خانمان سوزی وضع نمی فرمایند. و دختران نجیب و پاکدامن مسلمان را که ذخیره های عزیز اسلام و فرزندان اسلامند به نام علم و دانش شهوات و رقاصی نمی آموزند و سرانجام به فاحشه خانه هایشان نمی کشند و در عنفوان شباب و

جوانی به گورستانشان نمی فرستند و به جای اینکه با شوهر جوانی هم آغوش باشند با خاک قبرستان هم آغوششان نمی کنند...

و پدران عزیز مسلمانان و رجال پاک ایران را از وطن عزیز خود تبعید نمی کنند و به زندان ظلم نمی اندازند، و دزدها را نمی پرورند و مردم را به دزدی و جنایت آشنا نمی کنند و از اول دزد و جنایتکار تولید نمی کنند و مردم بدبخت مسلمان را فقیر و بیچاره و گرسنه و سرگردان و بی ایمان نمی نمایند؛ بدبینی و دشمنی عمومی ابداً وجود ندارد، زیرا همه باایمانند و همه می دانند که همه ایمان دارند و همه پاک و درستکارند، همه با هم اند، شاه و وزیر و وکیل و حمال و تاجر و سپور همه می دانند که عظمت تنها برای خداست و بزرگی تنها به تقوی و پاکی است. معارف اسلام همه را بیدار و افکار و اندیشه ها را منور فرموده همه یکدیگر را دوست می دارند. تکبر و غرور و نخوتی هیچ شاه و وزیر و تاجری نسبت به ساحت هیچ حمال و بقال و کارگری ندارد.

فاصله های خطرناک و دشمنی ها و کبر و به خود بالیدن های کینه اندوز طبقات از میان رفته همه با هم و پیش همنند، در هر ظهر و شام و نماز جمعه و عیدی شاه و وزیر و حمال و بقال و کارگر و تاجر و سپور همه با نظافت، همه حمام رفته، همه با لباس های نظیفی در یک صف قرار می گیرند، همه با هم یک وظیفه مقدسی را انجام می دهند و در آن وظیفه عزیز دل های همه با خدا و دیده های همه ناظر رحمت و لطف بی پایان درگاه خداست. همه می گویند پادشاهی و بزرگی و عظمت تنها برای خداست و همه در برابر درگاهش کوچکند و بزرگ و محترم آن کسی است که پاک تر و باایمان تر بوده خدای عزیز را بیشتر دوست بدارد. همه در یک صف پر عشق پرستش خدا و تجدید عهد بندگی خدای کریم قرار گرفته هر که زودتر برسد در صف اول و پیش از همه می ایستد، گر چه حمال یا بقال یا عطاری باشد و هر آنکه دیرتر آمد در صف آخر و پس از همه قرار می گیرد؛ گر چه شاه یا وزیر یا وکیل یا تاجری باشد.

آری، آری همه با هم، همه پاک، همه باایمان، همه دانا، همه خرسند، همه با نظافت، همه بی نیاز، (به یاری خدای بی نیاز) همه نورانی، همگی امانت دار، همه جا امانت گاه، همه جا امین، همه جا سبز و خرم، همه جا آب های روان،

جوی های پاکیزه، همه جا خیابان های نظیف، چراغ های پرنور، همه جا عدالت، همه یکسان، آب های روان و درختان سبز و دل های پرمهر و محبت و فضای پُر از نغمه قرآن و اذان گویا **بهشت جهان است**. آری اینک ایران بهشت این جهان و همان بهشتی است که بهشت برین آخرت را برای همگان به یاری خدای مهربان تأمین می کند. و همگان پس از پایان دوران عمر با دلی پر از عشق خدا و محمد و آل محمد(ص) و همه دوستان خدا و پر از مهر برادران و خواهران مسلمان و هموطنان به یاری خدای جهان در بهشت برین آرمیده و از هجران یاران گذشته آسوده شده همه با هم در زیر سایه رحمت خدای مهربان برای همیشه و ابد با خاطری آسوده، در دریای بی پایان سعادت و آسایش با کمال آرامش غوطه‌ور و شناورند...

آری اکنون با اجرای دستورات اصلاحی گذشته سرزمین پیروان آل محمد(ص) یا ایران بهشت جهان است... آری بهشت جهان است.

خدای جهان و جهان عقل و دانش و جهان اسلام و قانون اساسی و افکار عمومی و عموم مردم همه و همه می دانند که سخنان ما سراسر به حق است و ما حق می گوئیم و حق با ماست و ما خود ملت مسلمان ایران هستیم و اینجا مملکت اسلامی ایران و سرزمین ما پیروان آل محمد است و خدای توانا پشتیبان ماست.

۱. **خدای جهان - خدای جهان**، جهان را برای بندگان پاک خود و فرزندان صالح بشر آفریده تا مهد پرستش او باشد. انبیاء او را محترم شمارند و دین و قوانینی را که بهوسیله فرستادگان خود برای بنی نوع بشر می فرستد اطاعت کنند و در مدرسه معارف الهی انبیاء تکمیل و تربیت شوند و آخرین فرستاده او وجود مقدس خاتم الانبیاء محمد بن عبدالله پیغمبر گرامی(صلی الله علیه و آله) می باشد که آخرین قوانین تکمیل و تربیت بشر را از سوی خدای عزیز بیاورد و ایرانیان پاک قدیم در زمره ملل پاک و بینایی بودند که به شرف ایمان و اسلام به جان و دل مشرف شدند و پرچم مقدس اسلام بر سراسر ایران سایه افکند. پس خدای جهان می داند که حق با ما فرزندان اسلام است که می خواهیم غاصبین حکومت اسلامی و خیانت کاران و دشمنان اسلام را که سالیان درزای با نوامیس اسلام و حقوق مسلمین بازی کرده و مقدسات اسلام و مسلمین را دستخوش شهواتشان قرار دادند به یاری خدای توانا نابود کنیم و حقوق مسلمین را بازگیریم و حکومت قرآن و اسلام را به جای حکومت کفر و غصب قرار دهیم و

بت خانه ها را بشکنیم و مساجد را آباد کنیم (انشاءالله الرحمن) پس خدای جهان می داند که حق با ماست و سخنان ما حق اوست و او خود پشتیبان ماست و چون خدا با ما است، ما فاتحیم.

۲. جهان عقل و دانش - جهان دانش و عقل می داند و سازمان دانش و خرد بر این است که جهان هستی را خدای هستی بخش دانایی هست و خدای هستی بخش دانا، فرزندان بشر را نه برای خوردن و خفتن و فضله نهادن و مردن آفریده، بلکه برای پرواز به سوی یک آسمان بلند سعادت آن را در زمین پست بیافریده و رهبرانی پاک برای تربیت آنان فرستاده تا تکمیل شوند و پر و بال توانایی یابند و به سوی آن آسمان نورانی سعادت ابدی برای همیشه پرواز کنند. پس جهان دانش و عقل می داند که حق ماست که می خواهیم شکنندگان پر و بال بشر و ابرهای سیاه و موانع تربیت انبیاء و غاصبین حکومت اسلام و عدالت و گرگان سر راه سعادت بشر را نابود کنیم تا نور رهنمائی علم و دانش اسلام بدون ابر سیاه و مانع تاریکی بر زمین دل ها و بر صفحات پاک قلوب بشر بتابد و او را از منجلاب زمین بدبختی و شهوترانی و جهل نجات بخشیده به اوج آسمان سعادتش برای همیشه پرواز دهد، **پس جهان عقل و دانش می داند که حق با ماست و سخنان ما حق است و با ما همراز و هم آواز است.**

۳. جهان اسلام و قانون اساسی - ایران مملکت اسلامی و سرزمین پیروان آل محمد(ص) است، بنیاد قانون اساسی که خود اساس ایجاد حکومت بوده و شاه و دولت و حکومت بایستی بر آن متکی باشند و از آن تولید شوند، براساس مقدس خلل ناپذیر اسلام نهاده شده است. پس جهان اسلام و قانون اساسی می داند که حق با ماست که می خواهیم به یاری خدای توانا اساس غاصبین حکومت اسلام و دشمنان اسلام را که سال ها با اساس اسلام و قانون اساسی دشمنی ها ورزیده اند و حتی قوانینی بر خلاف اسلام و قانون اساسی وضع نموده اند، براندازیم **پس جهان اسلام و قانون اساسی می داند که حق با ماست و خدا هم پشتیبان ما است و با ما همراز و هم آواز است.**

۴. افکار عمومی و عموم مردم - ایران مملکت اسلامی و سرزمین پیروان آل محمد(ص) است. عموم ملت ایران مگر قلیلی که غیرمسلمان و کفار تحت الحمایه اسلامند، از ستم های گران و ظلم های شدید این حکومت به

ستوه آمده در انتظار انتقام نزدیک و تشکیل حکومت قرآن اند... قوای تولیدکننده و مواد اولیه مملکت و چرخ های نیرومند وسائل حیاتی ایران همه در دست مسلمانان ثابت قدم و متعصبین در دیانت مقدس اسلام است. کشاورزانی که نان و گوشت و حبوبات و روغن و پوست و پشم و تمام خوراک و پوشاک و چوب و تخته و وسائل مبل و صندلی و میز ایران را تهیه می کنند، عموماً مسلمانان متعصب قوی الایمانی هستند که نیروی حیاتی ملت مسلمان ایران را خدای جهان به دست آنان سپرده است و این مسلمانان پاک همان ها هستند که چندین هزار نفرشان در **مسجد گوهرشاد** و در دامن حجت خدا در راه دین و ناموسشان بهوسیله توپ ها و گلوله های جنگی که از دسترنج خودشان تهیه شده بود نیمه شب در حال خواب و ناگهان کشته شدند و زنده ها و نیمه جان ها و مرده های آنها با هم، به چاه های عمیق جنایت ریخته شد و چندین هزار نفر از همین ملت رنجبر حقیقی ایران، برای حمایت از آن شهداء مظلوم راه دین و ناموس و وطن. با داس های پاک درو و کشاورزی که نشانه هیجان خون پاک و غیرت اسلامی آنان بود قیام کردند و به وسائل مرموزی به ظاهر خاموش شدند و در باطن صبر کرده در درگاه خدا نیمه شب ها گریستند و آرزوی انتقام کردند و به انتظار آن روز نشستند. نیم بیشتر از جمعیت مسلمان ایران را همین کشاورزان مسلمانی تشکیل می دهند که بادهای مسموم سیاست هوای محیط روح و خون های پاک آنان را مسموم ننموده و فضائل فطری اسلامی و غیرت خویش را از دست نداده اند و همه روزه انتظار عظمت اسلام و تشکیل حکومت قرآن و نابود شدن غاصبین حکومت اسلامی و دشمنان اسلام و آرزوی آن را در دل می پرورند، نصف از نیم دیگر جمعیت مسلمان ایران از کسبه و صنعت کاران و کارگران پاکدل و ذخیره های عزیز اسلام تشکیل می شود که آنان نیز هر یک به نوبه خود نه تنها خدمت گزاران و فداکاران دین و ناموس و وطنند، بلکه دشمنان سرسخت حکومت دزدان بوده دشمنی این دشمنان رذل اسلام را در دل می پرورند، و نه دهم از ربع دیگر کارمندان وزرات خانه ها و افسران و سربازان ارتش می باشند که از نزدیک شاهد جنایات و رذالت حکومت خائن و دشمنی های دیرین آنان با دین و ناموس و وطن بوده انتظار قیام برادران مسلمان خود را بر علیه ظلم و بی دینی داشته و دارند تا با پشتیبانی هم به یاری خدای منتقم، انتقام جنایات

دیرین خائنین و دشمنان اسلام را بگیرند، و یک دهم از ربع آخر عمال رذل بیگانه و دشمنان اسلام و انسانیت و دزدانی هستند که سالیان دراز در لباس چوپانی و پاسبانی دین و ناموس و هستی ملت مسلمان ایران را به باد داده و عموم ایرانیان مسلمان را به خون ناپاک خود تشنه نموده اند.

این نادانان جنایت کار هر روز بر شدت غضب خدای توانا و ملت مسلمان ایران می افزایند و زخم های تازه ای بر قلوب جریحه دار مسلمانان زده بیش از پیش در انتظار انتقامشان می گذراند، چشم های تقاضای ملت مسلمان ایران همیشه به درگاه خدای منتقم دوخته شده دست های دعاء و تضرع شب زنده داران هر نیمه شبی به طرف آسمان و درگاه خدای بیدار بلند بوده، با زبان عبادت و زاری خون دل ها و جراحات قلبی خود را ابراز می دارند و اجساد پاک شهداء خراسان و مرحوم مدرس و هزاران مانند آنها از پیش چشمان گریانیشان عبور می کند و در انتهای این صف عزیز روح مقدس پاک ترین شهداء جوانمرد و عزیزترین فرزندان حضرت اباعبدالله حسین بن علی علیه السلام **حضرت سید حسین امامی** را می بینند که به اهل دنیا و دنیاپرستان لبخند می زند و بنیاد شدیدترین روح انتقام را در دل و قلب تمام آزاد مردان و مسلمین جهان و ایران استوار و محکم می نماید و در دنباله این روح صدای رسای قرآن خوش لحن و دلنواز و مهیج شهید جوان سید حسین امامی را که در فضای آزاد انتقام طنین انداز گردیده، بر هیجان حس انتقام عمومی افزوده، دل های بینای دنیا را به یاد صوت شیرین قرآنی می اندازد که سر مقدس جد معظمش حسین ابن علی علیه السلام در بالای نیزه ها خواند و ریشه اموی ها و دشمنان اسلام را از بن برانداخت و عیناً همان آیات و همان صوت را می شنوند، زیرا که این فرزند شهید حسین سید حسین امامی هم در آن نیمه شب در میان گروه صف اموی ها که به دار شهادت نزدیک می شد همان آیات را تلاوت فرمود که سرمقدس جد معظمش حسین در بالای نیزه ها خواند و ریشه اموی صفت های جنایکار را از بن برانداخت.

آری افکار عمومی و مردم مسلمان ایران همه می دانند که حق با ماست و سخنان ما حق است و با ما همدرد و هم آوازند و ایران سرزمین ما پیروان آل محمد(ص) است و به یاری خدای جهان، ما ملت مسلمان ایران و ما پیروان آل محمد(ص) ریشه دزدان و غاصبین حکومت اسلامی را از بن برآورده انتقام جنایات آنان را به دین و ناموس و وطن بازمی گیریم و حکومت حق اسلام و قرآن را به یاری

خدای توانا تشکیل می دهیم و به بدبختی و سرگردانی ملت مسلمان ایران خاتمه می دهیم. آنگاه سرزمین پیروان آل محمد یا ایران بهشت جهان خواهد بود.

**اعلام ما به دشمنان اسلام و غاصبین حکومت اسلامی
شاه، دولت
و سایر کارگردانانی که آنان را به خوبی می شناسیم**

ای خائنین پست فطرت! شما می دانید که حق با ماست و ایران مملکت اسلامی و سرزمین پیروان آل محمد است و شما دزدان و غاصبینی هستید که حکومت اسلامی ایران را با یک دنیا ترس و لرز به طور موقت و عاریت غصب نموده اید و هر روز آماده فرار هستید و شما خود می دانید که ما ملت مسلمان ایران به یاری خدای توانا در همین روزهای نزدیک، دست به انتقام از شما یک مشت خائن معدود گذاشته و به حساب چندین ساله جنایاتتان رسیدگی می کنیم. لیک برای اتمام حجت به شما اعلام می کنیم که چنانچه دستورات اسلامی اصلاحی و قانونی که در اینجا ذکر نمودیم، مو به مو سریعاً و سریعاً عمل نمودید و سرزمین پیروان آل محمد یا ایران را با اجراء سریع و دقیق کامل دستورات اصلاحی گذشته اصلاح نمودید ما هم در اجرای کامل آنها به یاری خدای توانا پشتیبان شما بوده شما را از این ذلت و بدبختی نجات می بخشیم و شما را زنده و مقتدر می کنیم و به درگاه خدای بخشنده دعا می کنیم که گناهان شما را بیخشد و توبه شما را بپذیرد و خود نیز از انتقام شما صرف نظر نموده از جنایات غفران ناپذیر شما چشم می پوشیم...

و چنانچه نقشه ها و دستورات اسلامی اصلاحی را به شرحی که نگاشته شد، به طور دقیقی عملی و اجراء نکنید یا کوتاهی در تسریع اجراء کامل آنها نمائید و یا یکی از کوچک ترین مواد آن را (مثل اذان فلان اداره یا فلان وزارتخانه و اداره کار، وزارت کشور، برای کار بیکاران و یا بستن یک مشروب فروشی پس از نابود شدن تمام مشروبات یا هر ماده دیگری) عملی ننموده و در اجرای آن کوتاهی و تسامح ورزید به یاری خدای منتقم دست به انتقام و نابود کردن شما گذاشته و سریعاً شما را نابود کرده به جهنم عالم برزخ سوقتان می دهیم تا در دادگاه قیامت به حسابتان رسیدگی شده به جهنم ابدی برای همیشه رهسپار شوید

و جزای جنایات خود را با اجتماع، با همه جنایت کاران در دنیا در عذاب ابدی جهنم به بینید.

اصلاح تنها در سایه قدرت و قدرت، یعنی فداکاری و فداکارای تنها در سایه تربیت اسلام است... پس ما فرزندان اسلام به یاری خدای توانا مقتدریم و اصلاحات عمومی در سایه جانبازی های ماست.

برای برانداختن ریشه های کهن مفسد و جنایات قدرتی کهن بایست... پول ها و ثروت ها و بمب های اتم و توپ ها و سرنیزها و گرزها و شمشیرها و سپاه ها و سیاهی های لشگرها هیچ یک از اینها و مانند اینها قدرت نیست، چنانچه هزاران سال، میلیون ها پول و ثروت و بمب های اتم و سرنیزه و توپ و شمشیر و سپاه انبوهی در بزرگ ترین انبارهای دنیا ذخیره شده به کار برنده و فرماندهی نداشته باشد، به هیچ کاری نمی خورد و هیچ آثار حیاتی و نوری و بخاری و هیجانی از آنها و انبار آنها صادر نمی شود، تا به کار برنده و فرماندهی فداکار و جانباز نباشد، هیچ سلاحی و ثروت و سپاهی قدرت نبوده آثار قدرت و حیات از آنها صادر نمیشود و چنانچه روح جانبازی و فداکاری در آن به کار برنده و فرمانده نباشد، باز هم ممکن نیست که کاری کند و آثار قدرتی بروز نماید، زیرا که دست زدن بدین کار خطرناک و به کار بردن سلاح ها به معرض خطر انداختن تن و در پیشگاه مرگ گذاشتن جان است، پس فرماندهی می تواند این سلاح و سپاه را به کار برد که جان و تنش را در معرض خطر اندازد و کسی جان خویش را در معرض فنا می گذارد که فراز افکار و هدفش بلندتر از سطوح پست افکار عادی مردم دنیا بوده روحش در آسمان نورانی سعادت پیروز کند که زمین دنیا و هر چه در او هست، از ثروت و زیبایی و مال و منالش در برابر آن پست و ناچیز و پلیدی باشد.

دل سپاه و روح فرمانده سپاه در میدان جنگ همیشه متوجه دو نقطه حساس است، پیش روی و پشت سر، و این دو نقطه حساس در اراده و روح آنان حکومت می کند، از پیش روی نیروی جنگی دشمن و اراده و شماره سپاه او را می نگرد و از پشت سر نیروی پشتیبان و سپاه و سلاح خویش را به نظر می آورد، این سرباز و فرمانده هدفش دنیا و آسایش مشروع یا غیرمشروع دنیا است، یا در راه دفاع از حقوق مادی و زندگانی مشروع دنیای خود می جنگد و یا برای گرفتن و پایمال نمودن حقوق ملل ضعیفی به زور و گرز و اتم خویش متوسل

شده است... درهر دو صورت این فرمانده و سپاه که از روی اکراه و اجبار و یا به اختیار خود به میدان جنگ رفته روح و دلش در اختیار این پیش و پس ناچیز است، هیچ هستی و سرمایه او جز دنیا و علاقه ها و خوشی های دنیا ندارد، هر قدر که پشتیبان مادی و سپاه و سلاحش بیش بوده دشمنش ضعیف و اندک باشد شعله امیدی بسیار ضعیف در میان تاریکی های مرگی که هر دقیقه و آنی در پیش چشم خویش دیده و از حیات و هستی خود دست می شوید در دلش تابیده، با یک دنیا تردید قدمی پیش می رود و قدمی به عقب برمی گردد، سراپا تردید است، جز متاع پست دنیا سرمایه ای ندارد، عبارات گوناگونی هم مانند وجدان و وطن و غرور ملی پس از ملاقات با هیولای تاریک و نکبت بار مرگ در نظرش بی ارزش شده می بیند که این عبارات تابع زندگی دنیا و خوشی های دنیاست، با مرگ و نابود شدن زندگی نابود شده معلوم می شود که بی مغز و بی اعتبار و غیرثابت می باشد و بنیاد استواری نیست که روحی را در میدان نبرد ثابت قدم و راضی نگهدارد و حقیقت ثابتی نیست که چنگی به دل زده سرباز و فرماندهی را از روی دل به جان بازی و مرگ حاضر نموده خوشنود گرداند.

آری، آری، دنیا در نظر این سرباز و این فرمانده تاریک است و دلیرترین سرباز و فرمانده آنگه که احتمالات مرگ در نظرش قوی تر شده چنگال خونین نبرد به گلوگاه وی نزدیک میشود و دیدار مرگ را نزدیک می کند و احساس مرگی را می نماید که تمام لذات دنیا، زن و فرزند و خوشی های وطن و عواطف و دوستی های مادرانه، برادران و خواهران و دوستان همه و همه هستی او را به دست نابودی و فنا می سپارد، آنگاه و آن هنگام است که دنیا در نظرش تاریک می شود و هستی ها و همه دنیا در برابرش مانند دودهای سیاهی که به بالا صعود نموده می بیند که یک پرده سیاهی و ظلمت تیره بختی بر زمین و آسمان و بر او و هستی او حکومت می کند که نامی جز نیستی و فنا برایش نیست، همین جاست که این سپاه و فرمانده با اینکه قوی ترین سربازان و دلیرترین فرماندهان دنیا است، زانویش به لرزه درآمده حس و حرکتی در او نمی ماند، سراپا پر از حسرت و غم و اسف گردیده و با یک دنیا حسرت و تیرگی عجیبی به دنیا می نگرد، رنگ صورت و پوست بدنش از حال طبیعی به رنگی بس تیره تبدیل شده و تغییر یافته، رنگی است تابع و مناسب روح لرزان و پر حسرتش و به

رنگ های دنیا ابداً شباهتی ندارد و جز رنگ مرگ نامی بر آن نهاده نمی شود، رنگ مرگی است که نیستی و فنای خطرناکی را محکم در آغوش گرفته و روی پوست کالبدی نقش بسته که روح آن کالبد یا صاحبش جز دنیا، برای خویش هستی دیگری معتقد نبوده و جز با مواد پست و جیفه های دنیا با حقیقتی خوی نگرفته و جز علقه های پست دنیا و دنیاپرستی نوری به قلبش نتابیده مرغ افکارش پروبالی نداشته در یک فضای نورانی سعادت برتر از محیط آلوده دنیا پروازی نکرده شاهین بلند پروازی نبوده است، پشه ضعیف و مگس کثیف بی بال و پری بوده که رد چاه های عمیق گندآب دنیا در همان چاه های تاریک و در فضای بدبوی آنها مشغول پرواز بوده فضائی جز آن فضا و نسیمی جز آن هوا و غذائی جز آن غذا معتقد نبوده و نغمه دلربائی جز صدای وزوز خویش با مجموعه این کثافت خانه تاریک خو گرفته و بدانجا عاشق شده و آن محیط را زیبا دانسته می پرستد، از آنجا دل نمی کند، وقتی کسی گاهی به آنجا می رود، این مگس بدبخت و پشه کثیف او را مزاحم دیده ناراحت می شود و آواز وز وز خویش بلندتر می کند و به پر و پای آدمی می چسبد و مزاحم می شود (و شاید او را می پرستد چون می داند که مشغول افزودن غذای اوست شاید شاه یا وزیر یا رئیس جمهور باشد و قابل پرستش باشد؛ شاید) و آدم فضله گذار هر چه از خود دفاع نموده می خواهد او را دور کند، یا از مستراح کثیف بیرونش نموده از این کثافت و تاریکی و هوای گند آلوده آزادش کند و به فضای بزرگ روشن و آسمان نورانی و نسیم های دلکش و بوهای دلربای ریاحین و گل های زیبا و بوهای خوش جان بخش سوقش دهد ممکن نیست؛ پشه کثیف و مگس بدبخت کاملاً هراسان می شود یک گامی به طرف در مستراح از هجوم هوا و فشار دست به ناچار می رود، سپس بلافاصله به طرف چاه عمیق با کمال شتاب هجوم آور می شود و فضای محبوب خویش را می بوسد و می پرستد و شاه و رئیس جمهور خود را هم پرستش نموده! پوزش می خواهد و سرمایه و ثروت کثیف خویش را در آن کثافت خانه در میان کثافت ها می جوید... آری، آری قوی ترین سپاهیان و رشیدترین فرماندهان که آثار قدرت و نیرو تنها از وجود آنان صادر شده و توپ ها و گرزها و اتم ها بهوسیله آنان به کار می رود، در میدان های جنگ با کمال تردید قدم می نهند... مهیج و محرک اراده آنان به سوی نبرد تنها

شعله های بسیار ضعیف امید به فتحی است که در برابر توفان های شدید یاس و ناامیدی قرار گرفته میدان جنگ و منظره هولناک مرگ و پرتگاه نیستی ظلمانی، دورنما و پیشگاه چشمان پرحسرتشان را تیره و تاریک نموده به جای شوق حسرت و به جای فرح غم و به جای نورانیت نکبت و تیره بختی و به جای ثبات و استقامت تزلزل و ترس سراپای وجودشان را فراگرفته، اراده ها و روح آنان را به کلی متوقف ساخته از ترس و اجبار و اکراه قدمی با تردید پیش نهاده، قدمی به پس باز می گردند و درهای فتح و پیروزی به کلی برویشان بسته است و چنانچه اتفاقاً هم فتح ضعیفی برایشان با هزاران تزلزل و ناراحتی پیش آید، از آن روست که روح دشمنان بیشتر تزلزل داشته تردید و ناامیدی و یأسشان بیش از اینان بوده و خود به خود شکسته اند نه این است که این دشمن قوی تر فاتح شده است، پس این فتح ضعیف به اعتبار شکست روحی و ورشکستگی بیشتر فزون تر آن دشمن بیچاره بوده است و پیش از ظهور آثار شکست از سپاه دشمن هر دو مردد و ترسان و لرزان بودند، پس از ظهور هم باز هر دو ترسان و مردد بودند منتهی ترس و تزلزل آن یک بیش از این دیگری شده و این یک شعله ضعیف امیدش به فتح ضعیف و بقاء زندگی خود از نظر مشاهده آثار ضعف دشمن بیشتر شد و به زیر اراده لنگ او بادی انداخت و عجز آسا تکانی داد و بر اجساد دشمن شکست خورده یا روح مرده با حالت نیم مرده سوار گردید و گمان کرد فاتح است! باد غرور و نفخه جهل در گلو انداخت و سبیلش بتابید...

پس آیا کدام سرباز و فرمانده حقیقتاً حاضر است که جان شیرین و حیات دنیا را در معرض فنا گذارده، باکمال شیرینی با جان شیرین خویش بازی کند و به فتح قطعی صددرصد امیدوار بوده اراده اش کاملاً نیرومند شکست ناپذیر باشد و همیشه با یک دنیا ثبات قدم های قوی بی تردیدی در میدان جنگ گذارد و پرچم پیروزی قطعی و فتوحات حتمی را در میدان های بزرگ افتخار با کمال سرافرازی برافرازد؟ کدام سرباز و کدام فرمانده؟ همان سرباز و فرماندهی که در زیر سایه پرچم با عظمت اسلام تربیت شده روحش به معارف اسلام آشنا و پرورده باشد، آری این سرباز و این فرمانده، آری همان سرباز و فرماندهی که از اوان طفولیت روح و دلش به معارف اسلام آشنا شده در دامن مادری مسلمان پرورش یافت، دارای دلی آرام و قلبی قوی گردید، از تمام لذائد دنیا با آرامش

قلب که اساس آسایش است، استفاده نموده و لذت برد و در عین حال به پستی دنیا و لذات آن واقف بود، روحش در اثر تابش نور معارف اسلام و عمل به دستورات نورانی اسلام از نظر ذکر خدا و خداپرستی و پروردن عشق خدا و محمد و آل محمد و قرآن و معارف آن و دوستی حقایق و توجه به حقیقت پر و بال نیرومند و همت بلندی یافته دل از کثافات دنیا و دنیاپرستی بکند و به سوی آسمان نورانی سعادت که از دسترس بشر مادی و ماده پرستی که در گل و لای لجن زار دنیا فرو رفته است، میلیون ها فرسنگ دور می باشد پرواز نموده، حقایق نورانی ثابتی پدید و لذاتی شیرین و روح پرور از تماس با آن حقایق و پرواز در آن فضای نورانی بچشید، لذت و آسایش دنیا و مطامع پست دنیا در نظرش خوار و دنیاپرستان نابینا خوارتر گردید و بر دنیا و دنیاطلبانی که چنگال های طمع در کمون کثافات دنیا فرو برده اند لبخندهای شیرینی از روی تمسخر و نیز از روی ترحم بزنند....

آری این سرباز و این فرمانده، دلش آرام است و روحش نورانی و فکرش منور بوده و از مزایای زندگی و آفرینش با دلی آرام و فکری منور و روحی نورانی به خوبی و بیش از همه کسی بهره می برد و متلذذ می شود و در عین حال به پستی و موهوم و موقت بودن آن کاملاً پی برده روحش در آسمان نورانی سعادت پرواز نموده و عاشق آن فضای پر از حقیقت و نور گردیده، دلش به کلی از این محیط پست کنده شده و مرگ و فتح و هر جنبشی را هم به دست توانای خدای خود می داند و می داند خدای توانای جهان پشتیبان او است و فتح را در کشتن و هم در کشته شدن در راه خدا می داند و سعادت شهادت را بالاتر از هر سعادت می داند و آخرین آرزویش این است که بدین سعادت فائز گردیده از علائق پست دنیا آسوده شود و به آسمان بلند سعادت نورانی حق پرواز کند.

پس این سرباز و این فرمانده امیدش به فتح عزیز و نورانی و سعادت ابدی قطعی است هر قدمی که به میدان جنگ پیشتر می رود خوشنودتر و فرحناک تر گردیده رنگ چهره و رویش زیباتر و گلگون تر می شود، ثباتش بیشتر قدمش ثابت و اراده اش نیرومندتر می شود، تزلزل و ترس و لرز که هر دلی داراست در کتاب قاموس دل او یافت نمی شود، او شجاعت مجسم و مجسمه شجاعت است و

شجاعت جز با وجود او و اراده قوی جز با دل و روح او شناخته و مجسم نمی گردد.

پس این سرباز و این فرمانده، آری این سرباز و این فرمانده **فاتح و فاتح و فاتح** است و برای همیشه فاتح است... فتوحات پی در پی و بی سابقه معجزه آسای سربازان اسلام و خوشنودی ها و سرورهای شگفت انگیز و گلگون شدن روی و زیبا شدن چهره آنان هر آن و دقیقه ای که آتش جنگ شعله‌ورتر شده خطر مرگ بیشتر می شد و بی اعتنائی آنان به کثرت دشمن و سلاح نیرومندش و وصایای آنان در هنگام مرگ که وصیتی و آرزویی جز برافراشتن پرچم مقدس اسلام نداشتند، برای درک این حقیقت علمی ثابت شاهی صادق و گواهی نیکو است. و مسلمین امروز جهان به یمن! برکات سیاست های شوم از معارف اسلام به کلی دور گردیده، قلوبشان از نور عشق و ایمان تهی شده از مزایای پرنور حقایق اسلام محروم مانده اند. اینان علاقمندان به اسلامند، مسلمان نیستند، **ولاتهنوا و لاتحزنوا واتم الاعلون ان کتم مؤمنین** خدای عزیز می فرماید: سست و محزون نگردید، شما از همه برترید چنانچه مؤمن باشید.

آری اینان علاقمندان به اسلامند و در میان آنان هنوز مسلمانان بیدار و با حقیقتی یافت می شوند که یک تنه با اساس سیاست های شوم می جنگند و با کمال عزت و فتح جانبازی می کنند. **مرحوم حاج شیخ فضل الله نوری و مرحوم سید حسن مدرس و مرحوم آیت الله قمی و مرحوم سید حسین امامی شهید معظم جوان**؛ شهداء عزیز اسلام، نمونه های بارزی بودند و اینک که به یاری خدای عزیز ابرهای سیاه از روی آسمان حقایق نوارنی اسلام کم کم محو گردیده بر صفحات قلوب ما **فرزندان اسلام** تابیده و می تابد و صفوفی جوان و پولادین با قوی ترین اراده های شکست ناپذیر تشکیل داده ایم و به یاری **خدای توانا** مقتدریم و بزرگ ترین آرزویمان نیل به سعادت شهادت و پرواز در آسمان حقایق بوده این آرزو را در دل می پروریم تا کی از فراق و هجران شهداء عزیز اسلام و هزاران مانند مرحوم مدرس و امامی شهید، رهائی یافته در آسمان بهشت برین با آن عزیزان همراز و هم آواز و دمساز گردیده در مسیر نورانی عشق و حقیقت پرواز کنیم. **پس به یاری خدای توانا، ما فرزندان اسلام فداکار و مقتدریم و سعادت و جانبازی در راه خدا آرزوی ماست و اصلاحات عمومی مملکت اسلامی ایران و برکندن ریشه های فاسد ظلم و جنایت کار ماست و به یاری خدای توانا،**

به زودی ریشه های فاسد کفر و ظلم را می کنیم و بنیادهای پاک ایمان و عدالت را محکم می کنیم (انشاءالله الرحمن):

یادی از شهید

سلام پر مهر ما به روح یک فرزند فدائی اسلام و نمونه تازه ای از تربیت نورانی و روح زنده فرزندان اسلام شهید معظم حضرت سید حسین امامی عرضه باد.

سلام پر مهر ما بر تو، ای گل زیبای بهشت شهادت، و ای ذخیره عزیز آل محمد(ص) و فرزند شهید زهراء، و ای یادگار حضرت حسین بن علی علیه السلام، روزهای دوران بیست و پنج ساله زندگی نورانیت همه با مجاهدات و فداکاری های شکست ناپذیری در راه خدا و اسلام و قرآن طی شد و به طوری که برادران تو می دانند و جهان علم و دانش هم از آخرین میدان فداکاری تو کشف کرد همیشه پشتیبان بینوایان و یار مظلومان بوده، سخنی جز به راستی و حق نمی گفتی، در برادری و رفاقت با عاطفه و صمیمی و پا بر جا بودی، عقیده و ایمانت پاک بود و به خلاف عقیده ات سخنی نمی گفتی و تاب شنیدن سخنی ناحق و دیدن ستمی ناروا بر مظلومی بینوا نداشته، همیشه مدافع از حق و مظلوم و بینوا بودی، بلند پرواز و عالی نظر بودی، به ثروت و مال و منال و ریاست دنیا و شهرت و تظاهرات بی مغز اعتنائی نداشتی و ثروت و سرمایه خود را به هر اندازه که بود، در راه خدا و دستگیری بینوایان صرف و بذل می نمودی، همیشه چون سایر برادران در زیر پرچم مقدس اسلام در جانبازی ها و فداکاری ها و شهادت در راه خدا پیش قدم بودی تا گوی سبقت از همه برادران ربودی و بزرگ ترین ضربت را به پیکر شوم سیاست های پلید دشمنان اسلام و ملت مسلمان ایران با یک دنیا شجاعت نواختی و چرخ های سیاست شومشان را به کلی لنگ کرده مانع اجراء نقشه های کثیف خانمان سوزشان شدی. و با خون پاکت ریشه های پاک درخت عزیز اسلام را آبیاری و مشروب نموده چراغ نورانی اسلام را برافروختی. و صفحات روشنی در تاریخ اسلام باز نمودی، و آبروی مسلمین را که در اثر بی ایمانی ننگین شده بودند، رونقی داده مایه سربلندی و جوشش خون های پاک عشق اسلام و قرآن در عروق مسلمین زنده عالم شدی، و سند نابودی دشمنان رذل اسلام را قطعی و محکم نمودی.

ای فرزند شهید زهراء! تو در آسمان شهادت اختر فروزانی شدی و در صف نورانی شهداء عزیز عاشورا قرار گرفته، بزرگ ترین آثار شهامت و ثبات قدم را از خود بروز دادی و فضای دنیای عقل و دانش را پر از شگفت نموده تاریخ شهداء عاشورا را مجسم نموده و تجدید کردی. و اسرار نورانی فتوحات معجزه آسای اسلام را به یاد آورده بیان کردی، و عظمت تربیت مدرسه اسلام را متذکر شدی و فضای تاریک دنیا را با اشعه پاک فداکاری و ایمان و دلاوری خود پر از نور و ایمان و دلاوری نمودی و دل های پژمرده فرزندان اسلام را نیرومند و دلاور کردی، عظمت اسلام و روح برادران مسلمان خود را از دریچه وجود نورانیت به دنیا نشان داده، دیدگاه عمومی جهان را خیره نمودی. قلوب دشمنان اسلام را پر از ترس نموده اراده های آنها را شکست قطعی دادی، و خون های انتقام برادران مسلمانت را بیش از پیش به جوش آوردی، و عملاً نشان دادی که هیچ سپاهی و نیروئی، یارای جنگ با فرزندان اسلام نداشته و دشمنان اسلام را جز شکست قطعی نصیبی نیست.

ای شهید عزیز راه خدا و عظمت قرآن! پای منطق های چوبین اصطلاحات علمی را در آن دقائقی که به چوبه دار شهادت نزدیک می شدی، با صوت جان پرور و مهیج و عالم گیر قرآنت، لنگ کردی و جهان علم و دانش را مبهوت کرده در وادی شگفت و حیرت، جهانی را سرگردان نمودی؛ و ما هم به تحیر و شگفت عمومی مهجورین از معارف اسلام و دور افتادگان از آسمان بلند علوم نورانی قرآن، حق می دهیم، زیرا که منظر آسمان بلند جولانگاه روح تو را ندیده و از حقایق نورانی آنجا و نهایت پستی و ناچیزی دنیا در برابر آن خبری نداشته، بی خبرانی به گل وامانده گانند. پر و بال شاهین روح تو را هم ندیده که چگونه مهیای پرواز و آزاد شدن از بند دنیای کثیف مادی به اوج حقیقت شاهی و سعادت بوده و برای مانند تو و برادرانت به سر بردن در ویرانه زندان دنیای پست، مشکل است نه شهادت در راه خدا که سعادت بلند و نهائی است و از آن برتر پایگاهی نیست.

آری ای فرزند عزیز اسلام! رفتی و **روح** خویش را آزاد کردی، و برادرانت را بی تاب نمودی، اینک هر یک می شتابند که نوبت انجام وظیفه به دیشان رسیده روحشان به یاری خدای عزیز، به تو ملحق شود. سلام پرسوز و مهر ما فرزندان

اسلام به روح مقدس تو ای شهید جوان و ای شاهین آسمان بهشت عرضه باد تا
مگر به یاری خدای عزیز به زودی پس از نابود کردن ریشه های دشمنان اسلام و
محکم کردن بنیاد حکومت قرآن، به تو ملحق شویم.

مطلوب حقیقی بشر

مطلوب حقیقی بشر حقیقتی است که آن را گم کرده، همه جا آن را پی جویی می کند و نمی رسد زیرا همه چیز را با مطلوبش اشتباه می کند.

هستی ها و آفریده های جهان همه با هم ارتباطات دقیقی دارند و همه در هم مؤثرند و سازمان هر یک بر قانونی نهاده است که آن قانون حافظ ارتباطات قانونی صحیح و مفید هستی ها با هم بوده و مانع ارتباطات غلط و غیرقانونی مضر می باشد و در این خط سیر دقیق، هستی ها را به نتیجه های نهائی و بزرگ ترین مقصود آفرینش آفریده ها می رساند.

قانون سازمانی ماهی ها بر این نهاده است که در آب زندگی کنند و بایستی این قانون در آنها عملی باشد تا ارتباط صحیح آنها با آب محفوظ بوده به مقصود آفرینش خویش برسند و چنانچه ماهی ها از مسیر قانونی سازمانی تجاوزی نموده یک قدم به ساحل دریا و خشکی روند از مسیر خود باز مانده می میرند و نیز اگر آب گوارای سازمانی مسموم گردد و به قانون سازمانی آب دست بخورد، باز ماهی با زندگی در آب مسموم از مسیر قانونی سازمانی قهراً یا اختیاراً بیرون رفته از سیر خود باز می ماند و می میرد.

سازمان گیاه ها بر این است که پایه و ریشه آنها در خاک نهاده شود و شاخه های آنها در فضای آزاد باشد. اینک چنانچه ریشه و شاخه درختی هر دو در فضای آزاد قرار گیرد و یا شاخه و ریشه هر دو در زیر خاک پنهان شود، از مسیر قانونی خود بیرون رفته است و به کلی خشک و نابود شده به میوه و مقصود آفرینش نمی رسد و یا خودبه خود شاخه آن را از زیر خاک درآمده در مسیر قانون سازمانی خود سیر می کند و به میوه و مقصود آفرینش خویش می رسد.

قانون سازمانی درخت خرما بر این نهاده است که در هوای گرم خرماخیز عمل آید و چنانچه در نقاط سردسیر کاشته شود، از مسیر قانون سازمانی خویش تجاوز کرده از بین می رود و به میوه و مقصود آفرینش خود نمی رسد، و تمام هستی ها و آفریده ها محتاج به اجراء قانون سازمانی بوده همان را دوست می دارند و همان را می جویند و مطلوبشان همان است و در این خط سیر قانون سازمانی یک احتیاجات و مقصودهای کوچک ابتدائی دارند و از این مقصودهای

مقدماتی یک مقصود بزرگ نهائی را می جویند و به سوی آن سیر می کنند تا برسند. قانون سازمان ریشه درخت محتاج به آب است و همان را دوست می دارد و در کمون خاک می رود و آن را می جوید و از درون خاک سر برآورده به سوی فضای آزاد و به دنبال آب و هوا که مقصود ابتدائی و مطلوب مقدماتی او است، می رود و از این دو مقصود کوچک ابتدائی مطلوب بزرگ و مقصود نهائی خود میوه و گل و ثمر را که بیشتر دوست می دارد، می جوید و به سوی آن سیر می کند تا برسد و آسوده شود و در منتهای سیر خود که در سر درخت و شاخه های درخت است، میوه خود را به بار آورد و بدان برسد...

آری تمام هستی ها و آفریده ها و موجودات کوچک و بزرگ از ذرات جاندار یا بی جانی که کوچترین جراثیم و میکروب های ذره بینی هستند - و بشر با وسائل علمی خود به یافتن آنها موفق نشده - تا بزرگ ترین موجودات و آفریده ها، سازمان همه آنها بر قانونی نهاده شده که بایستی در مسیر آن قانون سیر کنند تا ارتباطات همه با هم قانونی و مفید بوده از سیر خود باز نمانند و به مقصودهای کوچک ابتدائی و به مقصود بزرگ و مطلوب نهائی آفرینش خود برسند...

و جهان عقل و دانش تا آنجا که توانائی دقت و بررسی در سازمان موجودات داشته باشد، می بیند که حقیقت امر همین است و چنانچه رعایت حفظ ارتباطات قانونی مفید موجودات با هم نشده و از مسیر قانونی خود تجاوزی کنند، لنگ می شوند و یا به کلی از سیر باز می مانند و به مقصودهای کوچک مقدماتی و مقصود بزرگ و نهائی آفرینش خود هرگز نخواهد رسید. آیا بشر هم وجود دارد و در زمره موجودات و هستی ها و آفریده ها است؟

و آیا او هم با سایر هستی ها ارتباطات قانونی دارد و سازمانش بر قانون سازمانی نهاده است و بایستی در مسیر قانون سازمانی خویش سیر کند تا به مقصودهای کوچک ابتدائی و مقصود بزرگ نهائی آفرینش خود برسد؟ آری چنین است، قانون سازمان نطفه بشر بر آن نهاده است که در میان خون بسته نشود و چنانچه زناشوئی در هنگام قاعدگی و خون ریزش زنان واقع شود، در روح و جسم و اخلاق فرزند مولود آن نطفه و آن زناشوئی زشتی ها و زیان هائی پدید می آورد و او را از سیر قانونی خویش از نظر کالبد و روح و اخلاق باز می دارد و ناقص و مریض و جنایتکار به بار می آورد. کودک باید پس از به دنیا آمدن دو سال

کامل از شیر آماده پستان مادر بنوشد زیرا کمتر یا زیاده‌ترش برای او زیان آور است. از شیر پستان مادر خود بنوشد زیرا تمام مواد غذایی مناسب با مزاج کوچک و ضعیف او را قانون سازمانی مادر در آن تهیه کرده است، چیز دیگری نخورد، زیرا برای او زیان آور است. شیر حیوان و شیرهای ساختگی هم ننوشد زیرا در روح و جسم او ایجاد فساد و زیان نموده به خوی حیوانی نزدیکش می‌کند و از مسیر قانون سازمان انسانی باز می‌دارد، روحش محتاج تکیه گاهی است، مادر می‌خواهد پس از یک دوره زندگی، می‌بیند مادر ضعیف است توانایی تکیه گاه شدن را ندارد، در مشکلات کوچه و بازار تکیه گاه بزرگ تری برای آرامش روحش می‌خواهد و او پدر است، پس از چندی پدر و دیگران نیز عاجزند و در شدائد، بشری نمی‌تواند تکیه گاهی بشود. محتاج تکیه گاه بزرگ و توانایی است که در همه چیز مؤثر بوده و در تمام مشکلات تکیه گاه روحش بوده و آرامش کند والا با تزلزل روح از مسیر قانون سازمانی بیرون رفته به مقصود نهائی نمی‌رسد و آن تکیه گاه **خدای توانا و آفریننده اوست.**

آری، آری، از اوان کودکی همان را می‌خواهد و آن را با مادر و پدر و دیگران اشتباه می‌کند و تا بدان نرسد سرگردان و متزلزل است و از مسیر قانون سازمانی و مقصود نهائی آفرینش منحرف است. آری، آری، بایستی در مسیر قانون سازمانی خویش سیر کند، بایستی گوشت خوک و عرق و شراب و الکل و خون و میته و آنچه که بر خلاف قانون سازمانی اوست نخورد، زیرا که روح و جسم و عقلش پلید شده و از مسیر قانون سازمانی و مقصودهای کوچک و مقصود بزرگ نهائی خود بیرون رفته بیچاره و سرگردان می‌شود. بایستی شب‌ها به زیر درختان ن خوابد زیرا هوای مسموم شبانگاه درخت او را مسموم نموده زیانش می‌رساند و نیز در روزها زیر درخت گردو ن خوابد زیرا هوای مسموم گردو او را شب و روز زیان می‌رساند (شب خوابیدن زیر درخت و شب و روز در زیر سایه درخت گردو، مکروه است).

بشر گرسنه است غذا می‌خواهد، سلامت روح و جسم هم می‌خواهد، آرامش روح و تکیه گاه روحی هم می‌خواهد، یک مقصود بزرگی را هم می‌جوید سرگردان است، چه کند؟... بایستی غذا بخورد اما مطابق قانون سازمانی خود، تا سلامت روح و جسمش مصون باشد و از سیر خود باز نماند.

و بایستی خدای را بشناسد و نماز بخواند و به یاد او باشد، تا تکیه گاه روحی داشته دلش قوی و روحش آرام باشد و از سیر قانونی خود باز نماند و در مسیر عبادت و خداشناسی، نوری می بیند حس می کند که آن را بیش از همه چیز دوست می دارد، گویا مقصود نهائی او است، از سرگردانی نجات می یابد، آرام و خرامان و سلامت به سوی او سیر می کند و از حیرت و سرگردانی نجات می یابد، آیا برای نجات از گمراهی و سرگردانی و سیر در مسیر قانون سازمانی چه کنیم؟!

قانون سازمانی در کجا است و از کجا به دست آریم؟! از همانجا که زناشوئی در هنگام قاعدگی زنانه و خوابیدن شب در زیر درختان و خفتن روز و شب در زیر درخت گردو و خوردن خوک و عرق و الکل و خون و میته را مکروه و حرام نموده و معارف خدای آفرینش و نماز و عبادت را تعلیم فرموده... همانجا و همان منبع، قانون سازمانی بشر همانجاست. همان قانون که بشر را در مسیر قانون سازمان خویش حرکت داده و در هنگام بلوغ و آنگاه که زن محتاج به مرد و مرد محتاج به زن می شود به مرد گفته زنی به اختیار و رضای خود انتخاب کن و به زن نیز گفته مردی به اختیار و رضای خویش بپذیر تا افکارت از مسیر طبیعی بیرون نرفته دیوانه نشوی و در کوچه و بازار گرسنه و سرگردان و پریشان، زن و مرد به دنبال هم نیفتد و از گرسنگی حس شهوت به ستوه نیائید و رسوا نشوید و از مسیر قانونی سازمانی و راه راست و مقصود نهائی آفرینش گمراه و منحرف نگردید.

زیان های برخی محرمات اسلام و مصالح و سودهای اوامر اسلام را بشر پس از هزاران سال پیمودن وادی تجربه کشف کرد و فهمید که این قانون، قانون سازمانی بشر است و قانونی است که از دسترس فکر و اندیشه و تجربیات ناقص بشر فرسنگ ها دور بوده، قانونی است که خدای آفریننده هستی نهاده است. آری همان قانونی که آفریننده جهان و هستی ها ارتباطات دقیق تمام هستی ها را با سازمان و مقصودهای کوچک ابتدائی و مقصود بزرگ و نهائی آفرینش بشر در نظر گرفته و سازمان بشر را بر آن نهاده و بشر بایستی در مسیر همان قانون سازمانی خود با «اسلام» سیر کند تا از سرگردانی نجات یابد و آسوده شود، به مقصودهای کوچک ابتدائی خود رسیده در مسیر مقصود بزرگ و مطلوب نهائی

سیر کند و از این گرداب اشتباه و سرگردانی خطرناک نجات یابد، **فطرت الله التي فطر الناس عليها لا تبديل لخلق الله ذلك الدين القيم**، سازمان الهی همان سازمانی که بشر را به روی آن آفریده و آفرینش خدای جهان تغییرپذیر نبود. این همان دین استوار و همان اسلام است که سلامت روح و جسم و احتیاجات بشر را تأمین نموده و کمال آسایش که مطلوب ابتدائی بشر بوده و از مجموعه همین ها پدید می آید و بشر در وادی تاریک گمراهی به دنبال آن می رود و نمی رسد، در مسیر نوآرنی دین حق آن را می یابد و آرام و خرامان و آسوده در مسیر مقصود نهائی آفرینش بشر که بشر از کمون جهان و زندگی آن را می جوید او راسوق می دهد.

حکومت حق همیشه نافذ و استوار بوده و هیچ نیرویی را در برابر آن تاب مقاومت نبوده نابود می شود و نیرویی جز نیروی حق نیرومند نیست. چرخ های آفرینش، اختران شب افروز، خورشید و ماه و زمین، جریان پیوسته آب و باد و باران، گردش فصول گوناگون، سال و ماه و درختان و گیاه ها و آمد و شد شب و روز، تولد و تناسل و تکامل حیوانات بری و بحری و طیور و فرزندان بشر، هیچ یک و هیچ یک، حق کوچک ترین تجاوزی از مسیر قانون سازمان طبیعی خود نداشته و نخواهد داشت و چنانچه یکی از اینها قدمی از مسیر قانون سازمان طبیعی خود منحرف شده بیرون رود، قطعاً و بدون شک به همان اندازه ناقص و لنگ شده و یا به کلی نابود شده از سیر تکامل طبیعی خود در مسیر قانون سازمانش باز می ماند، و آن موجود و آفریده ای قابل بقاء و سیر تکامل است که آنی گامی از مسیر قانون سازمانش منحرف نشود، تا بوده چنین بوده و تا هست چنین است.

و نیز کوچک ترین تجاوز فرزندان بشر از مسیر قانون سازمانی آفرینش خویش به دست نیستی و باد فنایشان سپرده از سیر تکامل و نیل به مقصود نهائی به کلی بازشان می دارد، تجاوز از حدود زناشوئی و مرز قانونی نوامیس و ارتکاب زنا، هزاران هزار زن و مرد را دچار هجوم و سیل خانمان سوز امراض کوفت و سیفلیس نموده سدی خطرناک در برابر تولید نسل می گردد، زنان و مردان نجیب جامعه را سلب نجابت و از هم جدا نموده در کوچه و بازار دیوانه وار به دنبال هم می اندازد. تجاوز از حد قانونی آشامیدنی ها و نوشیدن مشروبات الکلی همه

را مریض و جنون خمیری را عمومی نموده، افکار منظم را مختل گردانیده و سیل جنون، همه را به دست نیستی می سپارد. رباخواری و بانک های رباخواری و دنیاپرستی همه را گرسنه و فقیر و دشمن اغنیاء و اغنیاء را دشمن فقراء نموده همگی به خون هم تشنه می شوند و نسبت به یکدیگر سبع و درنده و وحشی و در انتظار و کمین پاره کردن همند. جنگ های خونین خطرناکی درنده صفت و بدتر از هر درنده ای جامعه را تهدید به فنا می کند. همه چنگال های خود را بهوسیله بمب های اتم و توپ ها و گلوله ها و وسائل جنگی رنگ به رنگ برای پاره کردن هم در راه شکم و طعمه و شهوت تیز نموده دندان های خویش را سوهان می کنند! با خوردن گوشت های فاسد خوک و کثافات غیرقانونی دیگر نیز بر خوی درندگی خویش افزوده در پشت رادیوهای دنیا نعره می کشند و عوعوکنان، مانند سگانی که در اطراف مردارند، یکدیگر را به نیستی و ربودن طعمه ها از دهان های هم، تهدید می کنند.

آری، آری، فرزندان بشر و هر آفریده ای که از حد قانون های سازمانی و دین فطری اسلام و حکومت حق که در همه جا و هر چیز نافذ است، تجاوز کند روزگارش سیاه گردیده و نابود می شود و هیچ نیروئی و آفریده ای را توانائی مقاومت در برابر دین فطرت و قانون سازمانی و حکومت حق نبوده، نابود می شود و تنها دین فطری و حکومت حق و راهروان مسیر حکومت حق و دین فطری اسلام و قانون سازمانی باقی و قابل بقاء و نافذ خواهند بود و نیروئی به جز نیروی حق، نیرومند نبوده و نیرو نیست.

جنگ های بشر و دول بزرگ سراسر ناشی از گمراهی و جهل می باشد و جنگ های اسلام به فرمان خدای جهان و برای هدایت و نجات بشر بوده و خواهد بود.

تمام جنگ های بشر و دول بزرگ کنونی همیشه و همیشه، برای جلب منافع مادی و نیل به مطامع مادی و دفاع از حقوق مادی می باشد...

خون ریزی های عمومی این جنگ ها در راه شهوات دنیای پست، گوشت و روغن و نفت و پوست و خوراک و پوشاک و مسکن می باشد.

آیا بشر متمدن و مترقی کنونی هنوز نمی تواند هریک، با برادران خود تفاهم نموده منافع مشترک مادی جهان را که خدای جهان آفرین به تساوی و یکسان در اختیار همه افراد بشر نهاده است، میان هم تقسیم کنند؟ و به زور و قلدری

متوسل نشده و برای علف و آذوقه و گوشت و روغن و نفت یکدیگر را پاره نکنند؟ و این همه شعله های خطرناک از مهد تمدن بشر زبانه نکشد؟ و وحوش درنده بیسه ها و جنگل ها را نسبت به اشرف مخلوقات بدبین نمایند؟ و همیشه بهوسیله رادیوها مانند خرس ها و خوک ها به یکدیگر حملهور نشده خروپف و غرش نکنند؟ و یکدیگر را مثل سگانی که گرداگرد مرداری را گرفته اند با خرخر خود تهدید نکنند؟ آیا هنوز این بشر متمدن و خردمند از لجن زار جهل نجات نیافته؟ آیا هنوز گمراه است؟

آری گمراه است زیرا از مسیر قانون سازمان و مقصود نهائی آفرینش بیرون و منحرف شده و در وادی نادانی کوس ترقی و تمدن می نوازد و دو اسبه در مسیر درندگان و وحوش به طوری می تازد که وحوش و درندگان را از همدوشی با این درنده متمدن عار آید و انصاف هم این است که حق با آنهاست. آیا جنگ های اسلام بدین منوال و چنین بوده؟ آيا سزاوار است که هر دو را یک نام نهیم و در طراز هم قرار دهیم؟...

جنگ های مقدسی که سردار دلیر و پیشوای رشید سپاهش حضرت امیرالمومنین **علی** علیه السلام با آن شجاعت شگفت انگیز شمشیر زند و اسب پیروزی با یک دنیا قدرت و شجاعت در میدان دشمن بتازد و بکشد و در همان حال، اشک های پُرسوز محبت از دیدگان پاکش سرازیر شده بر روی زره و لباس جنگش بریزد و چهره و حالش، شاهد سوز دل پاک و اندوه درون نورانی او بر گمراهی و جهل دشمن بوده بسوزد و بگرید بر اینکه از طرف خدای مهربان مأمور و ناچار است که عضو فاسد بشر را طیبانه قطع نموده امراض مهلک عمومی را شفاء بخشد و به سرمنزل سعادتش برساند. آیا این سپاه و لشکر و فرماندهی که آخرین آرزوی فرد فردشان کشته شدن در راه خدا و نیل به سعادت شهادت باشد، معقول و ممکن است که برای دنیا و ثروت ناچیز و حطام پست دنیا بجنگند، آیا شدنی است؟ سپاه و فرماندهی که پیش از جنگ راه نجات و معارف نواری اسلام را به دشمن ارائه داده بگویند که با عقل خدا داد خود بسنجید و بپذیرید. آنگاه برادران عزیز ما بوده در منافع و عظمت ما مشترکید و ما در سختی ها و مشکلات برادروار پشتیبان شما خواهیم بود و پذیرفتن دین مقدس خدا هم برای ما نفعی جز هدایت و نجات شما در دنیا و آخرت ندارد، و پس از جنگ و شکست

حتمی دشمن و فتح و پیروزی قطعی، سپاه فاتح اسلام به طوری پناه و پشتیبانی جان و مال و ناموس شکست خوردگان بودند که هیچ بیننده و ناظری در خاطرش خطور نمی کرد که سپاه و فرماندهی فاتحند، بلکه پدرانی و برادرانی مهربان و نگهبانان و چوپانان پر مهر آنانند، اعلیحضرت امیرالمومنین **علی** علیه السلام رادمرد بزرگ **عالم** به فرماندار منصوب خویش **مالک اشتر** که بر مصر گشوده شده و شکست خورده سپاه اسلام ولایت یافته بود در فرمان معروفش می گوید: با برادران مصری خود چنان کن که با برادران مسلمانان می کنی، زیرا که ریشه های ما و آنان هم به یک بنیاد پیوسته بوده همه از یک پدر و مادریم، پدرمان آدم و مادرمان حوا است.

آری، جنگ های اسلام برای به هوش آوردن بشر دیوانه و مستی بوده که منطق و عقل را از دست داده و شتابان به سوی پرتگاه بدبختی دنیا و جهنم و عذاب آخرت می تازد و با منطق و برهان و چراغ بیدار و بینا نشده، چاره ای جز قطع عضو فاسد و تسلیم کردن او، برای به هوش آوردن و نجات دادنش نیست.

آری جنگ های اسلام به فرمان خدای جهان و برای هدایت و نجات بشر بوده و خواهد بود.

نقشه شوم زیر پرده جنگ ایران و سایر ملل اسلامی با روسیه در راه شهوات انگلستان و آمریکا صلاح مسلمانان نبوده و ماکوس بیدارباش را برای حفظ نوامیس اسلام و ملل اسلامی می نوازیم و به یاری خدای جهان حدود مسلمین را حراست می کنیم.

رجال اسب تاز، حکومت دنیاپرست انگلستان و آمریکا و روسیه (که حالشان به کلی از ملت بیچاره انگلستان و آمریکا و روسیه جداست و دلشان بر ملتشان نمی سوزد و چنانچه خدمتی هم کنند، نه برای ملت بلکه برای اینست که مجموع منافع آن عاید خودشان می شود) برای اغراض پستی، دیرپست که با ما هم دشمنی یافته و برای ملت مسلمان ایران و سایر ملل اسلامی نقشه شومی یافته اند. همان رجال مذکور آمریکا و انگلستان (نه ملت بیچاره روسیه) احساس خطر می کنند و برای ملل اسلامی و کشور اسلامی ایران از راه دلسوزی های فریبنده اسلحه های فراوانی می فرستند و ملت مسلمان ایران را کاملاً مقروض و مدیون خود کرده و خانه ملت مسلمان ایران را به گرو کشیده تا کی به بازار

حراج کشیده شود و مسلمانانی را که در سخت ترین هجوم ها در اثر تزریقات سیاسی کثیف و ضعف ایمان از دین و ناموس و وطن خود دفاع نکردند و ضروریات دین را از زیر پای شهوت و ضعف ایمان نهادند، کم کم بهوسیله برخی جرائد گوناگون متوجه قانون مقدس دفاع اسلام نموده روسیه را هم کیش! می کنند و می گویند در فلان مرز فلان تجاوز شد و در فلان جا سپاه مرزی روسیه به حدود ایران حملهور گردید (مانند جیب بُرهای تربیت شده حکومت خائن موجود که وقتی می خواهند جیب بدبختی را بزنند، یک تنه ای به او می زنند و فریاد می کنند چرا تنه می زنی؟ مگر آدم نیستی و کم کم بهانه دعوائی به دست آورده به همدستی جیب بُرهای دیگر، جیب بابای بدبخت را می زنند و فرار می کنند) به دروغ و خدعه پی بهانه جوئی از کشور روسیه گردیده و در عین حال آخرین آثار ضعیف ایمان مسلمانان را به نام حراست ناموس و حفظ وطن از دست رفته تحریک می کنند، تا مگر جنگ خونینی واقع شده آقایان روزنامه نگاران مذکور و رجال خائن حکومت با سندهای بانکی پیش فروش وطن، به کاخ های آمریکا و انگلستان فرار نموده ناموس اسلام را به زیر دست و پای ملت نادان و بدبخت روسیه اندازند، آنگاه ز هر طرف که شود کشته، سود انگلستان و نفت و نفع آمریکا و جنابان آقایان است...

کشور روسیه هم ظاهراً با همه نادانی به کار خویشتن عاقل شده مطلب را احساس نموده و بهانه جوئی های آقایان را زیر سیل رد می کند و به روی خودش نیاورده همیشه داد از صلح می زند! خود و ملت خود را طرفدار جدی صلح معرفی می کند و حق هم با او است. خوبست که فریب نخورد و از صلح جدا طرفدرای نماید، زیرا که اگر تجاوزی کند ما ملت مسلمان بیدار هم که می دانیم قضیه از چه قرار است، مجبور می شویم که برای دفاع از دین و ناموس و وطن خویش به قدرت ایمان بجنگیم و به قیمت جان و به آرزوی شهادت، دودمان دشمن را به باد دهیم و منتهای مطلوب و مقصود انگلستان و آمریکا هم همین است. پس رجال کشور روسیه بیدار باشند و ملت مسلمان ایران هم بیدار باشند و فریب مکرهای خائنین را نخورند تا به یاری خدای منتقم دشمنان اسلام را نابود نموده نوامیس اسلام را از دام شهوات آنان نجات دهیم و **حکومت صالح قرآن و اسلام** را تشکیل داده در زیر پرچم مقدس اسلام با سرفرازی و سعادت

زندگی کنیم و در مسیر قانون سازمان بشر و مقصود نهائی آفرینش به یاری خدای گام نهیم.

صلح و آسایش عمومی و آزادی صالح تنها در سایه پرچم مقدس اسلام است.

نسیم فتح بر پرچم مقدس اسلام وزیده، به قدرت اهتزاز این پرچم به یاری خدای جهان ابرهای سیاه از روی چهره نورانی معارف الهی اسلام دور و ناپدید گردید. نور درخشان معارف اسلام بر افکار و دل ها و ارواح بشر تابیده، همه را از گمراهی نجات می بخشد. اینک همه می دانند که برای چه به دنیا آمده اند و برای چه می روند؟ کیستند، و از کجا آمده اند، به کجا می روند؟ این گردش موزون جهان و چرخ های فعال طبیعت برای چیست؟ برای ختفن و خوردن و فضله نهادن و درندگی و جنگ و ستیزه در راه طعمه ربودن نیست. همه خواهران و بردران پرمهرند، خدای جهان روزی رسان است، خوان نعمتش برای همه یکسان بوده، روزیش برای بشر اندک نیست، فراوان است. همه با هم مهربانند، هر کس سهم خویش را می خورد و می نوشد و می آشامد. پشتیبان و غمخوار همنده، هرگاه کسی و کسانی و برادران یا ملتی کم و کاست و کمبودی داشتند ملل دیگر و برادرانش در اعانت و دستگیری آنان هر یک از یکدیگر پیش دستی نموده می خواهند گوی سبقت در این اعانت و خدمت پر سعادت از دیگران ببرند.

اینک صفحه روی زمین در مسیر قانون سازمان خود سیر نموده، خانه بزرگی برای سیر و تکامل و زندگی و آسایش تمام فرزندان بشر است، اثری از جنگ و درندگی و وحشیگری نمانده همه جا صلح و سلم و صفا است، همه جا مهر و محبت و وفا است، همه در راه زندگی دنیا و ایجاد وسائل آسایش هم می کوشند، و این کوشش را مجاهده در راه خدا و تأمین آسایش ابدی آخرت می دانند. همه با هم در پنج وقت شیرین بامدادان و ظهر و عصر و غروب و شامگاهان به درگاه خدای عزیز جهان برای پرستش و تجدید عهد بندگی و وفا رفته هیچ کس، شاه و وزیر و هیچ موجود دیگری را پرستش نمی کند، همه بندگان خدا هستند و همه آزادند و همه آزادگانند و از حدود مسیر قانون سازمانی آفرینش بشر تجاوز ننموده به پرتگاه مرض و سیفلیس و جنون و درندگی و جنگ و ستیز و شهوت رانی ها و رقاصی های بی جا و بینواکشی ها

و دیوانگی های مولود از خمر و شراب و الکل و خوردن و نوشیدن کثافات غیرقانونی نیفتاده روزگارشان به حال تاریک کنونی نرسیده، سند بدبختی و نابودی خویش را امضاء نمی کنند. اساس آسایش که تنها آرامش روح و قوت قلب است و تنها از راه پرستش خدای جهان به دست می آید برای همه و همه فراهم گردیده، همه آرامند و همه دلیرند و دل ها و قلوب نورانی و قوی است. آنگاه همه جا صلح و سلم و صفا، همه جا آرامش و آسایش و مهر و وفا، آزادی و آزادی قانونی همه جا و همه جا را فراگرفته همه می دانند صلح و آسایش عمومی و آزادی صالح تنها در سایه پرچم مقدس اسلام است.

برادران و خواهران مسلمان ما در دنیا و فرزندان اسلام و ایران و فدائیان اسلام گوش دل فرا دارید و بیدار باشید خود و برادران و خواهران خود را از وادی تاریک جهل برهانید.

سالیان درازی است که پرده های تاریک شومی بر روی حقائق نورانی اسلام به رنگ های مختلف سیاسی کشیده شده و از تابش اشعه نورانی آن حتی بر افکار و دل های فرزندان اسلام و ملل اسلامی جهان جلوگیری نموده است. مسلمانان و حتی برخی از دانشمندان اسلام از فراز بلند دین فطری اسلام و قانون سازمانی آفرینش خدای جهان بی خبرند، ای برادران و خواهران ما این اعلامیه مختصر و کتاب فدائیان اسلام یا نماینده کوچک حقایق بزرگ جهان را به دقت مطالعه نموده در خود و دین خود و جهان محیطی خود به دقت تجدیدنظری کنید و افکار خویش را بر فراز بلند آسمان نورانی اسلام پرواز دهید، خود بفهمید و به حکم **کلکم راع و کلکم مسئول عن رعیتہ** به برادران و خواهران خود بفهمانید و خود و افکارشان را از این سیر شتابان در وادی تاریک جهل، به یاری خدای جهان نجات قطعی بخشید و برای اجراء احکام نورانی اسلام و زائل نمودن ابرهای شوم سیاسی از روی حقایق منور معارف اسلام بکوشید و در این راه از هیچ فداکاری و جانبازی و شهادت با سعادت دریغ نکنید و به دشمنان اسلام و غاصبین حکومت های اسلامی و حکومت اسلامی ایران بیش از این فرصت جنایت و ادامه رذالت بیشتری ندهید و در این راه راست و فداکاری در راه خدا با ما همراز و هم آواز شوید تا مگر به یاری خدای توانا برادران و خواهران مسلمان خود را در ایران و جهان از این جهل و بدبختی نجات داده، پرده های تاریک سیاسی را از چهره زیبای معارف اسلامی برگیریم و احکام مقدس و

نورانی اسلام را لااقل در سراسر ممالک اسلامی جهان و ممالک اسلامی ایران اجراء کنیم و پرچم این افتخار بزرگ را در دنیا و در دادگاه خدا، به یاری خدای توانا، به دوش همت نهیم و در پیشگاه مقدس محمد و آل محمد و اعلیحضرت پادشاه عزیز جهان امام زمان عجل الله تعالی فرجه و علیه افضل السلام والتحیه روسفید باشیم و رضایت خاطر مبارکشان را به اندازه همت خویش، به یاری خدای عزیز کسب نمائیم.

نفت و هر چیز دیگر ایران سرمایه ملت مسلمان ایران و فرزندان اسلام و ایران بوده و هیچ بیگانه ای را حق تصرف در آن و تجاوز بدان نبوده و نیست و نخواهد بود.

نفت ایران سرمایه مسلم ملت مسلمان ایران و فرزندان اسلام و ایران است، هیچ کس را حق هیچ گونه نظر و رأی و تصرفی در سرمایه دیگری مطابق هیچ قانون و منطقی نمی باشد. ملت مسلمان ایران بایستی نفت و هر سرمایه دیگر خود را در هر کجای ایران غرب و شرق و جنوب و شمال و در هر نقطه از نقاط وطنش ایران یا خانه پیروان آل محمد باشد، خود به بازوی توانای خود به یاری خدای توانا استخراج و تصفیه نموده به هر اندازه که برای مصرف داخلی خود و چراغ خانه اش احتیاج داشت برداشته مصرف کند و زیادی آن را برای خویش به هر مملکتی که بهتر خرید و یا به طور تساوی، به همه خریداران دنیا از ملل مختلف بفروشد و ملت خویش را از این فقر و تنگدستی نجات دهد و ضمناً احتیاجات نفتی دنیا را هم از نفت زیادی خود بر آورد.

آری نفت و هر چیز دیگر ایران سرمایه ملت مسلمان ایران و فرزندان اسلام و ایران بوده هیچ کس و هیچ دولت و حکومتی حق تصرف در آن و تجاوز بدان را نداشته و ندارد و نخواهد داشت.

حکومت کنونی غیرقانونی است

ما ملت مسلمان ایران و فرزندان اسلام و ایران به دنیا، انگلستان و روسیه و آمریکا و سایر ملل و حکومت های دنیا اعلام می کنیم که حکومت کنونی ایران حکومت قانونی و ملی نبوده، رسمیت ندارد.

زبان های عمومی ملت ایران همیشه از جنایات غاصبین حکومت اسلامی ایران آه و ناله و فریاد می کنند و چنانچه آراء یک یک افراد ملت مسلمان ایران در خصوص این غاصبین تعیین گردیده احصاء شود، به جز همان طبقه خائن و

غاصب یک نفر نیست که دلش از دست جنایات این غاصبین خائن خون نبوده، دشمن سرسخت آنان و منتظر روز انتقام نباشد، تا چه رسد به این که راضی به حکومت خائنانه آنان باشد... اگر روزی ملت مسلمان ایران در اظهار رأی خویش آزاد باشند آراء عمومی و فقهاء مجاهد اسلام بدون استثناء حکم قتل و فتوای نابودی این غاصبین حکومت اسلامی ایران و دشمنان اسلام را به طور قطع صادر می کنند.

اصول قانون اساسی که براساس مقدس اسلام نهاده شده است و شاه و حکومت بایستی متکی بدان باشند، هنوز باقی است و در دسترس جهانیان می باشد و هر انسانی که غیرقانونی بودن شاه و حکومت ایران را از روی قانون اساسی تشخیص ندهد و نداند که اعمال این غاصبین ناپاک سراپا دشمنی با اسلام و منافی با قانون اساسی بوده خود دشمن رذل اسلام و قانون اساسی بوده، سند دیوانگی خود را در پیشگاه عقل و دانش امضا نموده است، آری ما ملت مسلمان ایران و فرزندان اسلام و ایران به دنیا و انگلستان روسیه و آمریکا و سایر ملل و حکومت های دنیا اعلام می کنیم که حکومت کنونی ایران قانونی و ملی نبوده رسمیت ندارد...

آری حکومت ایران لغو و غیرقانونی بوده رسمیت ندارد.

ما فرزندان اسلام و ایران با اینکه به یاری خدای توانا، توانا و مقتدریم و می توانستیم و می توانیم که در یک شب تاریک و یا در یک روز روشن، دشمنان اسلام و غاصبین حکومت اسلامی ایران را یک باره نابود کرده، به جهنم فرستیم و انتقام اسلام و ناموس اسلام و ایران را از آنان بازگیریم، برای حفظ ناموس اسلام و هستی مسلمانان از خطرهای احتمالی صبر کردیم و از شورش برخی بی خردان هم به شدت جلوگیری کرده و می کنیم.

دشمنان رذل اسلام و غاصبین حکومت اسلامی سراپا رذیلت و شهوتند، درندگی با خون و روحشان خوی گرفته از هیچ جنایتی به اسلام و ناموس اسلام و هستی ملت مسلمان کوتاهی نکرده دریغ ندارند، هر چه و هر جنایتی که از دستشان برآید- اگر چه به هر مقام مقدس و مردم بینوا و ناموس مردمی برخورد نماید - انجام می دهند و هر چه کوتاهی کنند، یا دان و آبی جلوی ملت مسلمان ایران پاشیده اند که آسوده و آزادشان بگذارند و یا از ترس هجوم ملت و از ضعف مزاج مبارکشان است (زیرا به خدا معتقد نیستند که از انتقام الهی و عذاب ابدی

بترسند) والا خبث سیرت و ناپاکی طینت آنان بیشتر از آن است که گاهی دانی بپاشند یا انتخاباتی از روی هزاران حيله ظاهرآ آزاد کنند و یا فقری و بینوائی را با هزاران بوق و شیپور و کرنای رادیوئی و غیره دهند و گرمش کنند و ثانیاً بیرونش کرده سرگردانش گذارند! آری این ناپاکان پلید و این غاصبین حکومت اسلامی ایران و دشمنان رذل اسلام چنینند، از هیچ جنایتی دریغ نداشته و هر چه کوتاهی کنند از ضعف و روح و ترسشان است و ما فرزندان اسلام با اینکه به یاری خدای توانا مقتدریم و می توانیم که در یک شب تاریک و یا یک روز روشن صفحه پاک خانه پیروان آل محمد یا ایران را یکباره از لوٹ و جور ناپاک آنان پاک کرده و همگی آنان را به جهنم موقت عالم برزخ فرستیم، تا در قیامت و دادگاه خدا به حسابشان رسیدگی شده به جهنم ابدی آخرت بروند و با سایر جنایت پیشگان و دشمنان خدا و حق، دور هم با هم بسوزند و سرگرم عذاب باشند، چون بی خردان و ناپاکان نادانی را به کمک و تحریک دست های ناپاک بیگانگانی آماده چنین روزی دیدیم و دیدیم که آنگاه ممکن است ناموس اسلام و هستی ملت مسلمان ایران به خطر بیشتری تهدید و دچار گردد و ما را به زحمت زیادتری دچار کرده و قلوبمان بر آشفتهگی حال آن روز مسلمانان بیشتر بسوزد و در درگاه خدا و پیشگاه اسلام و محمد و آل محمد و امام زمان صلوات الله علیهم شدیداً مسئول شویم، به ناچار صبر کردیم و نیز با کمال قدرت و توانائی و شدت، به یاری خدای توانا مهای جلوگیری از شورش خطر برخی بی خردان مذکور شده و می شویم تا مگر وسائل کامل جلوگیری از آن خطر احتمالی را به یاری خدای مهربان فراهم نموده آنگاه به وظیفه خویش عمل نمائیم و به کار دشمنان ناپاک اسلام و غاصبین حکومت اسلامی ایران و جنایات آنان خاتمه دهیم (انشاء الله الرحمن).

به جوانان پاک ایران و فرزندان رشید اسلام (که از طبقات مختلف مانند افسران عزیز اسلام و سربازان رشید مسلمان و کارمندان پاک ادارات و وزارتخانه ها و محصلین عزیز فرهنگ و دانشگاه و کارگران و صنعتکاران مجاهد مسلمان و کسبه شریف و کشاورزان و فلاح های پاک و ذخیره های پاک اسلام و ایران و به خصوص طبقه علماء مجاهد پاک و با حقیقت و محصلین علوم دینیه که ذخیره های عزیز و گران بهای اسلام و محمد و آل محمد هستند) که به یاری

خدای توانا عموماً آماده هم آوازی و هم رازی و جانبازی و فداکاری، برادران رشید فدائیان اسلام و غاصبین جنایت پیشه حکومت اسلامی مسئول هستیم. به همان اندازه و همان شدت همگی بدون استثناء، مسئول حفظ ناموس و هستی مسلمانان و جلوگیری از خطرهای اجتماعی و هجوم برخی بی خردان به ناموس و هستی خود و برادران مسلمانان هستیم و بایستی در انجام این وظیفه مقدس و نبرد و جهاد در جبهه حکومت پلید خائن جوانب دیگر و مسئولیت های بزرگ دیگر را مطالعه و دقت نمائیم و هر صدا و ندای ناهنجاری از دهان هر بی خرد و ناپاک و نادانی به عنوان شورش غلط و خطرناک خانمان سوز و تهاجم بر علیه ناموس و هستی یک مسلمان شنیدیم، فوراً به یاری خدای توانا و به قدرت ایمان از آن صدای جنایت انگیز جلوگیری نموده و به حساب صاحب ناپاک یا نادان آن صدا - هرکس و در هر کجا باشد - رسیدگی کنیم و در این راه مقدس از هیچ گونه جانبازی و فداکاری دریغ ننمائیم تا اینکه به یاری خدای به ناموس و هستی کوچک ترین مسلمان تجاوزی نشود و خلاف مقصود حاصل نگردد و بدون اینکه کوچک ترین لطمه و هجومی بر ناموس و هستی مسلمانان و یا مسلمانی وارد آید، به کار دشمنان رذل اسلام و غاصبین جنایت پیشه حکومت اسلامی ایران و جنایات دیرینشان خاتمه داده این وظیفه مقدس خود را بدون هیچ گونه زیانی به ناموس و هستی مسلمانان انجام دهیم و در راه انجام یک وظیفه مقدس دچار مسئولیت دیگری در پیشگاه خدا نگردیم (و البته کفار تحت الذمه اسلام و تحت الحمايه پرچم اسلام، مثل یهودی و ارمنی هم مانند مسلمانان بایستی از هستی و ناموسشان همگی به یاری خدای توانا حمایت کنیم مگر اینکه خیال شورش و کار بی جا و تجاوز و قصد سوئی نسبت به دیگران داشته باشند) آری بایستی در انجام این وظیفه مقدس و این مسئولیت بزرگ کاملاً دقت نموده مواظبت نمائیم و از خدای مهربان استمداد جوئیم تا مگر نقص غرض نشده و خلاف مقصودی حاصل نگردد.

برادران رشید فدائیان اسلام بایست در روزهای انجام وظیفه بزرگ دینی خود، در همه جای خانه ایران و سرزمین پیروان آل محمد(ص)، مراقبت عمومی داشته باشند چنانچه ناپاکی یا نادانی صدائی شورش آمیز بر علیه ناموس و هستی کوچک ترین مسلمان، از خود صادر نمود جابجا، به یاری خدای توانا و قدرت

ایمان بدون سر و صدا و با کمال آرامش در همانجا نابودش کنند و از هر شورش بی جا و سر و صدائی جلوگیری نمایند و در انجام این وظیفه مقدس کاملاً متوجه درگاه خدا بوده متوسل باشند و استمداد جویند که به نظم و آرامش عمومی اختلالی وارد نیابد.

فرزندان عزیز اسلام و طرفداران فدائیان اسلام هم در راه این وظیفه مقدس کاملاً مجدّد و مهیا بوده چنانچه ناپاک و یا نادانی صدائی شورش انگیز بر علیه ناموس و هستی کوچک ترین مسلمانی از خود بروز داد، فوراً به یاری خدای مهربان، جابجا به حسابش رسیدگی نموده نظم و آرامش عمومی را در همه جای ایران و زوایای خانه بزرگ مسلمانان حفظ کنند.

ای بشر راست بگو

و به خدای خود و آفریننده عزیزت وفادار باش

ای بشر! از راستی چه بدی دیده ای که زندگی خود را با دروغ آمیخته ای؟ آیا اگر راست بگوئی آفتاب بر تو نمی تابد؟ زمین تو را از صفحه خود بیرون می کند؟ دریاها در رودخانه ها خشک می شود؟ صفحه سبز طبیعت خشک و سوزان می شود؟ و گیاه برای تو نمی روید؟ درهای رحمت خدا به سوی تو بسته می شود؟

ای بشری که بر کرسی حکومت های دنیا قرار گرفته ای، از دروغ چه خیری دیدی که راستی ندیدی؟ ای بشر که بر کرسی حکومت آمریکا یا روسیه یا انگلیس نشسته ای، تو راست می گوئی؟ تو خیرخواه بشری؟! شما ای حکومت های کوچک و بزرگ دنیا هریک آلت دست دیگری هستید که او خود گرفتار چنگال دیو شهوت و دنیاپرستی است و جز مطامع شهوات خود هدفی ندارد.

تو ای حکومت انگلستان سالیان درازی تو و پیشینیان به بنی نوع بشر دروغ گفتید، اینک کسی به تو هم راست نخواهد گفت.

تو ای حکومت روسیه برای دروغ تازه خود از عکس العمل دروغ های دروغ گویان دیرین استفاده کردی و بشری که از نیرنگ های دروغ گویان معروف هراسان و بیچاره شده، به دنبال پناهی می گشت با دروغ خود سرگرم نمودی.

تو ای حکومت آمریکا گویا قدرت ضبطت کمتر از همه بوده، هم فریب دروغ گویان را می خوری و هم سخنان دروغت زود آشکار می شود و رسوا می شوی.

شما و حکومت های کوچکی که آلت دست شما هستند همه دروغ می گوئید؛ اگر راست می گفتید به گفته خود عمل می کردید، گفته های شما در دست همه هست اعمال شما هم پیدا است، همه می بینیم که گفتارتان با کردارتان مساوی نیست، با فرق اینکه به بشری که به شما نزدیک بوده، در حیطه حکومت

شماست کمتر دروغ می گوئید، زیرا حفظ منافع مادی و نیل به مطامع پست شما در غیر این صورت تأمین نمی شود. همه می گوئید ما طرفداران آزادی بشر هستیم و همه می بینیم که بشر در زیر چنگال های عمال درنده و دست نشانده های شما دست و پا می زند، هر یک به نام آزاد نمودن بشر از چنگال دیگری برای منافع خود فرزندان بشر را به خاک و خون می کشد در حالی که چنگال خود را تا جگرگاه بشر فرو برده اید، به طوری که توانائی سخن گفتن هم ندارد، شما ای افراد معدود و عاجزی که زمام مسلمانان را به نام حکومت های اسلام در دست گرفته اید، کدام یک از احکام اسلام را اجراء نمودید، به کدام یک از آیات قرآن عمل کردید؟

شما و زندگی شما به مسلمان و اسلام چه شباهتی دارد و با حکومت های کفر چه فرقی دارد؟ شما از حکومت های بیگانه دروغ گو تر هستید.

شما ای علماء اسلام، کدام منکر را جلوگیری نموده کدام معروف را عملی کردید، شما ای مسلمانان، ای تجار مسلمان و ای کسبه مسلمان! به اسلام و به پیغمبر گرامی هم دروغ گفتید. شما خود نماز خواندید و اظهار مسلمانی کردید و با اشاعه امتعه فاسد و خلاف اسلام در ردیف عوامل اضمحلال اسلام قرار گرفتید. تو ای مسلمان ای کاش راستی را از عمر بن عبدود کافر و مشرک آموخته بودی که در آخرین نفس، هنگامی که به بازوی توانای امیر المؤمنین (ص) تسلیم شده در زیر شمشیر برنده ایشان قرار داشت و به او فرمودند ایمان بیاور تا از کشته شدن نجات یابی، او گفت **(اتأمرنی بالکذب و الخدعة)** آیا مرا به دروغ و دوروئی وادار می کنی؟ من عمری مشرک و کافر بودم و امروز هم با اسلام می جنگیدم و در عقیده خود ثابت بودم و اگر این هنگام مسلمان شوم، برای نجات از مرگ بوده دروغ گفته ام و به این دروغ تن در نمی دهم با اینکه مرگ را به چشم می بینم. شما ای افسران ارتش و شهربانی اسلام، شما وجودتان به دروغ آمیخته است، شما و لباس شما و سپاه و سلاح شما برای حفظ دین و ناموس و سرمایه وطن است، و همیشه وسیله سرکوبی ملت مسلمان و اجراءکننده نقشه های دشمنان اسلام و طرفیت با دین و ناموس و وطن ما بوده و می باشید.

تو ای بی‌وفا بشر به خدای عزیز و آفریننده خود هم وفادار نبودی، چشم از محبت های بی پایان خدای عزیزت پوشیدی و آلت اجرای نقشه های دنیاپرستان و دشمنان اسلام شدی، تو ای تاجر و کاسب مسلمان، تو ای بی‌وفا، آن روزی که دین خدا و هستی و ناموس اسلام که هستی تو بدان بستگی داشت، در برابر سیل فساد و هجوم کفر و رذالت افراد معدود پستی قرار گرفته بود کوچک ترین آثار اضطراب و سوزدلی از خود بروز ندادی، اما آنگاهی که نرخ اجناس و سرمایه ات دست خورده، کوچک ترین خطری به مال و ثروت متوجه شد، هراسان شدی و تعطیل عمومی بی سابقه ای نموده و بزرگ ترین آثار اضطراب و وحشت را از خود بروز دادی. ای بی‌وفا بشر! آخر این مال و این ثروت را خدای عزیزت به تو ارزانی داشته و تویی که زنده ای و از آنها استفاده می کنی، تو را خدای مهربانت به مهرش آفریده که وجود داری و از هستی خود بهره میبری، ای بی‌وفا! حاشا به غیرت و حمیت که اگر روح انسانیت در تو زنده شود بایستی از کثرت خجالت و شرمساری ذوب و نابود شوی.

تو ای عالم اسلامی تو ای بی‌وفا! علوم آل محمد و معارف الهی را تحصیل نمودی آنگاه که افکارت بدین معارف نورانی پرورش یافت و در گلستان نورانی حق پر و بالی یافتی روش و لباس را تغییر دادی و در صف بدعت گزاران و ظالمین قرار گرفته بی رحمانه با جعل قوانین خلاف اسلام و اجراء نقشه های دشمنان اسلام همه روزه بر پیکر اسلام ضربات شدیدی نواختی.

تو ای بی‌وفا بشر! ای کاش وفا داری را از سگ آموخته بودی؛ تو برای مرجعیت و ریاست آن قدر که کوشیدی به خدا برای حفظ اسلام یک هزارم آن در تمام مدت عمرت کوشش نکردی، به خدا آنگاهی که احساس کوچک ترین خطری برای عنوان و مقام دنیای خود کنی، مهبای هر اقدامی و تکفیر و تفسیقی می باشی و گر چه به بنیاد مقدس اسلام لطماتی وارد آید. اما اگر در پیش چشمت محصول مصائب انبیاء و محمد و آل محمد(ص) و محصول خون مقدس حضرت سیدالشهداء حسین بن فاطمه(ع) جگر گشوه پیغمبر را آتش زنند تا جائی که برای شخصیت خود احساس خطر نکنی باکت نیست و به روی خود نمی آوری! (خدای تعالی درجات علماء دلسوخته مجاهد و از خود گذشته اسلام را عالی گردانیده و علماء دلسوز و سوخته دل کنونی را که در زوایای عزلت

خزیده و به حال زار اسلام می سوزند و دستشان از دست بازیگران بسته است، تأیید کند و یاری فرماید).

تو ای بی‌وفا! اگر در محراب و بر منبر و مسند پیغمبر مرجعیت اسلام هم قرار گرفتی با دشمنان دنیاپرست اسلام بیشتر تماس می گرفتی و مهربانتر بودی و با دلسوختگان و فداکاران اسلام و علماء فداکار و دلسوخته و رنج کشیده اسلام و اولیاء خدا درشتی و مخالفت نمودی، به حدی که برای جنگیدن با آنها و پشتیبانی کردن از دشمنان اسلام، به خاطر حفظ منافع دنیای خود از عناوین روحانیت و اسلام هم بر علیه آن دلسوختگان اسلام و دین خدا استفاده نمودی.

آخ، آخ ای بشر بی‌وفا به خدا یک سگ باوفا، از تو بی‌وفا، شریفتر است. **(اولئك كالانعام بل هم اضل سبیلا)** ای کاش سگی بودی و به قدر سگی از ولی نعمت پرمهر خود دفاع می کردی؛ تو ای تاجر و کاسب، تو ای مسلمان، تو هم ای بی‌وفا با علماء دلسوخته و خداشناس و دلسوختگان اسلام کاری نداشتی، بلکه تا توانستی آنها را تنها و غریب گذاشتی، همیشه از دشمنان اسلام پشتیبانی می کردی، تو ای نمک شناس یا اینکه خدای روزی رسان یک روز هم تو را بی‌روزی نگذاشته بود، عامل مستقیم ترویج وسائل و آلات کفر و دشمنی با اسلام بودی، تو ای فرزند گمراه اسلام، تو ای اروپا دیده، تو ای شیمی دان و تو ای ریاضی دان، تو ای ضعیف النفس نادان، تو ای بی‌وفا، تا چشمت به ظاهر رنگین و فریبنده اروپانشینان افتاد، خود را باختی و همه چیز خود را فراموش کردی. حقایق خود و معارف نورانی اسلام و فضائل انسانی، زحمات انبیاء خدا، مصائب و فداکاری های پیشینیان مسلمانان را که به قیمت عمری جانبازی و فداکاری پرچم مقدس اسلام را بر دنیای متمدن برافراشتند و دنیائی را از بربریت و جاهلیت نجات دادند، همه را از صفحه خاطرات محو نمودی.

تو ای بی‌وفا فرزند گمراه اسلام، در مقال چه خواهی باختی؟ آیا تیغ ژیلت و روغن سر و زلف و کراوات و شاپو و پایپون و مرسی و بدن های عریان و محرک شهوت زنان تو را فریفت؟ یا در برابر فواحش پاریس و خیابان شانزه لیزه خود را باختی و خدای اروپا آفرین و آفریننده عزیز خود و آسمان قشنگ و آفریننده زیبائی ها و همه جا و همه چیز را فراموش کردی؟ تو ای بی‌وفای نادان و ای خودباخته کوتاه نظر، ای کاش به اندازه ژاپن بت پرست می سنجیدی و

خود را از گدائی در دروازه های ممالک خارجه نجات می دادی و سرمایه های بزرگ خود را از دست نمی دادی و مفهوم ترقی و تمدن را می فهمیدی و با الفاظ خشک و بی مغز و ظواهر فریبنده ای قناعت نکرده خود را از مرز اخلاق و انسانیت منحرف نمی ساختی، خدای عزیز تو فرزند خفته اسلام را از این خواب مرگ آسای خرگوشی بیدار کند.

تو ای افسر ارتش و شهربانی، تو ای سرباز و بازرس، تو ای بی‌وفا! اسلحه مسلمانان را برای ذلیل کردن اسلام و مسلمانان به کار بردی، از مالیه مسلمانان نعمت های بی پایان خدای پُرمهرت همیشه متنعم بودی و اطاعت دشمنان اسلام را می نمودی، هر چه می گفتند، بدون هیچ تأمل و سنجشی کورکورانه عمل می کردی و از همه چیز چشم می پوشیدی، وای بر تو، تو در پیشگاه خدای عزیزت چگونه قرار خواهی گرفت و حالت چگونه خواهد بود؟

تو ای حکومت مسلمان، تو ای بی‌وفای پست! با آن اساسی که به نام آن حکومت می کردی و همه چیزت بدان بستگی داشت، همیشه دشمنی کرده وسیله ذلت و بیچارگی مسلمانان و آلت دست بیگانگان و دشمنان اسلام بودی؛ همیشه در ابتداء کار و پیش از نیل به حکومت و قدرت اظهار قدس و مسلمانی می کردی و در باغ سبزی نشان می دادی و پس از محکم شدن پایه حکومت سخت ترین دشمن رذل اسلام بودی. تو ای بی‌وفا در قاموس بشریت و نیز در قاموس حیوانات هم نامی نداری. ای بی‌وفا بمیر؛ آخر این دین مقدس منسوب به خدای آفریننده توست، منسوب به همان خدای عزیزی است که هر چیزی که نامش خوبی و نعمت بوده برای تو لذت و شیرینی دارد، او برای تو آفریده است و با تو جز به مهر و محبت معامله ای نکرده است.

ای بی‌وفا، تو با چنین خدای عزیزی اینطور بی‌وفائی کرده ای، واقعاً انتظار رحم و وفا از مثل توئی با افراد بشر نشان کمال نادانی است. شما ای حکومت های دنیا، تو ای حکومت انگلستان، تو ای بی‌وفا، آنی به یاد آفریننده خود نیستی، و دقیقه ای از بی‌وفائی به خدای عزیزت، آفریننده جهان بزرگ و آفریننده تو و شبه جزیره کوچک بریتانیا خودداری نمی کنی، آخر این بندگان خدا و ملل ضعیف دنیا هم مورد مهر خدای آفریننده تو و همه چیز هستند و جهان را برای همه آفریده و آقائی اگر هست برای همه یکسان است، آیا هیچ گاه به فکر این

بوده ای که رضای خاطر آفریننده عزیزت را کسب کنی و آنی در فکر ظلم و ستمگری به بندگان او نباشی و در نتیجه رضای بندگان خدا که بزرگ ترین سرمایه است تحصیل کنی؟ گمان کردی که مآل اندیش هستی! در حالی که فکرت کوتاه بوده سرانجام خطرناکی را نسنجیدی و نسنجیدی که نتیجه سالیان درازی دروغ و نیرنگ و بی فائی سرانجامش بغض و بدبینی عموم مردم دنیا بوده، هیچ دلی و صاحب دلی باقی نمی ماند مگر اینکه به تو و اساس تو و گفتار و کردار تو بدبین خواهد بود و بالاخره روزی هم می رسد که نیرنگ و دروغت در هیچ کس و محلی مؤثر نبوده نقشت بر آب و سیاست خراب و دست از دنیا کوتاه می شود! و می بینی که تمام سیلاب هائی که به زیر پی هستی ملل ضعیف و ناتوان دنیا انداخته ای، مجموع نتایج بدش به زیر پی هستی خودت سرازیر شده، به همان اندازه که عمیقانه دنیا را بیچاره نمودی در دریای عمیق بیچارگی غرق و بیچاره و هلاک شدی، و اگر چند صباح کوتاهی از عمر دنیا، نیرنگ هایت مؤثر شده پایدار ماندی و این معنی تو و برخی مردم نزدیک بین نظر کوتاهی محیط تجربه افراد عادی بشر بوده شبیه به اعتقاد شاگرد کلاس اول مدرسه ابتدائی است که وقتی چشم می گشاید و معلم خود را می بیند گمان می کند او دانشمندترین مردم دنیا و بزرگ ترین شخصیت های عالم است و کسی نمیتواند با او برابری کند، مثل اینکه همین اعتقاد را قبل از دوران تحصیل نسبت به پدر خود داشته است و این اعتقاد از آنجائی است که تا چشم باز کرده او را بزرگ خویش و بزرگ دیده، او را حاکم خویش و حاکم دیده، او را داناتر از خود و دانا دیده، حکومت و بزرگی و دانائی را جز با شخص او شناخته و جز او کسی را ندیده و غیر از این چیز دیگری نمی تواند بفهمد و نسل امروز و دیروز بشر هم کمتر از نیم قرن حکومت تو، تا گوش باز کرده از تأثیر نیرنگ و سیاست و قدرت تو شنیده و تا چشم گشوده، آثار سیاست و نیرنگ تو را به رُخش کشیده اند و مطابق قاعده روحی بزرگی که اینجا گنجایش ذکر آن را ندارد، مطالب کم اساس یا بی اساس را در دماغ خیال پرورش بزرگ نموده، خودبه خود از روی همان خیال در برابر خیالات تسلیم و خاضع شده است. جز این چیزی نمی فهمد و همین اعتقاد را همیشه افراد عادی بشر نسبت به دوران حکومت های مقتدر و نابود شده زمان خود داشته اند.

و اگر پیشینیان زنده بودند این اعتقاد را نداشته و مردم امروز هم با تماس با فضای تجربیات آنان این اعتقاد را نسبت به تو نمی داشتند، مثل اینکه اگر نسل امروز چند صباحی اضافه از عمر عادی بشر زیست کند باز این اعتقاد را نخواهد داشت و باز هم مآل اندیش نبودی زیرا که تو با احتمالات بسیار ضعیف و بسیار دوری و سائلی از روی احتیاط برای دفع خطرهای کوچک و موقتی احتمالی و منافع دور کوچک و احتمالی مهیا می کنی، در حالی که خود می دانی که نقشه های احتمالی غالباً نقش بر آب است.

دنیا و خوشی های دنیا بسیار موقت بوده، فناپذیر است. آیا احتمال ندادی که سخنان انبیاء خدا راست بوده، وعده های آنان صحیح باشد و تا ابد به شدیدترین عذاب بی پایانی گرفتار باشی؟ تو چگونه متفکر و دوراندیش و سیاستمداری هستی که از یک چنین خطر بزرگ احتمالی خود و هستی خود را صیانت نکردی؛ غالب احتمالات سیاسی تو، بلکه عموم آنها که مؤثر در روش و اعمال تو برای جلب منافع احتمالی و دفع خطرهای احتمالی است. و از روی گزارشات جاسوسان پست تو صورت می گیرد و با اعتماد به گفتار آنها عمل می کنی. آیا به آن اندازه که به گفتار جاسوسان اعتماد می کنی به گفتار انبیاء خدا اعتماد نکرده ای؟ اگر دو نفر جاسوس تو، به تو خبری بدهند کدام یک را به راستی و حقیقت نزدیک تر می دانی آیا آنکه پاک تر است خبرش پیش تو به راستی و حقیقت نزدیک تر نیست؟ آیا انبیاء خدا پاک ترین افراد بشر و راستگوترین مردم دنیا نبودند؟

ای بی وفا! اعتراف کن که دانا و سیاستمدار و دوراندیش هم نیستی و گرنه وسائل کامل جلب آسایش و سود بی پایان و دفع خطر و عذاب ابدی را مهیا می کردی. تو ای حکومت آمریکای جدیدالتمدن، تو ای بی وفا، تو ای تازه به جائی رسیده، از تمام منافع ثروت و ودیعه های خدای مهربان جهان به طور کامل بهره برداری و از دیگران راه نیرنگ و دروغ را آموختی و خدای آفریننده را ابداً به یاد نداشتی و پای خود را جای پای ستمکاران معروف دنیا گذاشتی و به فریفتن ملل دنیا با وعده های پوچت شروع کردی و وسیله تسلط ستمکاران و اشرار بر مردم دینا شدی، خدا عاقبت تو را خیر گرداند.

تو ای حکومت روسیه، تو ای بی‌وفای متکبر و شما ای فلاسفه مادی دنیا، شما ای افراد محدود و نادان و عاجز و کوتاه نظر، ما از فلسفه پستی گفتار و بیان‌های قاصر و بن بست و نارسای شما می‌گذریم.

وفای غریزی شما کجا رفته، شاید بدبختی شما به جایی رسیده که حواس طبیعی شما هم از سیر طبیعی خود منحرف و نابود شده. اصولاً وفا و فضائل را از دست داده اید و همان طوری که قیافه‌های شما (از نظر ارتباط و تناسب حساس قیافه و روحيات) گواهی می‌دهد، فاقد تمام فضائل انسانیت شده اید. بلکه فضائل طبیعی خوب حیوانی و وفای سگ را هم از دست داده اید و اینک نه در خود احساس وفا می‌کنید و نه می‌دانید که وفا چیست، مثل کسی که شامه نداشته یا شامه‌اش در اثر سرماخورگی و عامل دیگری کار نکرده، بوی خوش را ابداً تشخیص ندهد و یا اصلاً بوی خوش و ناخوش را نشناسد و نداند که چیست. انسانیت به فضائل انسانیت است، چنانکه زندگی قائم به زنده بودن است، پس شما ای مردگان بشر! اگر هنوز رمقی دارید و احساس می‌کنید، زنده شوید و خود را برهانید.

شما ای بی‌وفایان! خدای جهان آفرین و آفریننده خود و ماده را به حدی فراموش کردید که ابداً از او سخنی در میان ندارید بلکه در وجود او حرف بی‌جا دارید. ای خاک مذلت بر سر شما که در پستی و بی‌وفائی مانند گربه هستید که وقتی نانی و غذائی پیش او می‌گذارند، تمام هوش و توجه خود را صرف آن غذا نموده اعتنائی به بخشنده نعمت و مهر او نمی‌کند. بعکس سگ باوفا، که با کمال وفا همیشه به ولی نعمتش نگاه‌های مهربانگیزی نموده با تمام مهر او را می‌نگرد و صاحب مهربانی خود را بیشتر از خود و غذا و ماده دوست دارد و در راه او جانبازی می‌کند. آری، ای بی‌وفایان! گربه طبیعت پست شما همیشه گربه صفت فکر و چشم خود را به مواد و ماده دوخته و به خدای مهربان و آفریننده پرمهر خود، خدای عزیز که به مهرش شما و جهان را آفریده و هیچ رحمتی و نعمتی را از شما دریغ نداشته، نظری به مهر و وفا نمی‌کنید. آخر ای بی‌وفایان! ما از منطق پست و بن بست و نارسای شما و شرح بی‌مایگی سخنان بی‌بنیادتان می‌گذریم.

آیا از اصول آدمیت، بلکه از اصول فطری و طبیعی حیوانات هم این نیست که اگر لطفی به انسانی یا حیوانی بشود که صاحب لطف شناخته نشود، یا هدیه و نعمتی برسد و بخشنده آن مجهول باشد، مهر و وفای آن انسان یا حیوان را به سوی بخشنده ناشناس آن نعمت و لطف معطوف و متوجه می کند؟

ای انسان بی وفائی که از هر حیوانی پست تری! سرپای وجود تو محفوف بدین نعمت های بی شمار می باشد و وجود تو خود برای تو نعمتی است، روزی تو نبودی، عقل و منطق و بیان تو هم نبود، چیزی و کسی نبودی، ماده و طبیعت و هیچ چیز را نمی شناختی. روزی نطفه تو در رحم مادرت منعقد شد. مراحل تاریک جنین را پیمودی و به صورت انسانی سرشته شدی به دنیای وسیع و فضای روشن آمدی، در هنگام ورودت عریان و بی چیز بودی، مهر مادر و شیر آماده پستان او بهترین ذخیره تو بود، دوره شیرخوارگی را به پایان رساندی، ودایع مکنون تو، عقل و هوش و بیان و قوای جسمت ترقی کرده، به جریان افتاد و در دامن جهانی لطف و نعمت، جهانی پُر مهر و وسیع سیر مراحل ارتقاء نمودی تا بدین پایه رسیدی، امروز که بدین جا رسیدی آخرین ثمرت بی اعتنائی و بی وفائی به ساحت عزیز آفریننده پُر مهر توست. از مهر بی پایان او سخنی نمی گوئی، بلکه در وجود مقدسش سخن بی جا از روی کمال جهل و سرشت پست می بافی، آخر ای بی حیاء تو در گستان لطف بی پایان او پرورش یافتی، چه قدر پست بودی و چه میوه تلخی به بار آوردی، شجر خبیث و درخت ناپاکی بودی، ای کاش ریشه ات خشک می شد!

تو ای بی وفا بشر! دروغ گو، به خود آ و بیدار شو به خدای خود وفادار باش ببین، اگر آنی خدای عزیزت با تو بی وفائی می کرد، دستگاه طبیعت راستگو و آفرینش باوفایش به تو دروغ می گفت و با تو بی وفائی می کرد، چه می شد و چه می شدی؟

اگر آنی هوای پاک خود را مسموم می کرد، اگر بهاری درختان را سبز نمی کرد، و گیاه ها را نمی رویاند، اگر ساعتی صفحه زندگی تو را دچار زلزله ای شدید خود می کرد، چه می شد و چه می شدی؟

و اگر طبیعت راستگو یکسان مثل تو می شد و دروغ می گفت. چه می شد و چه می شدی؟

اگر میوه ها همه تو خالی و پُرباد می شد، اگر گندم و آذوقه تو پوک می شد و یک سال مثل تو دروغ گو می شد، فصولش دروغی و آسمان و ماه و خورشیدش نقش دروغ و بی حرارت و بی نور می شد، چه می شد و چه می شدی؟
ای بشر دروغ گو ای بی وفا، اگر عظمت و آسایش و سعادت و همه چیز و همه چیز را می خواهی. راست بگویی و به خدای عزیز و آفریننده مهربانت وفادار باش.

برای آخرین بار اعلام می شود

برای آخرین بار به دشمنان اسلام و غاصبین حکومت اسلامی، شاه و دولت و سایر کارگردانانی که سر خویش کبک صفت به زیر برف نموده به جنایات خویش مشغولند، ابلاغ می شود که چنانچه سریعاً دستورات قانونی و اسلامی مذکوره را موبه مو اجراء نمائید و به سوی خدای بازگشت و توبه کنید از انتقام جنایات دیرین شما چشم پوشیده در انجام مقررات مذکور هم وسائل کافی علمی و عملی و اجتماعی آن را در اختیارتان می گذاریم و به یاری خدا از مرگ حتمی نجاتتان داده، جان و روح و زندگی و قدرتتان می بخشیم و از پیشگاه خدا و محمد و آل محمد و پادشاه غائب جهان اعلیحضرت امام زمان(ع) تقاضا می کنیم که جنایات غفران ناپذیر شما را ببخشند تا مگر ملت مسلمان ایران از بدبختی نجات یافته احکام اسلام زنده گردد و شما هم عزیز و توانا و زنده شده در دنیا و آخرت، سعادتمند و سرافراز گردید و چنانچه سریعاً وظایف محوله و مقررات اسلامی اصلاحی و قانونی را موبه مو اجراء ننمائید، یا در اجراء آنها حقه بازی و مردم فریبی کنید و یا در اجراء یکی از مواد آن کوتاهی ورزید، به یاری خدای توانا، یکباره به حساب جنایات دیرینتان رسیدگی نموده نابودتان می کنیم و انتقام اسلام و نوامیس و هستی مسلمین را بازمی گیریم و حکومت صالح اسلامی و قانونی تشکیل و احکام اسلام را سراسر اجراء می نمائیم و به بدبختی های دیرین ملت مسلمان ایران به یاری خدای جهان خاتمه می دهیم.

پادشاه و رؤساء جمهور دنیا!

این اعلامیه فدائیان اسلام یا کتاب رهنمای حقایق یا نماینده کوچک حقایق جهان بزرگ را به دقت ترجمه و مطالعه نمایند و به ملت خویش برسانند و رأی خود را پس از مطالعه دقیق آن، بهوسیله رادیوهای جهان به زبان خود، به ما فرزندان اسلام و ایران ابلاغ نمایند.

سفراء خارجه و وزراء مختار ممالك مختلف دنیا و سفراء
ممالك اسلامی جهان!

این اعلامیه فدائیان اسلام یا کتاب رهنمای حقایق یا نماینده کوچک حقایق جهان بزرگ جهان را به دقت ترجمه و مطالعه نموده و هر یک به دولت و ملت خویش برسانند و به دولت متبوعه خود ابلاغ نمایند که به دقت آن را ترجمه و مطالعه نمایند و آراء خود را پس از مطالعه دقیق بهوسیله رادیوهای خود به زبان فارسی و عربی به ما فرزندان اسلام و ایران ابلاغ نمایند. و بدانند که این حقایق که از دریچه افکار فرزندان اسلام تراوش نموده. به یاری خدای جهان در مقدرات دنیا و سرنوشت ملل اسلامی و غیراسلامی دنیا مؤثر است.

رادیوها و جرائد و دانشمندان و نویسندگان جهان!

این اعلامیه فدائیان اسلام یا کتاب رهنمای حقایق یا نماینده کوچک حقایق نورانی جهان بزرگ را دانشمندان ممالک دنیا و نویسندگان جهان و مدیران جرائد به دقت ترجمه و مطالعه نمایند و عین مطالب روشن و حقایق نورانی آن را با آراء خود در جراید دنیا بنگارند و در رادیوهای دنیا به زبان خویش بخوانند و آراء خود را به زبان فارسی و عربی به ما فرزندان اسلام و ایران ابلاغ نمایند.

خطباء با ایمان و دانشمندان و نویسندگان ایران!

این اعلامیه فدائیان اسلام یا کتاب رهنمای حقائق و یا نماینده کوچک حقایق نورانی جهان بزرگ را به دقت مطالعه نموده و پس از مطالعه دقیق، آنان که آزاد مردند، عین مطالب روشن و حقایق نورانی با آراء خود در منابر اعلام و در جراید پاک و آزاد درج نمایند.

رادیوهای ایران!

مسئولین رادیوهای ایران و رئیس تبلیغات ایران بایستی قطعاً و حتماً این اعلامیه فدائیان اسلام و ملت مسلمان ایران را در رادیوی ملت و رادیوهای ملت مسلمان ایران، بدون کم و زیاد و اظهارنظری، بخوانند (گو اینکه نیازی به خواندن آنها در رادیوئی که مال ملت مسلمان ایران و در چنگال خائنین است، نیست) والا

چنانچه در خواندن آن در رادیوی ملت مسلمان ایران کوتاهی ورزند، این هم در دفتر جنایاتشان برای روز حساب به یاری خدای توانا ثبت می شود.

اللّٰهُمَّ انصِرْنَا عَلٰى اعدائِكَ نصرًا عزيزًا عاجلاً بمحمد و آل محمد صلواتك عليهم اجمعين.

خدای توانا پشتیبان ماست

فدائیان اسلام

محرم ۱۳۷۰ هجری قمری

آبان ماه ۱۳۲۹ هجری شمسی